پیکان جوانان ۵۶
ペイカン・ジャワナン
www.javanan56.com

زن روز

از گروه انتشارات کیهان

شعله زند، دختر شایسته ایران

جایزه برگزیده خود، اتومبیل پیکان را دریافت کرد

شماره دویست و هفتاد و چهار
ششبه ششم تیرماه ۴۹
بها ۲۰ ریال

تریومف اندام زیبا میآفریند

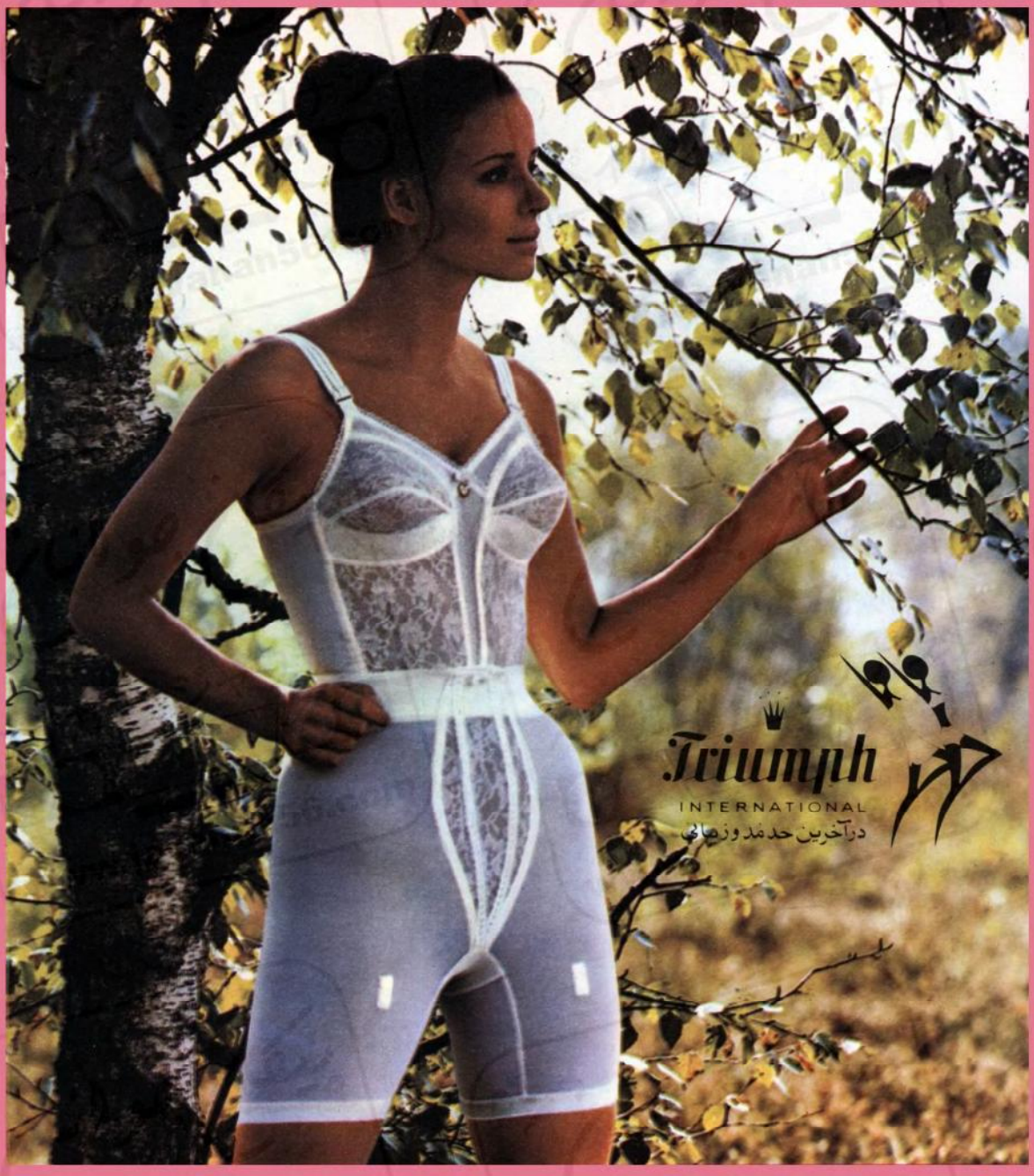

کلکسیون غنی تریمف این امکان را بشما میدهد که درست انتخاب کنید تا اندام شما زیباتر از آنچه هست بنماید .
لباس زیبا و خوش فرم موقعی روی بدن شما جلوه میکند که اندام شما کاملا با اندازه های مطلوب مطابقت داشته باشد .

پویزی اسپشال L

سینه بند بلند قسمت جلو و پهلوی سینه‌ها را بشکلی موزن و طبیعی درمیآورد و به پهلوها و کمر انحنای دلخواه را میدهد . در رنگهای سفید و سیاه، کاسه جی اندازه های ۷۵ تا ۹۵ سانتیمتر ۴۰۰ ریال

پویزی HLY

شورت بلند باکمربند بشکم فرم قشنگی میدهد و کمر را جمع میکند ، در رنگهای - سفید و سیاه در اندازه‌های ۳۸ تا ۴۸ سانتیمتر ۵۰۰ ریال

سینه بند و شورت باهم هر لباسی را بتن شما جلوه میدهد

خبری که دنیارا متحیر ساخت:

پسر یک نجار، نخست‌وزیر انگلیس شد!

«ویلسون» را زنان خانه‌دار و کدبانوی انگلیس شکست دادند، و همانها اصرار دارند که نخست ـ وزیر جدید، زن بگیرد!

هفته گذشته، جهانیان باشور وهیجان‌بسیار، شاهد دومسابقه و مبارزه تاریخی‌بودند. عرصه نخستین مسابقه «مکزیک» بود، ومسابقه دوم‌در جزیره «انگلستان» جریان داشت. در مسابقه اول، دوتیم نامدارفوتبال از کشورهای «برزیل» و «ایتالیا»باقهرمانانی چون «پله»، «توستائو»، «جرزینهو»، «ریوا»و... دربرابریکدیگر قرار داشتند، و در مسابقه دوم آقای «هارولد ـ ویلسون» بامستر «ادوارد ـ هیث» مصاف میداد. وبالاخره‌مسابقه و مبارزه اول، بر سر تصاحب جام مسابقات جهانی‌فوتبال بود، ومسابقه دوم بخاطر تصاحب صندلی‌نخست‌وزیری انگلستان.

اکنون دیگر میدانیم که درمسابقه‌اول تیم فوتبال «برزیل» پیروزگشت، ودر مسابقه دوم، مستر «ادوارد ـ هیث» برنده شد، امااین آگاهی، از ارزش‌تاریخی هردو مسابقه چیزی نمیکاهد. اگر نتیجه مسابقه دوتیم فوتبال برزیل و ایتالیا را، پیشاپیش میشد حدس زد، درعوض نتیجه مسابقه و مبارزه «ویلسون»با «هیث» چندان حیرت‌انگیز و غیر قابل پیش‌بینی بود که حتی کسانی راکه به سیاست دنیا علاقه‌ای ندارند، دچار هیجان ساخت. از سوی دیگر، اگر انتقال همیشگی جام «ژول ـ ریمه» به برزیل، در زندگی روزمره و آب و نان ملت برزیل کمترین تاثیری نداشت، در عوض انتخاب ناگهانی، مستر «ادوارد ـ هیث» بسمت نخست وزیری یکی از چند کشور نیرومند جهان، نه تنها در نان وآب ملت انگلیس، بلکه مطمئنا در سیاست جهان و سرنوشت ملت های دیگر نیز، بی تاثیر نخواهد بود. از اینرو بجا دانستیم که در یك مقاله تحلیلی، هم نخست وزیر جدید انگلیس را بخوانندگان خویش بشناسانیم، وهم از درسهائی که در بطن این حادثه تاریخی نهفته است، سخنی بگوئیم.

انگلستان با ۲۴۴٫۰۳۰ کیلومترمربع مساحت (کمی بیشتر از یك هفتم مساحت ایران) و در حدود ۵۶ میلیون نفر جمعیت از یك نظر قدیمی‌ترین دمکراسی پارلمانی کره خاك‌است. شنیدنی است که این کشور، قانون اساسی مشخص ونوشته شده‌ای ندارد، اما در عوض سنت استواری از قوانین مختلف واساسی دارد که جای یك قانون اساسی مدون و مشخص را گرفته‌است. دو حزب محافظه کاران و کارگران، ـ که احزابی بسیار باسابقه، متشکل و واقعی هستند ـ از دهها سال پیش زندگی سیاسی انگلیس را اداره می‌کنند. حزب محافظه کاران ـ همچنانکه ازنامش‌پیداست ـ شیوه‌ای‌محافظه‌کارانه در سیاست داخلی و خارجی دارد، مدافع و مبلغ بسیاری از سنت های قدیمی در عرصه سیاست و اداره کشور است، واز اشراف‌واعیان و صاحبان صنایع وبازرگانان و کارفرمایان و طبقه متوسط و مرفه تشکیل یافته‌است. حزب کارگر نیز، بطورکلی بر نیروی کارگران تکیه دارد. احزاب کوچك دیگری نیز مثل حزب لیبرال‌وجود دارد که نقش مهمی در زندگی سیاسی انگلیس ندارند. مطابق سنت دیرینه پادشاه یا ملکه انگلیس، رهبرهرحزبی را که در انتخابات پیروز شود، به‌نخست وزیری برمیگزینند. انتخابات مطابق‌قانون باید هر پنجسال یکبار تجدید شود، اما بیشتر اوقات اتفاق میافتد که حزب حاکم، انتخابات را زودتر از موعد مقرر، تجدید میکند. فرد انگلیسی، ـ یادست‌کم اکثریت افراد انگلیسی ـ شرکت در انتخابات رایك وظیفه مقدس و ملی‌برای خود میشناسند، و ضامن انجام این وظیفه مقدس ملی، آزادی انتخابات است. نخستین درسی‌که انتخاب غیر قابل پیش‌بینی«ادوارد ـ هیث» بمقام‌نخست‌وزیری انگلیس دربرداره، همین «آزادی»است. میدانیم که مستر «ویلسون» پیش‌از آنکه پنجسال دوران نخست‌وزیری او تمام شود، انتخابات را تجدید کرد. زیرابخیال خودش، میتوانست این‌بار کرسی های بیشتری را در مجلس عوام برای‌نمایندگان حزب کارگردست وپاکند. از پنج موسسه بزرگ آمارگیری، چهارتای آنها پیش‌بینی کرده‌بودند که حزب کارگر،از ۵۵ تا ۱۵۰ کرسی‌اضافی‌درمجلس عوام‌بدست خواهد آورد. کاراین موسسات بسیارجدی و علمی‌است، وازدهها مغز الکترونیك و کامپیوتر وسایروسائل علمی هم برای آگاهی ازافکار عمومی‌مردم‌استفاده‌می‌کنند. با اینهمه عملا دیدیم که «ویلسون»شکست خورد. حزب کارگر بابدست آوردن ۱۲٫۱۴۱٫۶۷۶ رای، (۴۳ در صد مجموع آراء) صاحب ۲۸۸ کرسی در مجلس عوام شد، یعنی ده کرسی جدید بدست‌آورد، اما هفتاد کرسی را از دست داد.

اما محافظه کاران۱۳٫۱۰۶٫۹۶۵ رای (۴۶٫۴ در صد مجموع آراء) را بخود اختصاص دادند، وصاحب ۳۳۰ کرسی نمایندگی شدند. آنان فقط ۸ کرسی سابق را ازدست دادند، و در عوض ۷۵ کرسی جدید بدست آوردند. از ۶۳۰ کرسی نمایندگی، ۱۲ کرسی دیگر را نمایندگان حزب لیبرال و منفردها بدست‌آوردند.

می‌بینید که ملت انگلیس در حقیقت به ریش هرچه مغز الکترونیکی و ماشین متفکر هست، خندید، و نشان داد که عقیده و رای و نظرانسان آزاد را با معیار های ماشینی نمیتوان محك زد.مساله جالب دیگر در انتخابات انگلیس، شخصیت دونخست‌وزیر بازنده و برنده است. همان دمکراسی که از آن حرف زدیم، ویلسون و «هیث» را از اعماق اجتماع، واز میان خانواده های متوسط و فقیر، به نخست وزیری ورهبری یك ملت بزرگ رسانده است. ویلسون که درانتخابات سالهای۱۹۶۴ و ۱۹۶۶ پیروز شده‌بود، وقتی در سال ۱۹۶۴ به نخست وزیری رسید، ۴۸سال داشت، وجوان‌ترین نخست‌وزیرانگلیس‌در دو قرن اخیر بود. او پسر یك کارمند دون‌پایه است، و با اینهمه دیپلم های درخشانی از دانشگاه «آکسفورد» دارد. سخنران بسیار ماهری‌است ودیپلماتی‌ماهرتر، ومیگویند: «مثل گربه، ازهرجا که ولش کنی، باز چهار دست وپا روی زمین میافتد!». «ادوارد ـ هیث» پنجاه وسه سال پیش در یك دهکده دور دست ودر خانواده‌ای که حتی فقیرتراز خانواده «ویلسون» بودند بدنیا آمده است. پدر او یك نجار بود و مادرش مستخدمه‌ونديمه یك خانم ثروتمند. او برخلاف همبرهبران محافظه کار که طبق سنت باید در یکی از کالج های بسیار قدیمی واشرافی مثل «ایتون» و «هارو» و «وینچستر» درس بخوانند، دریك مدرسه دولتی معمولی درس خوانده، و فقط درسایه فعالیت شخصی و درخشندگی در درس وتحصیل توانسته برای ورود در دانشگاه «آکسفورد» یك بورس بگیرد. این مرد خود ساخته، که دکترای فلسفه و علوم سیاسی واقتصاد از دانشگاه آکسفورد دارد، وقتی جنگ دوم جهانی آغاز شد، بعنوان یك‌توپچی ساده، وارد قسمت توپخانه ارتش‌انگلیس شد، ووقتی جنگ تمام شد، درجه سرهنگ دومی داشت. او در کنکوری که برای انتخاب کارمندان دولت برگزار میشد، شرکت کرد ونفر اول شد. او بنوبت حرفه‌های‌کارمندی‌دولت، روزنامه‌نگاری، و کارمندی بانك را آزمود، و در سال ۱۹۵۰ برای نخستین بار به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد. پیشرفت و ترقی او در حزب محافظه‌کار بسیار سریع‌بود. «مکمیلن» نخست وزیر اسبق‌درباره‌اومیگفت: **«من حاضرم‌داوطلبانه همراه «هیث» به شکار ببر و پلنگ‌بروم!»** درسال ۱۹۵۹، «هیث» برای نخستین‌بار بمقام وزارت رسید، و سرانجام درسال ۱۹۶۵، به رهبری حزب محافظه‌کار نائل گشت. وی دراین مقام سعی کرد حزب سنت پرست محافظه کار راروح‌تازه‌مدرنیسم بدمد. میگویند «ادوارد ـ هیث» باآن استخوان بندی و چانه محکم واستوار وموهای خاکستری، نرمش فکری وروحی بسیار دارد، و عاشق مبارزات پرشور و حرارت‌است. اراده اورا بعداز هرشکست، همه ستوده‌اند و با آنکه بیشتر اوقات جدی و متین‌است، خنده هایش نیز بسیار مشهور است. صدای بم و کلمات شمرده‌اش در مردم نفوذ میکند. مردی هوشیار و شوخ مسلك است. روزی‌یك خانم خبرنگار از او پرسید:**«شما که مجرد هستید، اگر نخست وزیرشدید، کدام خانمی، از مهمانان‌شما‌پذیرائی‌خواهد کرد؟»** و «هیث» بلافاصله جواب داد: **«نکند بااین سؤالتان میخواهید از من خواستگاری کنید؟!»**

همکاران «ادوارد ـ هیث» قدرت کار و نظم و انضباط او را میستایند. میگویند او گزارش های پیچیده اقتصادی را با همان سرعت و آسانی میخواند که دیگران رمان های پلیسی را میخوانند. چند سال پیش یك‌دوره مخصوص «قرائت سریع» را گذرانید و حالا میتواند در هردقیقه ۶۵۰ کلمه را بخواند. «ادوارد ـ ریچارد ـ هیث» هنوز هم در پنجاه وسه سالگی، مجرد است. پیش از نخست وزیری، وی در یك آپارتمان کوچك در لندن زندگی میکرد، و خانه‌اش را هم یك خدمتکار اداره می‌کرد. «هیث» به موسیقی علاقه زیادی دارد، و صبحها وقتی صبحانه خودرا خورد، چند دقیقه‌ای حتما بسراغ‌پیانو خودش میرود. موسیقی و قایقرانی دوتفریح وسرگرمی محبوب اوست. «هیث» از کودکی ارگ مینواخت، وحالا هم هرسال یکبار به دهکده زاد وبومی خود میرود و درجشن نوئل، یك دسته‌آواز دسته جمعی راکه خودش تشکیل داده، رهبری میکند. استراحت در کنار دریا و زیر نور آفتاب را دوست دارد، اما میگویند بیشتر از دوسه روز،استراحت و بیکاری را تحمل نمیکند. هرروز همینکه صبحانه خودرا خورد، کارش را شروع میکند، و گاهی تا نصفشب کار میکند. مقاومت جسمی بسیاری دارد، و میتواند چندین شب پشت‌سرهم بیدار بماند. راز این مقاومتش درآنست که «هیث» بقول خودش، **هرلحظه که** بخواهد میتواند بخوابد، و چند دقیقه‌ای روی یك‌صندلی، استراحت کند. بیشتر اوقات اورا دیده‌اند که در فواصل چند دقیقه‌ای دو کنفرانس، روی همان صندلی خودش آسوده و بی خیال بخواب رفته است. «هیث» بارها گفته است که: **«سیاست و نخست وزیری با ازدواج‌جور در نمیآید، چونکه اگر ازدواج کنم،نه نخست وزیر خوبی میشوم،ونه‌شوهرخوبی!»** اما اکنون که مستر «ویلسون» وهمسرش «مری» بعداز پنجسال و نیم، خانه شماره ۱۰ «داونینگ ـ استریت» لندن (مقر نخست وزیری) را ترك‌کرده‌اند، مجرد بودن «ادوارد ـ هیث» برای او مشکلات زیادی بوجود آورده‌است، چونکه کاخ نخست‌وزیری بالاخره کدبانوئی لازم دارد که در ضیافت های رسمی، و هنگام مسافرت سران کشورها همراه همسرانشان، از آنها پذیرائی کند. فعلا گویا همسران وزرای کابینه نخست وزیر جدید، بنوبت این وظیفه را انجام خواهند داد، اما

بقیه درصفحه ۱۱۰

برگزیدگان دو

دختران برگزیده سال ، در گفت و گوئی تازه ، از درس و دین ، عشق وازدواج،تعلیم و تربیت کودکان و مسائل نسل جوان سخن میگویند .

● دختر شخصیت :

کمی بی نظمی میتواند نشان بدهد که یك فرد هنوز انسان است .

● دختر درس و معدل :

حالا که همه چیز قسطی‌شده، به ما هم قسطی درس میدهند!

● دختر سلیقه‌و شیکپوشی :

شایعه سازی و مضمون کوك کردن در شهرستانها یك ورزش عمومی است ...

یك کنجکاوی دخترانه باعث شد که سه دوشیزه جوان درآنچه به گفته خودشان «یك‌حادثه بزرگ در زندگی » است‌شرکت کنند . این «حادثه» مسابقه دختر شایسته ایران بود و سه دوشیزه کنجکاو در این مسابقه بعنوان دختران برگزیده سال‌انتخاب شدند .

هر سه بسیار جوان هستند . ۱۶سال دارند ، و بدین ترتیب می‌توان پذیرفت‌که مسابقه دختر شایسته ایران برای‌آن‌ها یك «حادثه بزرگ» بوده است .

هر سه زیبا ، خوش‌بیان و متکی به نفس هستند ، شری دانیال‌پور ، دختر کاراکتر وشخصیت(پرسونالیته)درنیویورك متولد شده است و دانش‌آموز مدرسه آمریکائی تهران است . الهه حسام‌فر ، دختر درس و معدل در دبیرستان هدف تهران تحصیل‌می‌کند و بدیعه بردبار، دختر سلیقه و شیك‌پوشی ، دانش‌آموزدبیرستان رودابه اصفهان است.

دراین هفته با سه دختر برگزیده‌سال به‌گفت‌وگو نشستیم . دراین گفت‌وگو از درس و دین ، از عشق و ازدواج ، ازنسل جوان ، از تعلیم و تربیت کودکان و سرانجام ، ازآنچه به گفته یکی ازآن‌ها « چیزهای کوچك در حاشیه زندگی » است سخن گفتیم .

نخست از سه دختر برگزیده سال پرسیدیم علاوه‌برکنجکاوی دخترانه چه‌چیز باعث شد که آن‌ها در مسابقه دختر شایسته ایران شرکت کنند ؟

الهه‌حسام‌فر گفت « از چند سال‌پیش که این مسابقه شروع شد دلم می‌خواست روزی در آن شرکت کنم اما از حرف‌مردم می‌ترسیدم . مردم می‌توانند بگویند : اوه فلانی چقدر خودش را مهم می‌داند که می‌خواهد دختر شایسته ایران بشود ! اما سرانجام این ترس را کنار گذاشتم‌باشاید کنجکاوی‌ام قوی‌ترازترس بود . نه، این درواقع‌ترس هم نبود ، شاید کمی‌احتیاط بود . حالا خوشحالم که این‌کارراکردم، خیلی چیزها یادگرفتم بخصوص‌به‌نکات‌ضعف وقدرت خودم بیشتر آگاه شدم . »

شری دانیال‌پور گفت : «می‌خواستم باگروه وسیعی از دختران هموطنم بیشتر آشنا بشوم . این یك فرصت خوب بود . ازآنجا که من مدتها در ایالات‌متحده بودم وحالا هم به یك مدرسه آمریکایی می‌روم با دختران ایرانی آن‌طور که واقعا هستند در تهران ، در شهرستان‌ها ، در سراسر کشور آشنایی ندارم . حالا بیشتر باآن‌ها آشنا شده‌ام ومی‌بینم که‌بیش‌ازآنچه تصور می‌کردم به‌آن‌ها نزدیکم از نظر فکری و معنوی . »

بدیعه بردبار گفت « من هم اول از حرف مردم میترسیدم . بخشید ، احتیاط می‌کردم . دراصفهان بخصوص خیلی پشت‌سرآدم حرف می‌زنند . شایعه‌سازی و مضمون‌کوك‌کردن درشهرستان‌ها یك ورزش عمومی است . نمی‌دانم ، شاید در تهران هم این‌طور باشد ، بهرحال رنگ آسمان که‌عوض نمی‌شود . بعد با خودم فکر کردم اگر قرار باشد پیش از هرکار اول به‌آراء عمومی مراجعه کنم بهتر است یك چادر سرم بیندازم و کنج خانه بنشینم ، ورد ضد اجنه بخوانم و بخودم فوت کنم. ازاین گذشته حالا که فرصتی برای همسن وسال‌های من هست که بیایند جلو و حرفشان را بزنند فکرکردم باید همکاری کرد ، باید شرکت‌کرد . »

از سه دختر برگزیده پرسیدیم : آیا ازاین که شئل قرمز دختر شایسته ایران را بر دوش خود نمی‌بینند ناراحت‌نیستند؟ جواب هر سه «نه» محکم و صادقانه بود . بااین‌حال ما اصرار کردیم و توضیح خواستیم .

الهه گفت : « اگرازاین‌بابت ناراحت می‌شدم باید حس اعتماد به‌نفس‌ام کم‌تر می‌شد . حالا این طوری نشده همه خانواده ودوستانم می‌گویند : الهه بخودش مطمئن‌تر شده است . این طور است .اصل شرکت درمسابقه است ، مثل شرکت در زندگی . اگر قرار باشد همه‌ما همیشه درهمه‌کار فقط به‌امید اول شدن شرکت کنیم هیچ اتفاقی نخواهد افتاد . »

شری گفت : « دختر شایسته می‌تواند یك مدل برای ما باشد . او چیزهای خوبی دارد که به ما یادبدهد . من خوشحالم که مورد توجه قرار گرفتم و این مرا به فکرکردن بیشتر درباره آنچه دارم و آنچه می‌توانم بکنم وامی‌دارد.»

بدیعه گفت : « من ۹۰ درصد برای خود مسابقه بودکه شرکت‌کردم و ۱۰درصد برای‌برنده شدن . مطمئن باشید که‌بعنوان دختر سلیقه وشیك‌پوشی سال من یکی از خوشحال‌ترین ۱۶ ساله‌های ایران‌هستم.»

از دختر سلیقه و شیك‌پوشی پرسیدیم آیا لباس‌هایش را خودش می‌دوزد . بدیعه پاسخ‌داد : « نه ، خیاطی‌ام خوب نیست . من لباسهایم را خودم طرح می‌کنم اما دوختن‌آن‌ها به عهده دیگری است. راستش این که وقت ندارم خیاطی را خوب یاد بگیرم و من تا مطمئن نباشم که چیزی‌را خوب یادخواهم گرفت به طرفش‌نمی‌روم.»

الهه و شری هم گفتند که همیشه حس می‌کنند وقت ندارند . چرا ؟ پرسیدیم مگر این دخترهای جوان چه‌کارمی‌کنند‌که همیشه دم از «وقت‌نداشتن»می‌زنند ؟

بدیعه‌گفت : «درس‌هایمان زیاد است. درس‌های معمولی هست ، انگلیسی‌یادگرفتن هم هست . مطمئن‌باشید ما از شما که از ما کمی هم بزرگتر هستید خیلی بیشتر درس‌می‌خوانیم . مدشده که بگویند بچه‌های امروزی درس ومشق چندانی ندارند . خدایا این حرف چقدر ظالمانه است. این‌همه درس و این همه کتاب و محله خواندن و فکرکردن ، معلوم است برای آدم وقت نمی‌ماند . از هشت صبح تا شش بعدازظهر مدرسه ، بعد کلاس انگلیسی ، بعد درس‌حاضر کردن و بعد خستگی‌درکردن . »

الهه نیز معتقد بود که برنامه درسی بسیار سنگین است و توضیح داد : «مواد درسی زیاد نیست ، حجم کار زیاد است و خوب هم تقسیم نمی‌شود . درمدرسه وقت زیاد تلف می‌شود . همه‌اش صحبت حفظ ـ کردن این چیز یا آن چیز است‌درحالی‌که این روزها نباید به حفظ کردن مسائل اکتفا کرد، اصلا حفظ کردن لزومی ندارد چون اعداد و ارقام و تاریخ‌ها و این‌جورچیزها را می‌شود درکتاب پیدا کرد . ذهن آدم بجای این که از این چیزها پرشود باید برای یاد گرفتن ریشه‌های مسائل ، برای فکرکردن درباره عمق مطالب بازبماند.»

شری می‌گفت که گاهی اصلا وقت ندارد و گاهی نمی‌داند باوقت زیادی‌اش چه‌کارکند و توضیح‌داد « شایدهمین‌طوری بهتر باشد چون بالاخره ما که ماشین نیستیم تا همیشه و سروقت‌این‌کاریاآن‌کار را انجام دهیم . کمی‌بی‌نظمی می‌تواند نشان بدهد که یك فرد هنوز انسان است . »

گفت‌وگو به درس و مدرسه رسیده بود . پرسیدیم که دخترها چه انتقاداتی از وضع تحصیلی خود دارند .

الهه گفت : « مشکل اصلی این‌است که به ما قسطی درس می‌دهند، حالا که همه‌چیز قسطی شده درس‌هاهم‌بهمین‌صورت درآمده . منظورم این است که مثلا ما درتمام‌دوران تحصیلی باید تاریخ وجغرافیا بخوانیم ، یعنی حفظ کنیم. تمامی تاریخ وجغرافیای دبیرستان را میشود در یك‌سال درس‌داد و کلك کار را کند . وقتی این‌طور شد آدم می‌تواند هرسال چیزهای تازه یاد بگیرد . تکرار مکررات همزیاد است . این وقت معلم ووقت شاگرد را تلف می‌کند و ماهم متاسفانه آن‌قدر معلم نداریم که این‌طوری وقت‌شان را تلف کنیم. سیستم آموزشی ما هدف معینی ندارد ، مثل یك آواره سرگردان‌است.»

پرسیدیم : آیا دانش‌آموزان و دانشجویان ما هدفهای معینی از درس‌ـ خواندن دارند ؟ بدیعه گفت: « بیشتر برای ترقی درس می‌خوانند ، هرمدرکی که آدم میگیرد مثل یك پله نردبان‌ترقی است. »

↑ برگزیدگان نسل جوان درجلسه میزگرد.

بک میز!

از : پری‌سا پارسی

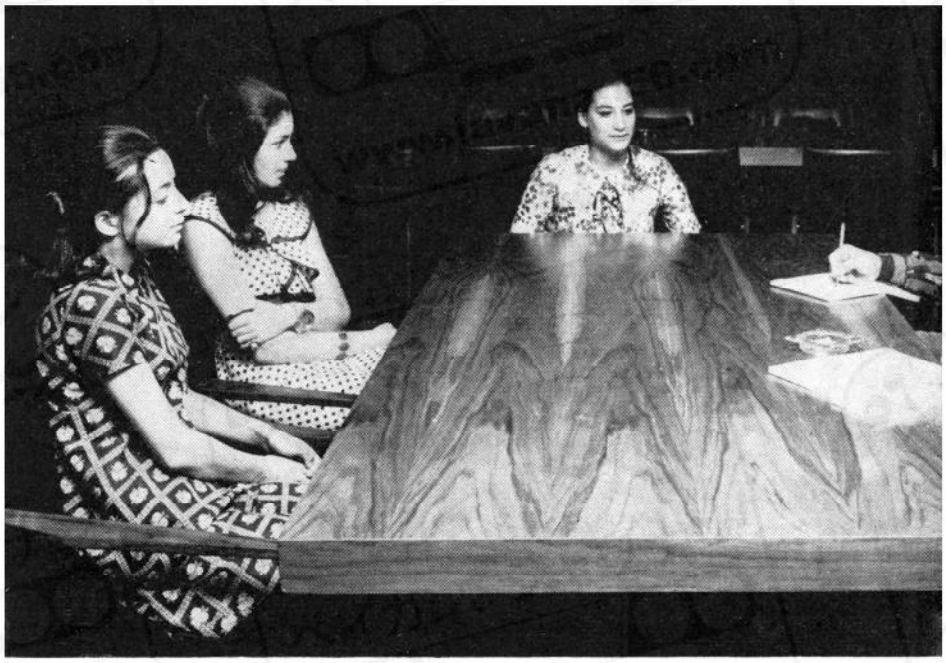

شری دانیال پور

بدیعه بردبار

الهه حسام فر

الهه معتقد بودکه به‌فرض هم که‌هدف این باشد نباید برآن صحه‌گذارد . وافزود: « قصد اکثریت مدرك گرفتن است. این‌هم تقصیروضعی‌است‌که خودمان پیش‌آورده‌ایم. ما به‌مردم می‌گوئیم شما مدارکتان‌رانشان بدهید تا جواب سلامتان را بدهیم آن‌هاهم سعی می‌کنند تا همه را مدرك‌باران‌کنند . من خودم برای اینکه شعورم بیشتر بشود وبهتر بفهمم دنیا یعنی چه ، درس‌میخوانم. من شیفته ریاضیات هستم و از مطالعه آن لذت می‌برم اما کسانی هم هستند که از ریاضیات تنفر دارند اما دنبالش می‌روند چون همه عقیده دارند که جریان پرآب و نانی است.»

شری معتقد بود که چون اجتماع از افراد خود مدرك می‌خواهد نباید گناه خود افرادی را که فقط به‌این خاطر درس می‌خوانند بخشید و افزود « گاهی هم‌باید به‌اجتماع بگوئیم : نه ، این طوری‌قبول نداریم و این‌کار را باید باصداقت بکنیم و خودمان هم پیشقدم باشیم.»

دخترها بجز کتاب های درسی چه می‌خوانند؟ بدیعه بردبار دوستدار داستان‌های پلیسی و جاسوسی است . چرا؟بدیعه گفت « این یك نوع استراحت ذهنی است. قرار نیست که من دراین سن و سال‌همه‌اش درپی علامه‌شدن باشم . بنابراین حق‌دارم که برای سرگرمی مطالعه‌کنم . »

شری‌دانیال‌پور ، برعکس ، با کتاب‌های پلیسی و جنائی میانه‌ای ندارد . او گفت « این کتاب‌ها بچه‌دردی‌میخورد؟ کتابی که با خواندن صفحه آخرش‌بقیه‌اش بی‌معنی می‌شود چه فایده‌ای دارد ؟ من بیشتر به خواندن نمایشنامه علاقه‌مندم. درنمایشنامه هیجان و آنتریگ هست اما آمیزه‌ای‌ازاحساسات وعواطف و تجربه‌های انسانی نیز وجود دارد . نمایشنامه‌نویسان مورد علاقه من ایبسن ، برناردشاو و شکسپیر هستند . »

الهه بیشتر کتاب های معلومات‌عمومی می‌خواند . اما به درام‌های عشقی نیز علاقه‌مند است . پرسیدیم : « آیا گاهی خودت را بجای قهرمان کتابی‌که می‌خوانی می‌گذاری ؟» جواب‌داد : « نه ، مثلا من

بقیه درصفحه ۱۱۱

دختر شایستهٔ ایران

دو هفته دیگر عازم برلین میشود

شعله‌زند، پیکان اختصاصی خود را دریافت کرد.

شعله زند ، دختر شایسته ایران درسال ۱۳۴۹ ، هفته گذشته پیکان اختصاصی خود را دریافت کرد . این هدیه که برگزیده «زن‌روز» است از طرف‌کارخانجات‌ایران‌ناسیونال سازنده پیکان ، اولین‌اتومبیل ساخت ایران ، دراختیار شعله‌زند قرار گرفت .

شعله رانندگی نمیداند ولی تصمیم دارد در آینده نزدیك، رانندگی را بیآموزد . دختر شایسته ایران که تا دو هفته دیگر عازم برلین میشود، تا در مسابقات جهانی دختر شایسته شرکت کند ، میگوید : «دلم میخواست با پیکان واز راه زمینی‌عازم‌برلین‌شوم. افسوس که‌وقت کم‌است » . شعله‌زند با غرور می‌افزاید : شیکی و راحتی پیکان مرا بحیرت انداخته است واز اینکه این اتومبیل زیبا ، دسترنج کارگران ایرانی وحاصل‌صنعت جوان اتومبیل‌سازی در ایران است ، احساس‌غرور وافتخار میکنم . من تصمیم دارم عکس‌های جایزه خود ، پیکان را به برلین ببرم و به دخترهای شایسته دیگر نشان دهم که چه جایزه پرارزشی دریافت کرده‌ام .

روزی خوش برای کوچکتریر

شاهدخت فرحناز در برنامه کنسرت دوم «میری‌ماتیو» خواننده‌فرانسوی بایك‌لباس «میدی» زیبا شرکت جست و به «ماتیو» درپایان برنامه یك جعبه جواهرات هدیه‌داد.
↓

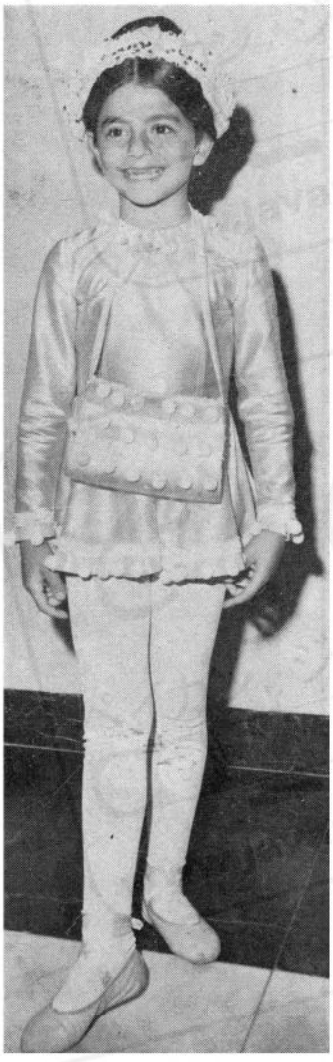

در جشن پایان‌سال‌دبستان رضاپهلوی ، والاحضرت ولیعهد و والاحضرت فرحناز از شهبانو جایزه گرفتند .

همه ساله در سالن نمایش‌کاخ نیاوران جشن پایان سال‌تحصیلی دبستان رضا پهلوی برگزار می‌شود . در آخرین روز های خرداد امسال نیز شاگردان این مدرسه کوچك دنیا که بیش از ۳۳ نفر نیستند، در خانه شاه جمع شدند تاپایان یك سال تحصیلی را بشادی بگذرانند .
ساعت نزدیك سه ونیم بود که‌شاهنشاه وشهبانو ، درحالی‌که هردو دست‌والاحضرت علیرضا را بدست داشتند ، وارد سالن نمایش کاخ شدند . شهبانو لباس‌ماکسی زیبائی بتن داشتند که حاشیه‌ای گرم با گلهای چرم صورتی‌داشت.
والاحضرت غلامرضا و والاحضرت منیژه که دخترشان‌مریم‌هنکلاسی‌والاحضرت فرحناز است از جمله مهمانان بودند. والاحضرت مهناز دختر والاحضرت شهناز و آقای زاهدی هم برای این جشن دعوت شده‌بود.
بچه های کلاس دوم با شعر «کلاغه» برنامه جشن را شروع‌کردند .
والاحضرت فرحناز با سه نفر دیگر دایره زنگی میزد و وقتی نوبت به اجرای‌برنامه موزیك سال چهارم رسید، ولیعهد پشت «تریبانك» نشسته بودند و بچه های دیگر را که نی‌لبك میزدند همراهی میکردند . هوای تهران گرم بود ومدعوین از گرمای هوا حرف میزدند.
شاگردان چند شعر دیگر خواندند. شاهدخت فرحناز که لباس صورتی گلدار با کمر سورمه‌ای پوشیده بود ، با دیگران

شاهدخت فرحناز جوایز خود را از دست شهبانو دریافت میدارد ، جوایزفرحناز هفت کتاب بود . خانم نیرومند معلم والاحضرت فرحناز نیز افتخار حضوردارد. ↓

شاهدخت فرحناز در لباس باله

یك بچه شیر ، همبازی ولیعهد ایران

ازاین پس یك بچه شیردر کاخ نیاوران همبازی والاحضرت ولیعهدخواهد بود . «میری ماتیو» هنرمند فرانسوی که برای اجرای دو کنسرت بتهران آمده بود برای ولیعهد یك بچه شیر چهارماهه‌از پارك توارى پاریس بارمغان آورد.
روزی که «میری» این بچه شیررا به‌والاحضرت هدیه‌میدادشاید از روزهای خوش زندگی ولیعهد بود. ولیعهد که شلوار آبی و بلوز سفید و کمر قرمز بتن داشت ، بچه شیر را با شوق بغل کرد وازشهبانو پرسید: مامان‌اگراین شیر بزرگ شود درنده میشود ؟ وعلیاحضرت
→

جواب مثبت دادند . سؤال های والاحضرت ولیعهد راجع‌باین بچه شیر تمامی‌نداشت، باز پرسید:
«با این پنجه هایش پاره میکند ! آه که چقدر قوی است !» و بادست‌پنجه‌های شیررا لمس کرد.
وبعد گفت «چقدر سنگینه، بگذارمش زمین ؟» بچه شیررا بزمین گذاشتند و باوالاحضرت فرحناز بدنبالش‌دویدند، دل کندن از شیربرای ولیعهد مشکل بود!
اسم بچه شیررا ازمیری‌ماتیوپرسیدند. واوگفت:
«سی‌پیون» برعکس من گمنام بدنیا نیامده ، وقتی او در پارك بدنیا آمد، همه روزنامه هاتولدش را نوشتند . دراین پارك همه حیوانات آزاد زندگی میکنند، اوهم در آنجا برای خودش لانه داشت.

شهبانو در زیر امضای خود نوشته بودند. امیدوارم که در آینده رضا برای بعضی از دروس بیشتر کارکند.

←

دبستان دنیا

در خواندن شعر «ازمن مباش غافل ـ من یار مهربانم» شریك بود.

نوبت پخش جوایز و کارنامه ها رسید . خانم هما خسرو شاهی مدیر دبستان والاحضرت ولیعهد ، نمرات را میخواند و شهبانو جوایز را اعطاء میفرمودند . در کلاس دوم ، مرجان ذوالفقاری با معدل ۱۸٫۳۰ شاگرد دوم شد وجایزه خواندن فارسی را برد و شاهدخت فرحناز ، باجمع نمرات ۳۱۰ و معدل ۱۹٫۱۰ شاگرد اول شدند و جایزه دیکته و علوم را بردند. جوایز فرحناز آنقدر سنگین بود که هنگام برداشتن آنها کمرش خم میشد . شهبانو روبان آبی را به علامت جایزه عالی به‌گردن فرحناز انداختند و او که هفت کتاب جایزه برده‌بود، یکی یکی اسم کتابهایش را میخواند : اسب کوچولو، سگ و صاحبش ، بچه‌ای که رفته بود، ماهی سفید کوچولو و گاوزرد طلائی.

والاحضرت ولیعهد وشاگردان دیگر کلاس چهارم برای خواندن یك شعر روی صحنه آمدند:

خوشا مرز ایران عنبر نسیم
هوایش موافق به‌از زروسیم

هنگام آواز بچه ها والاحضرت علیرضا بایك پروژکتور سرگرم بود و آنرا خاموش وروشن میکرد . شهبانو که از این کار والاحضرت علیرضا خسته شده‌بودند ، برق پروژکتور را قطع کردند و علیرضا متعجب مانده بود که چه شد.

خانم مدیر نمره های والاحضرت ولیعهد را اعلام کرد . والاحضرت ولیعهد در درس فرانسه شاگرد اول و در درس فارسی شاگرد چهارم شده بودند و جایزه افتخار ربوده بودند . شهبانو روبان‌زردو سبز را به‌گردن والاحضرت انداختند. بعد جوایز ورزشی هم توزیع شد. والاحضرت ولیعهد و فرحناز هردو جایزه شنابردند و آزاده جزنی رقیب والاحضرتین دراین ورزش بود.

پخش جوایز تمام شده بود.والاحضرت علیرضا بعنوان گله گفت:

«پس جایزه من کو ؟» علیاحضرت یك شاخه گل مارگریت برداشتند و بعنوان

بقیه درصفحه ۱۰۸

→

شاهدخت فرحناز در اولین نمایش باله

یکبار شهبانو در مصاحبه‌شان فرموده بودند ، دلم میخواهد فرحناز با یکی دو هنر آشنا شود . برای یك دختر لازم است که روحش با هنر آشنائی داشته باشد و بتواند ظریف فکر کند.

اکنون فرحناز هشت ساله شده و چه خوب که به راه هنر افتاده است. هفته‌ای چندبار تمرین پیانو دارد و از

بقیه درصفحه ۱۰۸

گزارشی دیگر از : **سمینار جهانی تنظیم خانواده در تهران**

رپرتر : **منصوره پیرنیا**

۸۰ میلیون قرص ضد آبستنی مصرف سالیانه زن ایرانی!

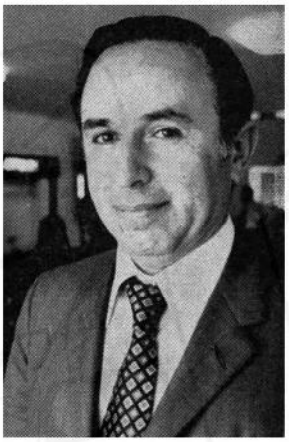

دکتربهرام محیط

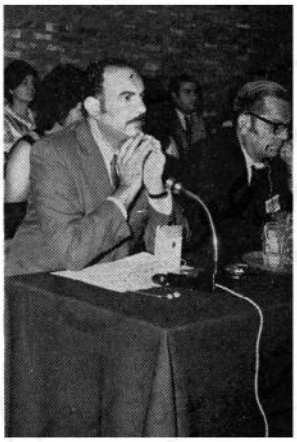

دکترعمران

یک شعار جهانی برای کنترل تولید: بچه کمتر، زندگی بهتر

خانواده های اصفهانی و شیرازی بیش از سایر نقاط ایران‌ازبرنامهٔ‌تنظیم خانواده وجلوگیری از تولد ((بچه زیادی)) استقبال کرده‌اند.
قوانین‌اسلامی درچهارده قرن پیش لزوم حفظ سلامت ورفاه خانواده را توصیه‌وتایید کرده است.

خطر افزایش جمعیت در همه دنیا محسوس است و بهمین مناسبت در بسیاری ازکشورها دیوارهای معابر و اماکن عمومی پر است از شعار هایی که تولید بچه زیادی را در هر شرایطی منع میکنند . مثلا متن یکی از شعارها اینست : «خانم ، قبل از باروری ، به زندگی آینده‌تان بیندیشید» و شعار دیگری که در همه واحد های کنترل و تنظیم خانواده گفته و شنیده میشود و در حقیقت یك شعار جهانی‌برای پیشگیری از ازدیاد سرسام آور جمعیت است.

خانم پراباها ـ شورین

صفحه ۸

باین شرح است :
«اولاد کمتر ، زندگی بهتر ، آسایش بیشتر ...»

این شعارها که از پنج سال قبل در شهرها و دهات ممالك پرجمعیت جهان در و دیوارها را پر کرده مادران را بفکر میاندازد تا از تولد بچه زیادی جلوگیری کنند. در کشور های پنج قاره عالم نیروئی تنظیم برای تنظیم خانواده بسیج شده است، بطور مثال درایران تا بحال ۱۴۳۰ درمانگاه بهداشت و تنظیم خانواده تشکیل شده که نزدیك به نیمی از آنها در روستاها قراردارد ۳۵۰۰ سپاهی بهداشت آموزش دیده بطور فعال درمانگاه های بهداشت و تنظیم خانواده را اداره می‌کنند . عده‌ای مددکار و مددیار با کمك چهارده هزار دختر و پسر سپاهی دانش و۳۸۰۰ سپاهی‌ترویج وهمچنین۱۰۰۰ دختر جوان دیپلمه که آموزش لازم دیده‌اند بطور منظم در دهات ایران مردم را تشویق به رعایت تنظیم خانواده می‌کنند ــ هرروز کنفرانسها و سمینار هائی در گوشه وکنار جهان برای یافتن آخرین وتازه‌ترین راه مبارزه با ازدیاد نسل تشکیل میشود . هفته گذشته کنفرانس بین‌المللی آموزش و ارتباطات دربرنامه های بهداشت و تنظیم خانواده باشرکت ۱۲۴ نماینده از ۱۵ کشور جهان در تهران تشکیل شد و پس ازبحث و گفت وگوی بسیار با موفقیت پایان یافت.

در جلسات رسمی کنفرانس گفت‌وگو‌ها برسر چگونگی استفاده از وسایل ارتباطات جمعی در آموزش برنامه های بهداشت و تنظیم خانواده بود و درراهروها موضوع «چندتا بچه؟» بحث داغ میان نمایندگان بود واین یك سؤال ، دهها سؤال دیگر بدنبال خود بذهن میآورد.

دکتر بهرام محیط رئیس اداره تحقیقات و مطالعات بهداشت و تنظیم خانواده به چند سؤال زیراینطور پاسخ داد:

ازچه نوع وسائل ضدحاملگی درایران بیشتر استفاده میشود ؟

ــ درایران ماروی هیچ وسیله‌ای تبلیغات خاص‌نکردیم ، وانتخاب وسایل جلوگیری‌ازبارداری را بعهده خودخانمها گذاشتیم . زنهای ایرانی اکثر طرفدار قرص‌اند شایدباین دلیل‌که قرص‌مطمئن‌ترین وسیله جلوگیری است و استفاده از آن سهل‌تراست.

زنی که قرص میخورد مطمئن است که حامله نمیشود اما وسایل دیگر سه درصد احتمال حاملگی دارد.«دیافراگم» حتی در میان کسانی‌که خوب از آن‌استفاده کنند بین ۸تا۱۲ درصد احتمال حاملگی دارد . حتی اتخاذ روش دوره‌ای که «دوره سیفی» نام دارد و زنها در این دوره از کامجوئی پرهیز می‌کنند بی خطر نیست و زن ممکنست حامله شود. بنابیك گزارش رسمی اتخاذ این روش ۳۰ درصد احتمال حاملگی‌دارد.

زنهای ایرانی سالیانه در حدود هشتاد میلیون عدد قرص ضدبارداری‌مصرف میکنند و ماهیانه حدود هزار عدد (آی. یو.دی) بکار میبرند.امافراموشکاری زنها دراستعمال قرصها مشکل بزرگی برای خودشان و پزشکان‌تولید میکند و بهمین دلیل است‌که همیشه بآنها سفارش میکنیم : اگر نماز میخوانید قرصها را توی جانمازتان بگذارید . اگر روزی چندبار توالت میکنید آنرا روی میز توالت‌تان بگذارید و خلاصه کاری کنید‌که استفاده بموقع از قرص فراموش نشود.

ــ آخرین وسیله‌ای‌که علم برای تنظیم خانواده در دست مطالعه دارد چیست ؟

ــ آخرین وسیله که زحمت خانمهای فراموش‌کاررا هم کم میکند آمپول های سه ماهه و شش ماهه است که فعلا روی آنها مشغول مطالعه‌اند . عیب این‌آمپول‌ها فقط این است‌که در صورت استفاده عادت ماهیانه را تا مدت شش یا ۸ماه قطع میکنند.

«مینی‌پیل» نوعی دیگراز قرصهائی است‌که آنرا بطور مداوم میخورند واز پروژستورن خالص درست شده و برعکس قرصهای معمولی از تخمك‌گذاری‌جلوگیری نمیکند و ناراحتی‌های مختصری که قرصهای معمولی دارند دراین قرصها دیده نمیشود . فقط موضوع نگران کننده در این قرصها این است‌که ۳ در صد درسال احتمال حاملگی دارد . کار این قرصها باین صورت است که ترشحات دهانه زهدان را تغییر میدهند و از نفوذ نطفه مرد به داخل رحم جلوگیری میکنند.

نزدیکترین وسیله جدید به‌بازارهمان آمپول های سه ماهه‌است که هنوز از طرف شورای سلامت غذا ودارو درامریکا برسمیت شناخته نشده‌است.

ــ در کدام شهر ایران زنها از وسائل تنظیم خانواده استقبال بیشتری کرده‌اند ؟

ــ درشهرستانهائی‌مثل‌اصفهان وشیرازکه ما دسترسی بیشتر به مردم داریم‌کورد استقبال شکسته شده و بطور کلی آرزوی زن ایرانی بطور متوسط داشتن سه بچه است و نه بیشتر و بقیه‌را بعلت اینکه نمیداند برای جلوگیری چه‌باید بکند بدنیا میآورد.

حد متوسط زایمان زن روستائی ایران بین ۶تا۷بچه است ، در حالی کلادر شهرها بین ۳تا٤ بچه است .

درتهران از میدان سپه به‌پائین سکنه پایتخت حالت باروری روستائی را دارند در حالی که از سپه به بالا تعداد خانواده های سه اولادی اکثریت‌دارند.

بقیه درصفحه ۱۰۹

نقل از مطبوعات : امریکا ـ
فرانسه ـ انگلیس ـ و شوروی

**قصه‌های تلخ وعبرت
آموز از افراط کاریهای
نسل جوان درشرق‌وغرب**

نسلی عصیان زده که

**در انگلیس و امریکارواج
آمیزشهای جنسی و
استعمال مواد مخدر بین
نوجوانان نگرانی جامعه‌
شناسان و مردم‌را فراهم
آورده است .**

برلبان این جوان هیپی وهروئینی لبخندی سرد دیده میشود، ولی لحظه‌ای بعد، اوهم بر زمین میافتد و میمیرد !..

«آیا نسل جوان ، فاتحه اخلاق و شرم وحیا واصول انسانی را خوانده است ؟ آیا نسل جوان امروز، بیگانگی با گذشته و پدر و مادر خانواده خویش را بجائی رسانده است که دیگر هرگونه گفت‌وگووتفاهمی، میان این دو نسل ، امکان‌ناپذیر است ؟»

پرسش‌هائی از اینگونه ، اینك در اروپا وآمریکا، بنظر روشن‌بین‌ترین جامعه‌شناسان ، اساسی‌ترین پرسش‌های روزگار ما هستند . اینان ، حتی آینده بشریت و جوامع انسانی را در گرو پاسخ مثبت‌یامنفی این پرسش‌ها میدانند . عصیان و فساد در طبقه‌ای از

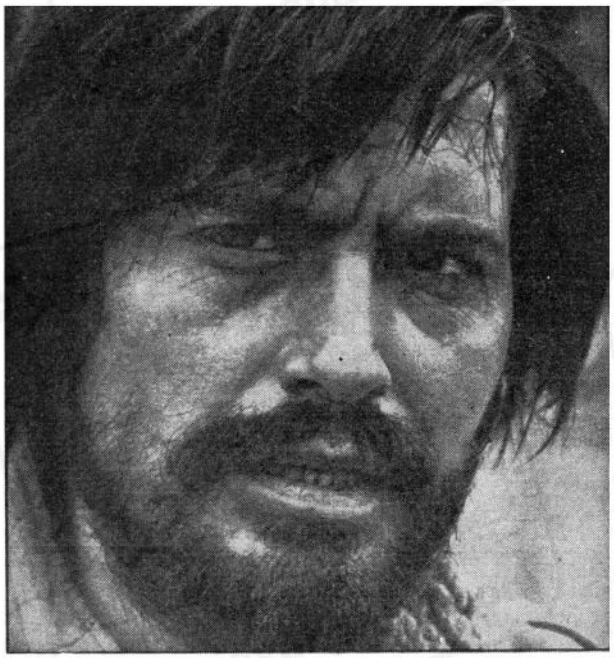

بیراهه میرود

حتی هیئت حاکمه شوروی

از عصیان نسل جوان

دستخوش نگرانی شده است

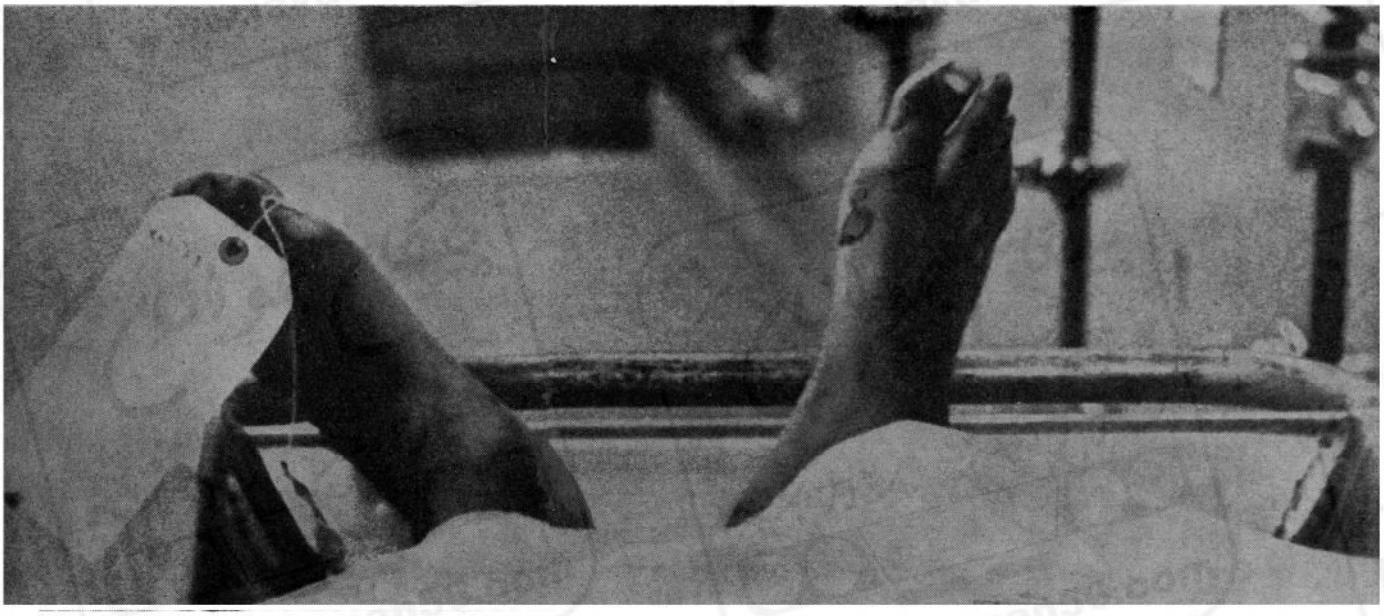

نسل جوان ، نه تنها در کشورهائی چون انگلیس و فرانسه و سوئد و نروژ و ایالات متحده آمریکا ، بلکه حتی درکشورهای اروپای شرقی، و در جبهه کمونیسم نیز ، یکی از مهم‌ترین گرفتاریهای هیئت حاکمه این کشورها شده است . مطبوعات تحقیقی خارجی ، در این باره رپورتاژها و اخباری حیرت انگیز چاپ می‌کنند که برای سایر کشورهای جهان درس عبرت است.

ما این رپورتاژ را بدین امید منتشر می‌کنیم که خانواده‌های ایرانی عبرت بگیرند و جوانان ما دریابند که عاقبت افراط کاری ــ غفلت و عصیان علیه اصول و ایده‌آل‌های بشری چه بس دهشت‌انگیز است.

خبری که درهمین روزهای اخیر در مطبوعات آمریکا چاپ شده ، نشان میدهد که فقط درشهر نیویورك درعرض یکسال گذشته ، ۹۰۰ دختر و پسر جوان، قربانی مواد مخدر شده‌اند !

«هوگت‌دومونتالامبر» رپورترمجله مشهور «پاری‌ماچ»درگزارش‌مفصل خود، درآخرین شماره‌ای که همین هفته با پست هوائی بتهران رسیده ، مینویسد: «شما در کوچه و خیابان های نیویورك، و مخصوصا در دو محله«هارلم» و «ویلیج» موجوداتی انسانی را می‌بینید که شما را نگاه می‌کنند ، ولی در نگاهشان ، زنده‌بودنشان‌را نمیتوان‌احساس کرد. اینان گوئی درعالم رویا راه‌میروند، وممکن است که هرلحظه در جلو چشمان شما ، دراثر افراط در مواد مخدر ، یا محرومیت از آن ، به زمین‌بیفتند وبمیرند، و حتی در عرض یکسال گذشته ۹۰۰ نفر بهمین ترتیب مرده‌اند ، و گفته میشود که امسال‌تعدادقربانیان مواد مخدردرنیویورك دوبرابر خواهد شد. مواد مخدر ، دیگر قربانیان خود را فقط از محلات‌فقیرنشین یا نوازندگان جاز انتخاب نمی‌کند ، بلکه این بیماری وحشتناك قرن ، حتی «طبقه متوسط » را نیز مبتلا ساخته است. معتادان جوان ، نخست اعتیاد خویش را با یك سیگار ــ سیگار «ماری‌جوانا» ــ که خیلی ارزان است و ۲۵ سنت بیشتر خرج ندارد، شروع می‌کنند ، ولی سرانجام گرفتار بلای هروئین میشوند که برای یك معتاد سابقه‌دار ، هرروز دست‌کم ۳۰۰۰ فرانك (۴۵تومان) خرج دارد . وقتی معتادپول خرید هروئین یا کوکائین را ندارد،لاجرم دست بدامن قرص‌های اعصاب و غیره میزند . و وقتی آنرا هم پیدا نکرد،حتی از شربت‌های مخصوص سینه‌درد استفاده می‌کند. و بالاخره حتی به استفاده ازمواد خطرناکی مثل چسب‌مایع ! هم مجبور میشود که البته خیلی زود سبب مرگ میگردد . »

عکاس رپورتر مجله «پاری‌مارچ» عکس‌گویا و وحشت‌آوری از یك‌زن گرفته است که وسط خیابان و جلو چشم همه، از فرط استعمال هروئین ، نقش بر زمین میشود درحالیکه دیگران ، خیلی خونسرد به‌راه خود میروند !

معتادان مواد مخدر ، حالت خلسه و نشئه‌ای را که بعد از استعمال مواد مخدر احساس می‌کنند ، «سفر» نام گذاشته‌اند، لیکن‌این«سفر»سرانجام روزی بسردخانه‌های پزشکی قانونی میانجامد. اجساد جوانان تیره‌بختی را که دراثر افراط در استعمال مواد مخدر ، یا نرسیدن این مواد ، میمیرند ، درهمه‌جا میتوان‌پیدا کرد: درپارکها و سینماها و سایر محل‌های عمومی ، درهتل‌ها ، آسانسورها ، وپشت‌بام منازل وخانه‌ها . «دراگ‌پارتی» اینك کم‌کم رواج زیادی میگیرد . دراین «پارتی»ها ، بجای شربت و شیرینی ، مواد مخدر استعمال می‌کنند . معمولا در آخر پارتی یك یا چند نفری دراثر افراط دراستعمال موادمخدر و مسمومیت‌های شدید میمیرند . پلیس جنازه این عده را ، توی صندوق عقب اتومبیل‌ها ، یخچالهای کهنه و فرسوده ، و دراطراف اتوبان‌ها پیدا می‌کند. مواد مخدر حتی بچه‌ها را هم‌می‌کشد . فقط‌درشهر نیویورك، هرروزیك‌دختریاپسرنوجوان (تین‌ایجر)در اثرمسمومیت‌استعمال مواد مخدرمیمیرد. در یکی از «کافی‌شاپ»های «استیتین ــ آیسلند » زن آبستنی را دیده‌اند که سیگار ماری‌جوانای‌خودش را با پسرشش‌ساله‌اش

بقیه درصفحه ۱۰۸

هیچ چیز بهتر از این عکس عاقبت و سرنوشت خوفناك یك هروئینی را نشان نمیدهد : صاحب این عکس هم، روزی جوانی سالم و امیدوار بود، ولی هروئین او را به مرگ کشانید، و در سردخانه پزشکی قانونی ، تنها چیزی که آدم بودن او را نشان میدهد ، تکه کاغذی است که به پایش بسته‌اند و روی آن فقط نام و علت مرگش را نوشته‌اند !!..

صندوق پست گلی

اندرزی بهمه شوهرها

بی اعتنائی

شوهرم وقتی بخانه میآید اصلا متوجه حضور من نیست ، دائماً یا سرش توی روزنامه است یا چشمش خیره به تصویرهای تلویزیون . پس من چکاره‌ام !؟

گلی عزیزم . حالا که این نامه‌را برای تو مینویسم در حالتی هستم که واقعا مستاصل شده‌ام و نمیدانم چه‌باید بکنم . از او طلاق بگیرم یا بهمین وضع بسازم ! حتی نمیدانم علت بوجود آمدن این مشکل در روابط ما شوهرم است یا خودم . تقصیر بگردن کیست و حالا چه باید کرد ؟ نمیدانی شاید مشکل من برای خیلی از خانمها کوچک و بی‌اهمیت جلوه کند ، اما کسان دیگری که مثل من گرفتارهستند خوب میفهمند که این هم در روابط زناشوئی یك زن و مرد دردبزرگی است ، نه میشود با آن ساخت و نه میتوان بآسانی آنرا از بین‌برد، گو که نه دردخیانت است ، نه درد نداشتن معاش . اصل مطلب اینستکه با وجودیکه هنوز مدت زیادی از ازدواج من و شوهرم نمیگذرد برای او در حکم اثاثه خانه و یا چیزی که بود و نبودش تاثیر زیادی درزندگی او نمیگذارد شده‌ام . در سراسر روز که شوهرم خانه نیست و مشغول کار خارج است، دراین مدت دوازده ساعت از وقتی از خانه بیرون میرودتا بر میگردد اصلا یك تلفن هم بمن نمیزند، حال مرا نمیپرسد و انگارنه انگار که صاحب خانه و زن و بچه است. خوب، باین یکی ایرادی نداریم‌چون خودش میگوید که کارش در اداره زیاد است. ولی عصر که برمیگردد چطور ؟ آنوقت که کار و مشغولیاتی ندارد ؟ آیا وقتی بخانه‌میآید نباید کمی بمن برسد ؟ با من حرف بزند ، بامن معاشرت داشته‌باشد ، حسن سلوك و رفتار داشته باشد ؟ وقتی وارد خانه میشود حتی‌سلام و علیك هم نمی‌کند . یك‌راست به اتاق خواب میرود و لباس منزل‌می‌پوشد و با اخم در هم رفته یا قیافه بی‌تفاوت مشغول شنیدن اخبار رادیو و تلویزیون یا خواندن مطالب روزنامه شب میشود ؟ حتی یك کلمه‌هم با من‌حرف نمی‌زند و اگر من‌حرفی داشته باشم‌جوابم‌یا «نه» است یا «بله».همین والسلام ! مختصر و مفید . باور کن که اگر در قدرتم بود تمام‌مجلات و روزنامه‌ها و رادیو های دنیا را آتش میزدم تا دیگر شوهرم‌تمام فکرش متوجه اینها نباشد . آیا روابط بین یك زن و شوهر همیشه‌باین صورت در میآید که پس ازمدتی هر دو برای هم یکنواخت — کسل‌کننده وبیمزه میشوند ؟ پس اگر جواب این سؤال مثبت است چرااو برای من یکنواخت و بی‌اهمیت نشده است ؟ چرا من حتی میدانم چندتار موی سفید در شقیقه‌اش روئیده است ؟ چرا اگر یك روز کفشش راواکس نزد فورا متوجه میشوم ؟ در حالیکه او اگر من بهترین لباسم راهم بپوشم و یا با لباس خانه در مقابلش بنشینم هیچ عکس‌العمل و تفاوتی برایش ندارد. اگر موهایم را شینیون کنم و یا روی شانه‌ام بریزم‌اصلا متوجه نمیشود . اگر توالت کنم یا نکنم برایش فرقی ندارد ؟کافیست که غذایش مرتب باشد ، رادیو و تلویزیون و مجله‌اش روبراه‌باشد ، دیگر هیچ چیز در خانه ما برای او مهم نیست . مثل اینکه‌پانسیون شده‌است . اگر بمادرم گله کنم سرکار خانم فورا میگوید :دختر جان کمی از عالم رؤیا بیابیرون و حقیقت زندگی را قبول کن، همه‌مردها همینطورند . از سال دوم ببعد سرد میشوند ! ولی آیا حقیقت زندگی‌بهمین بی لطفی و لوسی و بی‌مزگی است ؟ آیا من باید تا آخر عمر بااین‌حالت رکود و بیتفاوتی و بی‌هیجانی زندگی کنم ؟ اگر زناشوئی همین سی‌چهل سال سردی و بی تفاوتی است که مرده شورش را ببرد ؟ پس شرکت درزندگی و وظایف و مسؤولیت های زناشوئی چه میشود ؟ دلم میخواهدراست‌و پوست کنده جوابم را بدهی تا اگر کاری از عهده‌ام برای رفع‌این مشکل نیاید حداقل قانع بشوم.

قربان تو (منیژه . الف)

جواب گلی :

منیژه عزیز. من حرفهای ترا قبول دارم و بخوبی متوجه مشکل بزرگ تو شدم . فکر میکنم تو حداکثر سعی خودت را هم بکار بردی تا توجه‌شوهرت را جلب کنی و لطف و گرمائی بخانه‌ات بیاوری . ولی متاسفانه شوهر تو هم مثل عده دیگری از مردها باین کوششهای بی ثمر بدون توجه مانده و همانطور به رویه و روال بی‌تفاوتی و بی‌التفاتی‌خود ادامه میدهد . خواهش من از تو اینست که حداقل از شوهرت بخواهی که این مقاله را بخواند تا شاید حرفهای من که یك زن هستم و بهتر از مردها درد دل ترا درك میکنم بعضی از مسائل را برای او روشن کند.

متاسفانه در میان نامه هائی که بمن میرسد تعداد زیادی از زنها همین گله را از شوهرشان دارند و اغلب مسائلی را با من مطرح میکنند که شاید در این‌باره بشوهرشان چیزی نگفته‌اند.

آیا شما افسانه زیبا و قدیمی «ارفه و اوریدیس» را خوانده یا شنیده‌اید ؟ ارفه، همسرش اوریدیس را که بشدت دوست میداشت از دست داد و ارفه بدنبالش بآسمانها رفت تا نزد خدایان زاری و ضجه کند و روح همسرش را باز ستاند و خدایان قبول میکنند که اوریدیس را باو باز گردانند تا باالاتفاق بزمین برگردند . ولی اینکار یك شرط داشت : ارفه نباید در طول راه حتی یك نگاه بهمسرش که در پشت سر او راه میرفت بیندازد ، چون در اینصورت دوباره او را ازدست میداد . البته خدایان این شرط را فقط با ارفه کردند و به خود اوریدیس ازاین بابت چیزی نگفتند.

اوریدیس بدنبال ارفه براه افتاد ولی در طی راه از بی‌اعتنائی وبی‌توجهی شوهر بشدت ناراحت شد و چند بار از او خواست که بعقب برگردد و نگاهش کند. ارفه تحمل کرد و جواب مثبت‌نداد. اوریدیس باز از او خواهش کرد ، التماس کرد و گریه را سر داد . در آخرین دقایق که باز «ارفه» بحکم اجبار روی موافق نشان نداد اوریدیس از راه رفتن ایستاد و فریاد زد : **«ای دیو، پس چرا بدنبال من بآسمانها آمدی ؟ من میفهمم‌که دیگر دوستم نداری و بهمین جهت ترجیح میدهم بمیرم و با تو بزمین باز نگردم».** ارفه که تحمل از دستش خارج شده بود برگشت و باو نگاه کرد... و بلافاصله اوریدیس را از دست داد و از سه هزار سال پیش تا بحال هنوز بدنبال او میگردد و در غمش آواز و ترانه می‌خواند.

شاید این یکی از افسانه‌های غم‌انگیز و جاودانی تاریخ بشر باشد . ولی در واقعیت امر من هیچ زنی را نمیشناسم که حاضر باشد برای مدتی هر چند هم‌که کم و گذرا باشد تحمل بی‌اعتنائی و بی‌توجهی شوهرش را بکند حتی اگر بداند که این ماجرا سود و منافع بعدی در بر خواهد داشت.

زنهای امروز اگرچه دارای معلومات علمی بیشتری شده‌اند ، اگر چه شاوار بیا میکنند و اگر چه بکارهای مردانه هم میپردازند و روی صندلی وزارت می‌نشینند وسروصدای منتقدین را درآورده‌اند که فقط از مرد شدن یك سبیل کم‌دارند، با وجود همه اینها زن خصال زنانه‌اش را در سرشت و خوی خود دارد و در بسیاری از موارد با مرد اختلافات ذهنی و روحی دارد . این تفاوتها بقدری زیاد است که من با ورق زدن نامه های شکوه آمیز شما در ماه و سال (چه مرد و چه زن) گاه باین فکر فرو میروم که آیا این دو موجود اصلا از یك نژادند ؟ آیا زن و مرد واقعا برای زندگی کردن با یکدیگر آفریده شده‌اند ؟ البته این جریانهائیکه من میخوانم و میدانم هنوز یك هزارم آنچه در واقعیت وجود دارد نیست و روی این حساب قیاس کنید و ببینید چقدر راه این دو جنس — که واقعا باید آنها را جنس مخالف خواند — با هم فرق میکند.

بنظر من ، با وجود این که در حدود یك قرن است که علم مساوات و برابری زن و مرد را در دنیا بلند کردداند و دامنه این نهضت حتی به مملکت ما رسیده است و مد ها قانون برای ایجاد این برابری ومساوات در پارلمانها به تصویب رسیده است ، میالوسف هنوز ما زنها زندانیانی بیش نیستیم . البته مقصودم این نیست که ما زندانی مرد هستیم — نه — ما بیش از همه زندانیان روح خودمان و زندانی احساسی هستیم که ما را — حتی اگر تعدی زمخت ترین‌کارها را داشته باشیم— باز فقط بیاك راه میکشاند و آنهم راه قلب و دل و احساس است . و این تفاوت اصلی ما و مردهاست.

باوجودیکه در قرن بیستم زن‌خیلی خوب در ریاضیات و علم و هنر درخشیده و حتی به تصدی بانك و بیمه و معماری و صنعت و ذوب‌آهن و دریافت درجه ژنرالی نایل آمده، ولی هنوز یك چیز قلبش را تکان میدهد و آن مسائل احساسی و عاطفی است. اشك یك بچه ، جراحت یك انسان، اندوه یك غم قلب زن ژنرال و وزیر و معمار را بهمان اندازه تکان میدهد که قلب یك زن خانه‌دار را. ولی مردها همه اینطور نیستند.

وقتی من از مردها نامه دریافت میکنم متوجه میشوم که اغلب مشکلات آنها در زمینه‌هائیست که احتیاج بیك راهنمائی عملی و کاملا مقتنع دارد . آنها طوری برای من نامه در باره مسائل و مشکلات زناشوئی خود مینویسند که گوئی از یك مشکل «اداری یا حقوقی» بحث میکنند . آنان تمام مسائل احساسی و عاطفی را نادیده میگیرند و فقط بواقعیت ومنطق خشك توجه دارند . البته من نمیگویم که مردها بی احساس هستند ولی حرف من اینست که مردها هم اگر احساساتی باشند در جریحث و قضاوت هیچوقت این جنبه را تقویت نمیکنند و همیشه آنرا در درجه دوم اهمیت قرار میدهند . وقتی زنها مشکلاتی دارند و آنرا با من در میان میگذارند ــ بعکس مردها ــ هدفشان درد دل و گله‌گزاری است . خواسته اصلی آنها اینست که بحرفشان گوش بدهم، درد دلشان را درك کنم و در اقیانوس پهناور احساس تنهایشان نگذارم . این

هووی سر سخت زنها!

مزیت و رجحانی که در سنجش‌ها ، زنها برای احساس خود قائل میشوند بنظر من قابل احترام و حائز اهمیت است زیرا که نگهبان اصلی صلح و محبت و دوستی در جهان احساس و قلب آدمی است وسرچشمه شفقت و روحانیت مادری در زن نیز همین رجحان و برتری احساس و عاطفه بر منطق خشك و خالی است.

زن در درون خود دنیائی دارد که قسمت بزرگی از زندگیش را اشغال میکند و مردها متاسفانه آنرا یا نمی‌شناسند و یا تحقیر میکنند . غافل از اینکه اگر زن تکیه بر احساس نداشت بسیاری از این آقایان از بی‌شیری و بی‌پرستاری در کودکی مرده بودند و امروز در بزرگی اینهمه از شأن و افتخارات مادری حرف نمی‌زدند.

شاید اغلب مردها زن را متهم به «منطقی نبودن» بکنند ولی واقعیت اینست که منطق زن هیچگاه با منطق مرد یکی نیست . منطقی که «اوریدیس» داشت با منطق «ارفه» زمین تا آسمان فرق میکرد. او با آنجیزی توجه داشت که در سرزمین پنهانی وجودش میگذشت و توجهی به «منطق» ماجرا نداشت . او به‌عشق می‌اندیشید ، عشقی که خمیر مایه زندگیش بود. اما «ارفه» فقط بآخرکار میاندیشید و برای دوام و پایداری روابط خود و معشوقه احساس را بطور موقت کنار گذاشته بود.

حال بگذریم از اینکه او میتوانست براحتی بدون اینکه سرش را برگرداند و «اوریدیس» را نگاه کند با زبان خوش و لحنی جذاب عشقش را باو ثابت کند. آیا بهتر نبود ارفه یك شاخه گل از درختهای وسط راه می‌چید و بسوی همسرش پرتاب میکرد و باو میگفت : عزیزم دوستت دارم . تو جان منی ! همین ژست کوچك دل احساس زده اوریدیس را موقتا راحت میکرد تا بسر منزل مقصود میرسیدند ؟ ولی ارفه مرد بود و بالطبع باین مسائل‌احساسی توجهی نداشت وگرفتار منطق خشك و مادی و حسابگری زیرکانه بود.

آقایان متاسفانه باین رفتار جدی و خشکی که در روابط زناشوئی خود پیش گرفته‌اند هر روز بیشتر از تفاهم و همزیستی دلپذیر دور میشوند و خانه خود را با موجی از گله ونقار و ــ گاه نفرت ــ می‌پوشانند . ای کاش مردی از خودش می‌پرسید : من چگونه از زنم عشق و محبت می‌خواهم در حالیکه عادات و حرکات و ظواهر من بی‌اعتنائی مرا باو ثابت می‌کند و پیمهری مرا در قلب او رسوخ میدهد ؟ چگونه می‌توانم «بی‌اعتنائی» بدهم و عشق بستانم ؟ نه قربان ، نه آقا ، مهربانی ، زبان خوش وادای احساس ، بیش از پول و مقام و قدرت قلب زن را تسخیر میکند . چرا بیراهه میروید ؟

تنها با یك شاخه گل سرخ کوچك و بظاهر بی‌اهمیت اوریدیس های زیادی با پای برهنه و خون آلود روی سنگ و صخره و خار بدنبال شما خواهندوید و اشك شوق بچشم خواهند آورد. این افسانه نیست ، واقعیت است. آرشیو نامه های من گواه است که هر روز زنهای بسیاری از **شوهر و مرد خود** گدائی میکنند ولی نه گدائی پول و جاه و مقام ، بلکه گدائی محبت ! و همین زنها هستند که از یك هدیه کوچك ــ از یك جمله محبت آمیز و از یك لطف بموقع سالیان دراز شاد و سرخوش میمانند . چرا از آنها دریغ می‌کنید، چرا اسلحه مؤثر را بکار نمی‌برید، چرا با روزنامه خواندن افراطی و دلسردی و بی‌اعتنائی، درخت عشق را در خانه خودتان خشك می‌کنید ؟

بله ، آقایان ، زنها از وجود خود و از زندگی خود برای عشقشان مایه میگذارند وبدنبال رویاهای خود میروند و بخاطر همین فانتزی پر شور ودلچسب انتظار و توقع دارند که متقابلا مردشان

بقیه در صفحه ۱۰۴

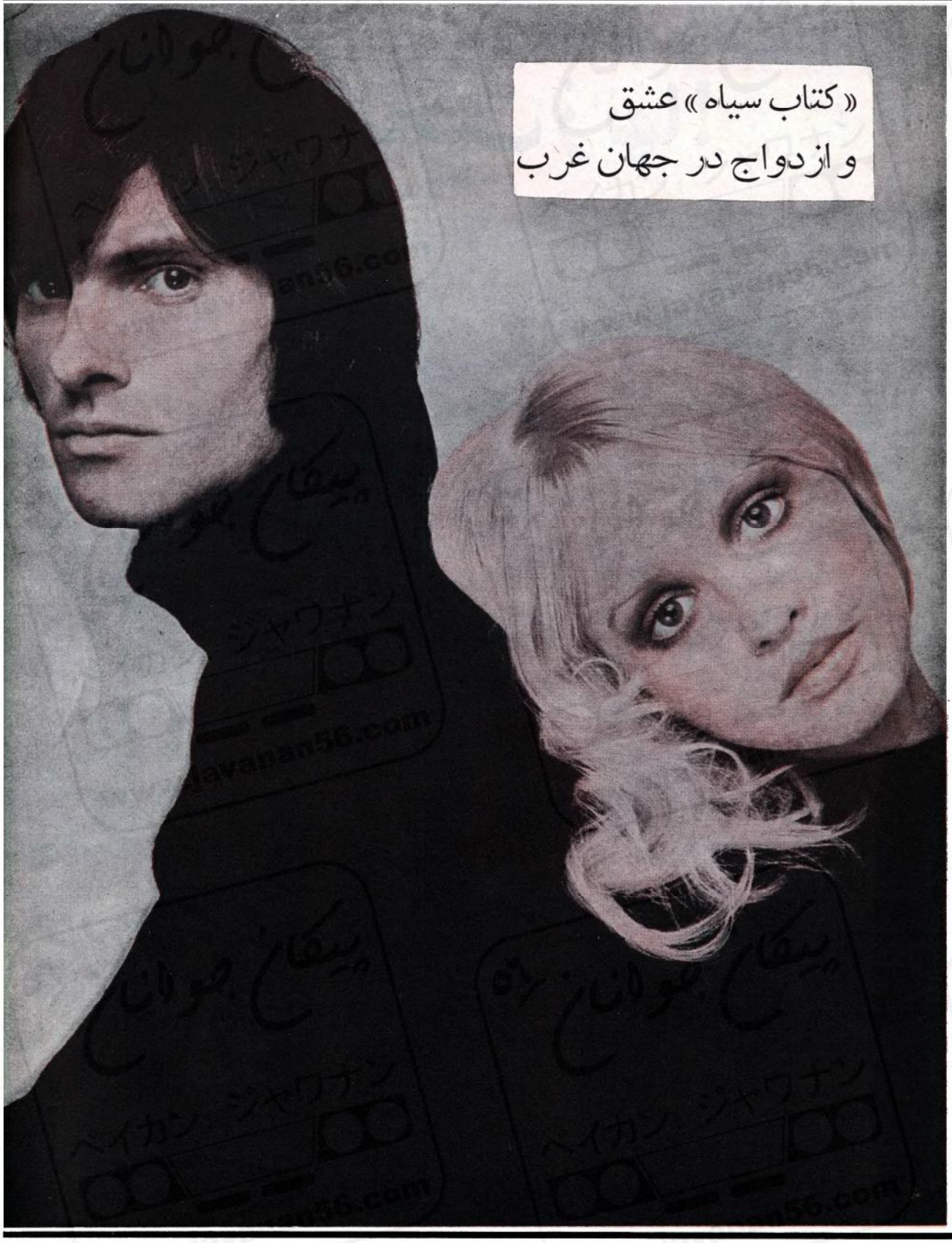
« کتاب سیاه » عشق
و ازدواج در جهان غرب

نوشته : خانم
«منی ـ گرگوار»
(روزنامه‌نگار مشهور فرانسه)

آیا ازدواج، از مد افتاده است؟!

در برابر اندیشه ها و شیوه های افراطی ازدواج ، اندیشه هائی مثبت نیز وجود دارد ! نسل امروز نمی‌پذیرد که فقط کارخانه تولید مثل یا گاو شیرده باشد ! هدف ازدواج ، فقط لذت متقابل نیست !

راستش را بخواهید من هیچ اعتقادی به شیوه ها و اندیشه های افراطی وغالب آمیزی که در مورد ازدواج ، پدید آمده است. ندارم . «ازدواجهای دسته‌جمعی» ـ که در آن چند زوج در یك خانه زندگی می‌کنند ودر همه چیز شریکند !! ـ اوج فساد و تباهی است . زنانی هم هستند که کودکی از مردی دارند، اما با پدر این کودك ازدواج نمی‌کنند،و بقول خودشان دنبال «یك پدر ثانی» برای فرزند خود میگردند ! جامعه بشری درهمه حال و همه جا ، این زن‌ها را بشدت محکوم کرده‌است . این نوع شیوه های فسادآمیز ، بهرحال همیشه نمونه هائی در کشورهای مختلف داشته است. فرانسه در قرن هیجدهم ، مرکز اینگونه تجربیات خلاف طبیعت و اخلاق درمورد ازدواج بود .. در قرن بیستم هم ،کشورهای ثروتمند اسکاندیناوی (سوئد ونروژ ودانمارك) مرکز اینگونه تجربیات افتضاح‌آمیز و جنجالی شده‌است . مثل اینکه سیری بیش از حد، بشر را همیشه بسوی فساد میراند.

من در «پیکادلی ـ سیرکوس» (میدان مشهوری که در لندن قراردارد ـ مثل میدان توپخانه تهران) دست‌کم چهار یا پنج زوج را دیده‌ام که در یك اتاق می‌خوابیدند ، و با گستاخی سوگند می‌خوردند که «آینده ازدواج وبشریت همین خواهد بود !!»

امامن باین سوگندها و پیشگوئی‌های افراطی عقیده‌ای ندارم . با اینهمه قبول دارم که معیار های عمومی مردم واندیشه های آنان در مورد ازدواج ، دارد تغییر میپابد . این تغییر سطحی هم نیست ، بلکه بسیار عمیق است . این تغییرات بتدریج در افکار عمومی جوامع غربی پدید می‌آید ، وخوب یا بد ، بهرحال یك واقعیت است.

برای اینکه این واقعیت را بشکافیم و بشناسیم ، بجاست که باهم نظری به صفحات «کتاب سیاه» من بیندازیم . من همراه هزاران نامه دریافت میکنم ، و هرروز پنج شش تا ازاین نامه‌ها را در «کتاب سیاه» خودم وارد میکنم : نامه هائی که نشانه‌هائی از تحولات و تغییرات استثنائی خوب یا بد است.

ازدواج چند مرحله‌ای !

«ژاك» بیست سال دارد و «ژانت» نوزده سال . هردو باصطلاح از «خانواده های خوب» هستند و هردو دانشجوی دانشگاهند . آندو همدیگر را دوست دارند ، و در زمینه‌های مختلف با هم توافق دارند . و با اینهمه «ژاك» بمن گفت: **«لابد اینرا می‌فهمید که هنوز مساله‌ازدواج من و ژانت در میان‌نیست . من هنوز پنجسال دیگر هم باید درس بخوانم ، فعلا درآمدی هم ندارم . ما هردو جوان هستیم، و فعلا دنبال کمی لذت میگردیم ، ودراین مورد هیچ‌چیز بما نیاموخته‌اند . در جامعه ما، اگر من ازدواج نکرده باشم ، یاژانت شوهر نکرده‌باشد ، از چه‌کسی میتوان انتظار کامجوئی داشت ؟ از هیچکس ! واین مساله براستی افتضاح‌آمیز است !!»**

ممکنست بگوئید که این طرز تفکر چندان تازه هم نیست. «بورژوا»ها واشراف فرانسه هم ، تا وقتیکه شغل حسابی و درآمد کافی نداشتند ، ازدواج نمی‌کردند . آنان این «دوره انتظار» را در کنار زنان دیگری میگذراندند که هرگز با آنها ازدواج نمیکردند . با وجود همه این تجربیات پیش از ازدواج، پسر یك بورژوا ، تا وقتیکه همسر آینده‌اش لباس سفید عروسی در بر نکرده بود، دست باو نمیزد . «معشوقه» چیزی بود و «همسر» چیزی دیگر. تفاوت عمده نیز در همین‌جاست . امروز «ژاك» بی‌آنکه رسما با «ژانت» ازدواج کرده باشد، با او روابطی دارد ، اما از همین حالا اورا همسر خود میداند ، و بقول خودش «درچند مرحله با او ازدواج میکند» در کتاب سیاه من ، نمونه‌های نسبتا زیادی ازاین «ازدواجهای چند مرحله‌ای» وجود دارد . هم اکنون در کشور «فنلاند» ازدواج را رسما به دومرحله تقسیم کرده‌اند : مرحله اول ، مرحله نامزدی‌است ، ومرحله دوم ، ازدواج است ، با این تفاوت که نامزدی هم همان معنی ازدواج را دارد ، منتها دراین دوره طرفین هنوز در یك خانه باهم زندگی نمی‌کنند !!

دخترها مقاومت می‌کنند !

پسر های فنلاندی ، این «ازدواج‌چند مرحله‌ای»را امری عادی میدانند. آنان میدانند که اکنون دیگر در هررابطه با دختر مورد علاقه خود ، ترسی از «پدرشدن» ندارند و میگویند:

«پس چرا ، وقتی دختری را دوست دارم ، ومیدانم که بالاخره با اوازدواج خواهم کرد ، با زنان دیگری که دوستشان ندارم ، رابطه داشته باشم ؟»

اما دخترها در برابراین اندیشه های افراطی و فسادآمیز مقاومت می‌کنند، حتی دخترهای فنلاندی و فرانسوی . واین مقاومت نشان میدهد که هرنوع پیوند دختر و پسر ، اگر خارج از چارچوب ازدواج باشد ، وجدان آدمی را آلوده میکند . دختری باسم «مارتین» می‌گوید : **«دوست پسرم میگوید که مرا دوست دارد و وقتی درآمد کافی داشت ، با من ازدواج خواهد کرد . منهم او را دوست دارم ، اما هرگز نمیتوانم پیش‌از ازدواج ، جسم و روحم را مال او بدانم و باو تسلیم کنم . من ازاین کار وحشت دارم ، و اخلاقا خود رامحکوم میدانم . وانگهی اصلا من حرفهای اورا نمی‌فهمم ، ونمیدانم که او چرا این‌حقیقت را نمی‌فهمد که من بعنوان یك دختر، فقط برای کامجوئی آفریده نشده‌ام . نمی‌فهمم که او چرا مسائل مهمی مثل عشق و ازدواج را، اینقدر ساده و سهل میانگارد. بعلاوه من از کجا بدانم که او دروغ نمیگوید ؟ مردی‌که دختری را دوست دارد، در مقابل او احساس مسؤولیت میکند ، واز امضای قباله ازدواج نمیترسد !»**

می‌بینید که دخترها حتی در فرانسه و فنلاند ، هنوز پاسدار سنت‌های اخلاقی پاك هستند ، سنت‌هائی که بآنها (ونه‌به پسرها) میگوید : **«پیش از ازدواج، هیچ پیوند و رابطه‌ای با مردی نبایدداشته‌باشی!»** آیا چنانکه عده‌ای میگویند ، این دستور اخلاقی ، از مد افتاده و قدیمی است؟ نه! این دستور اخلاقی از اعماق وجود دخترها، از غریزه انسانی آنها ریشه میگیرد ، ویك دستور تحمیلی نیست . اگر دختر ها در سراسر جهان ، هنوزهم داوطلبانه می ـ خواهند با انگشتری‌ازدواج، خودرامسؤول و متعهد سازند ، و در عوض پسر ها فرار می‌کنند ، اگر دخترهاداوطلبانه می‌خواهند زنجیر ازدواج را برگردن خود بیندازند ، و حال آنکه پسر ها فرارمیکنند، دلیلش این نیست که گویا دخترها می‌خواهند از راه ازدواج ، به پول و امنیت اجتماعی و رفاه برسند . نه ! اکثریت دخترها در دنیای غرب ، بدون ازدواج هم ، پول و کار و رفاه زندگی را دارند . اگر آنها دربرابر رابطه های خارج از چارچوب ازدواج مقاومت می‌کنند ، دلیلش اینستکه میدانند دروجود خود میتوانند انسان دیگری را پرورش دهند و بدین حقیقت آگاهند . ومن‌مطمئن نیستم که حتی قرصهای ضد آبستنی هم، دراین عقیده وایمان ، تغییری داده‌باشد.

ازدواج ، حتی گاهی برخلاف‌تمایل یك زن و یك‌مرد، و بیش از مدتی‌که انتظارش را دارند ، آنرو را بیکدیگر پیوند میدهد. چرا ؟ برای‌اینکه فرزندانشان بتوانند در شرائطی بهتر ، در لانه‌وکاشانه‌ای استوار ، و در آغوش مادری که از پستان خود بآنها شیر میدهد ، و پدری که از حیات آنها دفاع میکند ، بزرگ بشوند.

خداوند بزرگ، دراین مورد به بشر حق انتخاب داده ، یعنی هستند پدران و مادران بیرحمی‌که کودکان خودرا ترك می‌کنند ، اما در مورد حیوانات این حس دفاع از فرزندان را اصلا جزو غریزه آنها ساخته است . معلوم نیست که شیرهم مثل انسان بچه خود را دوست داشته‌باشد، و مثلا با خودش استدلال کند که: **«چون اوبچه من‌است ، پس باید مراقب ومواظبش باشم !»** نه ، شیر فکرنمیکند، بلکه بطور غریزی ، تا وقتیکه بچه‌اش پا نگرفته و برای خودش شیر مستقلی نشده ، یك دم از او غافل نمیشود. میان حیوانات وانسان ، یك تفاوت اصلی وجود دارد : یك بچه گربه ، بعداز یکسال میتواند گلیم خود را از آب‌بیرون بکشد، اما بچه یکساله انسان ، آیا میتواند حتی یك لحظه بدون یاری مادرش‌زندگی کند ؟ بچه های آدم و حوا، ظریفترین و شکستنی‌ترین موجودات طبیعت هستند، و رشدشان بسیار کند است ، وبهمین جهت است‌که یك گربه یا شیرمیتواند در عمر خود چند خانواده تشکیل دهد، اما انسان فقط برای بزرگ کردن‌و تربیت میوه‌های یك‌عشق کفایت می‌کند. اگر براستی همه دختران یك جامعه، تصمیم بگیرند که از زن بودن خود دفاع کنند ، وبمردها اجازه ندهند که رابطه پیش از ازدواج را ، امری عادی تلقی کنند ، آیا خدمت بزرگی به اخلاق جامعه نکرده‌اند ؟

ناپدری‌هم‌بهتر از بی‌پدری است !

جوامع غربی، بدیاخوب‌پذیرفته‌اندکه:

بقیه درصفحه ۱۰۱

شما بگوئید چکنم ؟

برسر دوراهی زندگی

انتقام زشت

تنظیم از : منوچهر مطیعی

دیردانستن از هرگز ندانستن بدتراست . من اگرهرگزنمیفهمیدم امروز بسیار آسوده‌تر بودم‌تااینکه فهمیدم و صدافسوس که دیر فهمیدم .

هیچ امروزی بقدر دیروز خوشبخت نبوده‌ام . اینك به فردا و فردا‌های دور میاندیشم که‌برمن چگونه خواهد گذشت .

کوه غم را باریسمان عذاب‌بقلب من آویخته اند . این کوه را در سینه خود اینسوی و آنسوی میکشانم و دردل‌زار میزنم‌وبظاهر میخندم که کس نداند برمن از عذاب وجدان چه میگذرد .

انتقام زشت است اما من زشت‌ترین انتقامها را گرفتم و امروز که بادریغ بگذشته مینگرم درمی‌یابم که فقط از خویشتن انتقام گرفته‌ام نه از او .

سرمیز شام نشسته بودیم که تلفن زنگ‌زد . (فرهاد) شوهرم مثل اینکه انتظار چنین زنگی‌را داشت زیراازجای جست و گوشی‌را بدست‌گرفت . لقمه‌اش‌را فروبرد وبحرف‌زدن پرداخت . همین‌که سلام‌گفت فهمیدم باکی حرف میزند . باز هم (خانم ناز) . همیشه او . همیشه. کم‌کم داشتم دچار سوءظن میشدم‌که البته اگر دروغ نگویم این سوءظن‌را از آغاز داشتم ولی متحیر بودم که‌اگر (فرهاد) (خانم‌ناز) را دوست میداشت‌چرا بامن ازدواج‌کرد . این عجیب‌بود . خیلی عجیب . دیگر نتوانستم غذا بخورم . بر پشتی تکیه دادم وبفکر فرورفتم. (فرهاد) داشت وراجی میکرد.

— من معتقدم ببری پس‌بدی . هم قیمتش گرونه وهم مزاز رنگ‌ونقشه‌اش خوشم نمیاد . باپول کمتر میتونی جنس بهتربخری .

نفهمیدم او درپاسخ (فرهاد) چه‌گفت که شوهرم جوابداد :

— چرا اینکارومیکنی ؟ مگه پول زیادی‌داری ؟جنس نسیه همیشه‌همینجوره. چهل‌درصد گرونتر ازنقده . چهل‌درصد درصورتی است که فروشنده انصاف‌داشته باشد . . . چیکارکنی ؟ حالامن بهت‌میگم. اونوببر پس‌بده . من‌پول بهت میدم برو نقدبخر بعداونی‌که میخوای قسط بدی بده بمن . بهترنیست ؟ خوب . مبارکت باشه .

باز نشنیدم (خانم‌ناز) ازآنطرف سیم چه‌گفت که شوهرم‌پاسخ‌داد:

— مزخرف میگه . اون هیچوقت‌بتو راست‌گفته‌که ایندفعه روی حرفش تکیه میکنی ؟ فردا بیا اداره بهت چك میدم . نمیتونی ؟ اسمعیل‌رو بفرست . یامن‌میدم راننده اداره‌برات بیاره.

خداحافظی‌کردند و گوشی‌راگذاشتند (فرهاد) برگشت وسرمیز نشست و گفت :

— از غذا افتادم . اشتهایم‌کورشد.

— همینه‌دیگه . تودارى خودتوبخاطر (خانم‌ناز)ازبین میبری .

خیره در چشمان من نگریست و گفت :

— تولج میکنی ؟ بازم میگی (خانم ناز) . بگو (نازی).

— مگه توی شناسنامه‌اش خانم ناز نوشته نشده ؟

— چرا اما (نازی) خوشش نمیاد . میگه اسم املی روی‌من گذاشتن. امروز این‌جور اسمهارو نمی‌پسندن.

— من نمیتونم تظاهر بکنم.

این را گفتم و از جای برخاستم و به آشپزخانه رفتم . (فرهاد) ناراحت شده بود . کوچکترین اهانتی‌را به (نازی) نمی‌بخشید . من هنوزهم نفهمیده بودم بین‌آنها رابطه‌ای نیز هست یانه . مردد و متفکر بودم . مردد از نشان دادن عکس‌العمل زیرا (فرهاد) بارها برای من به قرآن و مقدسات قسم خورده بود که رابطه‌اش با (خانم‌ناز) خواهرانه و برادرانه است . وقتی‌ازاو می‌پرسیدم آیا دوستش داری میگفت نمیدانم و میدانستم‌که (خانم‌ناز) یا (نازی)بشدت وتاحد جنون فرهادرا دوست دارد. پس عشقی بین آنها وجود داشت اما رابطه؟ ازاین خبر نداشتم. ناگزیر بودم سوگندهای شوهرم را قبول کنم زیرا او اگرچه نمازخوان و دین‌دار نبود ولی اعتقاد عجیبی به قرآن داشت‌که همین مرادرشك وتردید فرومی‌برد.

به اتاق‌برگشتم . فرهاد مشغول صرف غذا بودکه‌گفتم :

— چی‌خریده‌که تو نپسندیدی؟

— فرش . طفلکی فرش خریده کلاه سرش‌گذاشتن . هم‌جنس بد بهش دادن هم گرون .

— شنیدم‌که میگفتی از رنگش خوشم نمیاد . ببینم . اون باید فرش اتاقشوروی سلیقه تو بخره ؟ پس ساعتهای زیادی‌رو اونجا میگذرونی . چرا بمن دروغ‌میگی؟ چرا قسم دروغ میخوری ؟ یه‌وقت پروپاموتو میگیره .

چنگالی‌را که در دست داشت روی میز انداخت وبا خشونت ازجای‌برخاست و بسرعت از پله‌ها بالارفت‌وگفت:

— حوصله ندارم . تووقت آسایش‌منو با یکمشت مزخرفات میگیری.

چند دقیقه بعد صدای پیانو از اتاقش برخاست . همان آهنگ را می نواخت . آهنگی که برای (نازی) ساخته ونامش‌را پائیز گذاشته بود . نوارهای متعددی ازاین آهنگ با اجراهای مختلف درخانه (نازی) هم وجود داشت که همه‌را (فرهاد)باویلن و پیانو و دیگری‌را با ارکستر نواخته و ضبط کرده بود . یکبار که با فرهاد در خانه نازی مهمان بودیم این نوارها را شنیدم .

به جمع‌آوری میز غذا مشغول شدم. شوهرم هنرمند بزرگی بود . یك آماتور عاشق موسیقی . شغلش موزیك نبود اما موسیقی با خونش آمیختگی داشت. چندین آلت موسیقی‌را ماهرانه می‌نواخت و در پیانو استاد بود . مدرسه موسیقی‌را در فرانسه دیده بود و خودش میگفت که‌از هفت سالگی پیانو می‌نواخته .

درحین جمع‌آوری میز فکر میکردم. به (فرهاد) و به (خانم‌ناز)وبه‌خودم. آن‌روزکه من وفرهاد به عشق یکدیگر اعتراف کردیم مزاز وجود زن‌بیوه‌جوانی و زیبائی بنام (خانم‌ناز) در زندگی او اطلاع داشتم . وقتی ازمن تقاضای ازدواج کرد خنده‌ام گرفت‌وپرسیدم:

— پس خانم‌ناز چی‌میشه.

(فرهاد) مثل‌اینکه حرف‌عجیبی شنیده باشد یکه‌خورد و درچشمان من نگریست وگفت :

— بازم راجع به اون سؤال میکنی. گفتم‌که من و اون هیچ رابطه‌ای‌نداریم . نازی عاشق هنر منه .

— وعاشق‌خودت .

— باشه . این دلیل نمیشه . منم اونو دوست دارم اما این دوست داشتن لازمه این نیست که باهم ازدواج کنیم یا خدای ناکرده رابطه‌ای داشته باشیم . اون منو تحسین میکنه . منم اونو حمایت میکنم. هیشکی‌رو نداره . خودشه ویه برادر هجده نوزده ساله بنام اسمعیل .

— آخه فلسفه وجوداو در زندگی توچیه؟

— همین‌که‌گفتم . دوستی ساده :

باور کردم زیرا (فرهاد) صادقانه سخن میگفت . تاآن تاریخ از زبان او دروغ نشنیده بودم و دوستان نزدیکش نیز میگفتند او جنون راستگوئی‌دارد.

بعدها بارها از خودپرسیدم که اگر فرهاد (خانم‌ناز) را دوست دارد چرا با من ازدواج میکند . مسئله تقریبا برای من حل شده‌بود . یك دوستی ساده ولی عاشقانه . من و او ازدواج کردیم وباور نمی‌کنید اگر بتویسم که من تمام لوازم خودرا با کمك و مشاوره (خانم‌ناز) خریدم، و در جریان عقد و عروسی او چه فداکاریها کرد وچه زحماتی کشید. تاآن تاریخ نسبت باو احساس ناخوشایندی‌نداشتم ولی همین‌که بافرهاد ازدواج کردم و بزبان ساده‌تر مالك‌او شدم احساس نسبت به (خانم‌ناز) تغییر یافت . کم‌کم‌حسود شدم وبعد نفرت جانم‌را پرکرد . اوه . راستی نفرت چقدر زشت است . چه بد است . چه کراهتی دارد .

اوائل سعی میکردم باو بادیده پاك خواهرشوهر نگاه‌کنم اما اوبابن‌حد راضی نبود . کارهای عجیبی میکرد . نه‌او ، حتی فرهاد . خوب بخاطر دارم اولین‌بار کی از او بدم آمد. همان روز نفرت در سینه من متولدشد وکم‌کم بزرگ‌شد تابیك دیو مهیب مبدل‌گردید .

(فرهاد) نوعی ناراحتی عصبی‌داشت که وقتی عود میکرد دستها و پشتش درد میگرفت . برای اینکار قرصهای کوچك آبی‌رنگی داشت‌که میخورد اما وقتی‌شدت می‌یافت ناچار بود ازنوعی روغن مالیدنی استفادم‌کند . من قرصهارا دیده بودم و مراقبت میکردم که مرتب بخورد ولی از کم‌وکیف روغن هیچ‌خبر نداشتم. آن روز جمعه در خانه ماند. پشتش‌دردمیکرد. پرسیدم چه‌کنم‌که آرام‌شوی . گفت:

— الآن ترتیب‌کارهارومیدم.

و بعد گوشی‌را برداشت و به (نازی) تلفن‌کرد وگفت:

— نازی . پاشو بیااینجا . پشتم بازدرد گرفته . روغن میخوام‌بمالی.

گوشی‌را گذاشت سخت عصبانی‌شدم‌و درحالیکه بغض گلویم‌را میفشرد و داشت گریه‌ام میگرفت‌گفتم:

— مگه من زنت نیستم ؟ بمن اهانت میکنی . این حرکت چه معنی داره ؟ یعنی من‌اونقدر بی عرضه و بی‌شخصیت هستم‌که نمیتونم یه‌پامدو به پشت‌تو بمالم؟ حتما باید (خانم‌ناز) سرکار بیادااینکارو بکنه ؟

من‌حق داشتم وهرزن دیگری بجای من بود از کوره درمیرفت . (فرهاد) ناراحت نشد و باوجود درد برخاست وهرا بوسید و عذرخواهی فراوان کرد وگفت:

— خیلی معذرت میخوام عزیزم.روی

لطفاً ورق بزنید

عادت‌بودکه تلفن‌کردم . آخه همیشه نازی روغن پشت‌منو میمالید . اصلا هیچ بیاد تـو نبودم . نمیدونستم دیگه‌این وظیفه تست که باید اینکارو بکنی . دیدم نازی هم شل‌جواب‌منوداد.

آرام‌گرفتم ودیگر حرفی نزدم تـا (نازی) آمد . همین‌که وارد اتاق شد بشوخی‌وخنده‌گفت:

ــ پاشو خجالت بکش‌گنده‌بك . بازم خودتوواسه من لوس میکنی ؟

منو ازبیست کیلومتر اونطرفتر میکشی اینجا که روغن پشتو بمالم . اونوقتها که میومدم زن نداشتی اما حالا دیگه‌زن داری . رعایت‌اونو بکن.

بظاهر خندیدم و موضوع صحبت را تغییر دادم اما از همانروز ، از همـان موقع که دیدم دستهای ظریف و لطیـف (نازی) با پشت فرهاد تماس میگیرد، طوری دچار حسد ونفرت شدم که داشتم دیوانه میشدم . میخواستم فریاد بکشم و گوشت‌اورا بادندان‌بکنم.

آنروز ناهار نیز پیش‌ما ماند. خانه مارا مثل‌خانه خودش بلدبود . در همـه کار دخالت میکرد وبه مستخدم خـانه و باغبان دستـور میداد و دعوا میکرد . یکروز سرباغبان فریاد کشید واعتراض کردکه چرا مقداری از نشاهارا فروخته یا خشك کرده است. باغبان میگفت نشاها خشك شده و دور ریخته اما او میگفت فروخته‌ای و روی سابقه اینکار تکیه‌کرد. ظاهرا باغبان سابقه فروختن گلدان ونشا وگل‌فراوان‌داشت.

اینهارانقل میکنم که بدانید اوتاکجا در زندگی‌ما وارد و موثر ودخیل‌بود . دیگـر باو بادیده خواهرشوهر نگـاه نمیکردم بلکه باورم شده‌بود که‌او هووی من‌است . همان اندازه که یك‌زن ازهووی خویش نفرت دارد ازاو متنفر بودم. اصلا گاهی دچار شك وتردید میشدم که شاید (نازی) زن (فرهاد) باشد و مـن نمیدانم . بعید نبود آنها روی‌تبانی این رازرا ازمن پنهان کرده باشند ولی‌بازهم خودرا نصیحت میکردم وچون شوهـرم‌را زیاد دوست داشتم میکوشیدم با خشونت واوقات تلخی واخم وبداخلاقی اختلالی در زندگی‌هنری‌اوفراهم‌نیاورم. هنرمند نازکدو حساس است . ترد وشکننده‌است و من اگر بداخلاقی میکردم براستی (فـرهاد) می‌شکست . اماآخر تاکی میتوانستم صبر کنم ؟ تا کجا ؟ اوه خسته شده بودم.

آنروز وقتی صدای پیانو از اتـاق فرهاد بلندشد داشتم دیوانه میشدم آهنگ لعنتی پائیزرا می‌نواخت . آهنگی‌که‌برای (خانم‌ناز) ساخته‌بود . این آهنگ بـا اینکه فوق‌العاده‌لطیف‌بود مرادیوانه‌میکرد. خاطرات بدی را درمن برمیانگیخت وزنده میکرد . رنجم میداد . بیاد میآوردم که من زن‌او هستم اما فرهاد یك‌نت را برای من نمی‌نوازد ، یك پدال پیانورا بنام من نمیفشارد ولی برای (خانم‌ناز) آهنگ میسازد و بیاداو پشت‌پیانـو می‌نشیند و چشمهارا می‌بندد ومی‌نوازد.

بشقابها را جمع کردم که‌به‌آشپزخانه ببرم اما نمیدانم چه‌شد که‌از دستم افتاد وبا صدای زیادی شکست . خرده‌های‌چینی باطراف پخش‌شد . پراکنده گردید.صدای پیانو قطع‌شد و فرهاد سرش‌را ازبالابطرف پائین‌خم‌کردوگفت:

ــ عیب نداره . قضابلابود . وقتی چیزی می‌شکنه ناراحت‌نشو ، کارگرای کارخونه‌های چینی سازی هم حقی‌دارن، باید نون بخورن ، این‌قضابلای‌خود آدمه که میخوره به شکستنی‌ها . خوشحـال باش .

جوابش را ندادم . او بتصور اینکه اتفاقی افتاده ویا مثلا دستم ازچینی شکسته بریده بسرعت وبانگرانی پائین‌آمدووقتی مرا درآستانه در آشپزخانه ایستاده دید ، خندید و دستهایم‌راگرفت‌وگفت:

ــ ماتم‌گرفتی . فدای‌سرت‌که‌شکست.

دستهایم‌را از دستش کشیدم‌وگفتم:

ــ فدای‌سر (خانم‌ناز) . من کـه قابل نیستم.

دستهارا انداخت . وارفت . بعـداز آنهمه‌گفت‌وگو وبحث وجدل وقسم‌خوردن وقرآن بمیان آوردن انتظار شنیدن چنین جمله‌ای‌را نداشت . او میخواست من باور کنم‌که رابطه‌ای بین‌آنها نیست ولی آیـا شما اگر بجای من‌بودید باور میکـردید؟ بخدا نه . زن‌حسوداست . زن انحصارطلب است. زن‌میخواهد شوهرش‌دربست‌متعلق‌باو باشد ولی (فرهاد) منحصرا مال‌من‌نبود. دلش جای دیگر ، درگرو عشق دیگری بود وهمین غصه‌مرا میکشت.

حرفی نزد . سرش‌را پائین انداخت و متفکرانه و آهسته از پله‌ها بـالا رفت. شاید پنج دقیقه طول کشید تا به اتـاق خودش رسید و واردشد ودر را بست.دیگه پشت‌پیانو ننشست . صدای پیانونوبرنخاست. نمیدانستم چه‌میکند . دلم برای حالتی که موقع بالا رفتن داشت سوخت . قیافه‌اش گرفته وسرش پائین‌بود . حالتی که‌بندرت در او میدیدم آخراویك هنرمندبود . یك هنرمنـد حساس و رقیـق‌القلب و سریع‌التاثر . نمی‌بایست من بدبانم. بیرحم باشم واین کوچکترین مسرت‌را نیز ازاو بگیرم.

کارم‌را رها کردم واز پله‌ها بالا رفتم. آهسته دراتاقش‌را گشودم . دیدم پشت‌میز نشسته و آرنجهارا روی‌آن گذاشته ، سررا میان دو دست گرفته وفکر میکند. متوجه ورودمن نشد . زیرا در صدائی نـداشت. پیش رفتم ، خم‌شدم وسرش‌را روی سینه گرفتم . یکه‌خورد وجست . صندلی‌راعقب کشید ، روی زانوانش نشستم وسرم‌راروی شانه‌اش نهادم‌وگفتم:

ــ معذرت میخوام فرهاد . ناراحت شدم . تو بحرفهای من اعتنائی نکن .من.. عیب‌نداره گاهی عصبانی میشم . کنترلمو ازدست میدم . تو خونسرد باش . نازی زن خوبیه . قابلیت‌کمك ومحبت‌را داره. منم‌دوستش‌دارم.

باهردودست مرا گرفت و فشرد ومری وبناگوشم‌را بوسید وگفت:

ــ من نمیخوام تو فکربکنی . من از حرف‌تو ناراحت نمیشم وقتی می‌بینم ناراحت هستی غصه میخورم . وضع‌فعلی رو نمیشه عوض‌کرد . زندگی شیرینمونو باافکار واندیشه‌های بد تباه و خراب‌نکن. بذار قلبت روشن باشه. روشنی قلب صفای روح میـده و صفای روح خـوشبختی میاره .

آهی‌کشیدم وگفتم :

ــ سعی میکنم . حالا یه‌آهنگ واسه‌من بزن . بخاطرمن .

از روی زانوانش برخاستم و روی کاناپه ولوشدم واو آهنگی‌را که دوست داشتم با پیانو نواخت. چشمهایم را بسته بودم وقتی باو نگریستم دیدم گریه‌میکند. بروی‌خود نیاوردم و حرفی نزدم ودوباره پلکهایم‌را بستم . خودم‌را بخواب زدم و تصادفا چند دقیقه بعد خوابم برد. موقعی بیدار شدم وتکان‌خوردم که دیدم(فرهاد) پتوئی بروی‌من میکشدکه سرما نخـورم . پتورا که انداخت خم‌شد پیشانی‌مرابوسید و آهسته از اتاق بیرون‌رفت ودرراپشت سرخودش‌بست.

ازآن‌روز ببعد سعی کردم دیگردچار حسد وناراحتی وتحریك اعصاب نشوم و زندگی‌را بخودم واو تلخ نکنم . بقـول خودش وضع کنونی را نمیتوانستم تغییر دهم . منهم تعبدا میخواستم بپذیرم کـه شرایط موجود غیرقابل دگوگونی است و(نازی) باید همچنان در زندگی‌مشترك من وشوهرم باقی بماند وبه نقش عجیب ومرموز خویش‌ادامه‌دهد.

چند ماه گذشت. اواسط‌زمستان بود. یکروز ساعت ده ونیم صبح فرهاد به خانه آمد. رنگش پریده بود . گرفـته بود . دیدگانش آن برق وجلای همیشگی را نداشت. لبخندش محو شده بود معهذا مرا بوسید . متعجبانه نگاهش کردم وپرسیدم:

ــ چت شده‌فرهاد. اولارنگت پریده. ثانیا چرا این‌وقت‌روز اومدی خـونه؟ توساعت دوبعدازظهر میومدی . بمن‌راست بگو .

ــ چیزیم نیست . حالم خیلی خوبه. فقط .. هیچی . اومدم تورو ببینم . نه . اومدم یه‌خبر جالبی‌روبهت‌بدم.

باتردیدگفتم :

ــ بریده بریده حرف میزنی . بعلاوه آدم‌اگه خبر جالبی داشته‌باشه باخوشحالی ولبخند میگه . نه‌باخم ورنگ پریدگی. حالااون‌خبر جالب‌چیه؟

بزور لبخندی روی‌لبهاآورد وگفت:

ــ راست میگی . حق‌بود کـه بخندم چون خبرم خیلی‌خوبه . من مامور شدم‌که برم اروپا . برای مطالعه میرم . برای انجام‌کار .

خوشحال‌شدم‌ودستهارابهم‌زدم وگفتم:

ــ چه عالی. خرجتو اداره میده؟

ــ البته . ماموریت‌دارم.

ــ منم میتونم باهات بیام.

مرا درآغوش گرفت و بوسیدوگفت:

ــ نه عزیزم . در ماموریت که نمیشه زن همراه‌برد . من بایدتنها باشم . بعلاوه اداره خرج‌تورو‌که نمیده . اونم‌که واسه من داده میشه کافی نیست‌که دونائیمون باهاش‌زندگی‌کنیم.

بازهم خوشحال شدم . مهم نبود کـه من همراهش باشم یانباشم . همینقدر که خودش میرفت و خستگی در میکرد کافی بود . این‌اواخر خیلی خسته بنظر میرسید. احساس عجیب تحریك شده‌بود و مـن گاهگاه میفهمیدم که گریه میکند.هیچیك از هنرمندان انسانهای طبیعی نیستند. در آنها ملکوت گسترده است . جهان دیگری در درون خویش پنهان دارند که برای ما ناشناخته است. این انقلابات وتوفانها از جهان درونی‌اوبود درحالیکه من دنیای خودمان‌راآرام میدیدم.

آنشب بمناسبت آن حادثه خوب جشن گرفتیم . البته این‌جشن‌رامن پیشنهادکردم واز او خواستم‌که (نازی)را نیز دعوت کند اما فرهاد نپذیرفت‌وگفت:

ــ نه . این‌مسرت بمن‌وتو تعلق‌داره. دلم‌میخواد خودمون تنها باشیم و درباره مسائلی‌که‌بین ما مشترکه‌حرف‌بزنیم.

این نخستین‌بار بود که دربك سرور (نازی) را شرکت نمیداد . متعجب‌شدم و فکر کردم دعوایشان شده که نمیخواهد من بفهمم. هیچ اصرار بیشتری نکردم و مسیر گفت و گو را تغییر دادم. کارهایش را با تعجیل انجام داد و بلیت هواپیما گرفت و رفت. من و برادرش و چـند نفر دیگر از دوستان نزدیکش در فرودگاه او را بدرقه کردیم . قول داد که یکماه و نیم بیشتر نماند . از آغاز میهم حرف میزد و تاریخ دقیقی معین نمیکرد . میگفت معلوم نیست وظیفه‌ام کی تمام شود و کارم کی انجام بگیرد . من نیز زیاد فشار نیاوردم که زودتر باز گردد. دوست داشتم آنقدر بماند که روحش آن آزادگی و نشاط سه سال پیش را باز یابد.

او رفت و من تازه فهمیدم کـه چقدر دوستش دارم . سخت رنج میکشیدم و خلاء وجود او را احساس میکردم. خانه گوئی خالی بود. دلم گرفته بود. یکـی دو بار به (نازی) تلفن کردم. میخواستم بیاید نزد من که تنها نباشم من و او در عشق نسبت به فرهاد مشترك بودیم و می‌توانستیم در موضوع واحدی صحبت کنیم اما هرچه تلفن کردم موفق نشـدم بـا (نازی) حرف بزنم یا اصلا کسی‌گوشی را بر نمیداشت و یا اگر اسمعیل برادرش در خانه بود میگفت (نازی) نیست. بخانه دوستانش رفته و من نمیدانم کی برمیگردد.

تقریبا بیست روز گذشت . روز اول برج که شد طبق حواله‌ای که داشتم باداره رفتم که حقوقش را بگیرم. او حوالـه تصدیق امضاء شده در اختیار من گذاشته بود که بدون زحمت لیست را امضاء کنم و پول را دریافت دارم.

ای خدای بزرگ. اصلا تو چـرا بدان را خلق کرده‌ای ؟ همه جا آدم بد هست. همه جا بد طینتان و زشتگویان و باوه درایان و خبر چینان و فتنه گـران زندگی می‌کنند . آنجا هم شیطانی درلباس انسان زندگی میکرد . حقوق او را از صندوق گرفتم و در راهرو راه افـتادم که بوسیله آسانسور پائین بروم و خودرا به خیابان برسانم. نزدیك آسانسور رسـیده بودم که‌صدائی شنیدم. مردی آهسته‌گفت:

ــ خانم فلان. عرض دارم.

بطرف صدا برگشتم. مردی تقریبا سی و دوسه سالـه مقابل من ایستاده بود که لبخندی شیطنت آمیز و مزورانه بـرلب داشت . از دیدگان و خطوط چهره‌اش شرارت و بد جنسی میبریخت . خنده‌اش به فش فش مار شباهت داشت. وای بر مـن که همه این علائم را در او دیـدم لیکن توجه نشان ندادم . چه احمق بودم . چه بد بودم. خیره باو نگریستم و پرسیدم:

بقیه در صفحه ۱۰۲

از بزرگترها بشنویم

* درعالم سیاست‌هم مانند قماردوست حقیقی وصمیمی وجود ندارد.
الکساندر دوما (پدر)

* یك نویسنده زن مرتکب دو گناه میشود : اول اینکه پرتعداد کتابها میافریند ، دوم اینکه از تعداد زنان واقعی کم میکند !
«آلفونس کار»

* مرد وقتی با بیعدالتی روبرو شود بخیم میاید ولی زن میگرید .
«ژان ژاك روسو»

* اگر میخواهی عمرت طولانی باشد باید نادان بمانی !
«کنفیوس»

* هرکس با نیکوکاری ، پیرامون خود دیواری میسازد که میتواند در برابر حوادث شوم روزگار نگهدارش باشد.
«امرسن»

* جوانمردان در هنگام بدبختی و نیکبختی رفتارشان دگرگون نمیشود .
«ارسطو»

* رفتن بسوی کمال باید نخستین هدف همه هنرمندان حقیقی باشد.
«تهورون»

* دوستان را نباید با شتابزدگی برگزید وزود از خود راند .
«سولون»

فصل کنار دریا

آب و آفتاب

دو یار مددکار یا دشمن غدار ؟

با فرارسیدن تیرماه ، فصل کنار دریا آغاز شده‌است . این رسم سودمند که سال بسال رواج بیشتری‌پیدامیکند. به‌مردم شهرنشین ، اعم از پیر وجوان فرصت میدهد که چندروز یا چند هفته از سال را دورازشهرهای غبارآلود و زندگی یکنواخت ماشینی بگذرانند ودر آغوش طبیعت و با تنفس هوای پاك و سالم و برکنار از جنگ اعصاب زندگی شهری ، زنگار خستگی سالانه‌را ازجسم وجان بزدایند.

اما برای اینکه شما بتوانید از این فرصت مناسب حداکثر استفاده را

بیشتر دخترها از نداشتن وسیله تفریح ووقت‌گذرانی در تابستان گله دارند و فرارسیدن این فصل نه تنهاآنهارا خوشحال نمی‌کند ، بلکه غم بیکاری وبی‌تفریح بودن‌باعث‌میشود که تابستان را بخود واطرافیان تلخ کنند.

برای این دسته از دخترها چند برنامه درنظر گرفته و پیشنهاد میکنیم:

● **ورزش** — تابستان فصل‌ورزش‌است، آفتاب دلپذیر تابستانی انسان را به ذخیره انرژی برای تمام مدت سال دعوت میکند. اگر برای شما رفتن به اسکی یا کوهنوردی یا دریا امکان ندارد ، میتوانید با هر روز یك ربع طناب‌بازی یا ورزش سوئدی در صبح زود و بعد ۱۵ دقیقه حمام گرفتن ویك دوش آب سرد ، همان نشاط شنا کردن را کسب کنید. اگر درخانه حمام ندارید بااستفاده ازچندمتر لوله‌لاستیکی (شلنگ) ویك سرآب‌پاش بی مصرف و چند متر پرده نایلونی درگوشه انبار یا آشپزخانه یا هرنقطه مناسب دیگری که نزدیك فاضل‌آب باشد ، برای خود یك حمام آب سرد درست کنید .

● **آموختن** — آموختن اگر همراه با اجبار نباشد خود تفریح بسیارجالبی خواهد بود. مثلا آموختن‌خیاطی‌بوسیله دوختن لباسهای ساده به کمك الگوهای آماده یا آشپزی و پختن غذاها و شیرینیهای خوشمزه برای خودتان و خانواده یا باغبانی ولذتی که ازتماشای گلهای پرورده خود می‌برید ، یا نقاشی از صورت قشنگ خواهر کوچکترتان و بعد آویختن آن دراتاق یا درست کردن کوسنهای قشنگ یا حتی نجاری اگر وسیله‌اش را دارید (حالادیگر دخترها هم نجاری می‌کنند) . اگر

بقیه درصفحه ۹۵

سفری به دور دنیای تین

دختر هلندی

طرفدار آرامش و مخالف کار زن در خارج از منزل است

این هفته بدیدار دختری هلندی میرویم ، دختر سرزمین گل وآسیاب بادی ودوچرخه، دخترکه یك‌زن بر کشورش سلطنت میکند واراده آهنین مردمش امواج خروشان دریا را عقب نشانده وازتجاوز بخاك پستش بازداشته است. اسم این‌دختر«کاترین‌شولمبرگ» است وبزبان خودش جزئیات زندگیش را برای ما بازگو میکند.

★من ۱۸ سال دارم ونامم «کاترین» است اما همه «کاتی» صدایم میکنند . پدرم پرورشگر گل ومادرم دندانساز است و یك خواهر کوچکتر از خودم دارم. مادر حومه «آمستردام» دریك خانه قدیمی ساز پنج اتاقه زندگی میکنیم.

★ آنقدر که بسیاست شخص خودم در مقابل پاپا و مامان و خواهر کوچولوی شیطانم علاقه دارم ، در باره سیاست جهان کنجکاو نیستم. فقط میدانم که اگر جنگی‌دربگیردهمه جهان واز آنجمله هلند در آتش آن خواهد سوخت ، مثل جنگ جهانی دوم که کشور ما اگر چه بیطرف بود اما مورد حمله ناگهانی هیتلر واقع شد . بنابراین میتوانم عقیده سیاسی خودمرا در طرفداری از صلح خلاصه کنم.

★ من درحال‌حاضرتحصیلات‌متوسطه‌ام را میگذرانم دبیرستان ما مختلط است وبا منزلمان ٤ کیلومتر فاصله دارد. هر روز دوبار این مسافت را با

بقیه درصفحه ۹۵

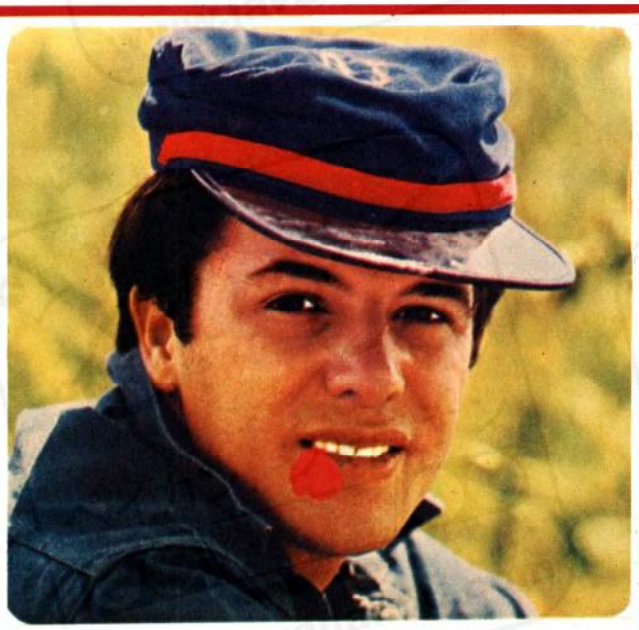

ببر وحشی به آدامو جانی تازه می‌بخشد

تازه‌ترین آهنگ «آدامو»خواننده معروف که تازه از سفر افریقابازگشته است «ببروحشی» نام دارد و با الهام از ترانه‌های فولکلوریك افریقا تهیه شده و در فرانسه و سایر کشور های اروپا فروش بیسابقه‌ای داشته است . «آدامو» قبل از این موفقیت نیز با دوترانه معروف «آسمان خراش» و «آگهی ازدواج» نشان داده بود که در برابر رقبای تازه از میدان خارج نخواهد شد و شهرت و محبوبیت خود را همچنان حفظ خواهد کرد.

عده‌ای عقیده داشتند که «آدامو» پس از ازدواج و پدر شدن ، قدرت خلاقه و در نتیجه محبوبیت خود را بتدریج از دست میدهد ، اماجریان حوادث و موفقیت های پی درپی آدامو براین تصور خط بطلان کشیده است .

این خواننده خوش صدا که دراصل سیسیلی است‌ومليت بلژیکی‌دارد و در فرانسه بشهرت و موفقیت رسیده، از هفت سال پیش تاکنون در ردیف خوانندگان درجه اول اروپا بوده و بنظر میرسد که هنوز هم تا مدتها این موقعیت استثنائی را حفظ خواهدکرد.

کمربندهای نقش دار مد روز است

طرح تازه و جالبی برای کمربند که با نقش های جالب خود میتواند زینت بخش انواع لباس های تابستانی باشد.

بکنید واز سفر کنار دریا برای بدست آوردن سلامت و نشاط وزیبائی بیشتر بهره برگیرید ، توجه به نکاتی‌که در زیر شرح میدهیم کاملا ضروری است.

★ مسئله «برنزه» شدن که در اروپا وآمریکا یکی از برنامه های اساسی خانمها ودختر خانمها را در کنار دریا تشکیل میدهد ، درایران‌بعلت‌گندمگون بودن پوست اکثر مردم صورت دیگری پیدا میکند . درواقع‌پوستهای‌گندمگون مقاومت بیشتری دربرابر اشعه خورشید دارند و خود بطور طبیعی برنزه‌هستند. بنابراین مسئله آفتاب گرفتن برای این عده بیشتر از جنبه فواید بهداشتی آن مطرح است و نباید بخاطر تقلید و بیروی از مد ، دراستفاده از آب وآفتاب دچار بی‌احتیاطی و افراط شوند.

★ آفتاب کنار دریا با اینکه فواید متعددی برای سلامت بدن دارد ، در صورت بی‌احتیاطی وافراط ممکن است عوارض وناراحتی های خطرناکی در بدن ایجاد کند. از این جمله است عوارض پوستی ، ایجاد کك ومك ، آفتابزدگی ، سوء هاضمه ، سردردهای مزمن و پاره‌ای ناراحتی های دیگر. بنابراین باید احتیاط کرد واعتدال را درنظر داشت.

★ روزهای اولی که بکنار دریا میروید، زیاد درآفتاب نمانید. استفاده از حمام آفتاب باید محتاطانه انجام شود ومدت آن بطور تدریجی افزایش یابد. روزهای اول ودوم وسوم ده تا پانزده دقیقه آفتاب گرفتن کافی است وبتدریج میتوانید این مدت را به نیم ساعت و سه ربع ساعت برسانید . اما هرگز ، حتی موقعیکه بدنتان کاملا به آفتاب کنار دریا عادت کرده است، بیش از ٤٥ دقیقه درآفتاب درازنکشید.

★ کرم های مخصوص برنزه کردن بدن برای تسریع در تغییر رنگ‌پوست موثراست اما محافظ پوست نیست . قبل ازاینکه حمام آفتاب بگیرید باید بدنتان را با کرم های مخصوص و با

بقیه درصفحه ۹۵

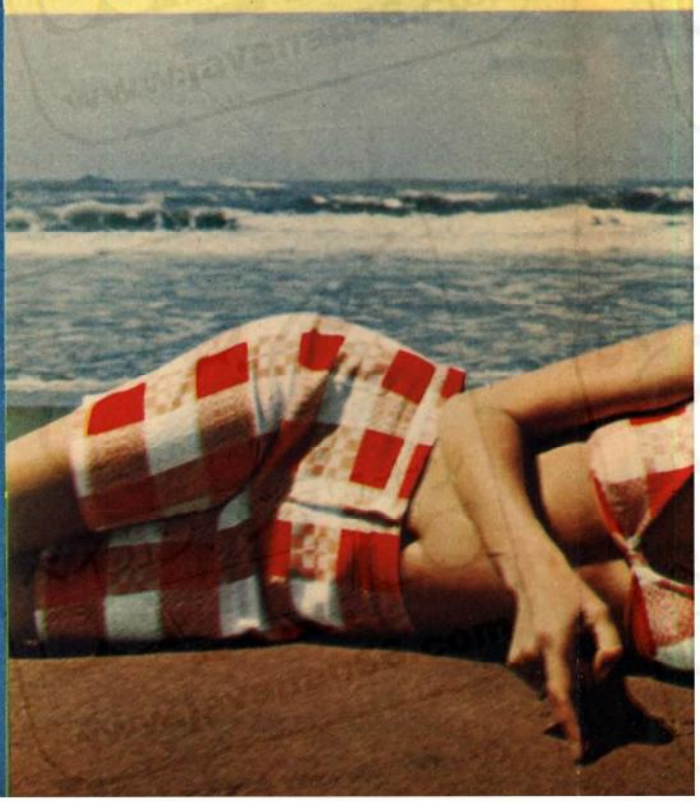

TEEN
دختر امروز

سیمای ناموران
از: پدیدار

آلبادوسسپدس

خانم نویسنده‌ای که در میان چهره‌های ادبی امروز میدرخشد .

گرچه‌خانم «سپدس» سرزمین‌های رویا آفرین و زیبائی را تماشا کرده است ، ولی کتابهایش بیش‌از او درجهان سفر کرده‌اند . زیرا یکی از آثار جاویدان وی بنام « دفتر یادداشت ممنوع» به دوازده زبان و شاهکارجالب دیگرش بنام « آن زن‌ها » به چهارده زبان زنده دنیا ترجمه شد .

همه زنان و دختران کشورهای جهان ازاتازونی گرفته تا ژاپن‌وسوئد و نروژ و فرانسه و ایتالیا ازخواندن رمانهای این نویسنده قلم طلائی‌وپولساز قلبشان لرزیده و لذت برده‌اند و کوشیده‌اند نام او را که تلفظ درستش کمی دشوار مینماید بخاطر بسپارند.

«آلبادوسپدس» زنی است‌باریك اندام و جوان ، با چهره‌ای دلربا و چشمانی روشن و نگاهی بسیار مهرآمیز و پیشانی بلند و درخشان . او با فروتنی خود را دورگه (ایتالیائی‌و اسپانیولی) میخواند . ولی زبان فرانسه را کامل میداند و با آهنگی خوش و لهجه‌ای شیرین صحبت میکند .

بقیه در صفحه ۹۰

نظر آزمائی بزرگ مد

مینی یاماکسی ؟

هیچکدام ! با هردو مخالفیم !

نه به آن شوری شور ، نه باین بی نمکی !

بحث مینی یا ماکسی بپایان خود نزدیك میشود و موافق و مخالف دراین کشمکش هیجان‌انگیز آخرین تیرهائی را که در ترکش دارند بسوی همدیگر پرتاب میکنند ، در شماره های‌پیشین دلایل طرفداران مینی و ماکسی را منعکس کردیم، اما اکنون بایدیادآور شویم که در این مبارزه، علاوه براین دو دسته ، یك‌گروه سوم هم وجود دارد . گروهی که هم مخالف مینی‌است و هم دشمن ماکسی ! .. بپینیم‌طرفداران این نظریه سوم چه میگویند و چه دلایلی ارائه میدهند.

● نه بآن شوری شور ، نه باین بی‌نمکی !

★ منیره بزرگ منش ــ طی‌نامه‌مشروح و مفصلی چنین اظهار نظر میکند : «بنظر من مد مینی وماکسی هردومبتذل و مسخره هستند و بشخصیت ومتانت دختر ایرانی لطمه میزنند . ممکنست دختری که به بهانه پیروی از مد مینی ژوپ میپوشد و بدون شرم و حیا ران‌هایش را در معرض نگاه های‌پرولع و ناپاك قرارمیدهد بظاهر جلب توجه کند ، امااین جلب توجه هرگز باستایش واحترام همراه نیست و همانهائی که در خیابان چهار چشمی اورا دید میزنند پس از اینکه چند قدم دورشدند بهمدیگر یا زیر لب میگویند : چه بی حیا و بی‌شرم، دختر بی‌بندوبار !.. و آنگاه تمام تقصیر ها را بگردن پدر ومادری که چنین دختری راتحویل جامعه داده‌اند میاندازند وحق‌هم‌دارند، زیرا طرز تربیت و محیط خانوادگی در شخصیت یك‌دختر اثر اساسی دارد... و اما ماکسی ، که بدتر از بد است ، باید یك خروار پارچه مصرف کرد تارفت توی یك‌کیسه دراز و بیقواره و دست‌وپاگیر که تازه نفش‌فقط به جیب پارچه فروشها میرود و نه‌زیباست ونه راحت و پراتیك ! ... بنابراین من هم باماکسی مخالفم و هم بامینی و عقیده دارم اندازه مناسب برای‌لباس دخترها مد بالای زانو است . نه‌به‌آن شوری شور ، نه باین بی نمکی .. در هرچیز حد وسط پسندیده‌است. زنده باد مد بالای زانو...»

● مینی ، مد مزاحم پرور و ماکسی مد پردردسر !

★ قمر مهدیزاده ــ دانش آموز از تهران ، اظهارنظر خود را با حمله شدید به مینی‌پوشان آغاز کرده می ــ نویسد : «من میخواهم از دختران هموطن خودم بپرسم ازاین مینی ژوپ چه معجزه‌ای دیده‌اند که از پوشیدنش دست‌بردار نیستند ؟! آیا جزاین است

بقیه در صفحه ۹۰

بشقاب تین

در فصل گرما

شکم چرانی ممنوع !

برنامه غذائی تابستانی برای حفظ تندرستی و زیبائی

همانطوریکه درتابستان‌مثل‌زمستان لباس نمیپوشیم، در طرز تغذیه خود نیز باید تجدید نظر کنیم . تغییر هوا بهمان اندازه که در قسمت بیرونی جسم ما اثر میگذارد ، در قسمت درونی بدن نیز موثر است. بعبارت دیگر در فصل گرما بموازات سبك کردن لباسها باید غذاهای خودرا نیز سبك کنیم زیرا بدن به کالری کمتری نیاز دارد.

● چی بخوریم ، چی نخوریم؟

غذاهائی که ما معمولا میخوریم اصولا به پنج دسته تقسیم میشوند :

۱ ــ مواد قندی . ۲ ــ مواد چربی ۳ ــ مواد پروتئینی مثل گوشت وتخم‌مرغ ٤ ــ نمکهای معدنی ٥ ــ ویتامین ها.

ازمیان این پنج گروه مواد متشکله غذاها ، درتابستان ، از گروه یك ودو یعنی مواد قندی و چربی کمتر باید استفاده کرد ، زیرا این دو دسته کالری بیشتر تولید میکنند وچون درفصل گرما بدن احتیاج کمتری به کالری دارد مواد مصرف شده مزبور بصورت ذخیره دربدن میمانند وباعث چاقی وافزایش وزن میشوند. بنابراین درتابستان تا میتوانید از مصرف‌شیرینی وشکلات ونان وسیب‌زمینی وخورش‌ها وخوراك‌های پرچربی وس دار پرهیز کنید و غذاهای ساده وسبك‌بخصوص سبزی ومیوه و گوشت پخته یاکباب‌شده (نه سرخ شده) را جانشین آنها کنید. یادتان باشد که درتابستان بطور کلی غذاهای حاضری‌وکم‌حجم‌بهتر ازغذاهای پختنی وسنگین ودیرهضم است.

● ویتامین بگیرید

از فصل تابستان و تعطیلات‌برای استفاده حداکثر از انواع ویتامین‌ها بهره‌جوئی کنید ودر برنامه غذائی خود تجدید نظر کلی بعمل آورید . سبزی‌ها و میوه‌ها که در تابستان فراوان هستند دارای انواع ویتامین‌ها و نمك‌های معدنی مفید برای بدن میباشند ، اما اگر پخته شوند مواد مفید خودرا از دست میدهند. بنابراین سعی کنید حتی‌المقدور سبزیها ومیوه‌هارا بصورت خام میل کنید.

بهترین راه حل اینست که انواع سالادها سرسفره شما جای ثابتی داشته باشند و قبل ازغذای اصلی صرف شوند. سالادهای شما میتوانند محتوی خیار، گوجه فرنگی ، هویج رنده شده خام، کاهو، آب لیموترش تازه و کلم باشند. از مصرف میوه‌های نرسیده و کال حتی‌المقدور خودداری کنید.

فصل‌گرما دربدن‌ایجاد تعرق‌میکند وتعرق ایجاد عطش . اما مصرف آب زیاد و بخصوص آب بسیار سرد برای معده زیان‌بخش است . برای اینکه کمتر آب بخورید ، مصرف چای وقوشابه‌های گرم دیگر راه حل بدی نیست زیرا عطش را تخفیف میدهد . برعکس، شربت‌ها بهیچوجه‌رفع‌کننده عطش نیستند وحتی آنرا تشدید میکنند. خیار ، طالبی ، هندوانه وبعضی میوه‌های‌دیگر از شدت عطش میکاهند. اگر به بستنی علاقه زیاد دارید ، بهتر است انواع میوه‌ای و بدون خامه آنرا انتخاب کنید وحتی‌المقدور پس از صرف‌غذا وبعنوان دسر از بستنی استفاده کنید . مصرف بستنی وانواع نوشابه‌های‌گازدار با شکم خالی باعث ناراحتی معده‌میشود وبتدریج سوء هاضمه و عوارض‌مختلف دیگر بوجود میآورد.

بوتیك تین

٤ مدل جالب برای تابستان

ترکیب رنگها و طرحهای مختلف‌پارچه‌باهم وتزئین پارچه‌های‌ساده باطرحهای گلدار و نقش‌دار، مد روز است کـه‌در مدلهای انتخابی این هفته ما بطرز جالبی دیده میشود . دو مدل پیراهن، یك مدل تونیك شلوار و یك‌مدل بلوز دامن که در اینجا می‌بینید از میـان‌تازه‌ترین ابتکارات مد سازان پاریس انتخاب شده است.

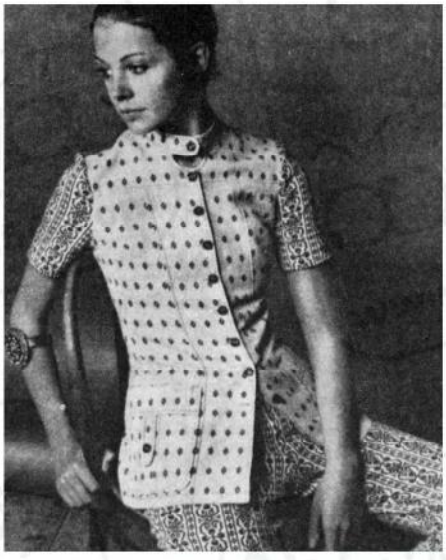

دخترها در دانشکـده‌های مردانه

از : آفرین اردوبادی

دختر آرشیتکت

چـه آینـده‌ای دارد ؟

با چـه مشکلاتی روبروست ؟

آخرین رپورتاژازسری‌رپورتاژ‌های تحقیقی در پیرامون وضع دخترها در دانشکده‌های باصطلاح مردانه ، در این شماره بنظر خوانندگان عزیـز میرسد . رپورتاژ این هفته درباره‌رشته معماری دانشکده هنرهای زیباست .

حرفه‌معماری بایستگی‌های‌تکنیکی خود از دیرباز پیشه‌ای مردانه شمرده میشد ، اما اکنون ۸۶ دختری که در این رشته در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بتحصیل اشتغال دارند ، سبب شده‌اند که این رشته نیز ازانحصار مردان خارج شود .

آنچه در این دانشکده جلب نظر میکند ، رفتـار دوستانه و نزدیك دانشجویان با همدیگـر و با استادان است ، بطوریکه رفتار دانشجویان و استادان این دانشکده ، محیط صمیمانه یك خانه بزرگ را به هر بیننده‌القاء میکند .

ازاین دانشکده «فائزه عطشان» برای ما سخـن میگویـد که یکی از درخشان‌ترین چهره هـای دختـران دانشجوست . او نخستین دختر شاگرد اول کنکور دانشکده معماری‌بوده‌است و اینك در سال سوم بتحصیل اشتغال دارد . «فائزه» نه تنها در طول‌تحصیل همیشه شاگرد اول‌بوده‌بلکه‌درفعالیتهای فوق برنامه نیز همواره موفقیت های چشمگیر بدست آورده است . او کـه اکنون ۲۱ سال دارد ، هنگام تحصیل در دبیرستان در مسابقه انشاء نویسی درباره مقام مادر بین دبیرستانهـای تهران اول شد و مدتها عضو کلوب روزنامه‌نگاری دبیرستان دکتر فاطمه سیاح بود و از همین دبیرستان نیـز فارغ‌التحصیل گردید .

«فائزه عطشان»

★ درباره حرفهات چه فکر میکنی فائزه ؟ آیا معماری فقط‌کار مردهاست؟

★ بعلت تفاوتهای بیولوژیك و عاطفی میان زن و مرد ، این طبیعی است که هریك بدنبال کاری بروند که بیشتر روح ایشان را ارضاء کند . همچنین محیط و اجتماع در تشدید این جدائی ودرنتیجه تخصصی شدن مشاغل زنانه و مردانه مؤثر هستند . اما آنچه‌برای یك اجتماع مهم است اینست که زنان و مردان آن بدنبال مشاغلی بروند و ایده‌هائی داشته باشند که در ترقی‌جامعه موثر باشد . در چنین محیطی مسئلـه حرفه‌های زنانه و مـردانه کم‌اهمیت خواهد بود . البته موقعیت‌های‌استثنائی زنان مانند دوره بارداری و غیره را که ممکنست باعث رکود فعالیتهـای اجتماعی آنان در یك زمان محدود و موقت شود نباید ازنظر دور داشت .

★ چطور شد که این رشته را برای ادامه تحصیل انتخاب کردی ؟

★ بنظر من معماری حرفه‌ایست کـه ناخودآگاه برهمه مشاغل دیگر اثـر میگذارد ، زیرا بنائی که ساخته‌میشود اگر توسط معماری طرح‌ریزی شده باشد که بروحیات افراد ساکن درآن محل وارد باشد و ساختمان را منطبق با نیازهای ایشان بسازد ، زندگی‌وکار در آن راحت‌تر خواهد بود .همچنین معمار باید بتواند در بنائی که میسازد عامل زمان را در نظر گرفته آنرا قابل انطباق با دگرگونی‌های بیشتر آینده طرح‌ریزی کند . من باتوجه باین خصوصیات حرفه معماری و این نکته که همه عوامل سازنده و مرتبط بااین رشته مورد علاقه‌ام‌بود و همچنین‌بخاطر علاقه‌ای که از کودکی به ساختن و طرح‌ریزی ابنیه داشتم این رشته را برگزیدم . خوشبختانه والدینم مـرا در انتخاب راه زندگیم کاملا آزاد گذاشته بودند .

★ آیا فکر میکنی که در آینـده بعنوان یك «دختر آرشیتکت»بامشکلی مواجه نخواهی شد ؟

★ هر کار تازه‌ای که بنظر مردم‌آشنا نباشد طبعا تامدتی مشکلاتی خواهـد داشت . اما کار یك آرشیتکت در معرض دید مردم قرار خواهد گرفت، اگر خوب باشد میپذیرند و اگر بـد باشد اورا طرد میکنند . این ارتباطی به زن یا مرد بودن ندارد .

★ بنظرت یك زن آرشیتکت میتواند مادرخوبی باشد ؟

★ در مورد ازدواج و تشکیل‌خانواده معتقدم زن یا مرد فرق نمیکند ، برای اینکه کسی بتواند خانواده موفق و خوشبختی تشکیل دهد باید بحدی از بلوغ فکری رسیده باشد که بتواند قبول مسؤولیت کند . هیچ دلیلـی نیست که یك زن آرشیتکت نتوانـد باین مرحله برسد .

بقیه در صفحه ۹۱

هرسؤالی و هرمشکلی داری ، از نازی بپرس

* چگونه او را برای خود نگهدارم ؟

★ نازی گرامی ، سلام.پسری هستم ۲۱ ساله و دیپلمه. دختری در همسایگی ما هست که علاقهٔ عجیبی بمن دارد . بارها او را مورد آزمایش قرار داده‌ام اما می‌بینم که علاقه‌اش بمن روزافزون است.راستش رابخواهی من هم او را دوست دارم ولی از این میترسم که مبادا دوسه سال دیگر از من زده شود . چکنم که او را برای خودم نگهدارم ؟ چه شرایطی باید داشته باشم ؟ سن این دختر ۱۵ سال است و درکلاس دوم دبیرستان تحصیل میکند.

ح.ك.

★ منظور ازاینکه مینویسید : « میخواهم او را برای‌خودم‌نگهدارم» چیست ؟ واضحتر صحبت کنیم :

میخواهید سنایشگر دلباخته‌ای در همسایگی خود داشته باشید یااینکه‌قصد داریدزندگی مشترکی را با او پی‌ریزی کنید ؟ اگر بیراهه اولی مورد نظر شماست باید عرض‌کنم که خیلی‌خودخواه هستید وبیرحم و بی‌انصاف ، زیرا احساس و عاطفه دختر ساده‌ای رابازیچه میگیرید و تازه نگران هستید که‌مبادا این بازی بیرحمانه سالیان سال ادامه پیدا نکند !... اما درصورت دوم اگر واقعا دوستش دارید و میخواهید بااو زندگی کنید ، چرا از راه منطقی و درست قدم پیش نمیگذارید ؟ شما میتوانید باخانواده‌اش وارد گفت‌وگو شوید و او را نامزد کنید . در این صورت نگرانی مورد نخواهد داشت . بفرض محال اگر دو سه سال بعد او از شما «زده» شود ، چنین دختر هوسبازی بدرد زناشوئی باشمانمیخورد و طبعا در آن موقع از ترك او تاسفی نخواهید داشت .

* عاشقی با زن و سه بچه !

★ نازی عزیزم ، سلام . دختری هستم ۱۶ ساله که از دو سال پیش‌دبیر ادبیاتمان علاقه‌مند شده‌ام . تازگی‌او براز دلم پی‌برده و بااینکه زن و سه‌بچه دارد ازمن خواهشها و توقعات‌نامربوط دارد . نمیدانم چکنم. با عشقی آتشین دوستش دارم . بمن نگوترکش کنم ، نگو فراموشش کنم ، واقعا نمیتوانم. درد من‌غیراز دیگران‌است...

ف.ل (ازتهران)

★ هرکس که دردی دارد، پیش خودش فکر میکند که دردش غیر از درد دیگران است . تازه بفرض هم که درد تو چنین باشد ، دلیل‌نمیشود که«استثنائا» بخودت حق بدهی‌برخلاف عقل ، منطق ، انسانیت‌و تجربیاتی‌که دیگران قبل از تو درشرایط مشابه تو انجام داده‌اند رفتار کنی . میتوییی: «بمن‌نگو ترکش کنم ، نگوفراموشش کنم . » دراینصورت پس هدفت از راهنمائی خواستن ، صحه گذاشتن من بر روش نادرستی است که در پیش گرفته‌ای . در حالیکه چند سطر بالاتر خودت یادآور میشوی که آن دبیر ادبیات زن وبچه‌دار از توخواهشها و توقعات «نامربوط» دارد !... اگر بوضع فعلی پای‌بند هستی ونمیخواهی این‌هوس سرکش و بی‌سرانجام را مهار کنی ، بگذار بی‌پرده بگویم‌که خواه ناخواه‌دراین‌جاده‌انحرافی پیش خواهی رفت و به آن خواهشهای نامربوط تن خواهی‌داد . آنوقت نتیجه‌اش یا از هم‌پاشیدن یك خانواده است که یك عمر برایت عذاب‌وجدان خواهد داشت ویا لغزیدن و رهاشدن که باز برایت جز رنج و ناکامی نتیجه‌ای بهمراه نخواهد آورد . بنظر من اگر تو واقع‌بین باشی‌راه‌حل مشکلت‌رابه‌آسانی پیدا میکنی . دبیر ادبیاتی که‌باداشتن زن و سه بچه بمشاگرد تازه‌سالش دل می‌بندد آیا واقعا ارزش دارد که تو آینده‌خودت و همسر و سه فرزندبیگناه او را درهم بریزی ؟ اگر عمیق‌تر و انسانی‌تر بیندیشی دیگر نخواهی گفت «نمیتوانم‌ترکش کنم » زیرادراینموقع خیلی آسان «میتوانی» .

* پاسخها و پیامهای کوتاه

★ زیبا ـ ز : میتوانی با موسات و شرکت های مختلف مکاتبه کنی و آگهی های استخدام روزنامه ها را مرتبا مطالعه کنی ، شاید شغل مناسبی بدست آوری.

★ مژگان ـ ص : بنظر من ، تو و پدرت منطقی‌تر از مادرت فکر می‌کنید . جوانی که روزها کار میکند و شبها درس میخواند ، اگر چه فعلا چیزی ندارد اما چون همت وپشتکار و اراده دارد ، آینده دارد . اگر واقعا دوستش داری با او ازدواج کن. تلاش برای پی‌ریزی یك آینده روشن زندگی مشترك شمارا زیبا و لذت‌بخش خواهد ساخت.

★ پروین نصرتی: درباره علت تنفر آنها از خودت چیزی ننوشته بودی و بهمین جهت من اطلاعات لازم را برای راهنمائی تو در اختیار ندارم. فکر نمی‌کنی بهتراست توضیح بیشتری بدهی ؟

★ شعله ـ ف : مدتی صبرکن وببین بقولی که داده چگونه عمل میکند:آیا درس و تحصیل را از سر میگیرد و پیشرفتی دارد یا سوگندش فقط حرف است ؟ پیشنهاد او درباره اینکه‌محرمانه ازدواج کنید و پدرت را در برابر عمل انجام شده قرار دهید میتواند بهانه‌ای برای گریز از تحصیل باشد و تو نباید باین حرفها اعتماد کنی. عاقل باش و آینده‌ات را بر پایه‌ای سست و لرزان پی‌ریزی نکن.

★ م .الف: برای اینکه مشکلت بهتر بررسی شود یك روز به قسمت «تین» مراجعه کن . یك‌پسر ۱۹ ساله بنظر من میتواند خیلی منطقی‌تر از این بیندیشد.

★ مینا ـ ح : اولین کاری که میتوانی بکنی اینست که باوبگوئی بیاید‌به‌خواستگاری.فقط درچنین‌صورتی است‌که میتوان درباره حوادث بعدی چاره‌اندیشی‌کرد.

★ اکبر ـ و: مرد زندگی باشید و با دختری که دوست دارید ازدواج کنید. مادرتان نمیتواند و نباید دختری را که دوست نمیدارید بشما تحمیل کند.

★ ف.ع (فیروزکوه): کمی‌بیشتر با اوگرم بگیر . سعی‌کن در مباحث مختلف با او صحبت‌کنی تا به‌شخصیت وافکارش پی ببری . اگر ترا دوست داشته باشد خودش قدم پیش خواهد گذاشت . در غیراینصورت عشق یکطرفه بجز ناکامی نتیجه ندارد.

★ فاطی (بروجرد): به وسوسه تسلیم نشو و به‌نامزدی وفاداربا‌ش. اگرامسال تابستان نیامد ومراسم رسمی‌نامزدی را انجام نداد، آنوقت فرصت‌برای آزمایش شانس‌های تازه باقی‌است.

★ مریم توکلی (آبادان): بی جهت آینده‌ات رابیك خیال نسپار وواقع‌بین باش. اودر صورتی واقعا دوستت دارد که بخواهد باتو زندگی کند وخودت میدانی که دراین صورت چه خواهد کرد.

★ شقایق شهابی: سعی‌کن سوژه بدست برادر ومادرت‌ندهی‌ورفتارمحتاطانه‌تری داشته باشی . بتدریج نظر آنهاعوض خواهد شد . آفتاب همیشه زیر ابر نمی‌ماند.

★ م.ش.س: تو دختر با احساس و اندیشمندی هستی و من‌روی‌نامه‌ات و ماجرایت ساعتها فکر کردم. نتیجه تفکراتم این شد که مشکل تو وآن جوان نوعی «استخوان لای زخم گذاشتن» است. تو باید جرات وشهامت داشته باشی و جسور وصریح باواقعیت روبروشوی . یکروز ، هرچه زودتر بهتر. اورابیك گفت‌وگوی جدی دعوت کن . بگو که اینگونه روابط بی‌سرانجام از نظر تو قابل دوام نیست . جوابش راهی را که باید در پیش‌بگیری روشن میکند . اگر از جواب صریح طفره رفت معلوم میشود بتو علاقه واقعی ندارد وفقط برای اینکه دختری را در کنارش داشته باشد بتو روی خوش نشان میدهد . دراینصورت آیا میپذیری که فقط بعنوان یك وسیله لذت بمعاشرت با او ادامه بدهی ؟!

★ سیاوش ـ م : مثل اینکه خیلی بچه هستید و بچگانه فکر میکنید. این از تقاضائی که کرده‌اید معلوم می‌شود. اگر امروز این واقعیت رانپذیرید چهار پنج سال بعد میپذیرید !

★ پ. ش: ازسرگذشت غم‌انگیزت بیش از آنچه بتوانی تصور کنی متاثرشدم، اما این دلیل نمیشود که با توهمعقیده باشم. بنظر من تو از سلامت روانی کامل برخوردارهستی زیرا نامه‌ات گواه این واقعیت است. دختری که باین روانی و شیوائی بنویسد و قادر باشد احساس خودرا چنین گویا و روشن روی کاغذ بیاورد میتواندروزی نویسنده بزرگی بشود . فقط تو زیاد رمانتیك فکر میکنی و تخیل را واقعیت می‌پنداری . پیشنهاد می‌کنم که بجای شرکت در کنکورآن‌دانشکده، در کنکور دانشکده ادبیات یا روزنامه نگاری شرکت کنی. اگرمایل باشی میتوانم راهنمائی های لازم در اختیارت بگذارم . بازهم بامن مکاتبه کن زیرا صمیمانه پایان رنجهایت را آرزومندم.

★ فرزانه ـ ك: توکه تا حالا تحمل کرده‌ای بازهم تحمل کن .خونسرد باش ومسائل کوچك را برای خودت بزرگ نکن . بامهربانی به مادرت بفهمان که دیگر یك بچه نیستی ونباید رفتاری را که نسبت بیك بچه دارد نسبت بتو که ۲۱ سال از عمرت می‌گذرد داشته باشد. اما راستی یك‌سؤال: علت اینکه با ازدواج مخالفی چیست؟

★ م.ع: ابروهای کم پشت داشتن که مشکلی نیست ! همه با هزار زحمت ابروهایشان رابرمیدارند وباریك‌میکنند که ظریفتر بنظر برسند . تو می‌خواهی ابروهای پرپشت تر داشته باشی؟!

برای اینکه پاهای متناسب و زیبا داشته باشید

تعداد زیادی از نامه‌هائی که هر هفته از خوانندگان عزیز برای بخش «دختر امروز» میرسددرموردچگونگی متناسب‌کردن پاها و انتخاب حرکات ورزشی موثر برای‌چاقتر یا لاغرترشدن پاهاست . دراین مورد یادآور میشویم که معجزه محال است و هیچ ورزشی نمیتواند در یکی دو هفته پاهای‌لاغر واستخوانی پاچاق و بیقواره رامتناسب سازد. شرط نتیجه‌گیری از ورزشهای تناسب اندام ، مداومت و پشتکاراست ، سه‌حرکتی که این هفته برایتان شرح میدهیم مخصوص متناسب‌کردن پاها و رانهاست ، بنابراین هم بدرد لاغرها میخورد و هم بکار چاق‌ها . البته همزمان با این ورزشها رژیم چاقی یا لاغری نباید فراموش شود.

★ حرکت اول : بایستید وپاها را با یك متر فاصله از هم و دستها را بطرفین کمر قرار بدهید . اکنون درحالیکه پای راستتان حالت‌کشیدگی خود را حفظ‌کرده است روی پای چپ به آرامی خم شوید و بعدممکوس همین حرکت را انجام دهید .

★ حرکت دوم : بایستید وپاها را با ۵۰ سانتی‌متر فاصله از هم قرار دهید . دستها کشیده درطرفین بدن. اکنون به آرامی بپلو خم شوید و بدون اینکه پاهایتان خم شود یا تغییر مکان بدهد سعی کنید با دست راست قوزك پای راست و با دست چپ‌قوزك پای چپتان را بگیرید . این حرکت ممکنست در روزهای اول مشکل باشد اما بتدریج که بدن نرمش کافی یافت آسان خواهد شد .

★ حرکت سوم : بایستید و پاهایتان را بهم چفت کنید . دستها بکمر. اکنون پای راستتان را بحالت کشیده بطرف جلو بلند کنید تا عمود برپای چپ شود . بدآرامی آنرا فرود بیاورید و همین حرکت را با پای‌چپ انجام دهید . هنگامیکه یکی از پاها را بلند میکنید پای دیگر نباید خم شود .

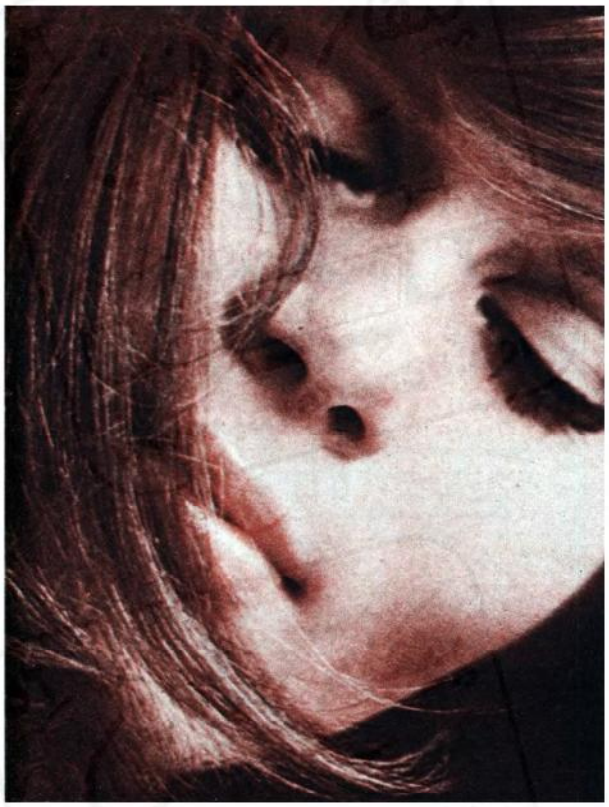

گل بوسه...

داستان دنباله‌دار

نوشته: «پرند»

تا اینجا خوانده‌اید:

آرش پسر بیست و یکساله زیبائی که در پرورشگاه بزرگ شده درکارخانه‌ای مشغول کار میشود. (دخترآقا) پرستارپیر پرورشگاه آرش را بخانه خود میبرد فردا صبح آرش در حیاط خانه مستاجری دختر آقا با دختر هفده هجده ساله زیبائی روبرو میشود که نازی نام دارد. با هم حرف میزنند. سیمین منشی رئیس گل نیز از آرش خوشش میاید و باو دل می‌بازد. اما نازی که بیطاقت شده بود سر راه‌آرش قرار میگیرد و باو اظهار عشق میکند. فردا سیمین آرش را احضار می‌کند و از او میخواهد سیم‌کشی خانه او را وارسی کند. عصری آرش بخانه سیمین میرود. او دوستی بنام پریوش دارد که مثل خودش بیوه زن زیبائی است. باهم همخانه هستند. پریوش آرش را می‌بیند و از او خوشش میاید وبدلبری مشغول‌میشود. فردا پریوش بدر کارخانه میرود و آرش را سوار میکند با هم به یك تریا میروند. پریوش به آرش اظهار عشق میکند و او را بخانه میرساند. نازی با یك اتومبیل تصادف میکند و آرش نازی را بوسیله همان کامیون به بیمارستان میرسانند. در بیمارستان (آقا رضا) سیلی محکمی به آرش میزند. آرش قسم میخورد که از او انتقام بگیرد. در این فرصت آرش برای گرفتن انتقام نازی را تحریك میکند که آقا رضا را از خود براند. از آن طرف سیمین میفهمد که آرش و پریوش با هم گرم و صمیمی شده‌اند. یك‌روز بین آنها گفت و گوئی سخت در میگیرد وپریوش آپارتمان دیگری میگیرد و آنجا را مبله میکند و از پیش دوستش میرود. فردا سیمین آرش را از کارخانه اخراج میکند اما زود پشیمان میشود. آرش بر نمیگردد و میرود خانه دختر آقا را نیز ترك میکند و بیك مسافرخانه میرود. پریوش که میفهمد آرش اخراج شده در صدد یافتن او برمیآید و بالاخره مسافرخانه را پیدا میکند و آرش را بخانه خودش میبرد. آقا رضا آنها را تعقیب میکند و خانه پریوش را یاد میگیرد و قسم‌میخورد که آرش را بقتل برساند. مهندس غازی رئیس کارخانه وقتی میفهمد که سیمین دروغ گفته عصبانی میشود و با او قهر میکند. سیمین گریه کنان نزد خواهرش سوسن و زن مهندس میرود. اینك بقیه داستان ...

سیمین گفت:

ــ مهم نیست که آرش از کجا پیدا شده. مهم اینکه الآن اونها باهم‌زندگی می‌کنن. فکر میکنم این از نظر شماکه به پریوش علاقه و دلبستگی دارین‌خیلی مهم‌باشد.

ــ البته. البته. اما واسه من یك مسئله مطرح میشه. دلم میخواد شما صادقانه باین سؤال من جواب بدین.

خیره درچشمان‌شهلای‌سیمین‌نگریست. لبخندی برلب داشت که شیطنت از آن میریخت. صورتش حالت مخصوصی بخود گرفته بود که در بیننده، بخصوص در یك زن انزجار ایجاد میکرد، معهذا سیمین تبسم میکرد و نمیخواست خود را ناخوشنود نشان دهد. در همان موقع فکر میکرد که پریوش چطور در آغوش این مرد گوشتین و چاق و عرق کرده و کریه میآرامد. پول چه کارهائی میکند. پریوش فقط بخاطر پول با (محبوب) معاشرت میکرد و جز پول چیزی از او نمی‌خواست نه عشق، نه احساس، نه شعور و نه زیبائی. سکوتی میان آنها افتاد. سیمین منتظر بود که او سؤالش را مطرح کند. (محبوب) با دستمال سفید و تا کرده‌ای که از جیب عقب شلوار خود بیرون آورد عرق پیشانی خویش را ستر و گفت:

ــ من میخوام بدونم که شما چه سودی میبرین؟ قصدتون فقط اینه که خدمت کنین؟

ــ اوه بله. نه. قصد خدمت بشمارو ندارم. اجازه بدین راست بگم. البته استفاده‌تون زیاد از زبون (پریوش) شنیدم اما خدمتتون نرسیدم. افتخار آشنائی با شمارو نداشتم. این که می‌بینین اومدم‌اینجا منحصرا برای اینه که آرش رو از دست پریوش نجات بدم.

محبوب خندید و گفت:

ــ مگه پریوش جلاده؟

ــ نه. اون جلاد نیست اما داره کاری میکنه که از آرش یك جوون بیکاره تن پرور و مفتخور بوجودمیاره. پریوش اونو بیچاره میکنه. شما خودتون پریوش‌رو خوب میشناسین. زن بلهوس و خوشگذرونیه. مدتی با آرش پرمیبره بعد ازش سیر میشه و ولش میکنه اونوقته که آرش بیچاره بشه چون به مفتخوری و تن پروری عادت کرده و دیگه نمیتونه...

محبوب حرف او را برید و خندید و گفت:

ــ شما این جملاتو صادقانه برین میارین اما حقیقت نداره. من میفهمم. عاملی که شمارو اینجا کشونده‌نجات‌یك‌جوون از چنگ پریوش‌نیست. درست میگم؟ حالا به قلب و روح خودتون مراجعه کنید. عامل دیگئی وجود داره. دلم میخواد اونو از زبون خودتون بشنوم. البته من میدونم.

سیمین بفکر فرو رفت. متفکرانه با دسته کیف خود بازی میکرد. چیزی در سینه‌اش میجوشید و داغ میشد. بغض داشت اما نه بآن شدت که گریه کند آنهم

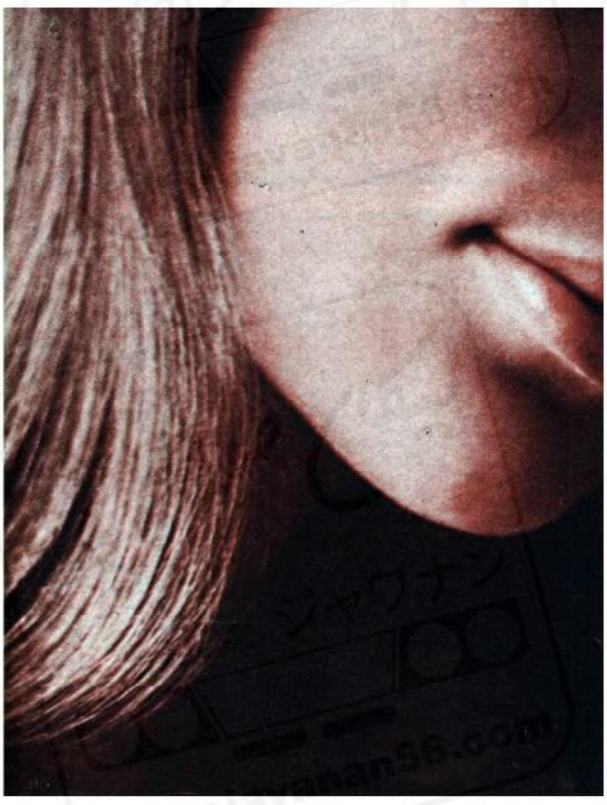

در حضور یك مرد بیگانه. سکوت را محبوب شکست و گفت:

ــ حرف بزنین. خیال نمیکنم برای زن شجاعی مثل شما گفتن حقیقت اونقدرها سخت باشه. زنی که با شجاعت میاد پیش مردی مثل من باید اونقدر جرئت داشته باشه که جواب سؤال باین سهلی رو بده. حالا بگین . گفتم که من میدونم، فقط دلم میخواد از زبون خودتون بشنفم.

ــ بله آقای محبوب. بهتون که گفتم. راستش اینه که من عاشق آرش هستم. من بودم که برای اولین‌بار اونو دیدم . من وسیله آشنائی آرش و پریوش شدم اما پریوش بمن خیانت کرد و مرد محبوب منو ازم گرفت.

باز (محبوب) بصدای بلند خندید و با دستمال‌صورت عرق کرده‌اش‌را خشکانید و گفت:

ــ به خانم جون . نه . علت این نیست . البته میدونم که شما اون جوونو دوست دارین اما این عشق اونقدرها زیاد و شدید نیست که شما رو باینجا بکشونه. علت بزرگتری وجود داره که ما مردها بهش میگیم حسادت زنانه. بهش میگیم رقابت. وقتی فهمیدین که آرش با پریوش دوست‌شده دچار حسادت‌شدید زنانه شدین. احساس کردین که رقیب با زرنگی چیزی و کسی رو که دوست داشتین از دستتون گرفته. این تبدیل به کینه شد تا جائی که تصمیم گرفتین بیاین اینجا و بوسیله من پریوش‌رو خرد کنین. شکست بدین و مجددا صاحب قلب ... نه . قلب که نه. شما به قلب توجه ندارین . صاحب تن اون پسره بشین.

رنگ سیمین پریده بود. اعتراف میکرد که او راست میگوید اما بروی خودش نمیاورد. وقتی محبوب سکوت‌کرد سیمین گفت:

ــ مثل اینه که شما بر خلاف تصوری که من قبلا داشتم به پریوش چندان علاقه ندارین. معاشرت پریوش وبك‌مردبیگانه‌رو جدی نمیگیرین. عرض کردم که اونها شبها روی یك تخت میخوابن و مثل زن و شوهر زندگی میکنن. پریوش بخاطر آرش و گذروندن یك ماه عسل تصوری دو هفته از شرکت مرخصی گرفته. فقط برای اینکه با آرش خوش بگذرونه. این برای شما اهانت‌آور نیست ؟

باز محبوب بقهقهه خندید و دستهارا بهم مالید و جواب داد :

ــ نه ، بهیچوجه ، چون پریوش زن من که نیست . معشوقه منه . تعقیده من هیچ مردی روی معشوقه‌اش‌تعصب نداره. شما خیال‌می‌کنین من نمیدونم که پریوش غیر از من با مردهای دیگری هم معاشرت داره. اوه. این طبیعیه خانم.

سیمین که وا رفته بود با سردی گفت:

ــ عجیبه ! من غیر از این تصور میکردم.

(محبوب) که حالت سر خوردگی سیمین را بفراست دریافته بود پرسید:

ــ خب. حالا میفرمائین در جهت خدمت بشما من چکار میتونم بکنم ؟

ــ در جهت خدمت بمن ؟

ــ بله. بله. چون سود هر اقدامی بنفع شماست.

ــ پس خودتون.

ــ برای من بی‌تفاوته...

سیمین بفکر فرو رفت. سرش را پائین انداخته بود. با انگشتانش روی دسته کیف میزد. عصبی و ناراحت بود که محبوب رشته خیالش را پاره کرد و در حالیکه کمی نزدیکتر میآمد و صدایش میلرزید گفت:

ــ من یه پیشنهاد جالب دارم. من در ظرف همین امشب و فردا شب کاری میکنم که آرش از اون خونه بره و پریوش تنها و شکست خورده بمونه ، در عوض شما چه اوانسی بمن میدین؟

ــ اوانس؟ منظورتون چیه؟ من نمیفهمم.

ــ برای اینکه دراین زمینه صحبت کنیم معتقدم شما امروز ناهار با من بخورین. داودیه باغ‌قشنگی‌دارم. الاچیق‌های زیبا و استخر بزرگی داره. ناهار تشریف بیارین اونجا، فصل پائیزی باغ خیلی قشنگه. یك اتاق ساختم که وقتی توش بنشینیم از سه طرف باغ و منظره درختها و استخرو می‌بینیم. ناهار توی این اتاق میخوریم.

رنگ سیمین پریده بود. تازه متوجه هدف او میشد. کمی جابجا شد و خودرا عقب کشید و گفت:

ــ درسته. من عاشق آرش هستم. برای رسیدن باون حاضرم هر نوع فداکاری بکنم اما اینکار در شان من نیست. فقط زنهائی مثل (پریوش) میان توی باغ قشنگ داودیه شما زیر آلاچیق و یا توی اون اتاق شیشه‌ای غذا میخورن و بعد در اتاق استراحت بعد از ظهر شما لخت میشن و دوش میگیرن . اون زن من نیستم آقای محبوب.

محبوب قاعدتا بایستی ناراحت میشد ولی برخلاف انتظار خنده صدا دار دندان نمائی کرد و گفت:

ــ شما موضوع را مهم میگیرین . بعلاوه. شما میخواین بگین که هنوز در اتاق خواب‌هیچ مرد غریبه‌ای لخت‌نشدین. یك بیوه زن زیبا مثل شما ....

سیمین حرف اورا برید ودر حالی که از فرط ناراحتی سرخ شده بود گفت:

ــ چرا. امکان داره دچار لغزش شده باشم امااینکارو بفرمان دل واحساساتم کردم نه بخاطر پول. گفتم که من‌پریوش نیستم. اون بخاطر پول حتی با مرد کریهی مثل شما عشقبازی میکنه.

این را گفت و از جای برخاست . بی‌اندازه عصبانی و خشمگین بود. تمام تنش میلرزید. بمحبوب گفته بود (کریه) و انتظار داشت او ناراحت شود ولی بر عکس، مرد چاق و خونسرد انگشت را روی سینه‌اش نهاد و خنده‌کنان پرسید:

ــ من کریه هستم ؟ عجیبه. چرا تا حالا هیچ زنی بمن نگفته بود که کریه هستم. همه بمن دروغ میگن. حتی آئینه هم میدونه که من پول دارم و باید زیبا نشونم بده. اوه. راستی این پول لعنتی چیه ؟ تشریف داشته باشین . کجا میرین ؟

سیمین که میلرزید گفت:

ــ نه. متشکرم. دیگه من و شما حرفی برای گفتن و شنفتن نداریم.

ــ چرا اتفاقا خیلی حرف داریم. من از زنهائی شجاع مثل شما خوشم میاد. آدم لجبازی هم هستم. بخاطر این لجبازی تا حالا میلیونها تومن از دست دادم. شما هم منو سر قوز انداختین.

ــ که چی ؟

بقیه درصفحه ۹۴

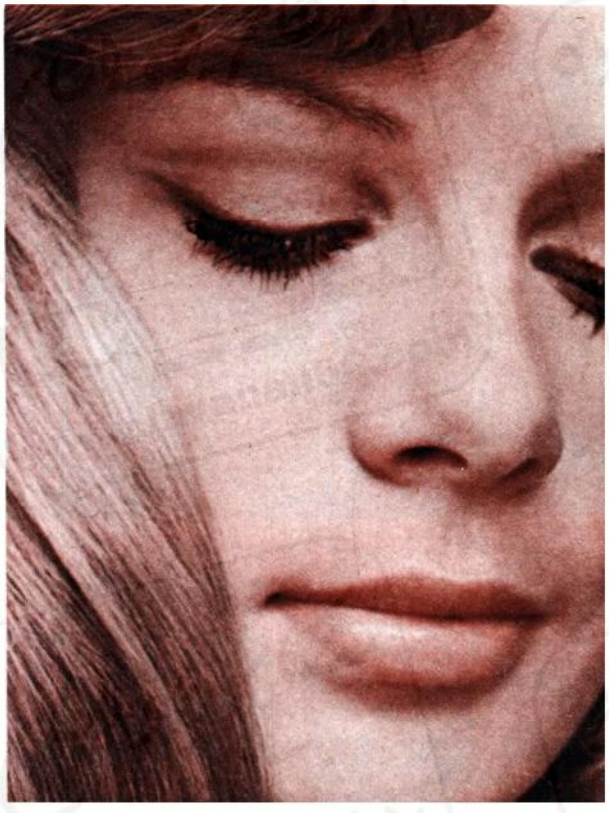

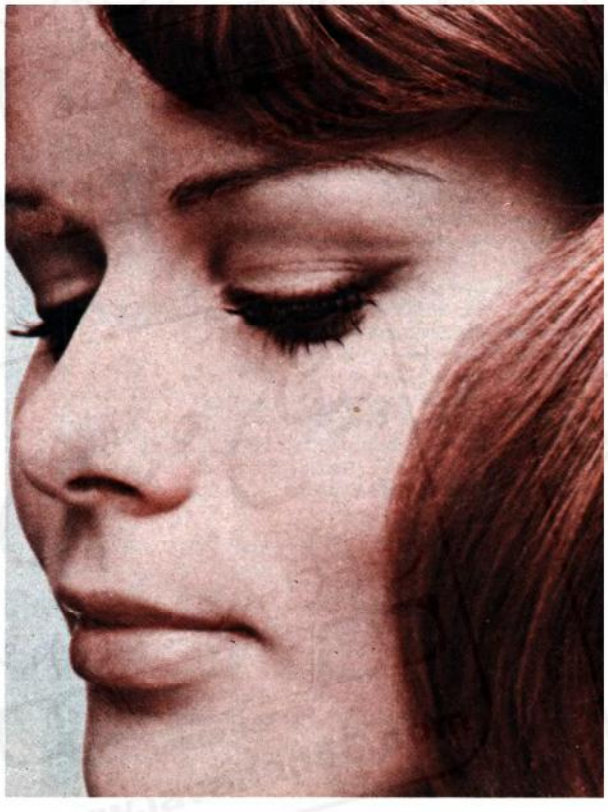

کلاس زندگی دو نفره

خانم.

آیا دلتان میخواهد

شاگرد اول این کلاس باشید؟

گاهی باو حق بدهید ـ گذشته اورا قبول کنید ـ خرج‌خانه‌راکنترل کنید ـ نظم وترتیب را درنظر داشته باشید ـ تمام‌وسایل راحتی را تقسیم کنید ...

«دریك مورد شماگذشت کنید، درمورد دیگر او گذشت خواهد کرد و بدین ترتیب شما و او به اتفاق پایه‌گذار شیوه صحیح و تازه‌ای در زندگی خواهید بود که نه «زن‌شاهی» ونه «شوهرشاهی» خواهد بود ، یك زندگی دو نفره توام با خوشبختی است که درآن طرفین با مشورت و صلاحدید یکدیگر تصمیم خواهند گرفت .»

این درس اول کلاس آموزش‌ماست. آنرا اول از همه وقبل از هرچیز بخاطر بسپارید ، چون جمله طولانی و سرمشق بزرگ شماست.

«من» را به «ما» تبدیل کنید

خیلی ازمرد ها علاقه‌مند هستند که در زندگی زناشوئی نقش فرمانده و حاکم مطلق رابازی کنند . این تمایل درمقابل جمع دوستان و آشنایان بیشتر میشود و مرد سعی میکند این قدرت خودرا بیشتر نشان دهد و به رخ دیگران بکشد.

ببینیم در مقابل این خواسته و میل شوهر ، زن باید چه عکس‌العملی نشان دهد ؟

اطاعت محض

زن وشوهر باتفاق به مهمانی رفته‌اند. زن سیگار پنجم را آتش میزند و شوهر بعدای باند اعتراض میکند :

ـ از صبح تا حالا باندازه کافی سیگار کشیدی ، دیگه بسه.

زن ـ **این یکی‌روهم بکشم دیگه بس میکنم.**

شوهر ـ **نه . اینوهم نباید بکشی.**

زن کمی تردید میکند و بعدتسلیم میشود. پیش خود فکر میکند که یك‌دانه سیگار ارزش دعوا و ناراحتی ندارد و در ضمن میل خود نمائی شوهر خود را هم ارضاء میکند.

مخالف

زن و شوهر باتفاق وارد فروشگاه میشوند تا یك پالتو بخرند . مرد شروع بصحبت میکند و از فروشنده میخواهد که یك‌پالتوسورمه‌ای‌برای‌همسرش بیاورد . زن ناراحت میشود و میگوید:

ـ اقلا میتونستی از من بپرسی چه رنگی را ترجیح میدهم ؟

البته این جمله کمی به شوهر برمیخورد ، اما حداقل باعث میشود که او متوجه اشتباه خود بشود و در موقع‌ابراز نظر وحرف زدن سلیقه همسر خود راهم رعایت کند.

حفظ احترام متقابل

زن ـ **یادت میادکه گفتی دیوار مقابل در ورودی احتیاج بیك آئینه داره؟**

شوهر ـ **بله، یادمه.**

زن ـ **خوب بیا آئینه تازه‌ای‌روکه خریدیم نشونت‌بدم . من فکر کردم که بهتره همانطور که تو میخواستی مدل‌گردش را بگیرم تا مطابق سلیقه تو باشه.**

این صحبتی‌ترین رویه‌ایست که در موارد مشابه بین یك‌زن وشوهر میتواند وجودداشته‌باشد ، بطوریکه هردوراضی‌باشند و به غرورشازهم برنخورد.

گذشته را قبول کنید

آدم عاشق طبعا حسودهم هست. بعداز ازدواج این حسادت متوجه گذشته‌هم میشود وزن یا شوهر به عشقهای گذشته یادوستانی که در زندگی هرکدام وجود داشته‌حسودی میکنند . بعضی از زنها میگویند:

ـ ما عادت داشتیم که همیشه با دوستانمان درددل کنیم و در گوشی حرفهائی بزنیم ، اما از بعداز ازدواج هربار که چنین موقعیتی پیش میآیدو ما میخواهیم چند کلمه آهسته بادوستی صحبت کنیم قیافه درهم شوهر واخم‌و ناراحتی‌اش جلومارا میگیرد.

همین عده از خانم ها خودشان هم درمقابل شوهرشان همین حساسیت‌رادارند و حاضر نیستند سخنی از دوستان قدیم شوهربشنوند . حقیقت آنستکه هریك از دوطرف باید قبول کنند که هر موجودی در زندگی گذشته روابط و دوستانی‌داشته است‌که قطع رابطه باآنها و یافراموش کردنشان اصلا صحیح نیست . حسادت نسبت بگذشته زن یا شوهر ، کمی غیر منطقی و اغراق‌آمیزاست و بهتراست ایندو عشق‌و حسادت رابرای زندگی مشترك که‌بخودشان مربوط است بگذارند . اگر چنین حسی‌در

وجود شماهست و قدرت از بین بردن‌آنرا ندارید بهتراست سرپوشی روی آن بگذارید چون در غیراینصورت جز بوجودآوردن محیط ناراحت و جنگ اعصاب نتیجه دیگری‌نخواهدداد. حسادت‌یك‌حس کودکانه ولی طبیعی است . نمیتوان کسی راازداشتن آن منع‌کرد ، اما میتوان خواست که در ظاهرکردن آن رعایت اعتدال را بکند. زن و شوهر حتی‌المقدور وقایع گذشته خودرا که تولید حسادت می‌کند بایدبدست فراموشی بسپارند و از آنها یاد نکنند تا آتش کینه و نقار مشتعل بشود.

باو حق بدهید

شوهر به مسافرت رفته‌است . بیك ماموریت اداری یا مسافرتی که مربوط‌بکار اوست . روزبازگشت خسته و کوفته‌است و بجیر دیگری جز استراحت فکر نمی‌کند، زن سرحال و با نشاط شام خوشمزه‌ای آماده کرده ، لباس زیبائی پوشیده ودر انتظار او نشسته است. او بازگشت شوهر را جشن گرفته و درانتظار شب خوشی است.

وقتی شوهر به خانه میرسد زن با اشتیاق جلو میدود واز او استقبال می‌

کند ، متاسفانه شوهر خسته و خواب‌آلود است و چشمش جز رختخواب جای دیگر را نمی‌بیند . زود به رختخواب میرودو می‌خوابد . زن ناراحت میشود ، حتی ممکنست عصبانی بشود و داد بزند:

ـ از صبح تا حالا منتظر شدم، رفتم سلمونی ، لباس نو پوشیدم ، خونه‌رو مرتب کردم که تو بیای و بخوابی ؟ راستی راستی شورش‌رو درآوردی.

اگر شوهر آنقدر خسته نباشد که حداقل از او تشکر کند و اگر زن‌آنقدر شوهرش را دوست داشته باشندکه‌استراحت و رضایت اوراترجیح بدهد و باو دراین مورد حق‌بدهد کارها درست میشود ، می‌توان تا فردا صبر کرد که روز و شب خوشی را باتفاق بگذرانند. درغیراینصورت همان شب دعوای مفصلی براه خواهد افتاد وجزاوقات تلخی نتیجه دیگری نخواهد داشت.

رعایت نظم را فراموش نکنید

هرزن یا شوهری در آغاز زندگی مشترك ، عادات و رفتاری مخصوص‌خود دارد که طی سال های تجرد با آنها خوگرفته‌است . بعضی از این عادتها بعداز ازدواج برای دیگری غیرقابل تحمل‌است . هرکدام از طرفین باید با توجه باخلاق دیگری سعی کنند قدمی‌برای تفاهم بیشتر بردارند و مشکلات را ازمیان ببرند.

زن ـ **دلم میخواد حمام رابعداز بیرون آمدن شوهرم ببینید ، همه لوازم حمام بهم‌ریخته و همه جا کثیف و نامرتبه. من نمیدونم چرا این مردها یك‌ذره احساس مسؤولیت نمیکنند که حداقل‌سرلوله‌خمیر‌

دندان خودراهم بمیندند.

شوهر — زن من بهمه کاغذها و اوازم اداری من کارداره . همه چیزرا مرتب جابجا میکند . کاغذهارا دورمیریزد دفترهایم را گم میکند . من نمیدانم**به لوازم خصوصی ، به کاغذها و اسناد من چکار دارد . بجای اینکار ها خانه و زندگی خودش را مرتب‌کند تا برای پیدا کردن ماتیك یا کلید کمدش مجبور نشود تمام خانه رابهم بریزد.**

چند سال زندگی دونفره و مشترك بهردوی این زن وشوهر یادخواهدداد که چگونه هریك مسؤولیت کارهای خود را بعهده بگیرند ، در ضمن مدتی از وقت خودرا صرف همکاری واشتراك مساعی برای

کارهای خانه بکنند . مسلما بعداز این‌مدت هردوبطورناخودآگاه این وظائف را که در اول‌بنظر مشکل میرسد انجام خواهندداد وکارها روبراه ومرتب خواهد شد.

خرج خانه ، یك مسئله خیلی جدی

در مورد خرج خانه زن وشوهرباید روش مشترك وقابل قبولی را در پیش بگیرند . اگر هرکدامشان هرطور دلشان خواست خرج کنند وهرچه خواستندبخرند تعادل خرج و دخل بهم خواهد خوردو تنظیم مجدد آن کار بسیار مشکلی خواهدبود.

البته اگر دو طرف کمی از خودگذشتگی و بیطرفی داشته باشند و یکی را (زن یاشوهر) بعنوان مادر خرج انتخاب کنند کارها خیلی بهتر روبراه میشود . در این صورت باید متوجه بودکه مسؤول خرج باید کاملا دقیق و کاردان باشد تا از ولخرجی های بیهوده و یا خسیس‌بازیهای نابجا جلوگیری بشود . خرج و بودجه یك زندگی دونفره با خرج یك شخص مجرد کاملا فرق میکند ، چون یك زن و شوهر علاوه براینکه مسؤولیت زندگی وسیع‌تر و بزرگتری را دارند در مقابل آینده خود و فرزندانشان نیزمسؤول هستند و باید بفکر آینده هم باشند .

حتی پتو را هم تقسیم کنید

در ابتدای زندگی زناشوئی ، زن و شوهر که عادت داشته‌اند تنها در بستر باشند مجبور میشوند باتفاق روی یك تخت بخوابند و این خود مشکلی است برای زوجهای جوان، چون وجود هرکدام‌آسایش دیگری را در موقع خواب بهم میزند .

بعضی‌ها عادت دارند پتو را ازروی دیگری بکشند و دور خود بپیچند . بعضی‌ها میخواهند مقدار بیشتری ازمساحت تخت‌خواب را اشغال کنند ، یکی خرخر میکند ، دیگری عادت دارد با چراغ‌روشن بخواهد و همین عادتهای مختلف است که شبهای اول ازدواج را برای دو نفر سخت میکند . در این مورد هم باید از خودتان کمك بگیرید وسعی کنید راحت وآسایش دیگری را فراهم کنید . اگر عادت دارید پتوئی مخصوص خودتان داشته باشید ، برای شوهرتان هم یکی دیگر تهیه ببینید واگر او عادت دارد با چراغ روشن بخوابد سعی کنید چراغ کم‌نورتری انتخاب کنید و چراغ خواب را طوری قرار دهیدکه نورآن شمارا اذیت نکند .

رویهمرفته توجه به جزئیات است‌که محیط زناشوئی را از خطر هجوم و حمله توفانهای مهلك اختلاف و کشمکش نجات میدهد و شرایط زندگی را برای‌زن وشوهر سهل وآسان و دلپذیر میسازد .

برای اینکه نمره کارنامه شما در کلاس زندگی دونفره همیشه ۲۰ باشد و هرگز رفوزه و تجدیدی نشوید این‌فرمول را بکار بندید :

— اگر من حق دارم ، او هم حق و حقوقی دارد . اگر من زناشوئی کردم تا زندگیم بهتربشود و لذاتم بیشتر ، او هم به خاطر رسیدن به‌کامیابی‌ها سرسفره‌عقد پله گفته است . پس میکوشیم تا بهردونفرمان درتمام مراحل‌خوش بگذرد . رعایت عدل و انصاف و احترامات متقابله در این راه شعار روزمره ماست .

یك مقالـه جالب بـرای مادران نوجوان :

کوچولوی شما باگریه

زبان گریه :

* مادر ، درد دارم آرامم کن
* از وقت غذایـم گذشته ، معطل چه هستی
* حوصله‌ام سر رفت از بس خوابیدم
* مرا بغل کنید و گـردش بدهید
* من اینجا هستم ، فراموشم نکنید .

این چهار نوع گریه نوزاد را بشناسید :

گریه تولد ـ گریه درد ـ گریه گرسنگی ـ گریـه خوشحالی

بـرخـلاف تصور بسیاری از مادران و افراد عادی ، گریه وداد و فغان نوزادان مسئله‌ای غیر ـ طبیعی نیست ، همانطور که یك پرنده‌چهچه میزند وآوازمیخواند، کودك هم گریه میکند ، گریه تنها زبانی است که کودك شیرخواربلد است و ناچار سعی میکندباهمان زبان با اطـرافیان خویش حرف بزند .

نخستین‌بارکه کودك زبان گریه را بکار میبرد درست همان موقعی اسـت که وارد جهان ما میگردد و همینکه‌ریه‌اش از هوا پر شد فریاد گریه خودرابعنـوان اعتراض ابراز میدارد.

پاره‌ای اوقات گریه نوزاد حتی برای مادر هم گوشخراش و ناراحت‌ـ کننده‌است ، مثلا گریه‌ای که نوزاد در نیمه های شب یا نزدیکی های صبح‌تحویل مادر میدهد . امکان دارد این گریه ها براثر ناراحتی یادرد باشد وامکان هم دارد علت خاصی نداشته باشد.

بهرحال کارشناسان هنگی عقیده‌دارند که مقدار معینی گریه و فریاد، نه تنها برای کودك زیانی ندارد ، بلکه اصولا لازم است.

کودکی که سالم باشد و تمام‌اعضایش خوب کار کند ، گاه و بیگاه گریـه میکند ، واین گریه باعث میشود نوزاد که همیشه خوابیده و دراز کشیده است اعضاء مختلف بدنش ، مخصوصا ریه هایش را به‌ورزش وحرکت‌وادارد.

غالبا میشنویم که بچه اول یـك خانواده بیش از بچه‌های بعدی در دوران نوزادی خود گریه میکند ، شاید علت اصلی این مسئله مربوط به پدر ومادرباشد، پدر ومادر جوان وبی تجربه که قبلابچه نداشته‌اند وقتی میخواهند نوزاد خودرا تروخشك کنند آنطور که‌باید وشاید دقت ومهارت بخرج نمیدهند ، چون بلد نیستند وبعلت همین نابلدی ، از نیازمندیهای‌نوزاد در اوقات مختلف بی خبرند ، آنوقت بچه بیشتر گریه میکند ، از طـرف دیگر چون تا آنزمان در منزلشان بچه شیرخوار وجود نداشته ، با صدای او ناآشنا هستند وکوچکترین صدایش راحمل برگریه میکنند.

چنانکه اشاره شد گریه برای نوزاد پاره‌ای اوقات لازم است واو حتمـاباید گریه کند، منتها چون از گریه نوزاد هیچکس لذت نمیبرد بمحض آنکه صدایش بلند شد پدر ومادر و اطرافیان همگـی میکوشند بحکم غریزه اورا ساکت کنند ، مثلا طفل را از جایش برمیدارند و اورا بغل میکنند یا راه میبرند و یا لالائی‌می ـ خوانند ، درحالی‌که ممکنست هیچ یك از این کارها ضروری نباشد . مثلا اگر کهنه کودك خودرا عوض کرده‌اید ، اورا شیرداده‌اید وراحت در جایش خوابانده‌اید اگر او قبل از بخواب رفتن میخـواهد اندکی گریه کند این گریه هیچ زیانـی بحالش ندارد ، بحال خود رهایش کنیدتا گریه کند.

در دوران پرستاری نوزاد در خانه، نکته‌ای که‌باید در نظر داشته باشید آنستکه به تذکر همسایگان و آشنایان در مورد گریه او آنقدر ها توجه نداشته باشید، البته گریه نوزاد شمانباید آسایش را ازدیگران سلب کند، ولی اگر تذکر آنها بخاطر دلسوزی وبرای آگاه کردن شما بـود آنقدر ها اهمیت ندهید ، زیرا خیلی ازافراد هستند که نمیدانند بچه بایدگریه کند.

زبان گریه نوزاد

باید دانست که گریه نوزاد انواع واقسام دارد و گریه‌هایش مانند همدیگـر نیستند و حتی‌آنکه او باگریه سعی میکند **مطلب خاصی** را بیان کنـد ؛ مثلایك‌گریه براثردرداست که‌اوبزبان‌بیزبانی میگوید: «**مادرم ، درددارم، آرامم کن !**» یك گریه برای ابراز گرسنگی‌است که‌میگوید:

حرف میزند

تانگرید طفل ، کی نوشد لبن
تانگرید ابر ، کی‌خندد چمن
«مولوی»

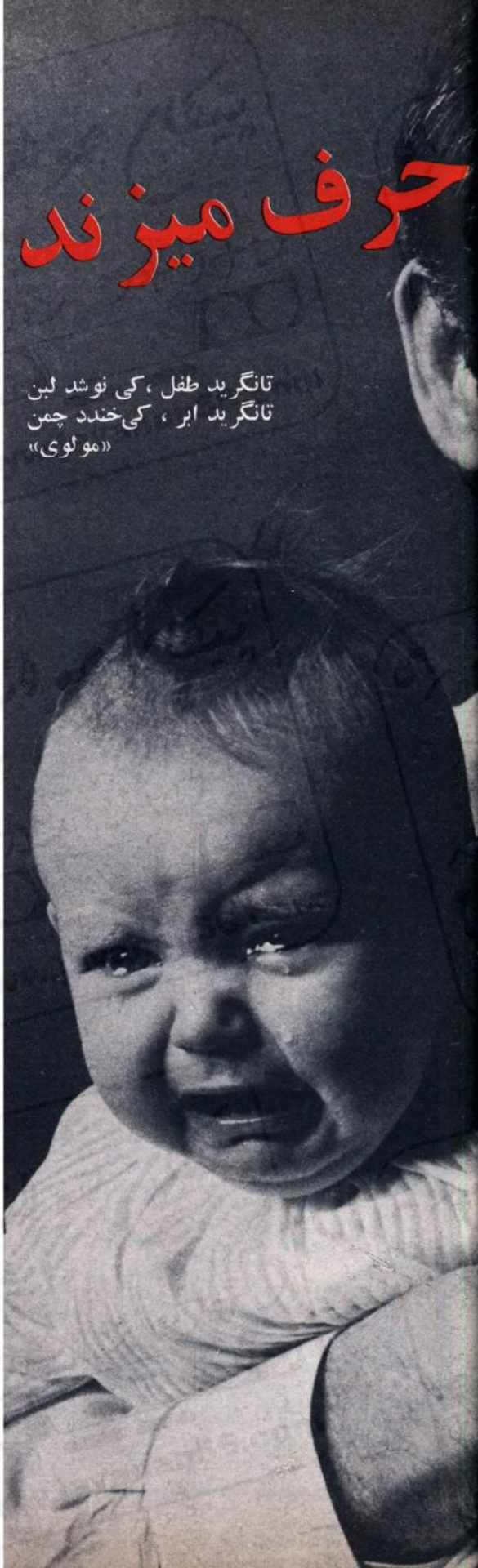

«ازوقت غذای من گذشته، معطل‌چه‌هستید!» یك گریه برای ابراز بیحوصلگی است و بزبان سال میگوید : «حوصله‌ام سر رفت ازبس خوابیدم ، **قدری مرا بغل کنید و گردش بدهید!»** و غیره ، اگر مادران و پدران معنی‌این گریه‌ها را بفهمند و بتوانند باصطلاح آنها را ترجمه کنند ، زندگیشان بمیزان‌زیادی آسوده‌تر خواهد شد و کودکشان نیز راحت‌تر و آرامتر خواهد بود ، زیرا بمحض آنکه بچه نیازی داشت آنرامرتفع میکنند . کارشناسان دریافته‌اند که با مدتی تمرین و دقت و آزمایش و کسب تجربه میتوان انواع گریه نوزاد راترجمه کرد ، اما شما اگر پدر ومادر جوانی هستید باید بدانید این کار آنقدر هاهم که بنظر میرسد آسان‌نیست.

بد نیست بدانید که پاره‌ای ازپزشکان و کارشناسان که ممکنست شما آنها را بیکار تصور کنید ، باین مسئله یعنی ترجمه گریه نوزاد اهمیت فوق‌العاده داده‌اند تا جائی‌که کتاب قطوری بنام : «گریه نوزاد» نگاشته‌اند و همراه این کتاب نیز صفحاتی تهیه کرده‌اند که صدای گریه های مختلف را برروی‌خود ضبط کرده است ، وقتی صفحه را روی گرام بگذارند صدای گریه خاصی بلند میشود ، آنگاه کارشناس آنرا ترجمه میکند و مثلا میگوید:

«بچه‌بااین‌صدا میگویدمن تشنه‌ام !» درون کتاب نیز مسئله را کاملا موشکافی کرده‌اند.

دراین کتاب که بوسیله چند پزشك و کارشناس سوئدی نگاشته شده، گریه‌های ۳۵۰ نوزاد سالم را مکرر تجزیه و تحلیل کرده‌اند ! نویسندگان این کتاب معتقدند که کوچکترین صدای نوزاد هم برای خود معنی بخصوصی دارد و اگر کسی دقت‌کندبخوبی میتواند ازروی صدای نوزاد تشخیص دهد که آیا اوبیماراست‌یا سالم و ضمنا چه میخواهد.

همین کارشناسان عقیده دارند که قابله ها- پرستار ها ــ مادر های با تجربه که چندین بچه بزرگ کرده‌اندبراثر تجربه بمعنی بسیاری ازگریه‌های نوزادان واقفند و بخوبی میتوانند بفهمند فلان گریه نوزاد براثر درد است ، وگریه دیگر او تقاضای شیراست و حتی آنها میدانند که پاره‌ای از گریه ها و فریاد های نوزادان شیرخوار براثرشادی و خوشحالی است !

بسیاری از پرستاران زایشگاه های مختلف وجود دارند که بمجرد شنیدن صدای‌نوزادی با اطمینان کامل میگویند نوزاد بیماراست ، یاسالم ، و شگفت‌آنکه پس از آنکه پزشك مخصوصی نوزادرا معاینه کرد نظیر پرستار را تایید میکند. بازهم همین کارشناسان میگویند ، گریه‌های نوزاد طی یکی دو هفته اول زندگی گریه‌های خاصی است که نباید جزو گریه‌های متعارف کودك طبقه‌بندی شود. نوزاد در یکی دو هفته اول‌ممکنست زیاد هم گریه کند و سروصدا راه‌بیندازد، امااز این گریه‌ها نباید ناراحت شد، گریه او دراین هنگام عکس‌العمل وی در برابر محیط تازه است ، نوزاد که از محیط سربسته و محصور رحم مادر بیرون آمده و در محیط باز دنیای‌ما خودبخود احساس عدم ایمنی میکند، یکی از علل بستن نوزاد و قنداق کردن او همین است، وقتی نوزاد قنداق شود خود بخودمحیط محصور رحم برایش تجدیدشده احساس ایمنی میکند و آرام میشود، در هرحال گریه و فریاد یکنواخت نوزاد در ابتدا امری طبیعی است و او میخواهد **با گریه بمایادآوری کند که وجود دارد،در** حقیقت او میگوید : **«من اینجا هستم فراموشم نکنید !»** جالب آنکه در همین سن کم ، یعنی همان یکی دوهفته نوزاد بخوبی‌احساس خطر میکند و واکنش‌نشان میدهد ، مثلا اگر در دستهای آدم‌بی‌تجربه یایك کودك قرارگیرد فورا عکس‌العمل خودرا بصورت فریاد بروزمیدهد.

مادران جوان و بی‌تجربه ، یعنی بانوانی که برای نخستین‌بار مادرمیشوند، دربرابر گریه نوزاد خود غالبا حساسیت پیدا میکنند واین گریه آنها را بیك‌نوع اضطراب مبتلا میسازد ، مخصوصا درهفته های اول . اینگونه مادران که تازه تخت زایشگاه‌راترك‌کرده‌اندخودشان‌احتیاج به پرستاری دارند و در حقیقت‌دوران نقاهت راطی میکنند ، بنابراین‌ناراحتی واضطراب آنان دربرابر گریه نوزادشان طبیعی‌است ، هرگاه نوزاد صدای خود را بلند میکند آنهاتصور میکنند که خطائی ازایشان سرزده و در برابرنوزاد قصور کرده‌اند . اینگونه حساسیت و اضطراب نباید باعث نگرانی شود، زیرا بتدریج که سن نوزاد بالا میرود وآنان نیزدوران نقاهت را پشت سر میگذارند نگرانی وحساسیت نیز خود بخود کم میشود، زیرا آنها بتدریج درمییابند که گریه نوزاد امری طبیعی است و هیچ قصوری از آنان سرنزده‌است.

نکته‌ای که پدران ومادران جوان در زمینه پرورش نوزاد باید در نظربگیرند آنستکه هرچه نوزاد را محکم‌تر بدست بگیرند وبا مهارت‌تر و خشك کنندبحالش سودمندتراست وکمتر گریه خواهد کرد، در زایشگاه‌ها که پرستاران کارشان بچه‌داری‌است مشاهده میشود که نوزادان‌را هرچه محکم‌تر بدست میگیرند و باهمان استحکام هم دست بدست میدهند، نوزاد از دستان لرزان و نامطمئن که با اکراه‌و احتیاط اورا بگیرد نفرت دارد وناراحت است و بنابراین جای تعجب نیست وقتی که او رابدست یك‌آدم غریبه که تجربه‌ای دربچه‌داری ندارد میدهند فریاد و فغان برمیآورد.

مثلی خودمانی هم داریم که‌میگوید : **«بچه دعا میکند که قنداقش راسفت ببندند !»**

بقیه درصفحه ۸۲

رازهای سلامت وطول عمر

از : دکتر طهمورث فروزین

نکاتی راجع به تغذیه کودک با شیردان

باید بدانید که وسائل غذای شیرخوار شما باید کاملا از وسائل غذای سایر افراد خانواده‌جداباشد. باید پرستاری که کار بچه شمارا انجام میدهد ، یا اگر خودتان پرستاری طفل‌را بعهده دارید ، روزی چندبار دست‌های خودرا خوب باصابون‌بشوئید، چون همانطوریکه قبلا دراین صفحه نوشتم روی پوست دست انسان‌میلیاردها میکرب زندگی میکنند. اگرمیخواهید به طفل خود شیر غلیظ شده بخورانید، قبل از باز کردن قوطی‌شیر و رقیق کردن آن باید محل سوراخ کردن قوطی را خوب تمیز کنید چه اغلب بهنگام خروج شیر مایع ، میکرب‌ها و کثافاتی که روی قوطی است آنرا آلوده میکند . اگر آنرا با آبجوش مخلوط میکنید باید بدانید که آب حداقل باید پنج دقیقه بجوشد . اگر آب را قبلا جوشانده‌اید باید آنرا در یك شیشه استریل بریزید که آلوده نشود . بهرحال وقتی میخواهید به فرزند خود شیر بدهید باید قبلا چند قطره از آنرا پشت دست خود بچکانید که حرارت شیررا تعیین کند .

نکته بسیار مهم که اخیرابسیاری از دانشمندان امریکائی بدان اعتقاد یافته‌اند اینستکه کهنه بچه قبل از شیر خوردن باید حتما عوض شود ، زیرا وقتی کهنه بچه آلوده وخیس باشد بچه از شیر خوردن لذت نمیبرد. مسرتی را که بچه بهنگام نوشیدن‌شیر همراه با کهنه های خشك احساس میکند فوق‌العاده زیاد است . مدت نوشیدن شیر برای بچه معمولا درحدود بیست دقیقه‌است . لازم است بچه را موقع شیرخوردن کاملا درآغوش بگیرید . در چنین حالی بچه‌احساس امنیت بیشتری خواهد کرد . پس از شیرخوردن باید بچه را در حالت نیمه‌نشسته قرار دهید که هواهائی را که مکیده است از معده‌اش خارج شود. سپس اورا در گهواره یا تختخوابش روی پهلوی دست راست بخوابانید . اگر بچه را خودتان شیر میدهید باید سعی کنید که هیچوقت عصبانی وناراحت نشوید ، ثابت شده که عصبانیت وناراحتی ورنج مادر درشیر وی اثرنامطلوبی باقی میگذارد وبچه نیز به نوبه خود عصبانی وناراحت میشود

چرا بچه‌ها انگشت خود را میمکند ؟

بسیاری از بچه‌های شیرخوار عادت دارند که انگشت خودرا بمکند. این انگشت مکیدن گاهی بقدری ادامه پیدا میکند وشدت مییابد که مادر را به‌وحشت‌میاندازد و اغلب مادران‌بهمین علت فرزند خودرا نزد پزشك میبرند ، اما آنچه مسلم است اینست که‌بسیاری از کودکان ممکن است باین عادت دچار شوند و نباید فراموش کنید که انگشت مکیدن نه اشکالی دارد و نه خطری.

بعضی ها عقیده دارند که‌بچه‌هائی که انگشت خودرا میمکند «کج‌دندان» میشوند .

راجع به علل مکیدن انگشت در بقیه در صفحه ۹۰

مسافرت‌به اعماق بدن

عرق چگونه ترشح میشود ؟

شاید یکی از شگفتی‌های طبیعت که در ساختمان بدن انسان بکاررفته است غدد مترشحه عرق است که‌میتوان آنها را کولر طبیعی بدن دانست. اگراین غدد که بظاهر اهمیت‌چندانی ندارند در پوست بدن ساخته نمیشد و بوجود نمیآمد انسان محال بود بتواند گرمای تابستان را تحمل کند و حتما جان خودرا از دست میداد.

غدد مترشحه عرق در برابرپوست بدن ، بخصوص کف دست ، کف پا ، زیر بغل و چهره پراکنده هستند.شکل آنها شبیه به خوشه انگور بوده‌و بآسانی عرقی را که ساخته‌اند از راه یك‌لوله خروجی بخارج‌میتراوند. تعداد این غده ها تقریبا در سراسر بدن‌به هجده میلیون میرسند و در تمام‌مدت کار واحساس گرما این هجده میلیون غده بطور خودکار نسبت به خنك‌کردن بدن بشکل اتوماتیك اقدام میکنند !

میدانید که در خون مواد زائد و غیر قابل استفاده زیادی وجود دارد که از راه کلیه ها دفع میشود . یکی از راههای خروج این مواد زائد خون در هرانسانی غدد مترشحه عرق‌است که مقادیر زیادی اوره ، آمونیاك، املاح معدنی ومواد سمی دیگر را همراه با عرق بخارج می‌فرستد.البته در بعضی ها این عرق کردن خیلی زیاد شده و بجائی میرسد که انسان عاجز میشود و مجبوراست دائم سه چهارتا دستمال درجیب خود داشته باشد ومرتب عرق خودرا خشك کند . باین بیماری «هیپرهیدروز» یا زیاد عرق کردن‌نام داده‌اند که گاهی باداروهای کم کننده عرق و زمانی با عمل جراحی‌درمان میشود.

با ترشح این غدد اولا پوست بدن انسان همیشه مرطوب میماند و مقاومتش دربرابر میکرب ها زیادتر شده و ترو تازه خواهد ماند . در ثانی این رطوبت وقتی از روی‌پوست تبخیر شود و بصورت بخار آب وارد فضای اطراف‌انسان‌شودمقداری‌ازحرارت سطحی پوست بدن را جذب میکند ودر نتیجه انسان خنك میشود، یعنی‌درست شبیه و عین همان کاری که‌کولرهای آبی انجام میدهند و آبرا تبدیل به بخار کرده و درجه حرارت محیطرا پائین میآورند . بهمین دلیل هرچه انسان در مناطق گرم‌تر زندگی‌کند غدد مترشحه عرق وی زیادتر و فعالتر هستند واگربوسائل مکانیکی‌یاشیمیائی مانع عرق کردن انسان شویم واورادر محیط گرمی قرار دهیم بزودی این انسان خواهد مرد.

باید دانست که عرق بعلت داشتن مواد سمی وآلی خیلی زود متعفن میشود و بهمین جهت زیر بغل‌یا کف پای تعداد زیادی از خانم ها و آقایان بو میدهد.

برای رفع این بوی نامساعدصلاح است خانم ها زیر بغل خود را بامحلول دو درصد اسیدبوریك شست و شو دهند، چون عرق زیر بغل قلیائی است، برعکس ، چون عرق کف پا اسیداست بایستی کف‌پا را با محلول جوش شیرین بشویند تا بوی نامساعد عرق بدن مرتفع شود.

گیلاس ، میوه فصل

یکی از میوه‌های خوشمزه که دارای خواص بسیار زیاد است گیلاس است . گیلاس انواع واقسام مختلف دارد ، اما بطورکلی تمام آنها دارای مقادیر قابل توجهی ویتامین «ث» و ویتامین «ب» وکمی «کاروتن» یعنی ماده قابل تبدیل به ویتامین «آ» هستند.

گیلاس زود درمعده هضم میشود، زیرا سلولز که هضم آن در روده مشکل است دراین میوه بسیار کم است. گیلاس دارای مقدار زیادی «گلوکز» میباشد وخوردن انواع آن بخصوص گیلاس های شیرین بر قدرت عضلات میافزاید. این میوه ادرار را زیاد میکند ویبوست را مرتفع میسازد ولازم است که شما حتی‌المقدور در فصلی که گیلاس فراوان است مقداری ازاین میوه را در برنامه غذائی روزانه خود منظور دارید.

گیلاس میتواند حافظه را تقویت کند وخستگی و ضعف را مرتفع سازد و فرد خسته را برای انجام کار فکری وبدنی بیشتر آماده سازد . گیلاس برای افرادی که مبتلا به ورم روده هستند باید بمقدار کم مورد مصرف قرار گیرد. درگیلاس مقداری سدیم و کمی فسفر و کلسیم وجود دارد و بطور کلی تمام افراد ، حتی آنها که رژیم غذائی بخصوصی دارند نیز میتوانند از این میوه مفید فصل استفاده کنند.

کمپوت گیلاس برای آنها که نمیتوانند میوه خام بخورند کمپوتی ایده‌آل بشمار میرود و شما درچنین مواردی خودتان میتوانید نسبت به تهیه آن اقدام کنید.

آب گیلاس ، کلیه‌ها و کبد خسته را شست‌وشو داده و به ساولهای این دو عضو نشاط و آمادگی بیشتری میبخشد.

در ربع قرن اخیر ، هیچ کتابی اینهمه خواننده درسراسر جهان نداشته است
فقط در عرض هشت ماه پنج میلیون نسخه از این کتاب بفروش رسیده است

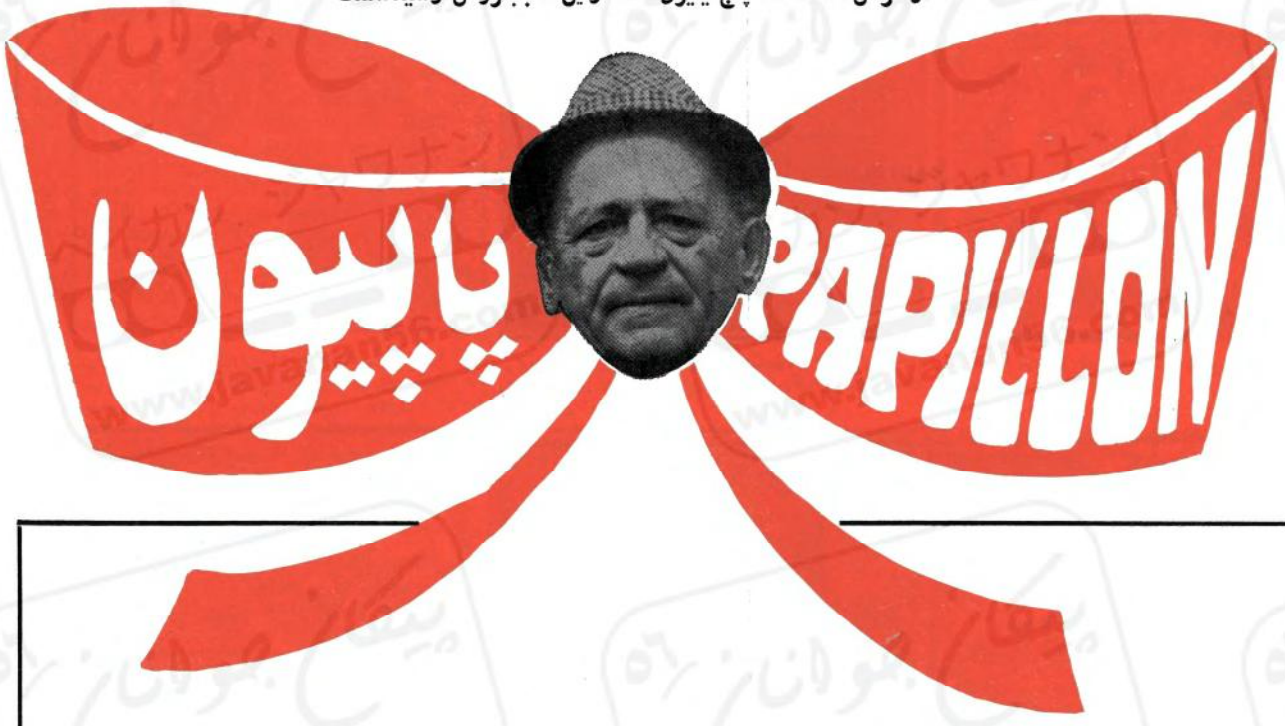

خلاصه

نام من «پاپیون» (پروانه) است. درسالهای ۱۹۳۰ ، درفرانسه هرسال به دوسه گاو صندوق پراز پول دستبرد میزدم و زندگی‌اشرافی داشتم . در سال ۱۹۳۱، مرا بجرم دروغین قتلی‌که مرتکب نشده‌بودم ، به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کردند ، وبه چند زندان فرستادند . بالاخره در زندان مستعمراتی «گویان» فرانسه ، شبی همراه دو رفیقم «کلوزیو» و «ماتورت» فرار کردیم . ماجراهای دیگری ما را به جزیره جذامیان و جزایر «ترینیداد» و «کوراسو» کشانید، و بالاخره در «ربوهاشا» دوباره دستگیر و زندانی شدیم . ازاین زندان همراه یك‌قاچاقچی فرار کردم. مدتی را نزد قبیله سرخپوستها بودم ، وبعد در«سانتا-مارتا» (کشور کلمبیا)دوباره دستگیر شدم‌وبه سیاهچال مرگ افتادم . در آنجا «ماتورت» و «کلوزیو» را دوباره پیدا کردم. چندین‌بار سعی‌کردیم فرار کنیم، اما موفق نشدیم ، بالاخره دولت کلمبیا ماراتحویل فرانسه داد، و دوباره بهمان زندان اعمال‌شاقه‌مستعمراتی برگشتیم ... در آنجا ما سه نفر رابجرم فرار اززندان، به دوسال حبس مجرد محکوم کردند. وهرکدام ازما را در یك‌سلول مجرد انداختند که درحقیقت یك‌گور خاموش بود. در اینجا حتی حرف زدن با نگهبانها هم مجازات داشت ! ..

- ۲۰ -

تاکنیك بی‌حرکت ماندن ، ثمره واثر خودرا بخشیده‌است ، مگراینکه این‌بهبود ، نتیجه گذشت آرام روزها یااثر نامه دوستانه‌باشد . من خیال میکنم که اگرخودرا نیرومندتر از پیش احساس میکنم، بخاطر مقایسه‌ای است‌که خودرا برذهن من تحمیل میکند : من با آزادی ، فقط دویست وچهل ساعت فاصله دارم ، ضعیف‌شده‌ام ، اما عقل و مغزم سالم است ، نیرو و اراده‌ام ، فقط کمی قدرت بدنی‌بیشتر لازم دارد تا دوباره وبتمامی بکار افتد، درحالیکه در آنجا ، پشت سرمن ، زندانی نگون‌بختی‌که فقط یایك‌دیوار ازمن جداشده ، وارد نخستین مرحله جنون شده‌است، و شایدکه از بدترین وخطرناکترین‌در، وارد عالم جنون گشته، یعنی ازدرخشونت ! اودیرزمانی زنده نخواهدماند ، زیرا عصیان اواین فرصت رابه زندانبانان خواهد داد که تا میتوانند وبزوردارو‌هائی رابه خورد او بدهند که دقیقا بخاطرآن تهیه شده‌اند که اوراهرچه میتوانند بشیوه‌ای علمی‌تر ! بکشند! ازاینکه بخاطر شکست‌انسان‌دیگری، خودرانیرومندتر احساس میکنم ، خویشتن را سرزنش میکنم. از خود میپرسم : آیا منهم یکی ازاین مردمان خودخواه نیستم که زمستان‌ها ، با آن کفش و جوراب و دستکش و پالتو پوست‌های گرم و نرمشان ، وقتی توده کارگران را می‌بینند که از سرما یخ زده‌اند، لباسهای نامناسب و ژنده دارند ، یا دست کم از سرما و یخبندان صبح، دست‌هایشان کبود شده است، این گله‌ای راکه شتابان میدود تا خودرا به‌اولین‌اتوبوس یامترو برساند ، با خود مقایسه میکنند ، و خود را گرمتر از پیش احساس میکنند، واز پالتوپوست خود بیشتر از همیشه لذت میبرند !! در زندگی ، بیشتر اوقات ، فرصت مقایسه پیش میآید : «درست است‌که من به دهسال محکوم شده‌ام ، اماپاپیون محکوم به حبس ابد است ! .. درست است که من به حبس ابد محکوم شده‌ام ، امامن بیست‌و هشت سال دارم ، و حال آنکه او ، گرچه به‌پانزده‌سال محکوم شده ، اما در عوض پنجاه ساله‌است !!..»

بگذریم ، بالاخره من پیروز شده‌ام، وامیدوارم که پیش از شش ماه ، از هرجهت ، ازنظر سلامت بدنی و روحی و قدرت، آماده یك فرار عالی و تماشائی باشم ! از فرار اولم خیلی حرف زده‌اند ، اما ماجرای فرار دوم مرا ، برروی‌سنگهای یکی از دیوارهای زندان اعمال شاقه ، حك خواهند کرد ! من تردیدی ندارم، و مطمئنم که پیش‌ازشش ماه ، دوباره فرارخواهم کرد ! ■

امشب ، آخرین شبی‌است‌که در زندان مجرد می‌گذرانم . درست هفده هزار و پانصد وهشت ساعت است‌که وارد این سلول شماره ۲۳٤ شده‌ام. در این مدت ، فقط یکبار دراین سلول رابازکرده‌اند تا مرا نزد رئیس زندان ببرند و او مجازاتم کند. بجز زندانی همسایه‌ام که هرروز چند ثانیه ، کلماتی تك هجائی با او ردوبدل میکنم ، دراین دوسال فقط چهاربار با من حرف‌زده‌اند :

یکبار بمن گفتند که وقتی سوت زده شد،باید تختخواب چوبی‌ام را از دیوار پائین‌بیاورم ، واین روز اول ورودم بود . باردیگر دکتر بودکه‌بمن‌گفت: «برگردید ! سرفه کنید !» یك گفت وگوی طولانی‌تر و پرهیجان‌تر هم با رئیس زندان داشتم. وبالاخره، آنروز هم ، سه چهار کلمه با نگهبانی که ازدیدن زندانی دیوانه متاثر شده بود ، حرف زدم.بعنوان‌تفریح وسرگرمی مثل اینکه چندانهم زیاد نیست ! آرام و آسوده میخوابم ، وتنها بیك چیز میاندیشم : «فردا بالاخره این دررا باز خواهند کرد ! فردا آفتاب را خواهم دید، واگرمرا به‌جزیره «روایال» نفرستند، هوای دریارا تنفس خواهم کرد ! فردا من آزادخواهم شد !..» به قیافه میخندم ... کدام آزادی ؟ فردا تو تازه دوران رسمی مجازات حبس ابدت را شروع میکنی ! باین میگوئی آزادی ؟ میدانم ، میدانم، اما دوران حبس ابد ، با این زندگی که از سرگذرانده‌ام، اصلا قابل مقایسه نیست . راستی «کلوزیو»و«ماتورت» را چطورباید پیدا کنم ؟»

ساعت شش صبح، بمن قهوه و نان‌دادند. دلم میخواست بگویم : «اما من که امروز اززندان‌بیرون میروم . شما اشتباه می‌کنید !» فورا با خوداندیشیدم که من «فراموشکار !» هستم ، وکسی چه میداند ، اگر بااین حرف نشان بدهم که رئیس زندان را دست انداخته بودم ، شاید او فورا مرابه گذراندن سی روز حبس مجرد دیگر ــ البته در سیاهچال زندان ابد و نه در اینجا ــ محکوم کند، چونکه بهرصورت ، برطبق‌قانون ، می‌باید امروز ، ــ روز ۲٦ ژوئن سال ۱۹۳٦ ــ از سلول انفرادی زندان «سن ــ ژوزف» بیرون بیایم.

ساعت هشت صبح است ... من همه گرده نانم را یکجا خورده‌ام. در اردوگاه زندان ، چیزی‌برای خوردن پیدا خواهم‌کرد. درسلول را بازمیکنند. معاون زندان و دو نگهبان ، در آستانه در ایستاده‌اند:

ــ «شارییر»! امروز ، روز ۲٦ ژوئن ۱۹۳٦ است ، و مدت مجازات شماتمام شده . دنبال ما بیائید !»

لطفاً ورق بزنید

از سلول بیرون میروم . وقتی به حیاط زندان میرسم ، آفتاب چندان میدرخشد که چشمانم را خیره‌کند . یك‌جور ضعف وبیحالی احساس میکنم. پاهایم سست و ناتوان‌است ، ولکه هـای سیاهی جلو چشمانم میرقصند ، و حال‌آنکه فقط پنجاه متر راه رفته‌ام ، وسی‌متر آن زیر نور آفتاب بوده‌است. وقتی جلو«اداره‌زندان»میرسم، «ماتورت» و«کلوزیو» را می‌بینم . «ماتورت» یك اسکلت واقعی است : گونه‌هایش فرو رفته و چشمانش گـود نشسته است . «کلوزیو» روی یـك برانکـار خـوابیده است . چهره‌اش کبود شده ، و از همین حالا بـوی مـرده میدهد . با خود میاندیشم : «**مثل اینکه دوستان‌من حال خوشی ندارند ، آیا خود منهم همین طورم ؟**» خیلی دلم میخواهد که یکبار خودم را تـوی‌آینه‌ببینم! به دوستانم میگویم:

ــ **خوب، حالتان خوبست ؟**

جواب‌نمیدهند.تکرار میکنم : «**حالتان خوبست؟**» «ماتورت» با صدای آهسته‌ای میگوید : «آره». دلم میخواهد باوبگویم حالا که مجـازات زندان مجرد تمام شده ، ماحق‌داریم که باهم حرف‌بزنیم. گونه «کلوزیو» را میبوسم . با چشمان درخشان‌مرا نگاه میکند و لبخند میزند ومیگوید :

ــ **خدا حافظ پاپیون !**

ــ نه ، اینرا نگو !

ــ **من دیگر کارم ساخته شده ... دارم میمیرم !**

چند روزبعد ، او دربیمارستان زندان جزیره «روایال» مرد ! .. اوسی و دوسال داشت و به‌جرم سرقت یك دوچرخه به بیست سال زندان ! محکوم شده بود ، و تازه دوچرخه راهم ندزدیده بود !

باری ، رئیس زندان آمدوگفت:

ــ **بیاوریدشان تو ! .. «ماتورت» و شما «کلوزیو» ، در زندان رفتار خوبی داشتید . بهمین جهت روی کارت‌های شما مینویسم : «رفتارخوب». و اما شما «شاربیـر» چـون خطـای بزرگی مرتکب شده‌اید ، روی کارت‌تان همانرا مینویسم که شایسته‌اش هستید ، یعنی : «رفتاربد».**

ــ ببخشید جناب رئیس ، من مرتکب چه خطـائی شده‌ام ؟

ــ **یعنی راستی ماجرای کشف سیگار ها ونارگیل را بیاد نمیآورید ؟**

ــ راستش را بخواهید ، نه !

ــ **ببینم ، از چهارماه پیش تا حالا ، چه رژیم غذائی داشتید ؟**

ــ از چه نظر ؟ از نظر غذا میفرمائید ؟ ازوقتیکه باینجا آمده‌ام ، غذاهمیشه یك جور بود.

ــ **آه ! دیگر دارید شورش را درمیآورید ! دیشب چه خورده‌اید ؟**

ــ مثل‌همیشه ، همان‌چیزی راخوردم که‌بمن‌دادند. اصلا چه میدانم چه خوردم ؟ یادم نمیآید ! شایدلوبیا، برنج چرب ، یا یك غذای دیگر از بقولات‌بود.

ــ **پس شما شبها غذا میخوردید ؟**

ــ البته ! پس خیال میکنید که قابلمه غذایم را دورمیانداختم ؟

ــ **نه ، منظور این نبود . بسیار خوب، من صرفنظر میکنم و جمله « رفتار بد » را از روی‌کارت تو ، حذف میکنم ... آقای «فلانی» ! یك کارت خروجی دیگر تنظیم کنید ... برای تو هم مینویسم: «رفتارخوب» ... حالا خوب شد ؟**

ــ بلی ، این عادلانه است . من کاری‌نکرده‌ام که استحقاق اینرا نداشته باشم . »

و با این جمله آخر ، از دفتر رئیس خارج شدیم .

•★•

در بزرگ زندان مجرد را باز کردند تا ما از آن عبور کنیم . درحالیکه فقط یك نگهبان همراه مابود ، آهسته از جاده‌ای که بـوی اردوگاه زندان میرفت ، پائین رفتیم . ازکنار دریا میگذشتیم که دراثرانعکاس‌نورآفتاب‌درامواج نقره‌گون‌وکف‌آلودش، میدرخشید . جزیره «**روایال**» ، سرشار از درخت و سبزی ، و بامهای قرمز خانه‌ها ، دربرابر چشمان ما بود . از نگهبان اجازه خواستم که چند دقیقه بنشینم . او موافقت کرد . من و «ماتورت» درچپ و راست «کلوزیو» نشستیم ، و بی آنکه‌حتی متوجه بشویم ، دستهای همدیگر را در دست‌گرفتیم. این تماس ، تاثر و هیجان غریبی درما بوجود آورد ، وبی‌آنکه حرفی بزنیم ، یکدیگر را بوسیدیم . نگهبان گفت :

ــ **راه بیفتید بچه‌ها ! باید برویم !**

آهسته ، خیلی آهسته ، بسوی اردوگاه‌زندان براه افتادیم و چون بدانجا رسیدیم ، من و «ماتورت»، درحالیکه دست یکدیگر را گرفته بودیم ، از جلو وارد اردوگاه شدیم ، درحالیکه پشت سرما ، دونفر رفیق محتضر ما را حمل میکردند !..

زندگی در «روایال»

همینکه به حیاط اردوگاه رسیدیم، همه‌زندانیان با توجه ودلـوزی لطف‌آمیزی ، ما را احاطه کردند. یکبار دیگـــر «**پیرو**» دیوانه ، «**ژان‌ســارتو**» ، «**کولوندینی**» ، و «**کیسیلیا**» را بازیافتم ! نگهبان بما گفت : « **هرسه‌تایتان‌باید به درمانگاه زنـدان بروید !**» و وقتی از حیاط میگذشتیم تا واردرمانگاه بشویم ، بیست نفری از زندانیان ، همراه ما راه افتاده بودند . درعرض چند دقیقه ، «ماتورت» و من ، ده دوازده بسته سیگار و توتون ، شیر قهوه خیـلی گرم ، و شوکلاتهائی که با کاکائوی خالص درست شده بود ، درجلو خود یافتیم . همـــه میخواستند چیزی بما بدهند . پرستار یك آمپول روغن «کامفر» به «کلوزیو» تزریق کرد ، و یك آمپول «آدرنالین» هم بخاطر قلبش. یك سیاهپوست خیلی لاغر میگوید :

« **پرستار !ویتامین‌های مرا باو بده ، او بیشتر از من احتیاج دارد !**»

این ابراز دوستی و مهربانی مشترك ، براستی هیجان‌آور است.

« **پیر ــ لو ــ بوردوله** » بمن‌میگوید :

ــ **پول لازم داری ؟ پیش‌از آنکه به «روایال» بروی ، وقتش را دارم که از بین زندانی‌ها برایت پول جمع‌کنم . »**

ــ نه ، خیلی متشکرم . پول دارم. اما مگر تو میدانی که مرا به «روایال» میفرستند ؟

ــ **آره ، حسابـــدار زندان اینرا بما گفته. هرسه‌تایتان به «روایال» میروید ، و حتی خیـال میکنم که در آنجا هرسه‌تایتان را به بیمارسـتان بفرستند »**

پرستار درمانگاه ، یك راهزن کوهستانی اهل «کرس» است که «**اساری**» نام دارد . بعدها او را خیلی خوب شناختم ، و داستان کامل زندگی‌اش راکه براستی جالب است ، حکایت خواهم کرد . دوساعت در درمانگاه ، خیلی زود گذشت . حسابی‌خوردیم ونوشیدیم . با شکم سیر و راضی و خوشحال، بسوی «روایال» عزیمت کردیم. درتمام این مدت،«**کلوزیو**» تقریبا همیشه چشمانش بسته بود ، مگر وقتیکه من نزدش میرفتم و دستم را روی پیشانی‌اش میگذاشتم . آنوقت او چشمانش را که دیگر تار شده بود ، باز میکرد و بمن میگفت :

ــ **دوست من پاپی ! ما دوستان واقعی‌هستیم !**

و من جواب میدادم :

ــ **حتی‌بیشتر ازاین : ما برادریم !**

همچنان همراه یك نگهبان ، پیش میرویم... برانکار «کلوزیو» در وسط قرار دارد، و «ماتورت» ومن ، در دوسوی او . وقتی به در اردوگاه رسیدیم، همه زندانیان بما گفتند : « **بامید دیدار ! موفـق باشید !**» ما باوجود تعارف و اعتراضشان ، از همه آنها تشکر کردیم . «**پیرو**» دیوانه ، یك توبره پراز توتون و سیگار و شکلات و قوطی‌های شیر ، برگردنم انداخته است ! «ماتورت» هم یکی ازاین توبره‌ها را برگردن خویش دارد ، واصلا نمیداند که چه‌کسی این هدیه را باو داده است . فقط «**فرناندز**» پرستار و یك نگهبان ، ما را تا ساحل دریا همراهی‌میکنند. نگهبان بهرکدام از ما ، یك کارت برای‌بستری‌شدن

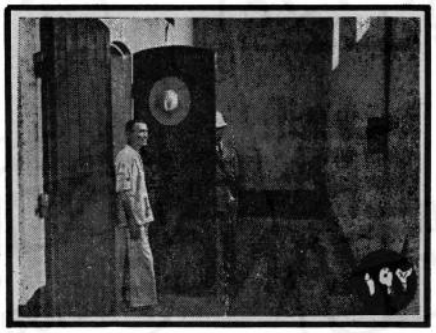

سرانجام ، بعدازدوسال ، دراین سیاهچال گورمانند را باز کردند ! .. من زنده بودم ، اما درست مثل یك اسکلت !

«ماتورت» هم حال بدی داشت ، و «کلوزیو» درآستانه مرگ بود !

وبرخی دیگر چوپان گاوها بودند ... (عکس‌مستند است)

سرانجام ، «کلوزیو» ، همسفر و رفیق عزیزما ، در آغوش مامرد. جسدش را در کام کوسه هاانداختند!

«کلوزیو»را در یك برانکار گذاشتند ، وسه نفری به بیمارستان رفتیم.

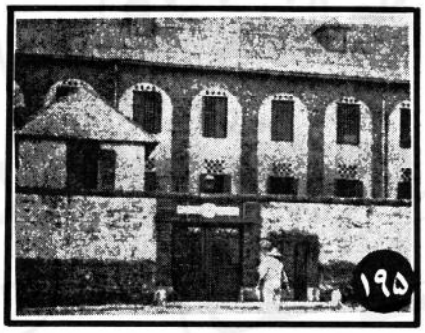

اینجا همان بیمارستان زندانست که ما در آن بستری بودیم (عکس مستند است)

بعضی از زندانیان جوان بعنوان «خانه شاگرد» در خانه نگهبان ها کار میکردند ، و روابطی بازنان نگهبانها داشتند.

ه رئیس زندان قول شرف دادم که تاشش ماه فرار نکنم !!

دراین زندان ، زندانیها برای خودشان حکومتی دارند ، و چندان بد نمیگذرد .

گاهی قمارباز‌هاباهم اختلاف پیدا می‌کنند ، و با چاقو دوئل می‌کنند !

دربیمارستان زندان «روایال» میدهد . می‌فهمم که دو زندانی پرستار ، یعنی «فرناندز» و «اساری» هستند که بدون مشورت با پزشك زندان ، میخواهند ما را در بیمارستان بستری کنند . اینهم قایق ! توی قایق شش پاروزن ، دو نگهبان مسلح به تفنگ در قسمت عقب ، و یك نگهبان کنار سکان ، نشسته‌اند. یکی از پاروزنها «شاپار» است که در ماجـــرای دستبرد به بورس «مارسی» دست داشت. خوب، راه بیفتیم . پاروها وارد دریا میشوند ، و « شاپار » همچنانکه پارو میزند ، بمن میگوید :

ــ حالت خوبست پاپی ؟ نارگیل مرتب بتو میرسید ؟

ــ نه ، از چهار ماه پیش، دیگرنمیرسید .

ــ میدانم ، حادثه‌ای پیش آمد. آن زندانی خیلی خوب رفتار کرد . او جز من کسی‌رانمیشناخت ولی مرا لو نداد .

ــ چه بلائی برسرش آمده ؟

ــ او مرد !

ــ ممکن نیست ! از چی مرد ؟

ــ آنطور که یك پرستار میگوید ، ظاهـرا با یك ضربه لگد ، کبدش را پاره‌کردند !

درساحل جزیره «روایال» ، که درمیان این سه جزیره ، مهمتر از همه است ، پیاده میشویم . ساعت دیواری دکان نانوائی ، سه‌ساعت بعدازظهر را نشان میدهد . این آفتاب بعدازظهر ، براستی خیلی تند وسوزان است ، چشمانم را خیره میسازد ، و بیش‌از حدگرم میکند . یکی از نگهبانها ، دو نفـر میخواهد که برانکار را حمل‌کنند .

دو زندانی زورمند که هرکدام یك‌مچ‌بند چرمی سیاه دارند ، «کلوزیو» را مثل یك پر ، از زمین بلند می‌کنند ، ومن و «ماتورت» هم بدنبالشان راه میافتیم . یك نگهبان که چندورقه کاغذ دردست دارد، پشت سرما میآید .

جاده که بیشتر از چهارمتر پهنادارد ، از سنگریزه‌های ساحلی درست شده ، وبالا رفتن از آن دشواراست . خوشبختانه دونفری که برانکار را حمل میکنند ، گاهگاهی میایستند تاما بآنها برسیم . دراین موقع، من‌روی‌دسته‌برانکار، کنارسر«کلوزیو»مینشینم،و دستم را بآرامی‌ومهربانی‌روی پیشانی وسرش میکشم. هربار او بمن لبخند میزند ، چشمانش را بازمیکند ومیگوید :

ــ پاپی عزیزم !

«ماتورت»دست او را در دست میگیرد، و «کلوزیو» زمزمه میکند :

ــ این توئی کوچولو ؟

ازاینکه ما را در کنار خود می‌بیند ، بطـور وصف‌ناپذیری خوشحال است. دریکی ازاین‌توقف‌ها، نزدیکی‌های زندان ، گروهی از محکومین باعمال شاقه را می‌بینیم که برای بیگاری میروند . تقریبا همه این زندانیها کسانی هستند که با من به زندان آمده بودند . وقتی از کنـــار ما میگذرند ، همه‌شان کلمه‌ای محبت‌آمیز میگویند . وقتی به قسمت مسطح جزیره میرسیم ، جلو یك ساختمان چهارگوش و سفید رنگ ، مقامات عالیرتبه جزیره را می‌بینیم که درسایه نشسته‌اند . به سرگرد «پارو» ــ که ملقب به «نارگیل خشك» است ــ و دیگر روسای زندان ، نزدیك میشویم . سرگرد بی آنکه اززمین برخیزد و بدون هیچ تشریفاتی بما میگوید :

ــ خوب ، دوران حبس مجرد ، زیاد کهسخت نگذشت ؟ این یکی‌که روی برانکارخوابیده کیست ؟

ــ این «کـلوزیو» است .»

سرگرد او را نگاه میکند ، وبعد میگوید :

ــ اینها را به‌بیمارستان ببرید! ووقتی‌ازبیمارستان بیرون آمدند ، پیش ازآنکه به اردوگاه بروند ، خبرم کنید تا ببینمشان.

دربیمارستان ، ما را درسالنی بسیار روشن، و در رختخوابهائی بسیار تمیز که ملافه و بالش هـم دارند ، بستری می‌کنند . اولین پرستاری کـــه می‌بینم ، همان «شاتال» است که در بیمارستان‌زندان جزیره «سن‌ــلوران‌ــدوــمارونی» ، پرستار بخش مخصوص زندانیان خطرناك بود . او بلافاصله به پرستاری و مراقبت «کلوزیو» میپردازد ، و بیـك نگهبان دستور میدهد که دکتر را خبر کند . دکتر حوالی ساعت پنج میآید ، و بعد از معاینه‌ای‌طولانی ودقیق ، می‌بینم که سرش را بعلامت ناراحتی و نومیدی تکان میدهد . نسخه‌اش را مینویسد و بعد بسوی من میآید و به «شاتال» میگوید :

ــ من و پاپیون دوستان خوبی نیستیم .

ــ تعجب میکنم دکتر ، چونکه «پاپیون» پسر خیلی خوبی است.

ــ شاید ، اما خیلی چموش و سرکش است!

ــ به‌چه دلیل ؟

ــ بخاطر یکبار معاینه‌ای که در زندان مجرد از اوبعمل آوردم .

من گفتم : « دکتر ! شما از لای دریچه‌ای میخواستید مرا معاینه کنید . باین میگوئید یك معاینه ؟»

ــ اداره زندان دستور داده است که در سلول هیچ زندانی را بازنکنیم .

ــ بسیار خوب دکتر ، ولی من امیدوارم که شما را فقط به اداره زندان « وام داده باشند » وجزو این دستگاه نباشید !»

ــ ازاین مساله درفرصت دیگری حرف میزنیم. من سعی خواهم کرد که شما و دوستتان را سرحال بیاورم ، ولی درمورد این یکی ، میترسم‌که دیگر خیلی دیر شده باشد !»

«شاتال» برایم تعریف میکند که در مورد تهیه مقدمات یك فرار ، مورد سوء ظن واقع شده و به جزایر تبعید شده است . همچنین خبر میدهد کـه «ززو» همان‌کسی‌که در فرار اول، درمورد فروش‌قایق، کلاه بر سر من گذاشت ، بدست یك جذامی بقتل

بقیه درصفحه ۹۷

از : هما ـ سرشار

گفت‌وگوئی با زن وشوهرها ، و دلایل عشق وتنفر وگله‌های آنها

آنچه همسر

در جهان زن و شوهری پیدا نمیشوند که عشق و محبت‌شان ، بی دلیل باشد ، یا به عکس کینه و نفرت و گله هایشان ، دلیلی نداشته باشد . هرکس ، کسی را دوست میدارد ، لابد بخاطر برخی خصلت های اوست ، واگر کسی از همسر خود گله ها و انتقاد هائی دارد ، لابد دلایلی هم دارد. اما ، متاسفانه بیشتر زن و شوهر ها ـ حتی بعداز ده بیست سال زندگی ـ هرگز صریحا بیکدیگر نمیگویند که در وجود همسر خود ، از چه چیزهائی خوششان یا بدشان میآید، و حال آنکه آنچه عشق‌های بزرگ و پایدار را بوجود میآورد ، یا کوچك و زودگذرشان میسازد ، همین‌نکات بسیار باریك و کوچك است .

چه چیز آتش عشق را شعله‌ور نگهمیدارد ؟ یاخاموش میسازد ؟ مردها از چه زنهائی بدشان یا خوششان میآید ؟

نان، پشت سر شما میگوید !

یك عادت ظریف ، یك حرکت لطیف، یك سخن شیرین و خلاصه یك حرفه‌کوچك و بموقع سبب شعله‌ور شدن آتش یك‌عشق میگردد ، و قلب طرف رامرم میکند ، وبرعکس یك‌حرکت و سخن و عادت نابجا و خشن و زشت نیز ، کافی است‌که یك عشق را بکشد . متاسفانه زن وشوهرهای امروزی هم ، سکوت و کمرولی درمحیط خانواده را ، از پدر بزرگ ومادر بزرگهای خودبه‌ارث برده‌اند و دراین موارد ، کمتر وبندرت باهم حرف‌میزنند.

دراین مقاله شیرین ، از عده‌ای زن و مرد متاهل خواسته شده‌است که نظر صریح خود را درباره رفتار و اعمال و گفتار خوب وبدهمسرشان ، رك‌وراست‌درمیان بگذارند، حتی حرفهائی راکه از روی حجب و حیا، یا تنبلی و بی اعتنائی ، معمولا به همسر خودنمیگویند . جوابهائی که زن وشوهرها داده‌اند ، بسیار جالب و شیرین وخواندنی، ودرعین حال آموزنده ومفیداست ، چونکه حاصل تجربه زندگی دهها زن وشوهر است . البته برخی‌از جوابها باهم تناقض دارد ، چونکه ذوق و سلیقه وانتظار زنها و مردها ، یکسان نیست . رفتار یا سخنی‌که برای شمادلپسند است، شاید برای دیگری نباشد . بهمین جهت ، مساله مهم، شناختن شریك زندگی‌است . این «خوش آمدن» یا «بدآمدن» ها ، بیشتراوقات کاملا منطقی وازروی‌تفکر عاقلانه هم نیست ، چونکه ذوق و سلیقه، استدلال ومنطق لازم ندارد . دراین‌گفت وگو، از زنها ومردهای‌متاهل پرسیده شده است : «از چه چیزهای همسرتان خوشتان یابدتان میآید ؟» و پاسخهای داده شده ، درحقیقت، زنها را به‌مردها ، ومردها رابه زنها میشناساند، وازانتظارات و تمنیات آنها پرده برمیدارد.

آنچه مردها دوست دارند !

● یك لبخند زیبا و چهره بشاش، خاطره‌ایست‌که درفکر من ، همیشه با تصویر زنم همراه است. این لبخند بود که مرا بسوی اوکشاند وهمین لبخند است‌که مراهمیشه عاشق اونگاه میدارد.

(یك مرد‌بیست وهشت‌ساله)

● یك زن ، بنظرمن ، باید همیشه حالتی طبیعی داشته باشد . یك‌قیافه آرایش کرده و موهای مرتب اگربطور مداوم در برابر چشمان یك‌مرد باشد ، کسالت آور وخسته‌کننده است . چهره طبیعی حداقل این لطف را دارد که طبیعی است.

(یك‌مرد ٤٤ ساله)

● دوست دارم موقعی‌که حمام میگیرم زنم تن و بدنم‌را بشوید !!

(یك مرد۲۰ساله)

● چقدر لذت میبرم وقتی زنم را در یکی از پیژامامای خودم که خیلی هم برایش بزرگ است می‌بینم، یاهنگامی که پیراهن مرا می‌پوشد و درخانه باآن رامیرود ! هیکل ظریفش در لباسی‌که برای او دوخته نشده براستی دیدنی است !!

(یك مرد ۳۰ ساله)

● دوست دارم وقتی باهم از خانه خارج میشویم زنم ازمن بپرسد : «عزیزم ! کدام لباسم را بپوشم ؟»درست‌مثل اینکه فقط برای من خودش را زیبا میکند.

(یك‌مرد ٤۰ساله)

● وقتی می‌بینم چقدر برای غذاهائی که مخصوص من درست میکند زحمت میکشد، احساس غرورزیادی‌میکنم،واو را از همیشه بیشتردوست دارم.

(یك مرد ۳۵ ساله)

● زنم درمقابل هرادای احترام یا قدرشناسی و حتی وظیفه‌ای که برایش انجام میدهم از من تشکر میکند. اوهنوزهم ، وقتی برایش دررا میگیرم تا خارج شود، یا پالتویش را میگیرم تا بپوشد ، بمن میگوید: «مرسی» واین لغت هنوز لطف روزهای اولش را برای من‌از دست نداده است.

(یك مرد ۳۸ ساله)

● زنم گاهی اوقات مرا به شام دعوت میکند. آنشب خودش غذا را انتخاب میکند ، دستور نوشیدنی میدهد، و خودش‌صورتحساب را میپردازد، وحتی‌انعام‌پیشخدمت‌ـ را هم خودش میپردازد ! و من از دیدن قیافه متعجب گارسون‌ها و مدیر رستوران کیف میکنم !

(یك مرد ۳٦ ساله)

● او سیگاری نیست، اما همیشه یك فندك در کیفش دارد تااگر کبریتم تمام‌شده بود ، بمن بدهد وبمحض دیدن سیگار روشن من ، فورا زیر سیگاری را آماده می‌کند.

(یك مرد ۳۳ ساله)

● وقتی دریك مجلس حکایتی رابرای بیستمین‌بارتعریف میکنم ، زنم درست مثل کسانیکه برای‌اولین‌بار میشنوند بحرفهایم دقت میکند واگر یك «جوك» باشد از ته دل می‌خندد !

(یك‌مرد ۳۸ساله)

آنچه زنها را مجذوب میکند

● هنوز بعداز پنج سال که از ازدواجمان میگذرد، شوهرم گاه وبیگاه کارهای ابتکاری و غیر منتظره میکند. چند روز پیش بود که از یك‌مهمانی برمیگشتیم واودرست مثل موقعی‌که نامزد بودیم در یك‌گوشه خیابان مرابوسید !

(یك زن ۳۰ ساله)

● هنوز هم وقتی که‌اویك قسمت‌ازکتاب یا مجله یا داستانی را که مشغول خواندنش است، بصدای‌بلندبرایم بازگو میکند لذت میبرم ، حتی اگر مفهوم‌آنچه را می‌ـ خواند بدرستی نفهمم.

(یك زن ۲۰ ساله)

● اوهمیشه از غذاهائی که خوب پخته‌ام تعریف میکند. و اگر غذایم بدمزه شده‌باشد یابسوزد ، بالحنی آمیخته بشوخی و بدون دلخوری آنراتذکر میدهد.

(یك زن ۲٦ ساله)

● بیماری من برای شوهرم ناراحت کننده است و من هروقت مریض میشوم ، از دیدن قیافه نگران و حالت پریشانش که بخاطر سلامت من دلواپس‌است ، لذت‌میبرم!

(یك زن ٤۲ ساله)

● گاهی اوقات او خودرا به گیجی میزند واسمم‌را عوضی صدا میزند . دراین هنگام دیدن قیافه‌او که سعی میکند حسادت مرا برانگیزد ، برایم ازهرموقع دیگری دوست داشتنی‌تراست !

(یك زن سی ساله)

● شوهرم همیشه فیلمی راانتخاب میکند که من مایلم ببینم ، ومن هم بعکس ، دلم میخواهد آنچه را اودوست دارد ببینم . خوب ، دراین موارد تصمیم گرفتن مشکل میشود و آخرسر تصمیم می‌گیریم که درخانه بمانیم و باهم تلویزیون تماشاکنیم ، یاکتاب بخوانیم ! درخانه سلیقه‌های هردو نفرمان باهم‌بیشتراز خارج خانه جوراست !

(یك‌زن ۳۰ ساله)

● شنیدن صدای او ازگوشی تلفن همیشه برایم دلنواز است. وقتی از دفترکارش برایم تلفن میزند و حالم را میپرسد یا وقتی تلفنی میگوید که ده دقیقه دیر خواهد آمد ، ازاینکه بفکرمن است و نسبت بمن‌احساس مسؤولیت میکند لذت‌میبرم.

(یك زن ۲۵ ساله)

● دوست دارم که هیچگاه وجود مرا در کنارش‌ازیاد نبرد ، حتی مواقعی‌که باهم دریك مهمانی هستیم واویا دوستانش مشغول حرف زدن ازکارهای باصطلاح‌مردانه‌است.

(یك زن ۲۸ ساله)

● وقتی می‌بینم هروقت که قراراست باهم از خانه‌بیرون برویم، خیلی بخودش میرسد کیف میکنم !

(یك زن ٤۰ ساله)

● چقدر دوست دارم که اورا ، وقتی که میخواهد بتنهائی کارهائی راکه بلد نیست انجام‌دهد ، تماشاکنم ! مثلا وقتی‌که دگمه لباسش را میدوزد یامیخواهدشلوارش را اطو بزند ، و آنوقت هنگامی‌که وسط کار مرا صدا میزند تا یکمکش بروم ، دلم میخواهد خودرا در آغوشش بیندازم و صورتش را غرق بوسه‌کنم !

(یك‌زن ۳۰ ساله)

● او ازگفتن جمله «دوستت دارم» وحشت ندارد و خجالت نمیکشد . شاید میداندکه من همیشه احتیاج‌دارم که به علاقه او نسبت بخودم اطمینان پیدا کنم.

(یك زن ۳۵ ساله)

● من عاشق دروغهایش هستم ! مثلا «دیشب زیباترین زن مجلس بودی!» یا : «خیلی خوب‌کردی‌که این لباس را خریدی ، خرج بموقع وقابل قبولی است!»ویاتو بهترین‌زن دنیا هستی !»...

(یك‌زن ٤۵ ساله)

● صبحها وقتی بیدار میشود، و بیهوده سعی میکند که با سروصدا مرابیدار نکند درحالی‌که کوششهایش ناموفق است ازدیدن قیافه‌اش هم خنده‌ام میگیرد وهم‌بیشتر ازهمیشه دوستش دارم.

(یك زن ۲۵ ساله)

اینها مورد تنفر مردهاست !

● وقتی شبها به رختخواب میروم و منتظرمیشوم‌تااوهم بیاید ، یکساعت مرا معطل میکند تادوش‌بگیرد یاخانه‌را جمع‌وجور کند ! آنوقت منهم لج میکنم و میخوابم تاوقتی‌که او بیاید ومرا در خواب ببیند ، عصبانی بشود !!

(یك مرد ۳۹ ساله)

● زن من خرافی است وپایبند فال قهوه وامثال آن ! این عادت اوبرایم زجرآوراست ، چون سعی میکند کـه همیشه زندگیش را باآنچه فالگویان گفته‌اند مطابقت بدهد ، یا تمام هفته را در رویای آنچه ستاره‌اش تعیین کرده بگذراند ! اوهنوزهم بحساب حرف آن فالگیری که گفته بود: «عشق بزرگی در زندگیت پیدا خواهی کرد !» ، منتظر آن عشق بزرگ است !!

(یك‌مرد ۳۵ ساله)

بقیه درصفحه ۸۵

بن بست!

خاطرات سرد یک تابستان گرم

تنظیم از : منوچهر کی‌مرام

خانم، آقا! چرا طلاق گرفتید؟

عجیب‌ترین و عبرت‌آموزترین ،ماجراهای‌طلاق درتهران

ماجرا را همانطور آغازمیکنم کدر جریانش قرار گرفتم : ساعت چهار بعد از ظهر یکی از روزهای هفته به دفتر مجله میآیم . نامه‌هائی را که برای صفحه «بن‌بست» رسیده بررسی میکنم . بیشتر نامه‌ها را خانمها نوشته‌اند : زنهائی که داغ طلاق بردل دارند و از سنگدلی و بیرحمی شوهرانشان سخن‌ها گفته‌اند .چند نامه را مطالعه میکنم ، حوادث معمولی ، پیش‌پا افتاده و تکراری میباشد . چنگی به‌دل نمیزند ، فاقد جنبه پندآموزی جهت عبرت خوانندگان و حوادث جالب برای تنظیم ماجرای بن‌بست است.

درمیان‌آنهاکاغذآبی کمرنگی‌که روی پاکت‌شیکی سنجاق‌شده توجهم‌راجلب‌میکند. روی این کاغذ زیبا که گل بنفشه خوش رنگی در کناره بالای آن کلیشه کرده‌اند فقط یك جمله با خط بدی نوشته شده :

«آقای ... برای شنیدن ماجرای زندگی و طلاق من بوسیله تلفن .... بامن تماس بگیرید . مهتاب .»

نگاهی به پشت پاکت میانـدازم . آدرس فرستنده ندارد . تعجب میکنم . از اینکه نویسنده برای تماس تلفنی نامه فرستاده متعجب هستم . فکر میکنم این خانم «مهتاب» که تلفن دراختیار دارد ، چرا بوسیله تلفن با دفتر مجله تماس نگرفته ؟ شاید همین کنجکاوی ، شاید هم تضادی که بین بدخطی نویسنده یك جمله کوتاه با کاغذ و پاکت قشنگش وجود دارد سبب میشود که گوشی را برمیدارم و شماره ذکر شده در نامه را که با عدد «۸»شروع شده میگیرم . از شماره تلفن مشخص است که صاحب تلفن در شمیران سکونت دارد، بعد از چند زنگ ممتد گوشی برداشته میشود . صدای زن پیری در گوشی‌می‌پیچد که لهجه‌ای نامانوس دارد . باید کلفت پیر خانه‌باشد، خودم‌را معرفی میکنم ومیگویم: «میخواهم باخانم مهتاب صحبت کنم.»

بدون اینکه جوابی بمن بدهدگوشی را ظاهرا کنار تلفن میگذارد . حدس‌میزنم برای خبر کردن خانم «مهتاب» رفته . صدای موزیك ملایمی از فاصله دور در گوشی شنیده میشود . انتظارم طولانی میشود . بالاخره صدای عوعو سگی را میشنوم و بعد صدای خانم «مهتاب» راکه ظاهرا همراه سگش پای تلفن آمده ، چون قبل از آنکه بامن حرفی بزند به سگش با چند کلمه انگلیسی میگوید :

«آرام باش ! بنشین !»

بعد از مکالمه‌ای کوتاه با خانمی که صدائی جا افتاده و لهجه‌ای فرنگی‌مآب دارد ، قرار میگذارم روز بعد اورا در خانه‌اش ملاقات کنم .

خانه‌اش در زعفرانیه آدرس سرراستی دارد . بدون کمترین اشکالی بلك‌راست جلو خانه‌اش میروم . ساختمان دو طبقه بزرگی است که بالکن طبقه بالای آن مشرف به خیابان است . زنگ میزنم . صدای پارس سگی که برایم آشناست و آنرا قبلا در گوشی تلفن شنیده‌ام بلند میشود . لحظه‌ای بعد مستخدمه پیر خانه در را باز میکند ، و برای ملاقات با خانم «مهتاب» مرا همراهی میکند . از حیاط بزرگ و چمن‌کاری شده خانه که استخر کوچکی را وسط چمن بوته‌های گل سرخ درمیان گرفته میگذرم ، و وارد ساختمان میشوم . از هال متصل به سالن بزرگ و مجلل خانه که با پرده‌های گرانقیمت‌ومبل استیل قدیمی وچندتابلو قشنگ و مجسمه‌های قیمتی تزئین شده گذشته وارد اتاق بزرگی که بصورت کتابخانه مجهزگردیده میشوم . خانم «مهتاب» روی مبل راحتی داخل کتابخانه نشسته است و کتاب‌قطوری را روی زانو دارد . وقتی مرا می‌بیند کتاب را می‌بندد و روی میز کوچك کنار صندلی راحتی میگذارد . با لبخندبیحالی دستش را همانطور که نشسته بطرفم دراز میکند . دست میدهد و خوش‌آمد میگوید : سگ گرگی بزرگی که جلو پایش‌خوابیده، با ورود من جمع‌وجور میشود ، و نگاه تهدید کننده و ناآشنائی به من میدوزد . «مهتاب» خانم پای راستش را پشت گردن سگ گذاشته فشار میدهد و با این‌حرکت به حیوان باهوش میفهماند که باید سرجای اولش بخوابد . قبل از آنکه گفت‌وگویمان را آغاز کنیم بادقت‌نگاهی به «مهتاب» مهماندارم میاندازم . احساس میکنم که این زن تضادهای گوناگـون شخصیت‌های متفاوتی را در وجودش‌یك‌جا جمع کرده است . بلوز و شلوار راه‌راه، خوش رنگ و قشنگ دخترانه‌ای پوشیده، در حدود سی وچند یا شاید چهل سال سن دارد . چشمانش سیاه ، گیـوانش مشکی، و رنگش گندمی است ، و نمونه کامل یك قیافـه زیبای زن ایرانـی را دارد ، درصورتیکه با لهجه فرنگی حرف میزند. ملاقاتش را در کتابخانه ترتیب میدهد ، تیتر کتاب نسبتا قطوری که هنگام ورود من روی زانو داشت و مشغول خواندن بود ، نشان میدهد که زن روشنفکری است که اوقـات بیکـارش را بـا خـواندن کـتاب هـای ارزنـده و مطـالعه می‌گذراند . در عین حال‌یك گرگی‌بزرگی بـرای بازی و سرگـرمی جلـو پایش خوابیده است . بوی دود سیگار داخـل کتابخانه حس نمیکنم . زیر سیگاری در دسترس نمی‌بینم بنابراین اهل سیگـار و دخانیات نیست . اما روی میز کنار دستش توی یك سینی ، بطری نیم‌خورده ویسکی با ظرف یخ ، شیشه سودا و لیوان دیده میشود . فکر میکنم باید تقریبا آلکلی باشد که وسط روز خوردن ویسکی را شروع کرده است . با استفاده ازکرم پودر، سایه چشم آبی کمرنگ و ریمل و روژ توالت مرتبی کرده ، درصورتیکه‌گیـوان مشکی و بلندش آرایش ندارد . در خانـه مجللی که نظیرش را ثروتمندان معدودی در تهران میتوانند داشته باشند سکونت دارد ، اما حالت بی‌تفاوت و روحیه‌غم‌زده و بی‌اعتنائی دارد . وجود اینهمه تضاد در وجود یك زن ، مرا هم کنجکاو کرده که هرچه زودتر ماجرای زندگیش را بشنوم. برای آنکه گفت‌وگو را آغاز کنم میپرسم:

ـ اینکه باوجود داشتن تلفن،مستقیما بوسیله تلفن با مجله تماس نگرفتید وتوسط نامه خواستید باشما تماس گرفته شود دلیل خاصی داشت ؟

لیوان ویسکی‌اش را لب میزند ، با بی‌اعتنائی شانه‌هایش را بالا میاندازد و جواب میدهد :

ـ مگر نوشتن نامه اشکالی داشت ؟

ـ نه ، همینطوری پرسیدم . فکر میکردم با تلفن مستقیم سریعتر میتوانستید تماس بگیرید .

- نمیدانم . شاید حوصله تلفن‌کردن نداشتم . درهرصورت فعلا که اینجاهستید.»

بالبخندی مشروب تعارف میکنـد . معذرت میخواهم ، دستور چائی برای من میدهد و به گفت‌وگو می‌نشینیم .

در جملاتش کلمات خارجی زیـاد استعمال میکند که من اجبارا برای روان بودن بیان ، کلمات مترادف فارسی بجای آنها میگذارم و چنین است ماجـرای زندگیش :

نامرد ترین مرد !
گوینده ماجرا : زن

از دوازده سال پیش شروع میکنم. موقعیکه بعداز یك اقامت نه‌ساله‌درکشورهای اروپائی به ایران برگشته بودم . میل دارم صریح و بی‌پرده حرف بزنم . پدرم مرا در پانزده سالگی بعد از یك شکست عشقی یا بهتر بگویم فریب یك مردبه‌اروپا فرستاد . فرستاد که تغییر محیط و دوری از تهران روحیه پریشان و شکست‌خورده مرا ترمیم کرده باشد . اینکه چرا در پانزده سالگی فریب مردی را خوردم‌داستان فراموش شده‌ای است . درهرصورت اتفاقی بود که افتاد و من قصد ندارم درباره آن پیش‌آمد گناه را به گردن کسی‌بیندازم. فقط میتوانم بگویم : پانزده ساله بودم و فریب خوردم . این حادثه در روحیه‌ام اثر عمیقی گذاشت ، از جنس مرد بیزار شدم ، از خودم بدم آمد ، به زندگی بدبین شده بودم و از عشق متنفر . مرد را موجود فریبکار و غیرقابل اعتمادی شناختم ، و حتی لحظاتی به فکر خودکشی افتادم. چون زندگی در نظرم پوچ‌تر از آنچه تصور میکردم جلوه کرده بود . پدرم‌خیلی زود روحیه مرا درك کرد و با عجله مرا به اروپا فرستاد و نگذاشت که روسائیم برملا شود . سه سال اول اقامتم را در یکی از پانسیونهای‌سوئیس گذراندم . بعدمدرسه شبانه‌روزی را بدون آنکه موفق شده باشم دوره دبیرستان را تمام کنم ، ترك کردم و به لندن رفتم . در لندن زندگی‌تازه‌ای را شروع کردم . پدرم مرد ثروتمندی‌بود که فقط یك بچه داشت و آنهم من بودم. از محبت پدرم تنها چیزی که بمقدار کافی برایم میرسید پول بود . البته بـرای سرگرمی درس میخواندم و در رشته‌های گوناگون ، از قبیل نقاشی ، موزیك ، باله و روان‌شناسی طبع‌آزمائی کردم اما در هیچ رشته‌ای دوام نیاوردم . همه چیز زندگی از تحصیل تا عشق برایم جنبه سرگرمی پیدا کرده بود : سرگرمی‌های پوچ و کم‌ارزش که فقط میتوانستند‌ساعات خالی وقتم را پر کنند . هرکار دلـم میخواست میکردم اما قبول کنید کـه هیچ کاری برایم هیجان‌آور نبود . دوستان زیادی پیدا کرده بودم . دوستانی که مثل خودم زندگی را جدی نمیگرفتند . درمیان تمام این دوستان یکنفر پیدا شده بود که عادت داشت جدی فکر کند . در رشته مهندسی ساختمان تحصیل میکرد . یك جوان ایرانی بود بنام «فرخ» که بیشتر وقتش را صرف دانشکده و مطالعه میکرد. پیش دوستانم او تنها کسی بود که‌برخلاف سایر جوانها هر وقت بامن بود بجـای کلوبها و گردشگاههای خلوت و سالن ـ های رقص مرا همراه خودش به موزه‌ها و تماشای کلیسـاهـای قدیمی میبـرد ، حرفهای جدی میزد و بیشتر راجع بـه هدفهای آینده‌اش صحبت میکرد . مـن دوستی‌اش را پذیرفته بودم چون برایـم تنوعی بود. از اینکه چند ساعتی رادرهفته با جوانی که روحا رومانتیك و احساساتی بود بگذارانم خوشم میآمد . ارتباط مرتب من و پدرم منحصرا توسط پولی بود که ماه به ماه حواله‌اش برایم میرسید.آنقدر دیربه‌دیر برای هم نامه مینوشتیم ، که هشت ماه بعداز مرگش فهمیدم پدرم‌مرده! طبیعی است که در چنان شرایطی اندوه مرگ پدر برایم غیرقابل لمس شده بود و تنها تغییری که مرگ پدرم برایم پیش آورد این بود که فهمیدم برای تملـك ارثیه‌ای که به من رسیده بود باید بـه ایران برگردم . اوایل بهار بود که عازم ایران شدم .

تنهاکسی‌که برای بدرقه‌ام به‌فرودگاه آمد ، «فرخ» بود. قبل از حـرکتم در فرودگاه با چند جمله قاطع به‌من گفت :

ـ «مهتاب ، یکسال دیگر درس من تمام میشود و به تهران برمیگردم. اولین تصمیم من برای زندگی در ایران اینستکه باتو ازدواج کنم . اما یك شرط دارد ، و آن اینکه در تهران غیر از آن چیزی باشی که اینجا بودی ! من به رفتار تو در لندن کاری ندارم ، اینجا ولایت غربت است . هرچه بودی و هرکار کردی برای من مهم نیست . مهم اینستکه در تهران عاری از هرگونه آلودگی باشی . برای اینکه من در تهران خانواده‌ای متعصب و اقوام زیادی دارم . یك دختر ، خیلی‌زود در تهران بدنام میشود و اگر مهر بدنامی روی پیشانی توزده‌شود،خانواده‌ام‌رانمیتوانم برای ازدواجم باتو موافق کنم . بنابراین شرط اینکه زن من بشوی اینستکه دختـر خوبی باشی»

لبخندی زدم و جواب دادم :

«تو هنوز موافقت مرا با پیشنهاد ازدواجت نشنیده‌ای که اینطور با مـن شرط و بیع میکنی.»

فرخ با لحن جدی گفت :

«اگر موافق نباشی ، هرکار دلت خواست میکنی و دیگر قول و قـراری وجود ندارد . اما اگر موافقی، شرط مرا هم باید قبول و رعایت کنی .»

«فرخ» خیلی جدی و صمیمی حرف میزد ، لحن بیانش و صداقت گفتاری که داشت مرا تحت تاثیر قرار داد . امافرصت گفت‌وگوی بیشتر نداشتیم . بلندگـوی فرودگاه اعلام کرد که برای سوار شدن هواپیما باید به سالن گمرك‌بروم . با «فرخ»دست‌دادم ، و برای بوسه‌خداحافظی صورتم را جلو بردم . فرخ پیشانیم را بوسید و گفت :

ـ «سفر بخیر ! برایت نامه‌مینویسم. تهران که آمدم یك‌راست سراغ تو خواهم آمد . »

من عادت کرده بودم که کمتر فکر کنم . مسائل و پیش‌آمدهای زندگی‌بقدری برایم کم‌اهمیت و پوچ شده بود که هرگز زحمت فکر کردن درباره آنها را به‌خودم نمیدادم . اما ساعات خسته کننده پرواز و تنهائی در هواپیمائی که سینه آسمان‌را میشکافت و پیش میرفت همراه با تاثیری که لحن صادقانه و جدی «فرخ» در من

لطفاً ورق بزنید

گذاشته بود ، وادارم کرد که راجع‌به‌فرخ و پیشنهادش فکر کنم . کم‌کم به این نتیجه رسیدم که فرخ پسر خوبی است ، جدی و پشتکاردار است . جوان است ، تحصیلات عالی دارد . باگذشت است . عمیق واساسی فکر میکند ، به شخصیت من احترام میگذارد و توقعش از من معقول و حساب‌شده است و رفتارش در تمامهای گذشته بامن قابل احترام بوده است . اما هنوز مطمئن نبودم که بتوانم بخاطر او وچند جمله‌ای که در فرودگاه به من گفت ، یکسال در زندگی را به‌روی خودم ببندم. به‌آسمان ایران وارد شدیم . وبه‌یادتهران با خاطره تلخی که از آن داشتم افتادم. اما خیلی زود فراموشش کردم ، به یك حادثه کهنه و فراموش شده اجازه ندادم که روحم را آزار دهد . در تهران یك عموی پیر داشتم و سه تا زن عمودرسنین مختلف ، که سه سال میشد آنها را ندیده بودم و به درستی نمیدانستم در تعداد زن عموهایم تغییراتی داده شده یانه. عمویم بچه‌دار نمیشد . و به امید پیدا کردن فرزند ، بدون اینکه بخواهد نقص جسمی خودش را بپذیرد ، تعداد زنهایش را زیاد کرده بود . به تهران که رسیدم ، همان سه زن عمو را همراه عمویم دیدم که به استقبالم آمده بودند .

گذشت زمانی نه سال از عمرم‌اروی قیافه و صورت عمو و زن عموهایم بهتر درك کردم . آنها همگی با لباس سیاه عزاداری به استقبالم آمده بودند. نفهمیدم بخاطر احترام پدرم هنوز از لباس سیاه بیرون نیامده بودند یابرای‌اولین‌برخوردی که بعداز مرگ پدرم بامن داشتند. درهر صورت خود من قبلا حساب این موضوع‌را نکرده بودم و لباس روشن گلدار به تن داشتم. موقعی‌که برای سوار شدن‌به‌اتومبیل میرفتیم زن بزرگ عمویم زیرلب غرید . او از اینکه من لباس مشکی نپوشیده‌بودم ناراضی بود . شنیدم که عمویم درجوابش گفت : «ولش کن ! جوان است ! فرنگی‌مآب بار آمده» .

مرا به این خانه که پدرم در مدت اقامت من در اروپا ساخته بود آوردند . همان روز وکیل پدرم بامن تماس گرفت و یك ماه بعد تشریفات قانونی برای تملك ثروتی که از پدرم به من رسیده بود تمام شد . عمو و زن عموهایم بعلت عدم توافق روحی و اخلاقی تماس زیادی بامن نداشتند . در تهران تنها ماندم ، توی یك خانه بزرگ ، با ننه پیر مستخدمه قدیمی خانواده‌مان و ثروتی‌قابل توجه. امامن‌سرگردان‌بودم، نمیدانستم ، از وقت و جوانی و ثروتم چه‌جور استفاده کنم . تفریحات تهران برایم سرگرم کننده نبودند . جوانها ، بخصوص آنهائیکه در پارتیها و دانسینگ‌های شبانه امکان‌آشنائی بامرا پیدا میکردند خیلی سطحی و الکی بنظرم میرسیدند ، که فقط بلد بودند نشانیانه ادای عاشق پیشه‌ها را دربیاورند . در مقابل زن ، یعنی در مقابل خودم خیلی صریح و بی‌حوصله و ندید بدید بودند . آدمهائی که رقص را فقط برای اینکه جنس مخالفشان را توی بغل بگیرند یاد گرفته بودند . و با نیمه تاکردن ابروو خمار کردن چشم میخواستند قلب مرا هدف تیر عشقشان بسازند . خلاصه خنده‌دار و مسخره بودند . فقط به این دردمیخوردند که آدم دستشان بیندازد و مسخره‌شان‌بکند. از این کار هم خسته شدم . بخصوص‌اینکه دوستی‌ومراوده با آنها برایم به‌عروسکبازی بیشتر شباهت داشت و عروسك‌بازی کارمن نبود . مرا سرگرم نمیکرد . بهمین علت از آنها زده شدم . تفریحات شبانه‌ومجالس رقص را کنار گذاشتم و بیشتر وقتم را با بیحوصلگی در خانه‌ام تنها میگذراندم. «فرخ» برایم مرتب نامه مینوشت : نامه‌هائی طولانی ، با خطی خوش و انشائی شیرین . اما بیشتر درباره خودش حرف میزد ، درباره کارهایش ، پیشرفت تحصیلی‌اش ، زندگیش و حوادث جالبی که برایش پیش میآمد . خواندن نامه‌هایش مرا سرگرم میکرد ، اما خودم حرفزیادی برای نوشتن نداشتم . خط خوبی‌هم‌نداشتم. جوابهای من همیشه کوتاه وبکنواخت‌بود: «نامه‌ات رسید متشکرم حالم خوب است. بازهم نامه بنویس» همین !

زمستان سرد و کسل کننده‌ای را پشت‌سر گذاشتم . خیلی خسته و بیحوصله شده بودم ، بیشتر وقتم را توی خانه میگذارندم و خیلی به‌ندرت برای گردش در شهر با اتومبیل از خانه خارج میشدم. عصرها توی بالکن مشرف به خیابان خانه‌ام می‌نشستم ، مجله میخواندم و خیابان را تماشا میکردم . خیابانی که مثل خودم خلوت و تنها بود و فقط گاه‌بگاه عبور عابری یا حرکت اتومبیلی که با سرعت میگذشت آنرا از تنهائی بیرون میآورد. آن موقع خیابان زعفرانیه مثل حالاابنهمه ساختمان نداشت . دو طرفش را بیشتر باغهای بزرگ میپوشاندند. ماه اول بهار گذشته بود . دو طرف خیابان زعفرانیه چراغهای جدید با لامپ پرنور گذاشتند. شبها که چراغها روشن میشد ، سایه‌روشنهای زیبائی کف خیابان ایجاد میکرد. این تغییر نور ، مشتریهای تازه‌ای رابرای این خیابان خلوت جلب کرد . بچه‌محل‌ها که روزها زیر سایه درختها و شب‌ها در پناه نور چراغها قدم میزدند و درس‌میخواندند هرکدام درختی پرشاخ وبرگ را که چراغی در کنار داشته‌باشد‌انتخاب‌میکردند، و با درنظر گرفتن فواصلی کافی‌که‌مزاحم کارهم نباشد ، قدم میزدند ، می‌نشستند، به درخت تکیه میدادند و یا کنار جوی آب دراز میکشیدند و درس میخواندند . یکی از آنها درخت زیر بالکن خانه مرا برای خودش انتخاب کرده بود . جوانی بود نوزده بیست ساله ، نسبتا بلند اندام و درشت استخوان ، با ابروان پرپشت و چشمان سیاه درشت که سرش را از ته تیغ انداخته بود ، هر روز صبح درحالیکه شلواری ساده و پیراهنی آستین کوتاه به‌تن داشت بایك بغل کتاب و بسته کوچکی نان و پنیر و یا غذای ساده دیگری میآمد،زیر بالکن خانه من ، تا ساعتی بعداز نیمه‌شب قدم میزد ، می‌نشست ، دراز میکشیدومرتب درس میخواند . کمترین توجهی به‌اطراف خودش و حتی به من که اغلب در بالکن بالای سرش مینشستم و تماشایش میکردم نداشت .

پشت‌سرهم، کتابها و جزوه‌هایش‌رامیخواند و باصدای بلند مطالب را تکرار میکرد و ساعت به ساعت کنار جوی آب‌خم‌میشد، و با مشت به کله تراشیده‌اش آب میزد. گاه بعدازظهرها همانطور که به درخت تکیه داده بود و کتاب میخواند ، خوابش میبرد . درچنین حالتی قیافه‌اش‌معصوم وقابل ترحم بنظرم میرسید .

خواه ناخواه تماشای این جوان از بالکن خانه‌ام جزئی از زندگی روزانه من شده بود . و از اینکه کمترین توجهی به من نشان نمیداد و حتی زیر چشمی هم نگاهی به بالا نمیانداخت که مرا دیدبزند تعجب میکردم . یك‌بار که از خانه خارج میشدم ، سینه به سینه با او که مشغول قدم‌زدن ودرس‌خواندن بود برخورد کردم. از خجالت سرخ شد ، بطوریکه خون زیر پوست تراشیده سرش هم دوید. خودش را جمع‌وجور کرد و با دستپاچگی گفت:

ــ معذرت میخواهم . متوجه‌نبودم.

ــ بالحن بی‌تفاوتی گفتم :

ــ اینجا درس میخوانید ؟

ــ بله ، اما اگر مزاحم شما هستم میتوانم بالاتر یا پائین‌تر بروم.

با لبخندی جوابدادم :

ــ نه ، مزاحم که نیستید ، اما اگر احتیاج بآب یا چیز دیگری داشتید ، میتوانید زنگ خانه را بزنید .

جوانك نگاهی از لای در باز به‌داخل خانه انداخت و گفت :

ــ متشکرم .

اما روزهای بعد هرگز زنگ خانه‌مرا به‌صدا درنیاورد . موقع امتحانات چند روزی غیبش زد ، و جایش زیر بالکن خانه‌ام خالی ماند . حدس میزدم که سرگرم گذراندن‌امتحانات است. نمیدانستم چه کلاسی را امتحان میداد ، اما یقین داشتم با پشتکاری که برای درس‌خواندن داشت مسلما قبول میشود و دیگر او را نخواهم دید .

بیش از چند روز از تیرماه نگذشته بودکه‌دومرتبه پیدایش شد . باهمان‌قیافه و یك بغل کتاب . دلم به‌حالش سوخت . فکر کردم باآنهمه درسی که خوانده بود تجدید شده و تابستانش را هم باید زیر همان درخت بگذراند . نمیدانم چرا بااینکه نسبت به او احساس دلسوزی پیدا کرده بودم ، بازهم از اینکه تجدیدی‌شده باشد ناراضی نبودم . شاید باین علت که تماشای او زیر بالکن خانه‌ام یك سرگرمی برای من‌شده بود و نمیخواستم‌این‌سرگرمی را از دست بدهم .

یك روز عصر اتفاق کوچکی افتاد که وسیله ایجاد روابط نزدیکتری بین من و آن جوان شد . حدود ساعت چهار بعدازظهر بود . من تازه ازاستخربیرون آمده بودم ، و باحوله حمام به اتاقم میرفتم وبه ننه کلفتم دستور داده بودم برایم چای روی بالکن بیاورد . موهای خیسم را جلو آینه شانه زدم وروی‌شانه‌هایم ریختم و باهمان حوله حمام به بالکن‌آمدم. پسرك زیردرخت مثل همیشه قدم میزد و درس میخواند . در همین موقع گنجشك کوچکی که نفهمیدم به‌چه علتی هراسان شده بود ، با سرعت و پرپرزنان‌ازمقابلم گذشت ، و با شدت به سیم چراغ‌برخورد کرد و ناله‌کنان کف‌پیاده‌رو ، جلو پای جوانك افتاد . پسرك خم شد و گنجشك را برداشت ، آنرا لحظه‌ای معاینه کرد، و بعد سرش را بطرف بالکن برگرداند . ظاهرا حوله جلو سینه‌ام بیش‌از حدمتعارف بازشده بود . جوانك میخواست چیزی بگوید ، اما نگاهش لحظه کوتاهی میان سینه‌ام دوخته شد و مثل کسیکه گناهی کرده باشد چشم از من گرفت وسرش را پائین انداخت. از نگاه و حالت شرم‌زده پسرك خنده‌ام گرفت . بنظرم تیپ جالبی آمد : ساده ، چشم‌وگوش بسته، متعصب و شاید هم کمی احمق ! در همین‌موقع‌صدای زنگ در خانه بلند شد . مستخدمه‌ام که‌برایم سینی چای آورده بود . باتعجب‌پرسید:

ــ کیه ؟

خندیدم و آهسته جوابدادم :

ــ همان جوانکی است که جلو خانه درس میخواند . خودم میروم در را بازمیکنم .

ننه‌پیری با تعجب نگاهم کرد وگفت:

ــ اینطوری ؟

ــ مهم نیست ! میخوام یه‌خورده سربسرش بذارم !

در را باز کردم . جوانك همینکه چشمش به‌من باآن حوله حمام افتاد ، درحالیکه‌گنجشك را در دست داشت،سرش را پائین انداخت وگفت:

ــ معذرت میخوام مثل اینکه‌بیموقع مزاحم شدم .

ــ شما باید ببخشید که من بااین‌لباس هستم . میدانید تازه از استخر بیرون آمده بودم .

ــ مثل اینکه به من اجازه داده‌بودید که هروقت احتیاجی داشتم زنگ‌خانه‌تان‌را بزنم .

ــ البته ، چی‌میخواهید ؟

ــ مرکورکروم! این حیوان‌زبان‌بسته بالش شکسته . میخوام پانسمان کنم.

ــ بفرمائید تو !

جوانك باتردید و ناراحتی‌درحالیکه قطرات درشت عرق روی صورتش نشسته بود ، داخل خانه آمد و گفت :

ــ اگربخاطر بال شکسته این حیوان بیگناه نبود مزاحمتان نمیشدم .

ــ مهم نیست . بفرمائید !

او را همراه خودم به داخل‌ساختمان بردم و گفتم :

ــ بفرمائید روی بالکن تا من مرکورکروم بیاورم ، ضمنا میتوانید از آنجا مواظب کتابهای خودتان هم باشید که کسی آنها را برندارد .

جوانك بااحتیاط قدم برمیداشت . غافلگیری برخورد با یك زن و داخل‌شدن درخانه‌ای مجلل درحرکاتش کاملاچشمگیر بود . وقتی متوجه شدکه برای رفتن روی بالکن باید از اتاق خواب من بگذرد ، دستپاچه شد ، کفشهایش را درآورد و بدست گرفت و باسرعت ازاتاق گذشت و خودش را به بالکن رساند .

شیشه مرکورکرم را باکمی پنبه از قفسه بالای دستشوئی برداشتم و برایش‌بردم و گفتم :

بقیه درصفحه ۷۵

در لباس عروس

بوسه معشوق ـ پسر همسایه و موی بور

در لباس عروس

دوشیزه‌ای هستم ۱۹ ساله در شرکتی مشغول کارم ، چندیست که به جوان شایسته‌ای ازخویشاوندان‌خود دلباخته‌ام، او را دوست میدارم ، او هم مرا دوست میداردامااگمان ندارم باندازه من‌مرا دوست داشته باشد . معاشرت ما تماما در حضور اقوام و باصطلاح کاملا سالم بوده است و روابط ما از دست دادن تجاوز نکرده است ، دو هفته پیش بر اثر سخن چینی حسودان نظر این جوان شایسته از من برگشت قهر کرد و بدون خداحافظی بمسافرت رفت . دیشب خواب دیدم در لباس عروسی هستم مجلسی بسیار شاد و خوش بود همه میرقصیدند و میخندیدند من هم خوشحال بودم ولی از داماد خبری نبود پس از یکساعت خانه شاگرد همان جوان وارد مجلس شد و گفت دم در با شما کار دارد من با خوشحالی بامیدانیکه او باشد بطرف در رفتم ولی درهمان موقع از خواب پریدم. اکنون خیلی نگرانم لطفا این خواب را تعبیر کنید.

قدرالزمان . ع

تعبیر :

تعبیر رؤیای شما اول از همه آنست که امید و آرزو دارید این جوان با شما ازدواج کند و این جای خوشوقتی است که هوی وهوس در کار شما نیست، نکته دوم آنکه دلتان میخواهد او بیاید و با شما آشتی کند و بعد روابطتان آنقدر صمیمی شود تا بهمان ازدواج منجر گردد. اینکه از داماد در جشن عروسی خبری نبوده بعلت آنستکه او در مسافرت‌بوده ولی چون خانه شاگرد او وارد مجلس شده و شما خودبخود خیال کرده‌اید ، اودم در آمده است دلیل آنستکه شما در ذهن خود هم او را داماد کرده‌اید ، خانه شاگرد او سمبل و مظهر خود اوست منتهی شما خجالت کشیده‌اید که خود او را در جشن شرکت دهید زیرا این نشان میدهد که در این قهر شما باطنا خود را مسؤول و گناهکار میدانید، در یك فرصت مناسب شما میتوانید رنجش او را برطرف کنید، خوابی است مبارك.

بوسهٔ معشوق

دختری‌هستم شانزده‌ساله، درهمسایگی ما پسری است که خیلی شیك پوش و سر براه است و من باو نظری دارم ، اما از احساس او خبر ندارم ، خواب دیدم که در راه مدرسه باو برخورد کردم و هر دو کتابهایمان بزمین ریخت و همدیگر را بغل کرده و بوسیدیم ، اما من انتظار چنین کاری را از او نداشتم ، تعبیر این خواب چیست.

سودابه. ن.

تعبیر

تعبیر این خواب آنستکه شماآدمی هستید رویائی وخیال پرداز. از مدرسه وتحصیل بدتان میآید و دلتان میخواهد کاملا بمیل خویش زندگی‌کنید، و چون این پسر رادوست میدارید دلتان‌میخواهداواز حالت سربراهی وآرامی درآمده و درعشق با شما پیشقدم شود ، شما خودواورا در راه مدرسه در خواب می‌بینید وهنگامی‌که بهم میرسید کتابهایتان بزمین میریزد ، یعنی مسئله درس وکتاب وتحصیل، دست‌وبال شمارابسته‌است و شما نه فقط میخواهید خودتان‌دست ازتحصیل بردارید بلکه دلتان میخواهد او نیزهمین کاررا بکند تا با خیال راحت بیکدیگر بپردازید، چون اوآدم ظاهرا آرام وسربراهی است میخواهیدتغییر کند ، یعنی برخلاف انتظار شما رفتار کندوبوسه شمارا پاسخ دهد ، بهتراست باردیگر کتابهارا از زمین بردارید و به‌تحصیل خود ادامه دهید. درآینده وقت بیشتری خواهید داشت.

پرستاری از پسر عمو

دوشیزه‌ای هستم ۱۹ ساله . چندیست که به پسر عمویم علاقه‌مند شده‌ام ، خواب دیدم که باتفاق مادر و عمو و پسرعمویم به مسافرت رفته‌ایم ، من در جلو اتومبیل نشسته بودم، یکمرتبه دیدم پسر عمویم‌از صندلی عقب آمد جلو درکنار من نشست، بعد رفتیم بیك مهمانخانه و مادرم رفت دوش بگیرد ، ناگهان دیدم که پسر عمویم ناله میکند، سینه‌اش درد میکرد و من‌بروی آن روغن مالیدم، بعد از خواب بیدارشدم، تعبیر آن چیست.

شهلا. ع.

تعبیر

تعبیر این خواب آنستکه شماآرزو دارید هرچه بیشتر به پسر عمو نزدیك شوید ، درحقیقت‌دلتان میخواهد اوبیمار شود تاشمابهانه‌ای بدستتان بیفتد و برای پرستاری نزد وی‌بروید و صحنه‌ای راکه در خواب دیده‌اید دربیداری تکرار شود . ضمنا شما تصور میکنید نزدیکانتان با این میل شما مخالفند و میل‌دارید پسر عمو راتنها ببینید (هنگامی که به رستوران رسیدید مادرتان برای دوش‌گرفتن از صحنه خارج شد) یعنی شما اوراکنارزدید.

دوری از معشوق

دختری هستم ۱۷ ساله ، چندی قبل با پسری آشنا شدم که بعدا هر دو بهم علاقه‌مند شدیم ، اما بعلت وجود موانعی

بقیه درصفحه ۸٤

ترجمه : گیتی ـ سیمانتوب

مرد «دون-ژوان» را بشناسید!

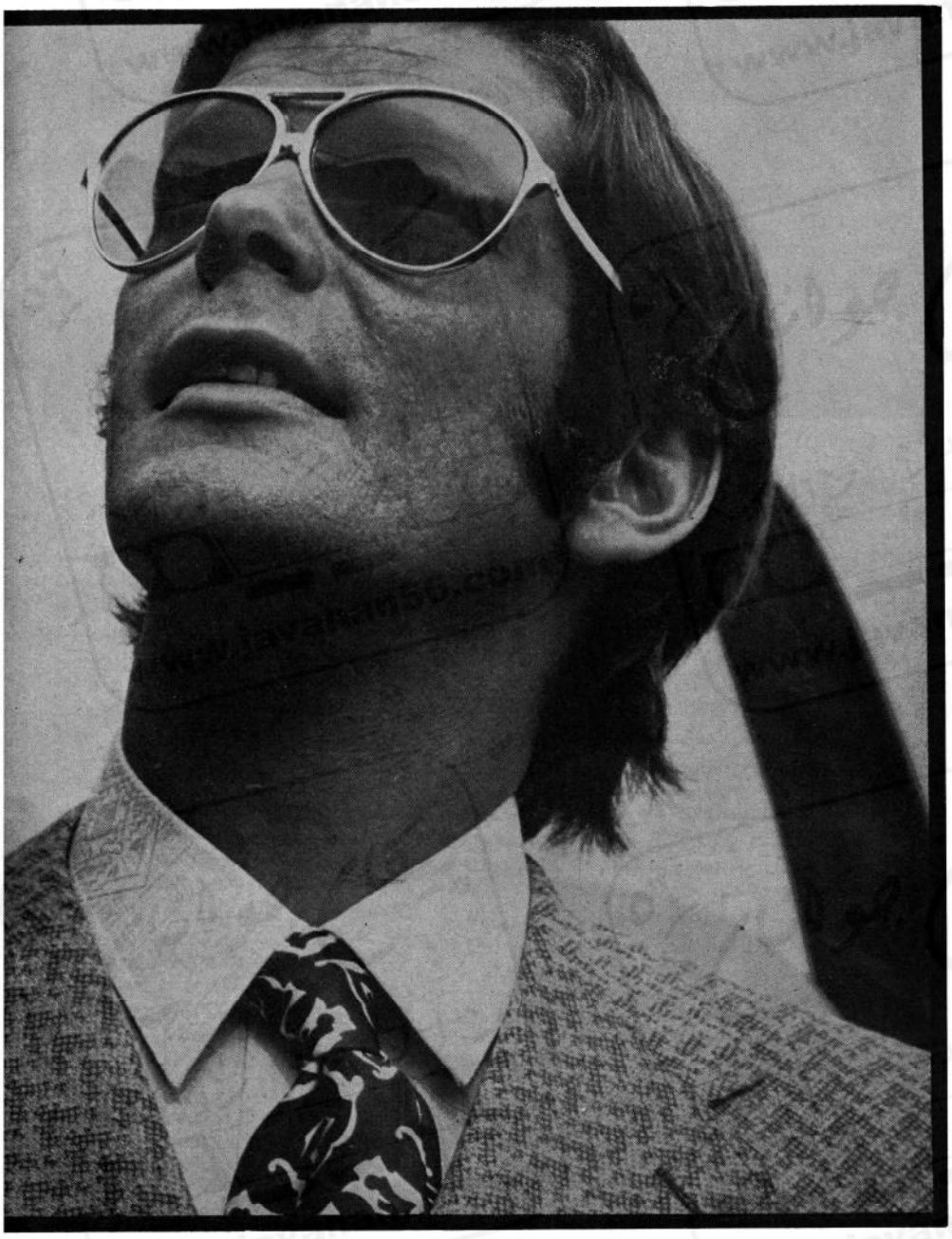

اعترافات صریح و عریان سه مرد «دون-ژوان»، سه شکارچی زن!

«دون‌ژوان» چگونه شکار و طعمه خود را از میان زنها و دخترها برمیگزیند؟ آیا میتوان با یك مرد « دون ژوان » ازدواج کرد ؟

میگویند زنها در برابر مردهای **«دون ژوان»** تاب مقاومت ندارند و بخصوص دخترهای جوان به آسانی خودرادرآغوش دون‌ژوانها میاندازند . اما راستی این «دون ژوان» چگونه موجودیست؟ «دون ژوان» مردیست که تمام فکر و ذکرش فریفتن و بدام انداختن زنهاست . نگاهش به‌هر زنی که بیفتد فوری حساب‌میکند که در بچنگ آوردن او چقدر شانس دارد و میتوان گفت که در این‌موردحسابگری است بی‌مانند! لازمه «دون‌ژوان» بودن ، داشتن ظاهر فریبنده ، قدرتهای‌مختلف جسمانی ، جذابیت ، حسابگری، مغز متفکر ، و زبان چرب و نرم است. با اینحال او را باید بیشتر شناخت.

«یك دون ژوان واقعی نه عاشق‌عشق است و نه عاشق زنها ! .. او فقط تنوع، تغییر و تحرك را دوست دارد ! ...»

نویسنده‌های مشهوری چون «مولیر»، «نیچه» در آثار خود تصاویر گوناگونی از «دون ژوان» را بدست داده‌اند .

بسیاری از مردم بیشتر اوقات تصور میکنند که یك مرد «دون ژوان» حتما مردی است میانه سال که باید چشمانی سیاه داشته باشد و موهای اطراف‌شقیقه‌اش هم سفید باشد !! اما در واقع چنین‌نیست. دون ژوان بودن ، سن و سال بخصوصی نمیخواهد . **«دون ژوانیسم»** یك روش زندگی است ، بیشتر اوقات روش‌بیمارگونه و غیر طبیعی و نادرستی هست ، که با شیوه طبیعی زندگی‌بشر، منافات‌دارد.

یك خانم خبرنگار فرانسوی ، برای اینکه ماسك از چهره «دون ژوان» کنار بزند، وحقیقت وجود اورا برای زنها فاش سازد ، با سه مرد که خصوصیات اصلی همه «دون‌ژوان»هارا دارند ، گفت‌وگوئی‌بعمل آورده‌است . این گفت‌وگو وپاسخ‌هائی که سه مرد «دون ژوان» به سؤالات خانم روزنامه‌نگار داده‌اند ، هج «دون ژوان»ـ هارا پیش شما باز میکند و در پشت چهره ظاهرفریب وسخنان تملق‌آمیز و شهرت کاذبشان ، حقیقت وجود آنهارا بشما میشناساند .

«دون ژوان» شماره ۱ :

او مردی است ۵۲ ساله ، قد بلند، باریك‌اندام ، ورزشکار و قوی‌بنیه . چندان خوش قیافه نیست ، اماشیك‌پوش وخوش‌ـ زبان و جذاب است . درکار خود همیشه موفق میشود . خانه‌اش با زیباترین و گرانبهاترین اشیاء تزئین شده و پیدا است که موجود خوش‌گذران وولخرجی است. او ازدواج کرده ، ولی ازهمسرش جدا شده است . صریحا از او میپرسم :

«آیا خود شما هم قبول دارید کـه یك دون ژوان نمونه هستید ؟» .

با لبخند افتخارآمیز میگوید:

ـ امیدوارم که باشم ! البته خودم میدانم همه زنها دیوانه من هستند !! اما اشکال کار اینجـاست که من بیشتر از یکبار تحمل ملاقات هیچ زنی را ندارم !

ـ آیا تا بحال عاشق شده‌اید ؟

دون ژوان : انتظار شنیدن چنین سؤالی را داشتم . راستش اینست که من همیشه ودر همه حال عاشقم ، ولی فرق من با مردهائی که فقط عاشق یك زن‌میشوند اینست که من فوق‌العاده دست و دلبازهستم ودر عین حال از یکنواختی و عادت کردن بیك چیز یا بیك زن گریزانم . اما زنها هم نباید زیاد گله‌مند باشند چون من در برخورد اولیه مثل یك کوه‌آتشفشان‌پرجنب وجوش وگرم هستم ، تاآن‌حدکه‌زنهابرای همیشه‌این‌برخورداستثنائی رابپاده‌داشته‌باشند، ولی اگر بخواهم مدتی فقط با یك زن باشم وجودم چنان سرد میشود که خود او هم از من گریزان میشود . بنظرمن عشق تا زمانی گرم است و میسوزاند ، که مـدتـش کـوتـاه بـاشـد . فقـط تنوع است که به عشق گرمی می‌بخشد !! اگر زن و مردی بدانند که برای همیشه متعلق بیکدیگر هستند ، حسادت و ترس وبی‌حوصلگی و یکنواختی جایگزین‌عشقشان میشود !

ـ اگر چنین است پس چرا یك‌بار ازدواج کردید ؟

دون ژوان : من تا ۲۵ سالگی یك احمق بودم. دراین سن عاشق شدم : یك عشق بزرگ همراه با آه و ناله و سوزو گداز ! اما پس از چند ماه متوجه شدم که مدتهاست نامه هائی شبیه بهم بـرای معشوقه‌ام مینویسم . جملات و حرکاتم هم تغییری نمیکند . آنوقت متوجه شدم که عشق بزرگ من در حقیقت خاطره‌ای‌است از چند هفته پرشور وشر که مدتها است لذت و گرمیش بپایان رسیده است . پی بردم که خودم را با خاطرات گـذشته دلخوش کرده‌ام تا ازیکنواختی زمـان حال کـل نشوم . من کشف بزرگی کرده بودم و بهمین جهت از همسرم جدا شدم و مطمئن هستم که این جدائی به نفع خود او هم بود !!

ـ شما چه تیپ زنی را می‌پسندید ؟

دون ژوان : خدای من ! این چـه سؤالیست ؟! هنوز متوجه نشده‌اید که من اگر فقط با یك تیپ زن معاشرت کنم بازهم با تکرار و یکنواختی مواجه میشوم ، و حوصله‌ام سر میرود ؟

ـ پس معتقدید که همه زنها ومردها، باید مثل شما تنوع طلب ودون‌ژوان‌باشند؟

دون‌ژوان : بهیچ‌وجه چنین عقیده‌ای ندارم ، زیرا اگر «دون ژوان» بودن یك قاعده کلی بشود ، مزه خودرا از دست میدهد ، تبدیل به مد روز میشود و آن وقت من سمبل و مظهر وفاداری‌میشوم، وحال آنکه اساس شهرت من در تنوع‌طلبی وبیوفائی است !

ـ پشیمان نیستید که هیچوقت‌صاحب خانواده وبخصوص بچه نشده‌اید ؟

دون ژوان : هرکسی دربعضی مواقع هوس داشتن چیز هائی را که ندارد میکند. ممکن است منهم در موقعیتهای نادری افسوس خورده باشم که چرا صاحب بچه نیستم ، اما از طرز زندگی فعلی‌ام آنقدر لذت میبرم که حاضرم همه چیز حتی علاقه به بچه را فدای آن کنم !! زیرا بدون بچه میتوانم زندگی کنم ، اما با یکنواختی زندگی کردن برایم مقدور نیست .

«دون‌ژوان» شماره ۲ :

این دون ژوان یك مرد خـود ـ ساخته است . او باخریدو فروش زمین ثروت سرشاری اندوخته است . قدمتوسط وتقریبا کوتاهی دارد ، اما استخوان‌بندیش قوی و محکم است . لباسهای اسپرت میپوشد ، به ادبیات ، نقاشی و عکاسی علاقمند است . صاحب یك خانه شیك و دو اتومبیل گرانبها است. اوفوق‌العاده خندان ، مهمان‌نواز وخوش‌زبان است ، از او میپرسم که **«آیا خود را دون ژوان میداند یا خیر»** میگوید :

ـ تصور نمیکنم که یك دون‌ژوان باشم ، اما راستش از هرکار سخت‌ودشواری گریزانم ، مثلا حوصله ندارم که ناز زنهارا بکشم ! زنهای پرناز وافاده را زود ترك میکنم . از هیچ چیز بیشتر ازاین لذت نمی‌برم‌که مورد علاقه و توجه دیگران ومخصوصا زنها باشم. دلم میخواهد مورد توجه تمام مردم دنیا باشم میدانم کـه رفتارم بچگانه است ، اما همیشه همینطور بوده‌ام.

یك روانشناس روزی بمن میگفت :

«شمامیخواهید همه زنها عاشقتان باشند تا تصور کنید که صاحب قدرت هستید ، درصورتیکه اصلا مرد ضعیفی هستید !»

راستش را بخواهید تا حدودی با نظر این روانشناس موافقم . دلم میخواهد گذشته از زنها مورد علاقه مردها هم‌باشم ! من‌تشنه محبت‌هستم.

ـ آیا تا بحال عاشق شده‌اید ؟

دون ژوان : تا بحال چندین‌بار به طرزی دیوانه‌وار عاشق شده‌ام ، اما بدبختانه هیچکدام از عشقهایم بیشتر از دو سه روز بعداززندگی مشترکمان دوام نیاوردند. البته منظورم اززندگی مشترك بهیچ‌وجه ازدواج نیست. متاسفانه زنها تنها آرزویشان اینست که مرد را به دام ازدواج بیندازند، اما من از ازدواج بیزارم !! زیرا فقط تا وقتیکه عدم اطمینان وتردید میان زن

بقیه درصفحه ۸۳

از گوشه و کنار سینما

سامی

«رابرت ردفورد» توبه کر که دیگر دست بروی کسی بلند نکند!

★ **«دختر شاه پریان» به‌معجزه‌احتیاج‌دارد!**

* جرج هـامیلتون هشتمین شوهر «لاناترنر» خواهد بود؟

★ **«راجر مور» بعد از هفت سال انتظار و داشتن دو فرزند، بـا زن دلـخـواهش ازدواج کرد!**

* «سیدنی پواتیه» هم‌بزودی پدر می‌شود؟

★ **خاطر «عمر شریف» این‌روزها به‌«رومینا پاور» تعلق گرفـتـه است!**

«عمر شریف» خیلی زود باربارا پارکینزر) جواب کرد!

● خداوند عالم معلوم نیست چه‌حکمتی در کـارش هست که آدم گـاه مات و مبهوت میماند. مثـلا این آقای «سامی دیویس» هنرپیشه سیاه را در نظر بگیرید، دماغش بزرگ، لبهایش درشت، پیشانی‌اش کوتاه و قدوقامتش باندازه نصف یك آدم معمولی است، تازه یك چشمش هم مصنوعی است ولی باوجود این در بدام انداختن دختران زیبای هالیوود آن چنان مهارتی دارد که آدمهای چشم‌دار را حیران می‌کند. این آقا که درمیان زنان درست‌نقطه مقابل خودش را جست‌وجو می‌کند و علاقه وافری به زنان بور و سفید و چشم‌آبی دارد اخیرا زن دیگری با آن مشخصات را به کلکسیون خود اضافه کرده و آن ستاره زیبا و سرشناس سینما «جین سیبرگ» است، قبلا هم آقای «دیویس» مدتها با «کیم نووالك» دوستی و معاشرت داشت، بعد هم «مای بریت» را به حباله نکاح درآورد که ازدواجشان دوامی نیاورد. فعلا هـم با جین سیبرگ سرگرم است تا بعد کجا زیبای موطلائی معروف دیگری گیر بیاورد واین یکی را ول کند وبه سراغ او برود!

● این خانم «باربارا ایدن» ستاره قشنگ و بانمك فیلم های «دختر شاه پریان» هـم از آن زنهای بدشانس روزگار است چونکه ملاحظه کنید: طفلکی‌خوشگل‌نیست که هست، مشهور ومحبوب نیست که هست، همسرخوب

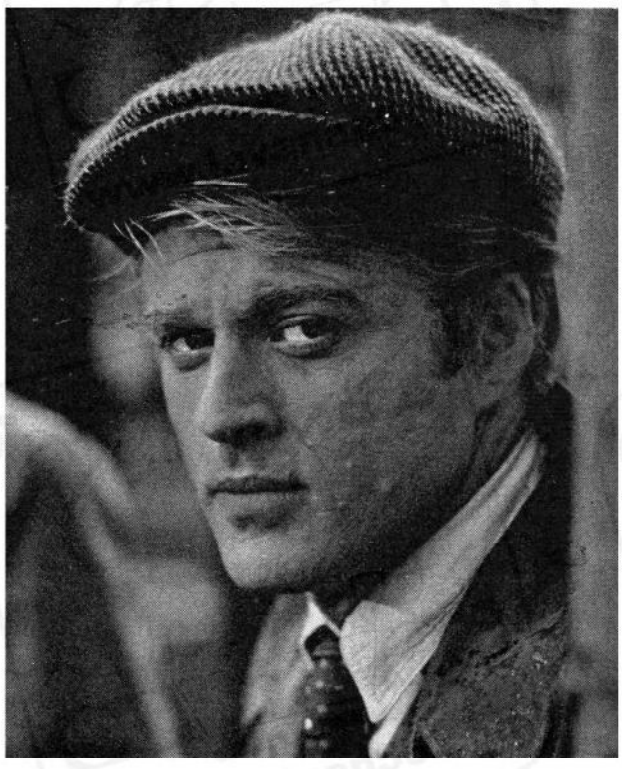

«رابرت ردفورد» دیگر برای کسی شاخ وشانه نخواهد کشید!

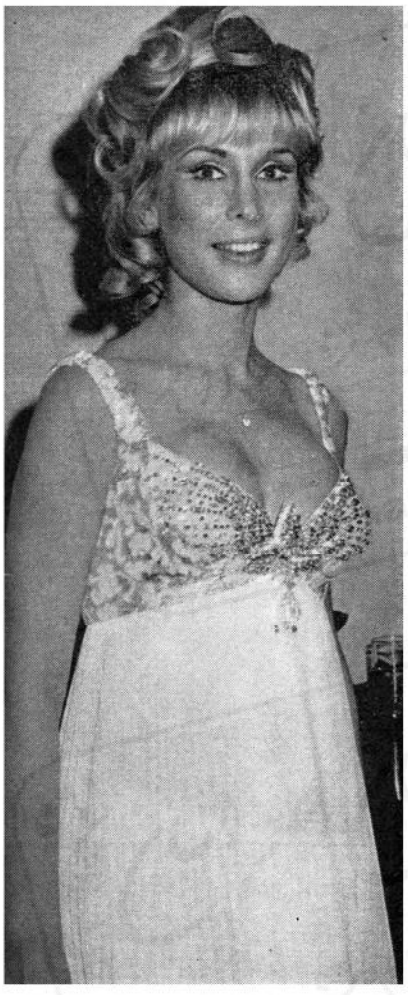

« دختـر شاه پریـان »
به معجزه احتیاج دارد !
←

دیویس زنهای موطلائی را کلکسیون می‌کند!

لاناترنر ــ جرج هامیلتون یك زوج واقعامتناسب !

ومادر مهربانی نیست ، که هست ، باوجود این ، شوهر این خانم که هنرپیشه درجـه دومی باسم «مایکل‌ـ آسارا»ست مـردی سخت سربهوا و هوسران ازکاردرآمده‌که روزگار دختر شادمریان را سیاه‌کرده‌است. واقعا که عجب مرد های بی‌عاطفه و بدسلیقه‌ای توی این دوره وزمانه پیدا میشوند !

● **خبرمیدهند که آقای سیدنی پواتیه هنرپیشه معروف سیاه‌پوست هم بزودی پدر می‌شوند ، منتها عروسی نکرده وزن نگرفته ! مادر این‌فرزند نیامـده خانم «جوآنا شیمکوس» ستاره جذاب سفیدپوست است که از بعد بازی در فیلم «مرد از دست رفته» باتفاق سیدنی پواتیه» همه‌جا درکنار وی دیـده می‌شود. «جوآنا» را در فیلم «حادثه‌ـ جویان» با «آلن دلون» دیده‌ایم .**

● صحبت ازدواج شد، بدنیست‌بدانید که «راجرمور» هنرپیشه سری‌فیلم‌های تلویزیونی «سنت» هم اخیرا داماد شد ، چیزی که هست باید بدخبر این نکته را هم افزود که آقای «مور» مدت هفت سال همینطوری با متعلقه فعلی خود (که یك ستاره ایتالیائی‌است) زندگی می کرده ودراین مدت از او صاحب دو پسر شده است !

● **«عمرشریف» همکه گوئی شغل هنرپیشگی را بیشتر بخاطر مزایای خصوصی و فرعی‌اش انتخاب کرده تا بخاطر سینما و هنر وازاین حرفها ، پس از مدتها نامزدبازی با خانـم «باربارا پارکینز» (ستاره پیتون‌پلیس) ظاهرا ازایشان خسته شده و «گرل‌ـ فرند» جدیدی برای خود زیر سر گذاشته‌است ، گرل فرندی که ده ، پانزده سالی از وی کوچکتر است . این «گرل فرند» را ما بنام «رومینا پاور» می‌شناسیم !**

● «رابـرت ردفورد» محبوبتریـن هنرپیشه امروز سینما که معمولا درتیپ آدمهای یاغی و آشتی‌ناپذیر ظاهـر می‌شود بدجوری دارد ادای «مارلون‌ـ براندو»ی ده ــ پانزده سال قبل را درمیآورد : ایشان نه فقط به هیچ‌کس از بزرگ و کوچك روی خوشی‌نشان نمیدهند ودررا بروی همه بسته‌اند بلکه اگـر عکاس‌ها و خبرنگـاران برای مصاحبه با وی قدری زیادتر از حد معمول پافشاری کنند بـا آنها دست بگریبان می‌شود و کتك‌کاری می‌کند. هفته قبل«ردفورد» در یك سوپرمارکت مشغول خرید بود که عکاسی عکس‌او را گرفت. جناب هنرپیشه ناراحت شد ویخه عکاس را چسبید که چرا عکس گرفتی. ازاین اصرار واز آن انکار تا خلاصه کتك‌کاری شروع شد ، ولی چون اینجا دیگر سینما نبود وطرف دستور کتك خوردن نداشت حسابی از خجالت آقای «رد فورد» برآمد و اورا با دماغ خونین و لب ورم‌کرده انـداخت و دنبال کـارش رفت .

می‌گویند«رابرت ردفورد» ازآن‌پس‌در رفتارش بامخبرین تجدیدنظرکرده‌است!

● **«لاناترنر» که هفتمین شوهر را بتازگی جواب کرده و فعلا دارد دنبال بدبخت هشتمی می‌گردد ، این روزها بطورآزمایشی دارد با «جرج‌هامیلتون» هنرپیشه‌ای که درست نصف سن وسال اورا دارد اینطرف وآنطرف می‌گردد! اگر این معاشرت عجیب به ازدواجی فرخنده منجر شود دراین صورت باید واقعا به سحر و جادو واین‌جورچیزها اعتقاد پیدا کرد !**

● «رابرت واگنر» ایفـا کننده رل «گرفنار» در تلویزیون این روزها گرفتاری عجیبی پیدا کرده، باین معنی که یك ستاره تازه‌کار دانمارکی از مملکت خودش بلندشده وراه افتاده به هالیوود آمده ومدعی است «واگنر» پدر فرزندی است که در شکم دارد و خلاصه باید مخارج فرزند را تقبل کند. فعلا «رابرت واگنر» بیچاره دارد این دروآن‌درمیزندکه ثابت کند درتمام‌مدت عمر پایش به دانمارك نرسیده است !

● **«ژاکلین کنـدی» دارد رقیـب خطرناکی پیدا می‌کند ، رقیب جوان وزیبائی‌که بدجوری پایش را در کفش او کرده است.**

اخیرا در سفری که «اوناسیس» شوهر ژاکلین به تنهائی به مونا‌کو کرد همه‌جا اورا در کنار «کندیـ‌ـ برگن» ستاره چشم‌عسلی و موطلائی دیدند. با توجه به تفاوت سن و سال وجمال ظاهری‌که بین‌این‌دو خانم‌وجود دارد کـار «ژاکلین» مشکل بنظـر میرسد!

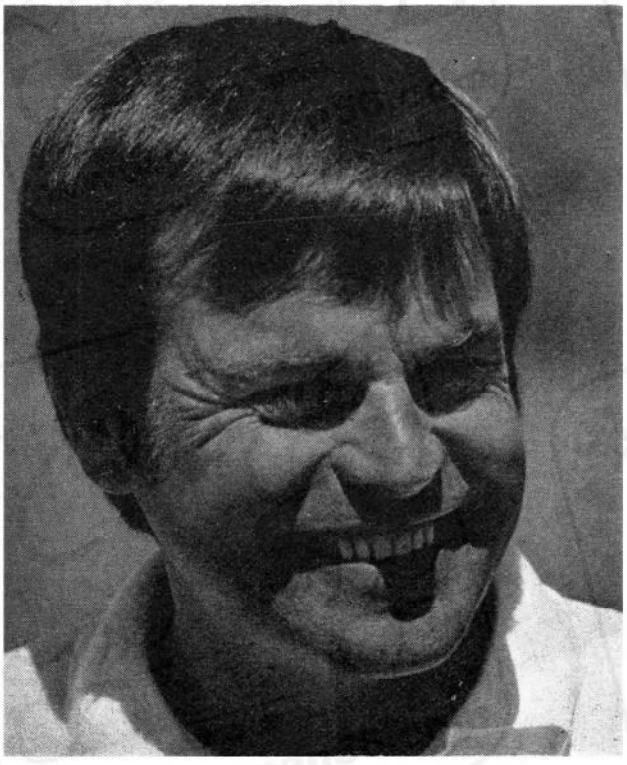

گرفتاری تازه‌ای برای هنرپیشه«گرفنار» !

شبح نیمه‌شب

چهل طوطی

فرستنده سر گذشت :
ناهید ناظمی از مشهد

نویسنده : شبدیز

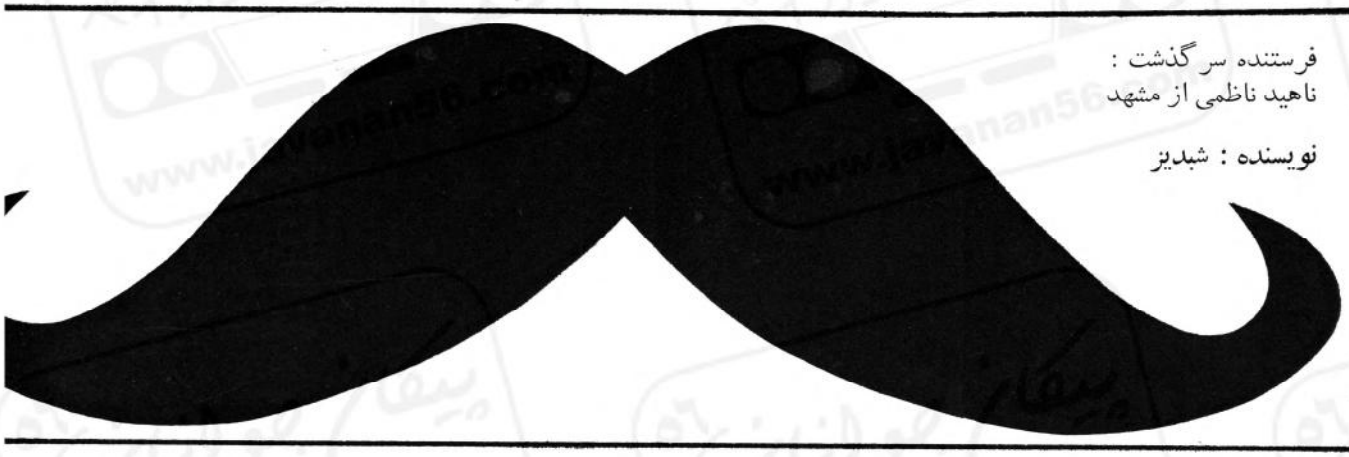

سخت سرگرم درس خواندن برای امتحانات آخر سال بودم . شش طبیعی امتحان میدادم و حفظ کردنی زیاد داشتم. شبها تا دیروقت بیدار میماندم و درس میخواندم. میخواستم نه تنها قبول شوم بلکه معدل عالی بیاورم.با پدرومادرم و چندتن از دوستانم شرط بسته‌بودم. احتمال شاگرد اول شدن من ضعیف بود زیرا شاگردانی قوی‌تر ازمن در مدرسه خودمان وبخش وجود داشتند اما امیدواربودم که لااقل با معدل‌بالای هفده قبول شوم . این به کوشش فوق‌العاده نیازداشت. شب وروز فعالیت میکردم وفقط بعداز ظهرها چند ساعت میخوابیدم. بدون ورزش و ورزش چند کیلو ضعیف شده‌بودم. اعصابم حساس و خراب شده بود وباندك صدائی از جای میجستم و متوحش میشدم.

شب ها برنامه معینی داشتم. شام مختصری میخوردم و بعد به آشپزخانه میرفتم ویك‌فنجان بزرگ قهوه درست‌می‌کردم و می‌نوشیدم . شنیده‌بودم قهوه بی‌خوابی میآورد ومن میخواستم بیدار بمانم که لااقل پنجاه شصت صفحه حفظی حاضر کنم . بعداز صرف قهوه به اتاق خودم میرفتم و بقدم زدن مشغول‌میشدم و بصدای بلند کتاب میخواندم. عادت داشتم و تابصدای بلند نمیخواندم چیزی از مطالب خوانده شده در خاطرم نمی‌ماند. این برنامه هر شب من‌بود. نزدیك صبح‌که هوا روشن میشد پرده های اتاق را میکشیدم و روی کاناپه میافتادم و چرت میزدم . اتاق من مشرف بیك کوچه‌پهن بود که تقریبا حکم خیابان را داشت و همسطح کوچه بود بطوریکه اگر پرده‌هارا نمیکشیدیم از خارج رهگذران میتوانستند داخل اتاق مرا ببینند . بهمین علت‌همیشه پرده های اتاق من کشیده‌بود.

چند شب بیشتر بامتحانات نمانده بود. اگراین چند شب را نیز مقاومت میکردم وبیدار میماندم اعتماد داشتم که شرطرا می‌بردم و بامعدل بالای هفده قبول میشدم . آنشب قهوه را با عجله خوردم‌و باتاق خودم رفتم و مشغول درس‌خواندن شدم . نفهمیدم وقت چگونه گذشت. همه اهالی خانه وهمسایگان در خواب بودند. هیچ صدائی مگر صدای جیرجیر سوسکها و حشرات شنیده نمیشد . گاهی یك‌کامیون از خیابان نزدیك خانه ما میگذشت و سکوت سنگین شامگاهی‌را می‌شکست. کم‌کم احساس کردم که هوا روشن میشود. ظلمت شب‌اندکی شکسته بود. بی‌اندازه خسته بودم. خسته‌تر از همیشه. نگاهی به ساعت کردم . ساعت یکربع یا ده دقیقه به چهاربود . در فصل امتحانات هوازود روشن میشود درحدودساعت‌چهارتقریباسپیده بامدادی دمیده‌است . روی صندلی نزدیك پنجره افتادم و چشم به خیابان‌دوختم. داشتم چرت میزدم. پرده ها عقب‌بود ومن میتوانستم کوچه را ببینم . روبروی پنجره اتاق‌من درست آنطرف کوچه تیر چراغ‌برق قرارداشت که نور چراغ آن دایره‌ای را در زیر تیر روشن میکرد . سرگرم چرت زدن بودم . گاهی چشمم بسته میشد و باز بیاد درس میافتادم وبی اراده دیدگانم را بازمیکردم اما فشار خواب یکبار دیگر پلکهایم را می‌بست. یکی‌از همین دفعات بود که ناگاه در مقابل خود منظره وحشت‌آور و عجیبی دیدم. یکنفر با قبا وشولای دراز آنطرف کوچه درست وسط دایره روشن زیر چراغ ایستاده و دستهایش را از دوطرف طوری باز کرده‌بود که گوئی با پنجه هایش میخواهد حلقوم مرا بگیرد و بفشارد و خفه‌ام‌کند. دهانش بازوزبان سرخ ودرازش بیرون آمده‌بود . مثل مار . لهله میزد . از همه وحشت‌آورتر چشمهایش‌بود.سفیدی‌دیدگانش برق میزد و نوری از آن ساطع بود که بیننده را زهره ترك می‌کرد . باین چشمهای وحشت‌انگیز بمن خیره شده‌بود صورتش خفه و گرفته بود اما یك علامت مشخصه داشت . پشت لبش یك‌قطعه سیاهی بود که به سبیل شباهت نداشت . مثل ماه گرفتگی . شبیه خال . چیزی سیاه و مهیب . تا چشم باین هیولا افتاد خواب از سرم پرید . کمی بآن خیره شدم و بعد شروع کردم به جیغ‌کشیدن. دیگر نفهمیدم چه شد و چه‌گذشت. چندبار صدای جیغ خودم را در سکوت بامدادی شنیدم و بعد از حال و هوش رفتم.

بعدازاین جیغ ها چه حادثه‌ای اتفاق افتاد بیاد ندارم زیرا بیهوش بودم فقط در آخرین لحظه هوشیاری‌دیدم که‌آن هیولای عجیب که شولائی دراز بتن داشت گریخت و درتاریکی شب ناپدید شد.روی‌تخت‌بیمارستان بودکه‌بهوش‌آمدم.

— من کجاهستم ؟

— توی بیمارستان . آروم‌باش.حرکت نکن.

دستها و پاهای مرا بسته بودند. حتی گردنم را باتسمه‌ای محکم کرده بودند که سرم را بچپ و راست و بالا و پائین تکان ندهم . مادر و پدر و خواهر و برادرم بالای سرمن بودند. پزشك وپرستار قیافه‌ای درهم داشتند اما از بهوش آمدن من ابراز خوشنودی و رضایت می‌کردند . ضربه مغزی بمن وارد آمده و خطر هنوز مرتفع نشده‌بود.

— چی شد . ؟ چرا جیغ کشیدی ؟

وقتی تو جیغ زدی همه بیدار شدن.

همسایه‌ها از خونه‌هاشون ریختن بیرون. خیال کردیم دزد اومده. همه‌جارو گشتیم اما اثری از دزد پیدا نکردیم. تو بیهوش وسط اتاق افتاده بودی. سرت خورده بود به لبه کاناپه و قلمبه شده بود. فورا تورو رسوندیم به‌بیمارستان. اگه تاخیر کرده‌بودیم میمردی . دکتر ها گفتن خیلی اونو بموقع رسوندین . اگه حرکتش میدادین و یا دیرتر میومدین دیگه فایده‌ای نداشت . حالا خودت بگوچراجیغ کشیدی . دزد دیدی ؟ دکترها عقیده‌دارن که اعصاب تودراثر درس خوندن وبیداری خراب شده.

ابتدا چیزی بخاطر نمیاوردم.بمغزم فشار آوردم تاکم‌کم بیادم آمد که‌شب گذشته چه دیدم . هشت نه ساعت رادر بیهوشی مطلق گذرانیده بودم و این‌به‌حافظه من سخت لطمه زده بود. بیادآوردم که‌دمه‌های صبح آن شبح مهیب را دیدم‌واز ترس جیغ زدم. از مامان وباباخواستم که دست مرابگیرند . هنوز از ترس می‌لرزیدم . رنگم بشدت پریده بود.میدیدم که دکترها و پرستاران نگران هستند و زیرگوشی حرف میزنند . نمیدانم چه برسرم‌آمده‌بود. دکتر معالج من دستور داد که راجع به حادثه شب‌قبل صحبت نشود و برای این منظور جز مادرم همه را از اتاق بیرون فرستاد بخود منهم‌سفارش کرد که فکرم را متوجه مسائل دیگری بکنم.

اوه. پاهایم . پاهای من حرکت نداشتند. احتمال زیادی میرفت که فلج شده باشم . بیچاره مادر و پدرم. چقدر نگران بودند. چه تلاشی میکردند. بدون مبالغه درطی بیست وچهار ساعت اول‌بیشتر از شصت آمپول بمن تزریق کردند و با سرم غذادادند که سرم را تکان ندهم. خوشبختانه بعد از گذشت یك شبانه روز خطربرطرف شد اما هنوز پاهایم حرکت طبیعی نداشتند . دکترها آزمایش میکردند و پرستاران ماساژ میدادند و روغن های مختلف‌میمالیدند وتزریق‌میکردند. آزمایش‌ها نشان میدادند که‌اعصاب با سالمند وخوب کار میکنند اما یك شوك شدید سبب شده بود که موقتا ازکمر بپائین فلج شوم.

هجده روز دربیمارستان بودم تا توانستم با پای خودم آنجا را ترك‌کم اما دیگر کار از کار گذشته وامتحانات

بقیه درصفحه ۷۲

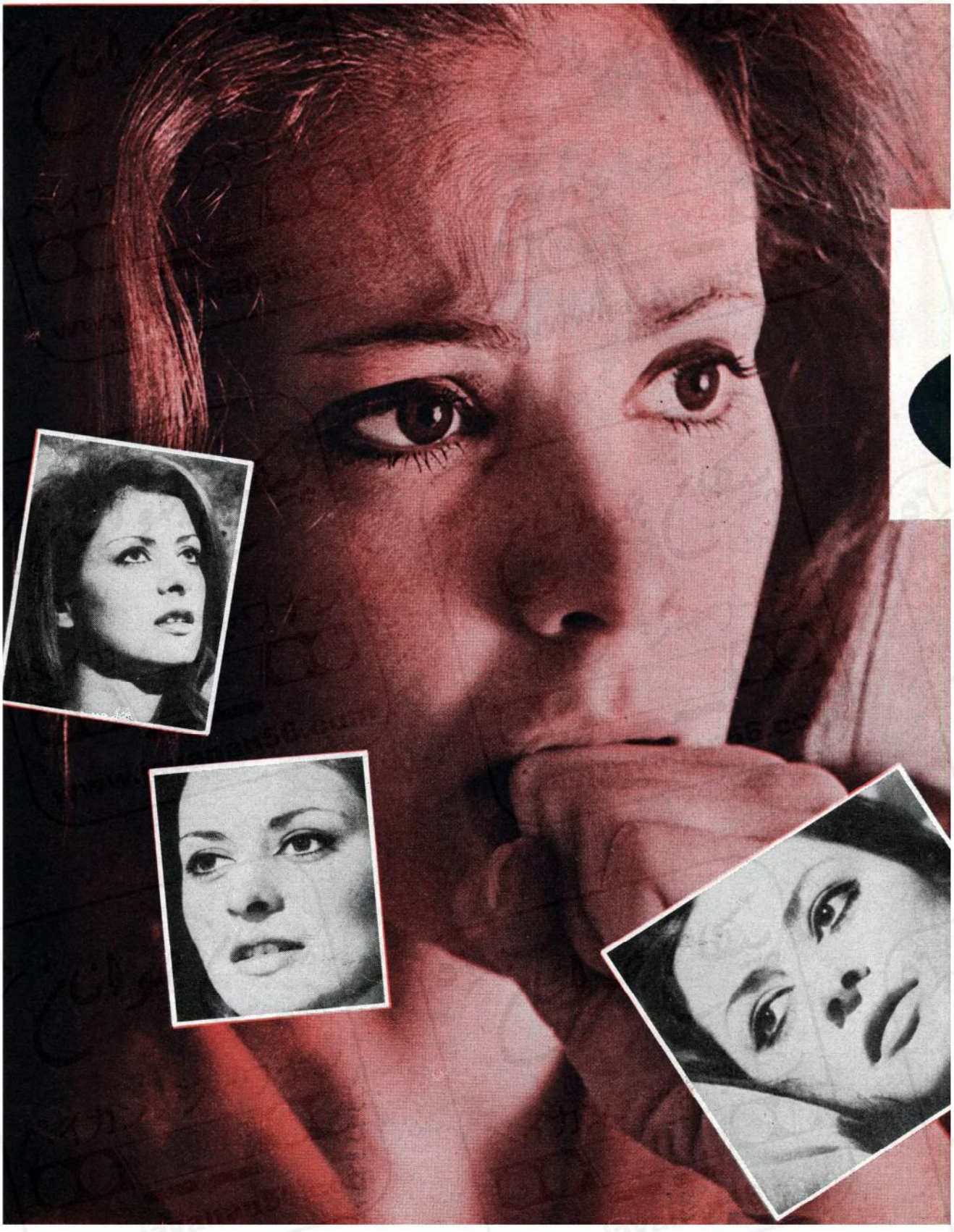

علائم بیقراری در شما وجود دارد؟

● آیاهمیشه‌ازخستگی می‌نالید ؟
● بفکر درمان و تمدد اعصاب‌خودهستید؟
● بجای آنکه پیوسته حرف بزنید ، به حرف دیگران‌گوش میکنید ؟

پاسخ باین تست ، یك جنبه از شخصیت شما را بخودتان آشکار میسازد :

مقاله امروز بیشتر جنبه علمی دارد و چنانکه رسم ماست هرچند صباحی‌یکبار، برای آنکه، مطالب‌نظری مقالات بهتر و مفیدتر درخاطرها نقش‌بندد ، مقاله‌ای که معمولا «تست» نامیده میشود ، و عبارتست از مجموع چند سؤال‌می‌آوریم تا خوانندگان آموخته‌های خودرا بهتر در ذهن‌شان جمع‌وجورکنند .

مقاله امروز در واقع یك آزمایش شخصیت است ، منتها یك‌جنبه از شخصیت را روشن میسازد .

خوب ، هیچ‌دور نیست که‌شما اززمره کسانی باشید که پیوسته از خستگی می‌نالید و در عین‌حال قادر نیستید تمدد اعصاب‌کنید.

یکی ازعوامل‌خستگی مدام ، بیقراری است واین بیقراری چنانکه بارها نوشتم حتی ممکن است آدمی را بیمار سازد. بنابراین قبلاز هرچیز در شخصیت خودتان دقیقتر شوید تا ببینید آیابیقرار هستید یانه . اگرچنین است به سؤالات زیر پاسخ بدهید وبعد به پایان مقاله مراجعه کنید وببینید نتیجه‌چیست.

به سؤالات زیر فقط با «بله»یا «نه» جواب بدهید واینك سؤالات :

۱ ــ آیا برای شما مشکل است که ساکت بنشینید و به‌دیگری اجازه بدهید که متکلم‌وحده‌باشد؟

۲ ــ آیا اطرافیانتان بشما خرده میگیرندکه تند حرف‌میزنید ؟

۳ ــ آیا درضمن بحث‌های خوداز این شاخه به‌آن شاخه می‌پرید؟

٤ ــ آیا وقتی‌که باکسی حرف‌میزنید مایلید به چشمان‌آنان خیره‌شوید؟

٥ ــ آیا غالبا برای شما این اتفاق می‌افتدکه دندان‌ها یا دستهایتان‌بهم‌فشرده شوند؟

٦ ــ آیا وقتی‌که بکاری شاغل نیستید احساس عدم آرامش میکنید؟

۷ ــ آیا برای شما غیرممکن است مدتی نسبتا دراز دریك‌جا بنشینید وبیك کار شاغل‌باشید؟

۸ ــ آیا سختتان است که‌تمدداعصابی کنید یاازچیزی لذت‌ببرید؟

۹ ــ آیا وقتی که‌روی تخت‌خواب دراز می‌کشید ، تاهنگامی که به خواب بروید مدت درازی طول میکشد؟

۱۰ــ آیا خوابهای شما غالبا آشفته و پرحرکت‌است ، مثل‌اینکه چیزی پیدا کرده باشید یاکسی‌را دنبال کنیدوبعد منقلب وپریشان ازخواب بیدارشوید؟

۱۱ ــ آیا برای اینکه به‌خواب بروید یا آرام بگیرید ، حتماباید قرص مسکن وخواب‌آوربخورید؟

۱۲ ــ آیا همیشه مایوسانه خجول و شتابزده هستید ؟

۱۳ ــ آیا حرکات عصبی‌هم از شما سرمیزند ، مثل جویدن نوك انگشتان؟

۱٤ ــ آیا بی‌اراده سیگار می‌کشید یا آدامس می‌جوید ویا اینکه مثل بعضی مردم حتما باید آب‌نبات یاپاك‌چیزدیگردر دهان گذاشته مزه‌مزه کنید؟

۱٥ ــ آیا برای شما غیرممکن است که‌از خوردن یا آشامیدن در فواصل‌چند وعده غذای اساسی روزمره خودداری کنید؟

۱٦ ــ آیا تندتند غذا می‌خورید ، مثل‌اینکه کسی‌سردرعقبتان گذاشته است؟ یااینکه کسی میخواهد غذارا از شما بگیرد؟

۱۷ ــ آیا وقتی که باید مدتی‌انتظار بکشید ، یاوقتی که‌کسی باشما مخالفت میکند وجروبحث میکند ویاوقتی که می‌بینید مخاطب حرفتان را دیرمی‌فهمد ، از کوره درمیروید و خلق‌تنگی میکنید؟

۱۸ ــ آیا واقعا چنین تصورمیکنید هرکاری که میکنید جنبه حیاتی دارد و شکست درآن تقریبا درحکم بدترین‌حادثه است‌که امکان دارد برایتان اتفاق بیفتد ؟

۱۹ ــ آیا خیال می‌کنید که‌نمیشود راحت بود برای اینکه ممکن است‌دیگری جای شمارا بگیرد ، یااینکه‌خیال‌میکنید دیگری نمی‌تواند آن‌کار را انجام بدهد ویا بهتر ازشما انجام بدهد؟

۲۰ ــ آیا همیشه مواظب هستید که همه‌چیز برطبق نقشه وبرنامه به انجام برسد واگر کوچکترین خللی درآن وارد آید موجب آشفتگی خیالتان میشود؟

حالا که به همه سؤالات پاسخ داده‌اید، یکبار دیگر « بله » یا « نه »های‌خودرا وارسی‌کنید ، ببینید صحیح جواب داده‌اید یانه . وقتی‌که خوب مطمئن

بقیه درصفحه ۷٤

ومسائل اجتماعی

مادرم ادای جوانان را درمیآورد

بانوئی۳۶ ساله‌هستم دارای سه فرزند و یکی هم در راه‌دارم. پنج ساله بودم که مادر و پدرم بعلت اختلاف سن زیاد ازهم جدا شدند و پدرم دنبال‌کار خودش رفت ، مادرم راهی را برگزید که شرم دارم برزبان آورم . من با هر بدبختی بود در خانه عمه و مادر بزرگ و برادرم که از پدر یکی هستیم زندگی بسیار بدی را گذراندم و زیردست عمه و زن برادر کلفتی میکردم و تا کلاس ششم ابتدائی بیشتر نگذاشتند بخوانم .

هروقت مادرم بمن سرمیزد عمه و برادرم مخالفت میکردند و معتقد بودند که او مرا هم گمراه خواهد کرد و براهی خواهد برد که خودش رفته است ، بهربدبختی بود به چهارده سالگی رسیدم . عمه‌ام که میدانست مادرم پول و جهیزیه کافی بمن خواهد داد مرا برای پسرش عقد کرد ، آنها بمقصود خود رسیدند و مرا بدبخت کردند .

از وقتی که ازدواج کرده‌ام مادرم پایش بخانه ما بازشده . اخیرا زن یك مرد بی‌سواد و پولدار شده و یك آرایشگاه مجهز دارد . هرروز یك رنگ لباس می‌پوشد و موهایش را بشکلی درمیآورد ، بوسیله انواع وسائل آرایش خودش را جوان کرده‌و هیچکس باور نمیکند که من دختر او هستم. در ٤٤ سالگی بفکر بچه‌دار شدن افتاده و میخواهد برای معالجه به خارج برود ، اصلا بمن و بچه‌هایم محل نمیگذارد و همین امسال که برای روز مادر باتفاق بچه‌ها کادوئی تهیه کرده و به خانه‌اش رفتم کادو را پس‌داد و بمن گفت احتیاجی به‌کادوی تو ندارم ، بعد هم مرا از خود راند . او هیچوقت بفکر من نبوده و نیست . هرروز شوهرم سرکوفت او را بمن میزند و مرا خجالت میدهد . نمیدانم چکنم ؟ شما را بخدا درمجله بنویسید که مادران فرزندان‌خودشان را فراموش نکنند و از طرفی کاری نکنند که باعث سرشکستگی بچه‌هایشان باشد . منتظر جواب‌هستم.

ف. ج.

جواب :

خانم ف. ج. نامه شما خیلی فصیح بود . شما ناراحتی‌های زیادی را در زندگی تحمل کرده‌اید تا آنکه بالاخره برای خودتان تصدیق ششم ابتدائی‌را گرفتید و بعداز آنهم شوهر کردید ، شوهری که‌فکر می‌کنم گله‌ای از او ندارید .

می‌پرسید چطور ؟ جواب می‌دهم که اگر گله‌ای از او داشتید لااقل یکبار از او گله می‌کردید ، فقط یك گله از اوکردید و آنهم به‌مادرتان‌برمیگردد. آن گله نیست‌که شوهرتان بشما گفته‌است که مادر و دختر باهم خواهید زائید . اینهم گله بزرگی نیست. فقط یك شوخی است .

همه گله‌هائی که درنامه‌تان هست مربوط می‌شود به مادرتان و همه این گله‌ها هم راست است، ولیکن گله‌هائی که فایده‌ای ندارد . من اگر بجای شمابودم یکبار برای همیشه مادرم را ترك می‌گفتم و دیگر نه‌خودم و نه‌بچه‌هایم ، هدیه‌ای برای او نمی‌فرستادیم. حالا شما چرا می‌فرستید ؟ علتش اینست که هنوز باو وابسته‌اید و می‌خواهید سایه او بالای سر شما باشد، ظاهرا از او نفرت دارید ، ولیکن باطنا حاضر نیستید از او دورباشید و بهمین دلیل است‌که‌توهین‌های او را بجان می‌خرید و باز بسراغش میروید ، دوثلث نامه‌تان مربوط است باین موضوع که باوجود اینکه ناپدری‌تان از زن دیگر بچه دارد ، مادر ٤٤ ساله‌تان بیوسته بفکر آبستن شدن است . شما چرا ناراحتید ؟ کمی فکر کنید ببینید راست می‌گویم‌که شما هنوز به مادرتان وابسته هستید یا نه ؟ اگر راست می‌گویم ، راهش اینست که رفته رفته از مادرتان دل‌برکنید . کمتر به خانه او بروید ، او را بخانه خود دعوت نکنید ، مخصوصا ازین لحاظ که خانواده شوهرتان از او خوششان نمی‌آید : شما آیا حاضرید شوهرتان و بچه‌هایتان را از دست بدهید و مادرتان را بگیرید ؟ بیقین می‌گوئید نه . ولیکن اگر به روابط خود با مادرتان همچنان ادامه بدهید هم شوهرتان را از دست خواهید داد و هم بچه‌هایتان را .

پاهایم کج است. چکنم ؟

دختری هستم ۲۲ ساله و در موسسه‌ای کارمیکنم. ازکج بودن پاهایم بشدت رنج میبرم و نزدیك است بخاطر همین موضوع‌خودکشی‌کنم . درخیابان همه‌مرا مورد تمسخر قرار میدهند و بطرز عجیبی به‌پاهای‌من خیره می‌شوند ، حتی بعضی از جوانهای مزاحم ادای مرا درمیآورند ، ازاین جهت خیلی عذاب‌میکشم و روز بروز از غصه ضعیف تر میشوم و احساس‌میکنم هر روز این کجی پاهایم بیشتر میشود تا جائی که کم‌کم کنترل خودم را از دست میدهم و بنظرم میرسد که نزدیك است زمین بخورم . خواهشمندم راهنمائیم کنید اولا چگونه تعادل خودم را بدست‌آورم و از طرفی آیا درایران یا خارج راه علاجی هست . شما مشکل مرا بگشائید .

امضاء محفوظ

جواب :

خانم امضاء محفوظ . دوستی دارم که برای خودش روانشناس است . چند روز پیش‌برایم‌حکایت می‌کردکه‌ابوسعید ابوالخیراز صوفیه شام ، روانشناسی هم بلد بوده . وقتی که پرسیدم چطور ، گفت:گویا روزی مردی که نقصی بدنی داشت (یا چیزی شبیه این) ازبازاری‌گذشت وپای به‌خانه‌شیخ‌گذشت وشیخ که دید این مردناراحت‌است، علت‌راجویاشد.مردجوابداد‌با این وضع که من داشتم همه بازاریان متوجه من شدند و من خجل شدم ، شیخ روبدوکرد و گفت برو پیرس که چند نفر از بازاریان متوجه شما بودند . مردرفت و وقتی که بازآمد گفت یکی دونفر ، شیخ روبدو کرده گفت دیدی که اشتباه می‌کردی و مردم به‌فکر خود بودند و این شما بودید که نقص خود را بزرگ کرده وپیوسته از آن در رنج بودید.

کجی پا را هم درایران و هم در خارج ایران می‌توان با جراحی معالجه کرد و برفرض که معالجه نشد باز عیبی ندارد . مگر تاکنون ندیدید که‌کسی دست یا پا و یا هیچکدام را نداشته باشد.

یادم هست که چندی پیش در روزنامه کیهان شرح حال مردی را میخواندم که نه دست داشت و نه پا و یکی بعد از دیگری آنها را از دست داده‌بود، بااین وجود خوش بین بود ، نیروی زندگی در روح آدمی است .

مگر داستان خانم هلن‌کلر آمریکائی را نشنیدید که باوجود لالی وکوری وکری ، به‌هرچه دلش می‌خواست رسید و موسسات خیریه فراوانی‌بامشاورات خود بجای گذاشت ؟ شما می‌توانید کجی پای خودرا ــ که نقصی هم نیست ــ با چیز دیگری جبران کنید. می‌گویند کورها لامسه‌ای قوی دارند و با استفاده از قوه لامسه می‌شود چیز بآنها آموخت.

اگر درکوچه وخیابان، جوان ناپخته‌ای ندانسته بشما خندید یا ادای شما را درآورد این امر آنچنان مهم نیست که شما دست بخودکشی بزنید . آن جوان نیز اگر بداند که شما اینهمه رنج می‌برید یقین‌بدانید که از آن حرکات دست برخواهد داشت . منتها این شما هستید که با دلسوزی به‌خویشتن ، حرکت بچگانه آنها را درخیال بزرگ می‌کنید . شما چند صباحی حرکات دیگران را در خیال بزرگ نکنید، ببینید چه‌خواهد شد . یقین دارم مقدار زیادی از بار غم شما کاسته خواهد شد .

نمی‌دانم سواد شما به چه حد است، ولیکن از نامه‌تان پیداست که درس خوانده‌اید . بجای آنکه غم بخورید و بخودتان دلتان بسوزد و خودخوری کنید، تصمیم بگیرید که این نقش را باکار و باسوادجبران کنید .

کدامیك از این دو مرد را انتخاب کنم ؟

زنی ۳۹ ساله هستم ، بااینکه گذشت زمان‌اثراتی در پوستم باقی‌گذارده ، تا حدی از زیبائی بهره‌مندم. ۱۸ سال پیش با جوانی که چهارسال ازخودم کوچکتر بود عاشقانه ازدواج کردم و زندگی سعادتمندی را داشتم ، بعداز مدتی با وجود فداکاری ها و زحمات زیاد ، علاقه شوهرم بسردی گرائید . دو سال قبل جوانی ۳۲ ساله که از هرجهت شابسته زندگی بامن بود سرراهم قرار گرفت و پیشنهاد کردازشوهرم طلاق بگیرم و با او ازدواج کنم ، بعداز تحمل هزاران بدبختی ، برخلاف میل‌باطنی‌ام از شوهر اولم

بقیه درصفحه ۷۰

ضد ازدواج

یک داستان پر کشش ، هیجان انگیز

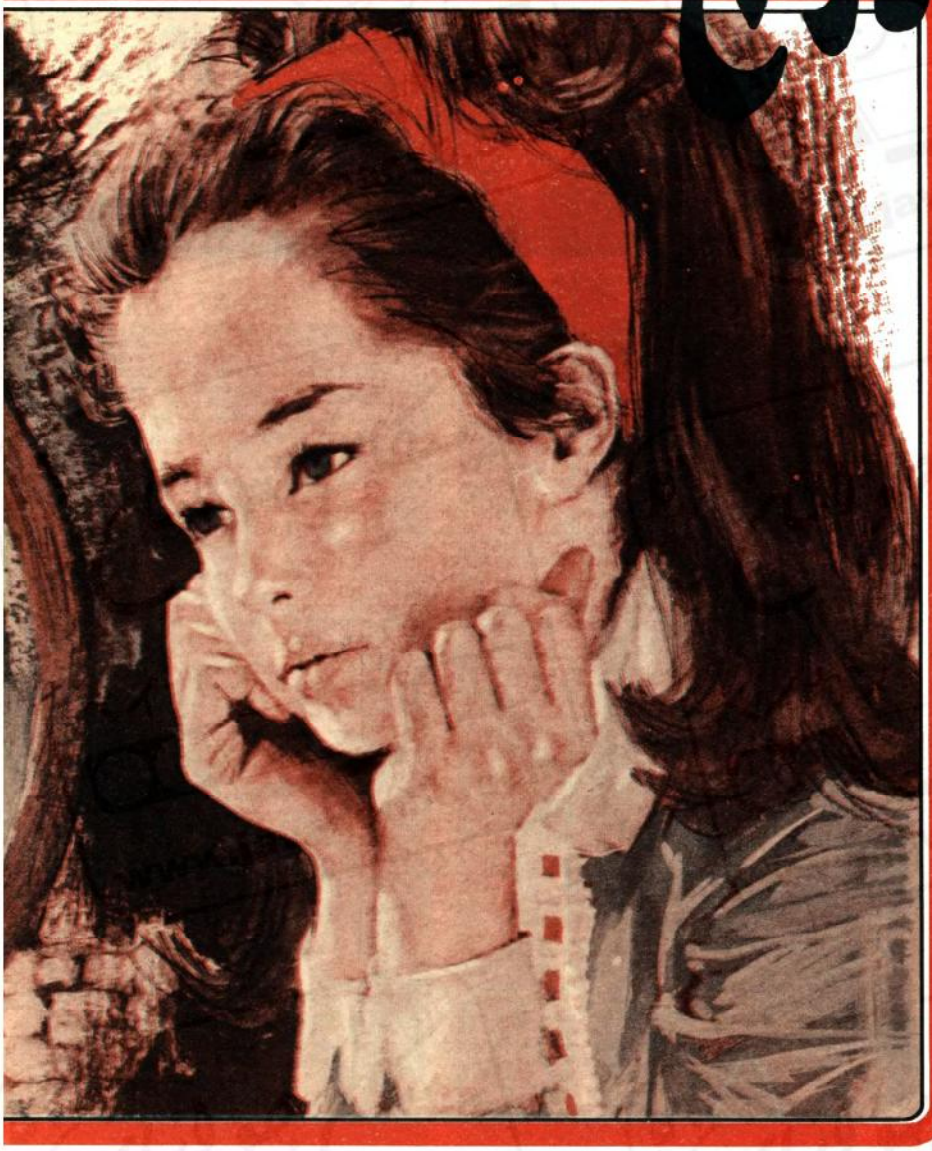

خلاصه شماره گذشته :

«ایزابل دختر جوان و زیبائیست که در پرورشگاه بزرگشده . او در خانواده‌ای بعنوان پرستار واردمیشود. مدتی بعد بعلت جوانی و زیبائیش زن خانه او را اخراج میکند ایزابل به خانه دکتر کالت که آگهی استخدام یکنفر پرستار به روزنامه داده میرود. این خانه قدیمی درکنار دریاچه‌ای بنا شده . دراین خانه همه‌چیز بنظر ایزابل مرموز و حیرت‌آور میآید ، بخصوص رفتار سرد و خشن دکتر کالت . از ژانت مستخدمه پیر منزل میخواهد اطلاعاتی از خصوصیات اخلاقی دکتر کالت به‌او بدهد. ژانت میگوید دگرگونی روحی و اخلاقی دکتر تقصیر زن او میباشد. »

ایزابل مدتی منتظر جواب ماند . میخواست بفهمد زن دکتر فیلیپ صاحب خانه و مادر کودکی که او بسمت‌پرستارش استخدام شده بود ، چه کرده ، و چه سرنوشتی داشته که دکتر فیلیپ دچار آنهمه دگرگونی روحی و اخلاقی شده . ژانت همچنان ساکت‌بود.

ایزابل سؤالش را تکرار کرد و پرسید :

ــ ژانت. چه پیش آمده که دکتر فیلیپ اینطور تغییر روحیه داده .

ژانت سرش را تکان‌داد وگفت:

ــ داستانش مفصل است . از همان ابتدائی شروع میشود که دکتر فیلیپ با مادموازل دنیس آشنا شد . دختری که بعد ، زن او شد . آنموقع فیلیپ دکتر جوان و شادابی بود و بعدازفوت یکی‌از عموهایش ثروت قابل توجهی به ارث‌برده بود که از جمله آن ارثیه یکی همین قصر میباشد . دکتر فیلیپ با همسرش که تازه ازدواج کرده بودند در این قصر ساکن شدند . فیلیپ کار طبابت ومعالجه بیماران را کنار گذاشت . ثروتی را که به‌ارث برده بود وقف تحقیقات علمی‌کرد. برای خودش در طبقه بالا ، آزمایشگاه مجهزی تشکیل داد و بیشتروقتش را به مطالعه علمی در آزمایشگاهش میگذراند. او هدف های عالی انسانی داشت . میخواست از راه مطالعاتی که آغاز کرده بود خدمتی به جامعه بشریت کرده باشد . هنوز هم همین هدف را دنبال میکند . اما دنیس بجای آنکه شوهرش را در راهی که آغاز کرده بود یاری دهد ، سوهان روح او شده بود. به‌طرق مختلف مانع کار شوهرش میشد . دائم ناله میکرد ، بهانه میگرفت وشوهرش را سرزنش میکرد ، نق میزد . دنیس زن خوش‌گذران ، سطحی و هوسرانی بود . به‌معاشرت ، تفریح و سرگرمی‌های پوچ و سبکسری بیش از کارهای علمی شوهرش اهمیت میداد . به شوهرش سرکوفت میزد و میگفت : « تو یك‌جوکی شده‌ای ، شوهرنیستی . خاصیت شوهر بودن را نمیدانی یعنی چه ! مرتاض‌هستی. عاشق لوله‌های آزمایش اتاق بالاشده‌ای.» وازاین قبیل حرفها . اما دکتر فیلیپ زنش را تحمل میکرد، چون اورا دوست داشت . عاشق دنیس بود . و از این رنج‌میبرد که چرا دنیس به کار موردعلاقه او احترام نمیگذارد . اگرکسی‌دیگربجای دکترفیلیپ بود دنیس‌را طلاق میداد ، اما دکتر فیلیپ نمیتوانست به‌جدائی از زنش تن بدهد . چون واقعا دنیس را دوست داشت ، عاشقش بود و اورا میپرستید . وقتی دنیس آبستن شد و کودکش را به دنیا آورد دکتر فیلیپ امیدوار بود که وجودکودك دنیس را به زندگی‌خانوادگی بیشتر پابند کند . اما دنیس بعداز تولد فرزندش ، بهانه‌گیرتر و بدخلق‌تر شد . کمترین علاقه‌ای به شوهر و فرزندش نشان نمیداد . اغلب وقتش را با دوستانی که دعوت میکرد و همگی مثل خودش‌توخالی وخوش‌گذران بودند میگذراند. کم‌کم زندگی دلخواهش را جدا از شوهرش بنا نهاد و روز به‌روز این فاصله را بیشتر کرد . بعد جمع شدن دوستانش دراین‌خانه هم برایش بدون هیجان شده بود.بهمین دلیل کم‌کم پایش به شهر بازشد. هفته‌ای یك‌روز ، بعد دو روز و بالاخره سه‌روز را درشهر میگذراند . اوایل صبح تا ظهر ، بعد تا شب و بالاخره ازاین‌صبح تا صبح روز بعد را درشهر بسر میبرد. این اخلاق دنیس دکتر فیلیپ را بشدت‌ناراحت می‌کرد . اما چاره‌ئی جز تحمل نداشت چون عاشق زنش بود . دنیس به شوهرش میگفت : « با دوستانش بوده . سینما رفته . خرید کرده . شب را در جمع دوستانش گذرانده » اما من‌میفهمیدم دروغ میگوید . دکتر فیلیپ‌هم‌میفهمید. اما دکترفیلیپ‌عکس‌العمل شدیدی‌نمیتوانست نشان بدهد چون زنش را دوست داشت . رنج و اندوهش را در قلبش میریخت و

داستان دنباله‌دار

و بی‌سابقه ·

قسمت دوم

از نیکل‌ژون

ترجمه : منوچهر کی‌مرام

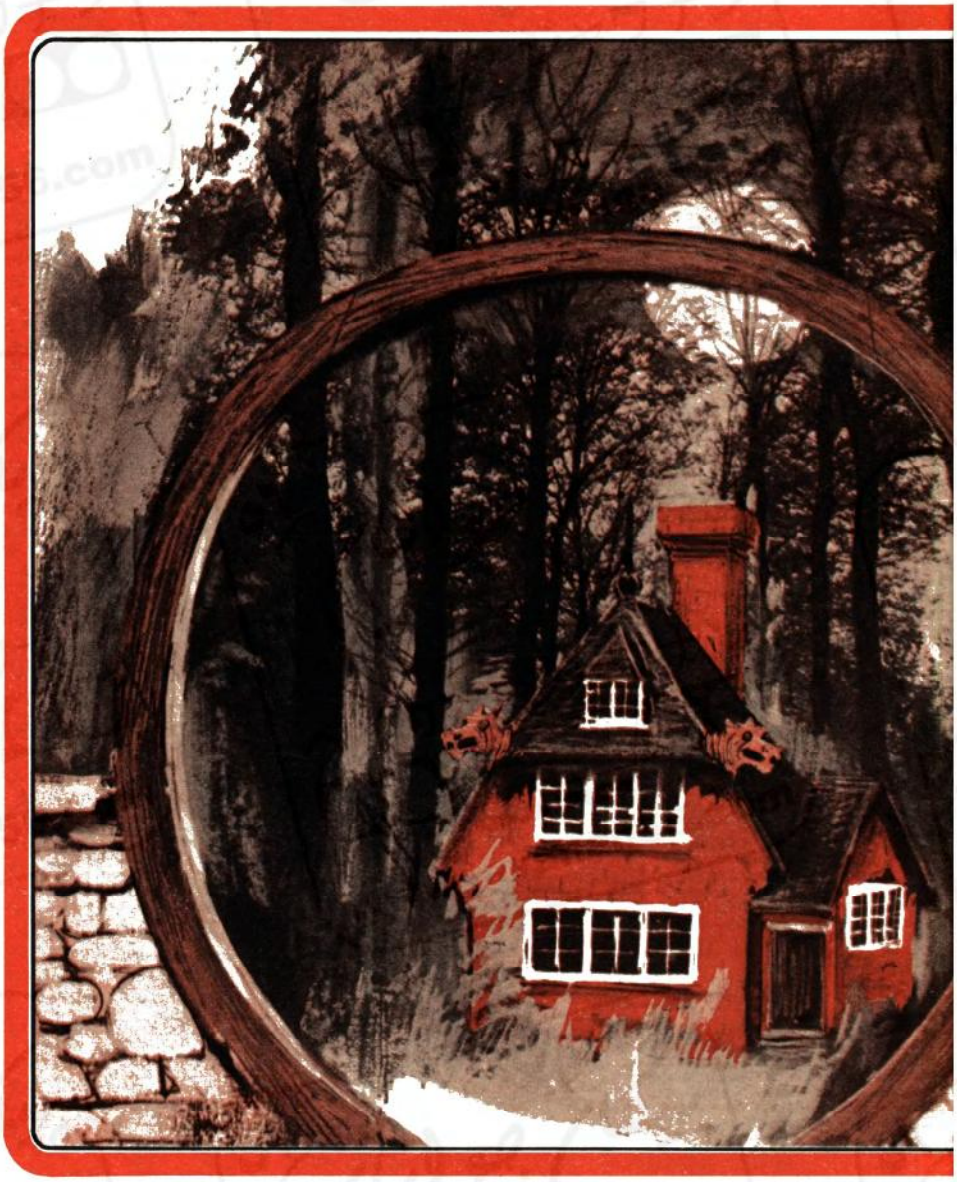

روحا عذاب میکشید . بالاخره آنچه مدتها انتظارش‌را می‌کشید پیش آمد . دکتر فیلیپ فهمید که زنش معشوقه مرد دیگری شده . معشوقه مردی بنام ژاك پولان .

ایزابل حرف ژانت را قطع کرد و گفت :

ــ ژاك‌پولان ؟... مثل اینکه این‌اسم بنظرم آشنا میآید .

ــ امیدوارم از یك آشنائی اسمی تجاوز نکرده باشی و رابطه‌ای با او پیدا نکرده باشی . ژاك‌پولان هرزه‌ترین‌مردی است که میتواند وجود داشته باشد . مردی که از موقعیت ، جوانی ، شهرت و محبوبیت ظاهریش منحصرا برای فریب ــ دادن‌دخترها و زنهای جوان استفاده‌میکند. مردی که هوسهایش سیری‌ناپذیر است و برای ارضای تمایلات شخصی‌اش اخلاق و شرافت و انسانیت را زیرپامیگذارد.

ایزابل برای آنکه خاتمه ماجرا را زودتر بفهمد پرسید :

ــ خوب ، آخرش دنیس با این‌مرد فرار کرد ؟

ژانت سرش را با تاسف تکان داد و گفت :

ــ بله . و با این فرار آخرین ضربه هولناك را برروح دکتر فیلیپ‌وارد آورد . چه شب وحشتناکی بود . دکتر فیلیپ وقتی فهمید زنش چه‌تصمیمی‌گرفته حال یك دیوانه را پیدا کرد. من فکر میکردم از شدت خشم و ناراحتی زنش را خفه میکند . باهم بگومگو میکردند.دعوا میکردند ، فریادهای وحشتناك میکشیدند. من از توی آشپزخانه صدای داد و فریاد آنها را که از طبقه بالا میآمد می‌شنیدم. من به‌اتاقم رفتم اما نمیتوانستم بخوابم . تمام ترس و وحشتم ازاین بود که مبادا جدال آنها با مرگ یکی از طرفین خاتمه بپذیرد. دکتر فیلیپ مثل شیری زخم‌خورده میغرید . فریاد میکشید . تهدیدمیکرد. نصیحت میکرد . از عشق حرف میزد ، از زندگی میگفت . از کودکشان و شرافت اخلاقی انسانی . اما دنیس یك حرف بیشتر نداشت ، میگفت «عاشق ژاك پولان هستم و بدون او یك روز هم نمیتوانم زندگی کنم.» آخرش خوابیدند. اما صبح که بیدار شدیم اثری از دنیس درخانه ندیدیم . او شبانه گریخته بود. دکتر فیلیپ‌یادداشت کوتاهی‌روی‌تختخواب زنش پیدا کرد که نوشته بود «رفتم» دنیس فقط آنچه را که در این خانه‌مورد علاقه‌اش بود همراه برده بود. لباسهای گرانبها و جواهرات پرارزشی که شوهرش برای او خریده بود . گفتن اینکه فرار دنیس چه اثری بر روح دکتر فیلیپ باقی گذاشت بیحاصل است. خودت او را می‌بینی . آنموقع ژوئل کوچولو فقط شش ماه داشت . دکتر فیلیپ پرستاری برای بچه استخدام کرد. ازآن موقع تا امروز در حدود ده دوازده پرستاربرای‌این بچه استخدام شده‌اما هیچکدام بیش از چند روز نتوانستند محیط ساکت و غم‌زده این خانه و اخلاق سرد و خشك‌دکترفیلیپ را تحمل کنند . حالا امیدوارم توبیشتر از پرستاران قبلی بتوانی دراین خانه دوام بیاوری .

ایزابل لحظه‌ای درسکوت فکر کرد و بعد مثل کسیکه برای خودش حرف‌بزند زیرلب گفت :

ــ من دوام میآورم .

ژانت شانه‌هایش را بالا انداخت و جواب‌داد :

ــ به‌این زودی مطمئن نباش. هنوز خیلی زود است که بتوانی تصمیم آخر خودت را بگیری .

ایزابل با اعتقاد در چشمهای ژانت نگاه کرد و جواب‌داد :

ــ من دوام میآورم . مطمئن‌باش . کارکردن دراین خانه برای من کاملا مناسب است . از همان لحظه اولی که ژوئل را دیدم باو علاقه‌مند شدم.دختربچه قشنگ و ملوس و معصومی است‌که بیش‌از حد تصور کمبود محبت و مراقبت دارد . برای دختری مثل من که در پرورشگاه بزرگ شده و از هیچکس محبت ندیده بیشتر از هرکس محسوس است‌که ژوئل چه‌اندازه به مهربانی و محبت احتیاج‌دارد.

بدین ترتیب زندگی ایزابل در خانه دکتر فیلیپ کالت آغاز گشت . یکماه گذشت و در این مدت حادثه فوق‌العاده‌ای اتفاق نیفتاد، تااینکه یك روز که ژانت به مرخصی رفته بود ایزابل تصمیم گرفت لباسهای ژوئل کوچولو را شخصا اطوکند. اما همینکه به سراغ میز اطو رفت وخواست کارش را شروع کند متوجه شد میز اطو از وسط شکسته و دو نیم شده . ایزابل

بقیه درصفحه ٦٤

دوازده قرن شعر و ادب فارسی

گنبد سیاه

سیاه‌پوشان از نظر «(نظامی)» سمبل چه چیز میتواند باشد؟

بهرام شاه، نخستین شب هفته — شنبه شب — به گنبد سیاه، نزد شاهزاده بانوی هندورفت، که از سیه چشمان سروااندام کشمیری بود. تا آن نوبهار کشمیری‌افسانه‌یی «مادگانه» وهوس‌انگیز ساز کند:

زان فسانه که لب پر آب کند
مست را آرزوی خواب کند

وان اهوی ترك چشم هندوزاد، پس از ستایش و درودشاه، درحالی‌که از شرم، چشم بزیر دوخته بود چنین لب به سخن گشود که:

پادشاهی بود دادگستر و مهمان نواز — هر مسافری را که گذارش به پایتخت اومی‌افتاد گرامی می‌داشت، خوان می‌گسترد و آنگاه ازاومی‌خواست تا ماجرای خویش را بازگوید:

این شاه، که روزگاری جامه‌های فاخر رنگارنگ می‌پوشید و کامروایی ها میکرد، ناگهان سیاه پوش و ریاضت پیشه شد. اماداستان سیاهپوشی وی چنین است‌که شاه — پس از سال‌ها خوشی و مهمان نوازی و شنیدن حکایت های شگفت رهگذران — ناگهان از شهر ناپدید شد، پس گذشت و چون عنقا از نظرها همچنان پنهان ماند، سرانجام پس از سال‌های سال، به تختگاه خویش‌بازگشت، اما سراپا سیاه پوشیده بود — تا زنده بود، سیاهپوش ماند، خموش بود و مویه وزاری نمی‌کرد — کسی هم راز سیه‌پوشی او را، نمی‌پرسید.»

تا آنکه روزی شاه حکایت سیاه پوشی خودرا برای‌کنیزك مهربان و زیبای خویش اینچنین نقل کرد:

روزی ازروزها، به رسم دیرین، مسافری مهمان من بود — مسافری سیه‌پوش.

پس از آنکه طعام خوردیم وخوان گسترده را جمع کردند، من ازو خواستم تا چون مسافران دیگر داستان سیه‌پوشی خویش را برای‌من‌بازگو کند. آن مرد سیه پوش، خاموش ماندو هرچه اصرار کردم، سخنی نگفت.

سرانجام، پس از آنکه کار به خواهش وتمنا ازجانب من رسید:

گفت شهریست در ولایت چین
شهری‌آراسته چوخلد برین
نام آن شهر، شهر مدهوشان
تعزیت خانه سیه پوشان
مردمانی همه به صورت ماه
همه چون ماه، در پرند سیاه
هر که زان شهر، باده نوش‌کند
آن سوادش سیاهپوش کند
لب بخون گردنم بخواهی سفت
بیشتر زین سخن نخواهم گفت

وهرچه لابه کردم، دیگر سخنی نگفت.

مدتی‌گذشت واندیشه‌ی این شهر، و کنجکاوی من، پیوسته وسوسه‌ام می‌کرد، تا آنکه روزی از شهر بیرون شدم و با خود «جام وجواهر و گنج» بردم.

رفتم و رفتم، واز مردمان شهرها، واز رهگذران نشانی شهررا گرفتم‌تابه شهر سیاه پوشان رسیدم:

شهری آراسته چو باغ ارم
هریك از مشك بر کشیده علم
پیکر هریکی سپید چو شیر
همه در جامه سیاه چو قیر
در سرائی فرو نهادم رخت
برنهادم ز جامه، تخت به‌تخت

تا مردمان گمان برند که تاجری صاحب ثروت و مکنتم.

باری، یکسالی در آن شهرماندم، و دراین مدت با قصابی جوانمرد و نیکوسرشت از مردم شهر سیه پوش، دوستی کردم و باو سیم و زر بخشیدم، چندانکه شیفته خوی من شد وروزی مرا به خانه خویش دعوت کرد، خوانی رنگین گسترد و پس از خوردن و نوشیدن، از نیکی های من در حق خویش سخن گفت و آن سیم‌وزرها راباوکه بخشیده‌بودم یك‌به‌یك برشمرد. آنگاه، پرسید، ای جوانمرد، در برابر این نیکی و بخشش، چیزی از من بخواه. من به غلامان خود فرمان دادم تا بروند و سیم و زربسیار — بسی بیشتر از آنچه در ظرف یکسال باوبخشیده‌بودم — بیاورندوباو بدهند.

قصاب، شگفت زده، در خواهش خود بیشتر مصر شد.

و من، سرانجام، راز سیاهپوشی مردم شهر را از او پرسیدم. قصاب، رنجور و غمین، به گوشه‌یی خزید و ناپدید شد و نزدیکی های عصر بود که نزدمن بازگشت وگفت: اگر چه از من افشای رازی را می — خواهی که باز نمودنش بسی دشوارست، بااینهمه می‌پذیرم — برخیز و به دنبال من بیا.

هردو از کوی و برزن های شهر گذشتیم، در میان شهر به خانه‌یی خرابه رسیدیم و به درون رفتیم.

در میان آن ویرانه، سبدی بود به طنابی بسته، قصاب بمن‌گفت که در سبد بنشین تاراز سیه پوشان بدانی.

من در سبد نشستم، و «به‌طلسمی که‌بود چنبرساز» ناگاه سبد به سوی آسمان برخاست.

رسن به میلی بلند بسته بود که‌تا ماه بالامی‌رفت. چون به بالای‌آن میله بلند رسیدم، مرا در بلندجای آسمان رها کرد. هولی عظیم مرا گرفت، نه زهره نگریستن به «زهره» را داشتم که برفراز آسمان می‌درخشید و نه به زمین که — در آن‌پایین — بسی از من دوربود.

بقیه درصفحه ۷۱

هنر

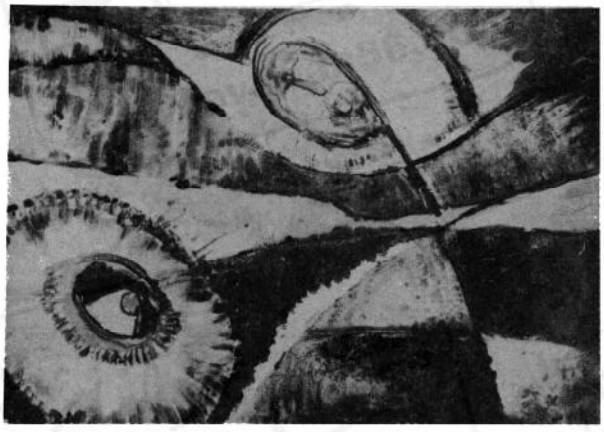

نقدی برآثار نقاشی «منوچهر شیبانی» در «گالری نگار»

گردش چشم‌ها

این نقاش، قبای رومانتیسم را باید بپوشد، نه ردای پر هراس سوررئالیسم را

ناخودآگاهی، بی اختیاری، تصادف ونوعی امرخود بخود، دنیای «سوررآلیسم» را میافریند. سوررآلیسم را با اعلامیه «اندره برتون» سال ۱۹۲٤ می‌شناسیم که بدنبال وی «ماکس ارنست» با رساله‌اش برنقاشی سوررالیسم، وجود هرگونه تظاهر، ذوق و اراده که حاکی از کنترل ذهنی عقل باشد طرد کرد و مردود شمرد. سوررالیسم هنر را از جنبه یك‌موضوع ادبی‌بخش نمینگرد.

سوررآلیسم طغیان است‌وشورش — نه چون دادائیسم که همه چیز را به فنا میکشاند — اگردرآثارسوررئالیستها اشیاء نامتعارف و متناقض را در کنار هم می‌بینیم این بدان خاطر نیست که هنرمند برآنست تا تماشاگر را مبهوت هنر خود سازد، بلکه او دنیائی از ذهنیات نامتجانس با واقعیت را که زمانی دراندیشه‌اش جان گرفته، آفریده است. «آندره برتون» از انقلابی‌ترین هدف سوررآلیسم سخن می‌گوید و مینویسد:

بقیه درصفحه ۷۱

شعر ـ نقاشی ـ تئاتر ـ موسیقی ـ نقد کتاب و...

کوچ

آنشب پرستوهای غمگین کوچ می‌کردند
وبالهای خیشان آهنگ دریا داشت
باران نرم ، آهسته و یکریز می‌بارید .
وقطره‌های نورس باران ـ
با برگها نجوای گرمی داشت
آن ناودانها در خیابان ها
آهنگ نرمی داشت

درآنشب پائیز ـ
ما چشمهامان را به گلها بسته‌بودیم
ومات در رویای باران
با یکدیگر بدرود می گفتیم
واطلسی‌های ظریف جویباران
گفتی حکایتهای مارا خوب می‌دانند
کانگونه با ما نغمه‌بدرود می‌خواندند...

★

آنشب پرستوها چه غمگین کوچ می‌کردند ...

محمد شمس لنگرودی

تهی از خویش

امشب تهی ازخویش
ازحس بودن
ازهرچه‌بود وهست میگردم
امشب دلم
لبریز از هیچ است
این هیچ ...
این غصه امروز و فردایم
نمی‌دانم ...
شاید که فردا
تنهائیم‌را ... با یك نفر... یك هیچ
تقسیم خواهم کرد
فردا دلم ... با هیچ پیوندخواهد
خورد ...
من باز هیچم
هیچ

مهری زنجبیلی فرد

بمن بگو

بمن بگو چه سود
که برسریرعشق خود نشانیم
بمن بگو چه سود
که قلب خوب و پاك تو
برای من ،
که از شراب عشق دیگری
بجان و دل درآتشم تبه شود ؟

بمن بگو چه سود
که قلب خوب و پاك تو
برای من ، که دل بدست عشق دیگری
سپرده‌ام ، سیه شود ؟
بمن بگو دگر چه سود
که بنگرم بروی تو ؟
دریغ قلب پاك تو اگر براه عشق من
تبه شود
دریغ قلب پاك تو اگر براه عشق من
چوشام غم سیه شود

منیره شاه حسینی

شب تنهائی من

هیچ کس با من نیست
مانده‌ام تا به چه اندیشه کنم.
مانده‌ام در قفس تنهائی
در قفس میخوانم :
چه غریبانه شبی است ،
شب تنهائی من.

شکیبائی لنگرودی (الاهیجان)

شب ....

صبر کن، صبر، رفیق
بنشینیم و بگوئیم ز بیرحمی شب :
چه‌کسی پنجره‌هارا بسته‌ست؟
چه‌کسی ترلی به‌گوش من‌وتو زمزمه کرد ؟
شیشه‌های سحری را که شکست ؟
چه کسی رمز پریدن را با
چلچله‌ها خواهد گفت؟

احمد نیکو صالح

زیباترین ترانه ، اما...

پنداشتم که عشق
زیباترین ترانه دنیاست
زیباترین ترانه ،
و لیکن
سرشار از شکایت ،
سرشار از ملال ...

محمد آذری (آبادان)

باغهای بهشت‌خدا

در پرنیان صبح بهاران تازه‌رس
همراز عطرهای تراونده‌ای مدام
گلخانه سپید تنت در حریر ناز
دارد چو باغهای بهشت خدا دوام

شبها بخلوت دل غم آشنای خویش
در شمعدان آبی چشمت گداختم
همراه سکر عطر تنت ناشکیب و مست
تا سرزمین دور هوسها شتافتم

بر لب نشست قصه سرد فسوسها
بس شامها که وحشت تنهائیم شکست
تا وارهم ز ماتم افسوسهای تلخ
یاد تو باز رشته تنهائیم گست

در پرنیان صبح بهاران دیر یاب
تنها توئی که از گلرتر باصفاتری
با جان من که حسرت دیدارها دراوست
از هر که آشنای من است آشناتری

عباس مرادی

انتقاد هنر ...
(تلویزیون)

برنامه‌های «شو» آنها ....

شرط موفقیت اجراکننده ((شو)) تسلط بر صحنه است ولازمه این تسلط، تیزهوشی، و قدرت بیان‌وشناخت روحیه مردم‌است.

« شو » Show کلمه‌ییست انگلیسی به‌معنای «نمایش» که درهمه کشورهای اروپائی هم رایج است و اصطلاحی شده است برای برنامه‌نمایشی خاصی‌که عبارت باشد ازمجموعه‌یی از برنامه‌های‌گوناگون‌تفریحی (نمایشنامه‌های کوتاه کمدی ، لطیفه‌پردازی‌های فی‌البداهه یا از پیش ساخته وپرداخته کمدین‌ها از طرف طراح و اجراکننده برنامه ـ «شومن» Showman رقص ، آواز ، مصاحبه با آدمهای جوراجور ، مسابقه‌های تفریحی).

زادگاه «شو» مثل بیشتر چیزهای تازه ، امریکاست ، اما خیلی زوددر اروپاپذیرفته شد ورنگ‌اروپایی گرفت و « شومن» های معروفی‌پیدا شدند و سبك ها و انواع تازه‌یی از «شو» بوجود آمد.

امروزه ـ باگسترش شبکه های تلویزیونی ـ انواع «شو» ازمهمترین برنامه‌های نمایشی تفریحی است.

گروهی معتقدند که بهتر است برای کلمه‌های «شو» و «شومن» معادلی پیدا کنیم تا گرفتار واژه های روزافزون بیگانه نشویم (مثلا «نمایش تفریحی» بجای«شو»، «اجرا کننده شو» بجای «شومن») . اما اکثریت میگویند ، چون کلمه « شو » به‌اصطلاح جاافتاده و پذیرفته شده‌است، فعلا آن را می‌پذیریم . در آمریکا هر «شو» عنوانی دارد ، مثل برنامه‌های

بقیه درصفحه ۷۱

یك داستان کوتاه جنائی

ترجمه : ناصر ایراندوست

«کلرت‌شافنل» ستاره جوان وزیبای سینما ، برای دیدن آقای «پك»کارآگاه معروف آمد و اجازه ملاقات خواست. وقتی داخل اتاق کارآگاه شد ، بدون‌هیچگونه مقدمه‌ای سؤال کرد :

ــ آقای کارآگاه ، به‌عقیده شما ممکن است یکنفر پس‌از مرگ دوباره‌باین دنیا بیاید و روحش به جسم دیگری منتقل شود ؟

ــ بله ، ممکن است چنین اتفاقی بیفتد . یکی از پزشکان روانی این موضوع را اثبات‌کرده است و عقیده دارد انسان پس از مرگ دوباره بصورت‌وقالب دیگری دراین جهان ظاهر خواهد شد . اما فکر نمی‌کنم شما فقط برای اینکه بپرسید آیا من به تناسخ و گردش روح در جسمهای مختلف عقیده دارم یا نه ، باینجا آمده باشید .

ــ درست حدس زده‌اید ، من مدتی بود خیلی می‌ترسیدم و فکرهای عجیب و وحشت‌آوری میکردم ، ولی شما که‌گفتید ممکن است یکنفر پس از مرگ دوباره بصورت دیگری باین جهان برگرددخیالم راحت شد و ترسم از میان رفت. بله ، آقای کارآگاه ، اینطور حیرت‌زده بمن نگاه نکنید خاطرجمع باشید دیوانه‌نیستم.

ــ نه خانم ، مسلما عاقل و در کمال سلامت هستید ، فقط خواهش دارم بگوئید ترستان از چه بوده ؟ و چرا فکرهای وحشت‌انگیز میکردید؟

ــ من نامزدی داشتم که مدتی پیش فوت کرد ، تازگی به مردی برخورده‌ام که بطور عجیبی باو شباهت دارد. صدا وهیکل و رفتار و حرکاتش کاملا مثل نامزدم است .

ــ این موضوع خیلی ساده است. در دنیا اشخاص زیادی هستند که ازهمه‌حیث بیکدیگر شباهت دارند ، درحالیکه‌دوقلو هم نیستند .

ــ اما کم اتفاق میافتد که دونفر اینقدر بهم شبیه باشند . من نمیتوانم درست برای شما بگویم ، حتی بوسیدن و راز و نیازهای ایندو نفر بامن هیچ تفاوت ندارد .

آقای «پك» از صراحت لهجه «کلرت» خنده‌اش گرفت ، درضمن‌احساس

مرد بی‌چهره

اینهمه شباهت ممکن است علت‌خاص دیگری‌داشته‌باشد. بهمین‌جهت خیلی آرام پرسید :

ــ شما گفتید مردی که تازگی بشما عشق میورزد از نظر هیکل و صدا و روح و اخلاق و حتی معاشقه با نامزدتان شباهت دارد ، اما مثل اینکه درمورد صورت و قیافه و چهره او حرفی‌نزدید. آیا چشم و ابرو و لب و دهان و پیشانی وترکیب چانه و ساختمان بینی‌دوست جدیدتان هم شبیه نامزد مرحومتان‌است؟

ــ این مرد که بتازگی با من دوست شده است چهره ندارد .

ــ مقصودتان را درست نمی‌فهمم . چطور ممکن است چهره نداشته باشد ؟

ــ نمیدانم چطور برای شما بگویم. چهره او شناخته نمیشود . مثل اینستکه یکبار صورتش را سوزانده یا پوستش را برداشته‌اند و دوباره زخمها را بخیه زده وصاف کرده‌اند .

ــ اسم این مرد چیست ؟

ــ «ژان‌میگل»

«پك» بفکر فرورفت . او ازشنیدن نام «ژان‌میگل» بیاد آورد که چندی قبل مرد میلیاردری بهمین نام ازامریکا به پاریس وارد شد و پس از چند روز زن ناشناسی بصورتش اسید پاشید وگریخت و او هم به پلیس شکایت نکرد. وقتی کارآگاه «پك» این حادثه را بخاطرآورد بازهم باخونسردی پرسید :

ــ مادموازل «کلرت» چطور شد شما با مرد بی‌چهره‌ای آشنا شدید وبه‌نامزدی با او رضایت دادید .؟

ــ این موضوع خیلی نامنتظر و حیرت‌انگیز است. من هروقت بیاد روز اول که او را دیدم می‌افتم از ترس و وحشت بخود میلرزم . مدتی بود یکنفر از پشت پرده وبطور اسرارآمیزی کار هنری مرا خراب میکرد ، تا آنجا که دیگر هیچ کارگردان و مدیر استودیوی فیلم‌برداری حاضر نمی‌شد با من قرارداد ببندد . من از شکستهای پی‌درپی در کار سینما و بازی در فیلم نزدیك بود دیوانه شوم و کارد به استخوانم رسید و تصمیم گرفتم خودکشی کنم . درست درهمین موقع مردی بنام دکتر «استیمپسون» با من تماس گرفت و گفت ــ یکی‌از ثروتمندان بزرگ حاضر شده‌است شما را به‌عنوان هنرپیشه اول فیلمی بنام «زن‌تنها» انتخاب کند و میخواهد قراردادی ببندد که بموجب آن یکصد میلیون فرانك بشما بپردازد و اگر با ایشان فوری ملاقات‌کنید همین فردا پنجاه میلیون فرانك نقدبعنوان پیش‌قسط دریافت خواهید کرد .

من از شنیدن سخنان دکتر «استیمپسون» خیال کردم ، یا خواب می‌بینم و یا او عقل خود را ازدست‌داده است . چندبار از او پرسیدم که آیا واقعا نمی‌خواهد مرا دست بیندازد ؟ اما دیدم دکتر بالبخندی اسرارآمیز جواب‌داد بهیچ‌وجه قصد شوخی یا مسخره کردن مرا ندارد و هرچه گفته است واقعی و قابل اجراست . بهرصورت من بایکدنیا امید و شوق و هیجان پیشنهاد او را پذیرفتم و دکتر استیمپسون نشانی مرد ثروتمند رابمن داد و گفت ــ نام او « ژان‌میگل » است .

دراین وقت «کلرت» دستهایش را روی صورت گرفت و بگریستن پرداخت ودرحالیکه بغض گلویش را گرفته بود با سختی فراوان گفت :

ــ باین ترتیب من این مرد وحشت‌انگیز را دیدم و چون یا باید باخواست او موافقت میکردم و یا بچنگال مرگ میافتادم ناچار تسلیم شدم و حالا پشیمانم ونمیدانم چکار کنم ، دیدار او برایم مثل یك کابوس هولناك شده است. از همه بدتر ، وقتی او شروع بحرف زدن کرد و بمن اظهار عشق و علاقه کردبیشتر نگران و مضطرب شدم چون دیدم کاملا با نامزدم که مرده بود شباهت دارد.

کارآگاه «پك» کم‌کم درمی‌یافت که موضوع پیچیده و مرموز و جالب میشود ، زیرا مرد زشت و بقول«کلرت» بی‌چهره‌ای مثل «ژان‌میگل» اگر میخواست با پول عشق بخرد و با زنان زیباروی خوش بگذراند می‌توانست‌دختران وزنان بهتر از «کلرت» را بدام آورد و با پول ایشان را بخرد و کامروائی کند . پس علت مهمی داشت که فقط «کلرت» را برگزیده بود و تنها باو که‌درهنرپیشگی شکست خورده بود پیشنهاد بازی در فیلم «زن‌تنها» را کرد ، و بدون‌شك شخصی هم که از پشت پرده بخرابکاری دست‌زده و باعث شکست دختر جوان گردیده بود هیچکس دیگر جز«ژان‌میگل»نمیتوانست باشد . درنتیجه پك‌چیز مبهم میماند، آنهم رابطهٔ «ژان‌میگل» با نامزد قبلی «کلرت» . بهمین جهت کارآگاه هوشیار به‌دختر جوان گفت :

ــ ابتدا بگوئید ببینم چه میل‌دارید بنوشید . بنظر من ویسکی با یخ برای شما بهتر از نوشابه‌های دیگر است.

ــ متشکرم ، همان ویسکی‌خوبست.

آقای «پك» از بارکوچك وزیبائی که کنارش بود دو گیلاس ویسکی با یخ آورد و یکی را به کلرت داد و دیگری‌را خود نوشید و به سخن ادامه داد وپرسید:

ــ خوب ، حالا درباره نامزدقبلی خود که گفتید فوت‌کرده بیشتر توضیح بدهید . بخصوص میخواهم بفهمم کدشما او را دوست داشتید یا نه و چه‌حوادث‌مهم وجالب و قابل ذکری‌بین شما و اواتفاق افتاد. خواهش میکنم بطور دقیق آنزمان را بخاطر بیاورید ونکات مهم را از یاد نبرید و نام و نام خانوادگی او را هم بگوئید .

ــ نمی‌توانم‌بگویم که بطور جدی‌او را دوست میداشتم . اسمش « مارسل ــ ساندو » بود . وقتی من در ابتدای‌کارم درپاریس هنرپیشه تئاتر بودم یکشب در ردیف جلو تماشاگران ، مرد جوانی را دیدم که بسیار خوش‌تیپ و خوش‌هیکل بود و یکدم چشم از من برنمیداشت . در آن شب من پیراهن نازك و بدن‌نمائی بتن داشتم و روی تخت دراز کشیده بودم ، اما آن جوان شبهای دیگر هم میآمد و مرتب در ردیف جلو می‌نشست و یك‌لحظه از من چشم برنمیداشت . شب پنجم من تحت‌تاثیر واقع شدم و وقتی نمایش تمام شد در راهرو او را دیدم و لبخندزنان گفتم :

ــ آقا شما هرشب باین تماشاخانه میآئید و خیال دارید هرشب باینکارادامه بدهید ؟

ــ مادموازل . نمیدانید...چقدر... باآنکه بنظر سی‌ساله میآمد مثل شاگرد مدرسه ها نمی‌توانست درست‌وبدون لکنت زبان حرفش را بزند واظهار عشق کند . من ازاین طرز صحبت کردنش فهمیدم که عاشقم شده . خنده‌زنان از او دور شدم . شب بعد او دوباره درراهرو باستقبالم آمد و دسته گل کوچك وقشنگی

بقیه درصفحه ۶۳

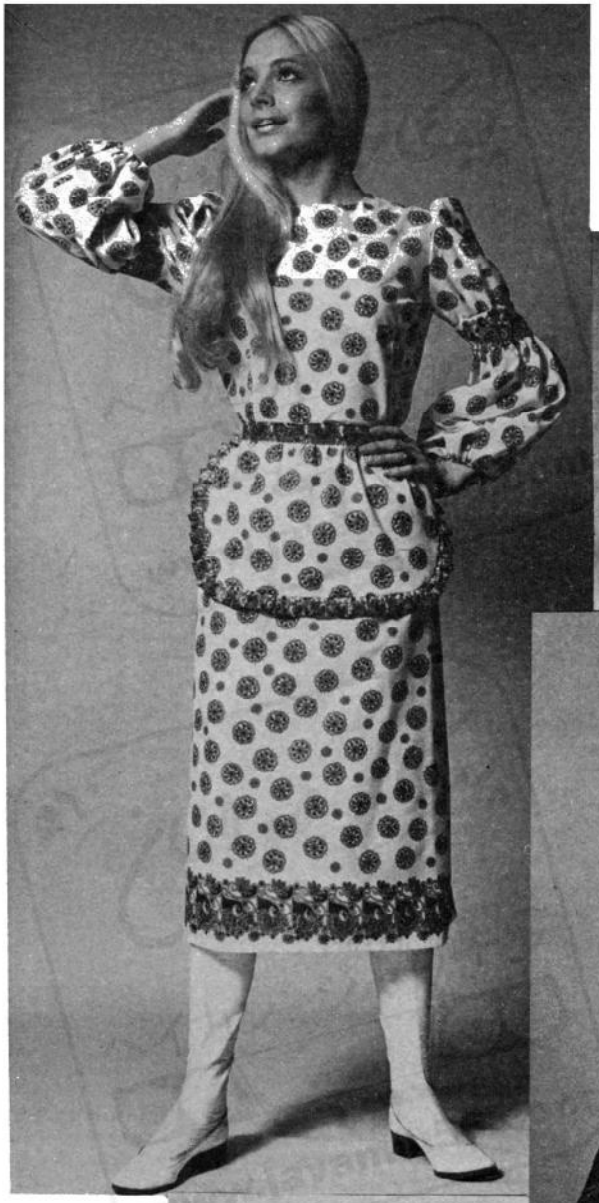

تازه‌های مد

۵ مدل جالب لباس شب

لباس های شب تابستان امسال از نظر نوع وطرح پارچه واندازه‌های مختلف دامن ورنگهای گوناگون وابتکارات جالبی که درآنها بکار رفته، دارای تنوع و زیبائی چشمگیری است که ۵نمونه جالب آنها دراین صفحه دیده میشود . دو مدل سمت راست و سمت چپ بالا از تازه‌ترین ابتکارات مدسازان لندن ودومدل وسط از پاریس ومدل سمت چپ پائین از آلمان است .

تریکو های پلاژ برای روی مایو

تازه‌ترین پدیده مد پاریس ، لباس‌های تریکو برای پلاژ وروی مایو با طرح وبافت جدیدی است که مورد استقبال فراوان واقع شده است . درشت‌بافت بودن‌قسمت‌هائی ازاین مدلها آنهارادر مقابل هوا قابل نفوذ میکند وبهمین‌جهت ازلباسهای حوله‌ای خنک‌تر هستند.

برای فصل گرما

ماکسی ، مینی ،میدی، بالای زانو و زیر زانو، همه اندازه و همه رنگ و همه طرح درتابستان امسال مد روز است و هرکس مطابق سلیقه و متناسب با تیپ قیافه و هیکل خود آنچه را که می‌پسندد انتخاب میکند. پنج مدلی که در اینجا می‌بینید ، از میان تازه‌ترین ابتکارات مد سازان برای تابستان امسال برگزیده شده است.

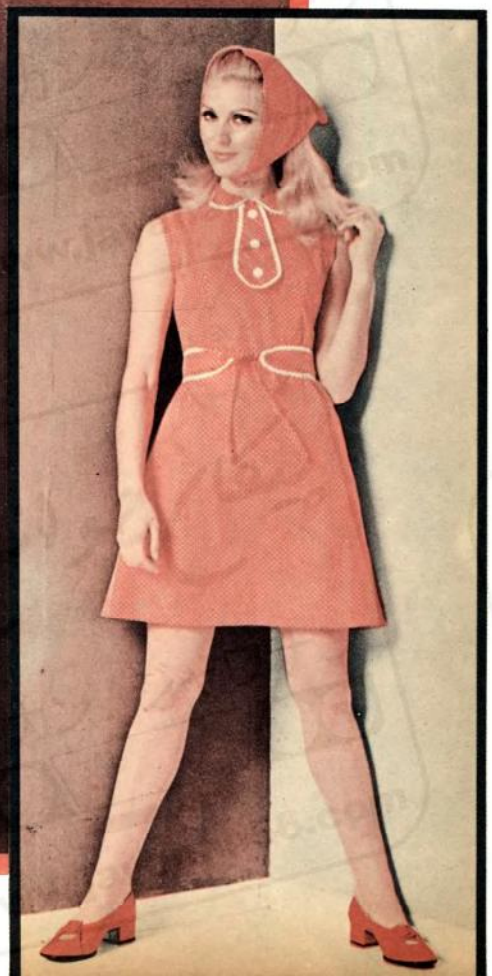

در آغوش سبزه‌ها
در میان امواج

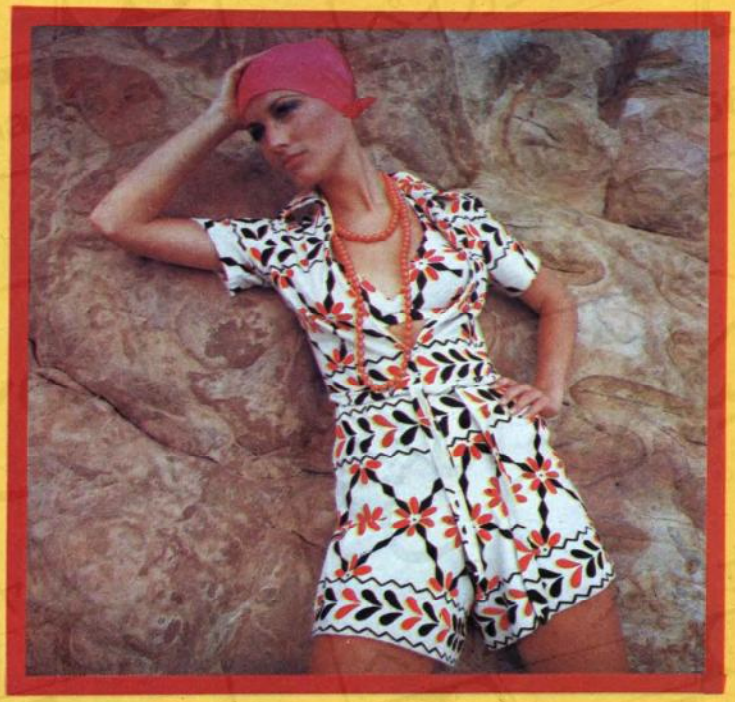

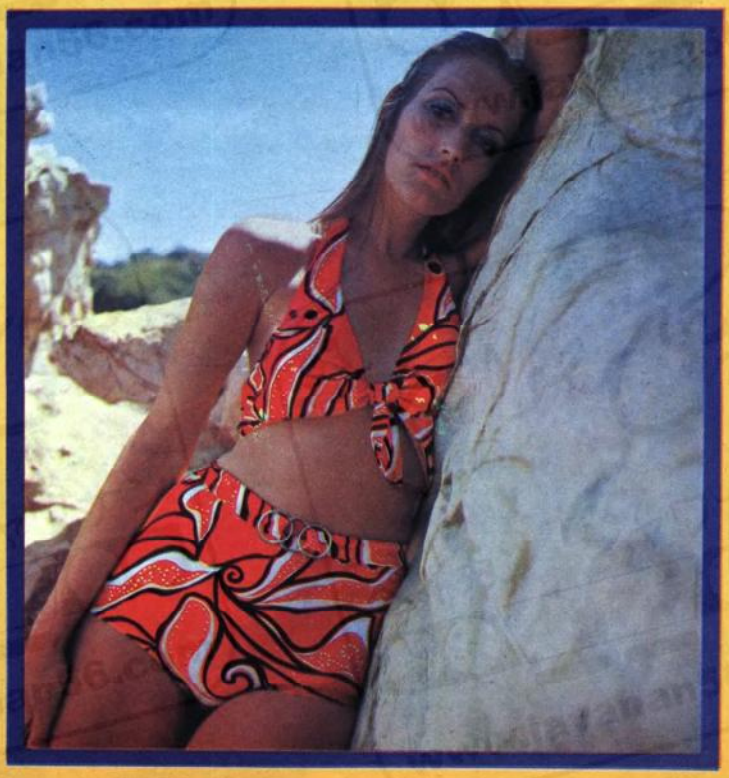

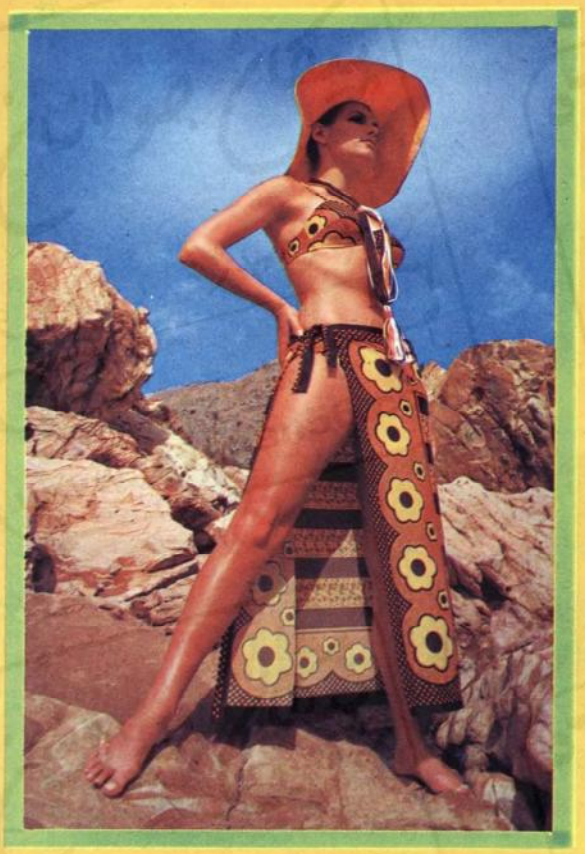

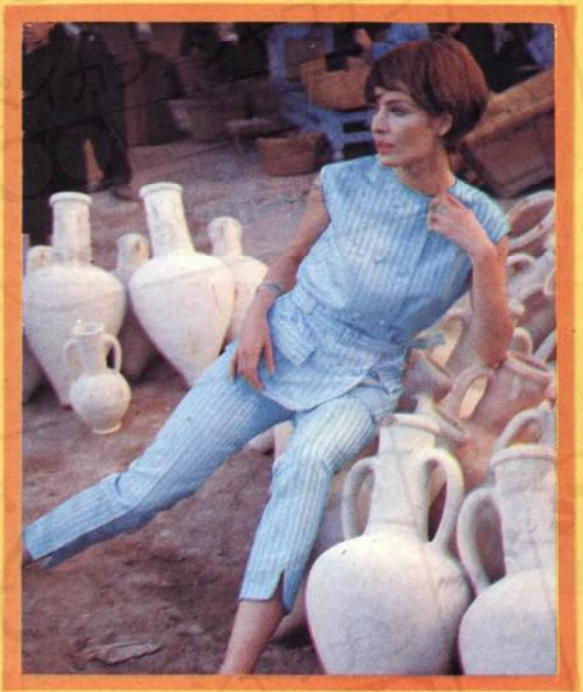

فصل ییلاق و دریاست ودرآغوش‌سبزه‌ها ودرمیان امواج رنگهای شاد وطرح های متنوع ومدل های فانتزی‌مد روز است . دراین در صفحه ۵ نمونه ازآخرین مدل‌های پاریس‌را برای‌ییلاق و پلاژ ملاحظه میکنید .

www.javanan56.com

اززندگی بیشتر بدانیم...

اساس تباهی زندگی جهالت و نادانی است

تست مصور خودشناسی

شما و گلها

علاقهٔ شما به گلها ، فاش‌کنندهٔ اسراردرون شماست

کدام گل را دوست دارید؟ در میان انواع مختلف گل که درطبیعت وجود دارند حتما گل یا گل هائی هستند که توجه شما را بخود جلب میکنند . آیا میدانید که‌این توجه خاص هم نشانه‌هایی از روحیات و افکارشما دارد ؟ بعکس تصور شما که این علاقه را صرفا یك کشش هنگانی در مقابل زیبائی میدانید ، روانکاوان معتقدند که‌این هم نشانه دیگری برای

موفق‌ترین مدل زیبائی جهان توصیه میکند

درسهایی برای

آرایش و زیبائی

سایه‌ای برای مژه‌ها — دورنگ روژبرای لب — سایه‌ای برای گونه — سایه‌ای قهوه‌ای برای چشمان

بهترین آرایشها همانست‌که قیافه اصلی شما را نشان بدهد ــ آرایشهای افراطی ، شما را پیر جلوه میدهد ــ زنی که مدهای تازه‌را نپذیرد، هر چه هم جوان باشد ، قدم در جاده سالخوردگی گذاشته است ــ هم چاقی و هم لاغری زیاد از زیبائی شما میکاهد ــ آخرین توصیه بشما اینست‌که تبسم را هرگز فراموش نکنید.

معمولا اندرزهای افراد خبره و کارشناس در هر فن و هنری ، بسیار سودمند و گرانبها از کار درمیآیند، ما برای شما اندرزها و توصیه‌های موفق‌ترین مدل زیبائی جهان‌را درزمینه آرایش و زیبائی بیان میکنیم.

بانو ویلهلمینا (عکس مقابل) که نام اصلی‌اش خانم بروسی‌کوپر است تاکنون عکسش بر روی جلد ۲۸۵مجله معروف امریکائی و اروپائی چاپ شده است . این عکسها او را ازلباس‌شب گرفته تا لباس عروسی و حتی لباس حمام نشان داده‌اند.

«ویلهلمینا» کار خود را از ۲۵ سالگی آغاز کرد و اکنون که به ۳۱ سالگی رسیده کار مناسبتری برای‌خود درنظر گرفته است و آن اینکه‌یك‌سالن مد و زیبائی تاسیس کرده و اکنون سالن مدلهای زیبائی ویلهلمینا از مشهورترین سالن‌های نیویورك‌است.

ویلهلمینا حداکثر استفاده ازوقت خود را میبرد ، زیرا او گذشته از سالن مد خود باید به شوهر و دختر ۱۹ ماهه‌اش ملیسا نیز برسد . وی اکنون از دورانی که عکسش پشت مجلات چاپ میشد زیباتر و طنازتر است ، وقتی علت این مسئله را ازوی بپرسید جواب میدهد :

ــ باید هم من درحال‌حاضر زیبا وطناز باشم ، زیرا من باید نمونه و سرمشقی برای مدلهای سالن خود باشم .

اکنون‌درزیراندرزها وراهنمائی‌ــ های ویلهلمینا را در زمینه آرایش و زیبائی وجوانی بصورت پراکنده‌بنظر شما میرسانیم :

ــ رموز و دقایقی که در زمینه آرایش بکار میروند برای آن نیستند که شما را جوانتر کنند ، برای آنند که شما را زیباتر از آنچه هستید جلوه دهند ، اما وقتی که زیباتر شدید ، خودبخودهم جوانتر جلوه میکنید !

راستش را بخواهید من در کیف یا کتابچه یادداشت خودم یك سلسله

بقیه در صفحه ۸۷

شوهرداری و خانه‌داری

ده فرمان زن خانه‌دار

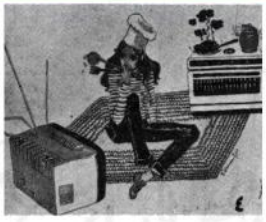

خانم، اگرمیخواهید شوهرتان از شما راضی باشد ــ خانه تمیز و مرتبی داشته باشید ــ روابط‌کاملاصمیمانه‌ای همیشه میان شما برقرار باشد ، باین ده نکته توجه داشته باشید :

شوهر شما دوست ندارد که:

صبح وقتی میخواهد از خانه خارج شود شما هنوز در رختخواب باشید ، بهتر است با او از خواب بلند شوید و بعد از اینکه به سر کار رفت با حوصله و وقت بیشتر به کارهای خانه بپردازید. (۱)

ــ وقتی از سر کار بر میگردد هنوز شما را مشغول جارو کردن یا جمع و جور کردن خانه ببیند و اتاقها هم در هم ریخته و نامرتب باشند. سعی کنید با تنظیم وقت خود بهمه کارها برسید . بیهوده برنامه روز خود را سنگین نکنید و هر کاری را در روز خودش انجام دهید. (۲)

ــ شما را با موهای بیگودی بسته و صورت چرب و پر کرم در رختخواب ببیند که تصمیم داشته باشید تمام شب را هم بآن صورت بخوابید. (۳)

ــ وقتی ظهر به خانه آمد شما را در حال تماشای تلویزیون یا خواندن مجله و یا گوش دادن به رادیوببیند، در حالیکه غذا روی اجاق مشغول سوختن است. (٤)

ــ وقتی برای رفتن بیك مهمانی حاضر و آماده شده است شما را با زیر پیراهن در حال گشتن بدنبال

شناسائی افراد مختلف است . حالابینیم شما جزو کدام دسته هستید.

اگر به «گلایل» علاقه دارید :

شخص پرتوقع و زیاده خواهی هستید ، کمی گوشه نشین وانزواطلب هستید و کمتر دراجتماعات مختلف احساس شادی و رضایت میکنید . صفا وسادگی را دوست دارید و در کارهایتان جنبه اعتدال و میانه‌روی را رعایت میکنید . دلتان میخواهد که

بقیه درصفحه ۶۸

سرخجه ـ

عارضه‌ای وحشتناك برای جنین

در یکسال بیش از ۳۰۰۰۰ نوزاد ناقص الخلقه در امریکا به دنیا آمده است.

سرخجه یکی از بیماریهای عفونی و مری است که ابتلاء به آن برای همیشه به انسان مصونیت میدهد. این بیماری بیشتر در دوران دوم کودکی و درجوانی عارض میشود . عامل بیماری یکنوع ویروس است که از بیمار بطور مستقیم سرایت میکند . اهمیت این بیماری بخاطر عوارضی‌است که در جنین در دوران‌بارداری بوجود میآورد . اول دفعه در سال ۱۹۳۱ در استرالیا(گرگ) متوجه شدکودکانیکه از مادران مبتلا به سرخجه متولد میشوند اکثر دچار ناهنجاری هستند وناقص‌الخلقه‌اند. بخصوص‌زنان‌بارداری که در سه‌ماهه اول بارداری سرخجه میگیرند اغلب صاحب چنین بچه‌هائی میشوند .

دامنه این مطالعات ادامه یافت و آمارهای مختلفی از کشورهای جهان گرفته شد و معلوم شد زنانیکه در سه ماهه اول دوران بارداری سرخجه میگیرند بیش از ۵۰ درصدکودکانشان دچار ناهنجاری شده‌اند و ازاین عده ۱۰تا ۱۵ درصد از بین میروند وبقیه دچار عوارض مختلفی میشوند ازقبیل آب مروارید در چشم ، ضایعات قلبی، کری و لالی یا ضایعات مغزی .

بدنیست بدانید که عدسی چشم جنین در هفته چهارم حاملگی تشکیل شده و چشم تا ماه سوم شکل واقعی و کامل بخود میگیرد . همچنین‌تشکیلات گوش داخلی در هفته سوم و چهارم بارداری تکامل خود را آغاز کرده تا ماه سوم کامل میگردد ، تقسیم حفره های ابتدائی قلب جنین از هفته پنجم وششم شروع میشود . این سیرتکامل، براثر ویروس سرخجه متوقف شده و درنتیجه ناهنجاریهای مادرزائی بوجود میآید .

مطالعات مختلف درموقع همه‌گیریهای ایالات متحده امریکا نشان‌داد که ناهنجاریهای مادرزائی بهنگام‌بروز همه‌گیری بیشتر دیده میشود . (شاید

بقیه درصفحه ۶۹

خوشگل

متخصص زیبائی «زن‌روز» در خدمت خانمها و دخترخانمها

شدن راه داره!

* **خانم ثریا ـ ز ـ** من فقط یك راهنمای زیبائی هستم نه‌دکتر. بهتراست هرچه زودتر به پزشك متخصص‌مراجعه کنید.

* **خانم میتراعلی‌پور ـ** نامه های شما را دریافت کردم ، اما منظورتان را نفهمیدم ، خواهش میکنم اگر در تهران زندگی میکنید یك روز صبح از ساعت ۱۰تا ۱۲ بدفتر مجله زن روز واقع در خیابان فردوسی جنوبی کوچه اتابك تشریف بیاورید‌تا شمارا از نزدیك ببینم و راهنمائی کنم.

* **رشت ـ خانم ف . د ـ** برای جای کردن موضعی راههای مختلفی وجود دارد که متاسفانه خودتان بسهائی نمی‌توانید انجام دهید و حتمابایدازیك متخصص کمك بخواهید.

* **سبزوار ـ خانم ع ـم ـ** موهای سفید سررا میتوانید خیلی ساده رنگ کنید وسفیدی آنرا بپوشانید ، رنگهای مختلفی وجود دارند که میتوانید از آنها استفاده کنید . هنگام پیچیدن موها سعی کنید از بیگودی‌های درشت استفاده کنید . بعد که بیگودیها را بازکردید موها را خوب برس بزنید و سشوواردستی بکشید تا کاملا صاف شود. بعد برای نرم شدن آن کمی کرم به کف دست بمالید و روی مو ها بکشید.

بقیه درصفحه ۶۹

لباس یا کفش و یا گوشواره‌تان‌ببیند. سعی کنید ازصبح روزی‌که میخواهید به مهمانی یا مجلسی بروید لباس خود را انتخاب کنید و آنرا یك‌بارامتحان کرده کنار بگذارید تا موقع شب دچار ناراحتی نشوید و تازه متوجه عیب و نقص نگردید. (۵)

در خانه شما باید :

ـ رختخواب حتما تمیز و مرتب باشد. هر صبح رختخواب را کاملا هوا بدهید . تشك ، متکا و لحاف را بتکانید و روتختی را در مقابل پنجره تکان بدهید تا گردوخاك آن گرفته شود. (٦)

ـ اتاقها تمیز و مرتب باشند. بعداز جمع کردن رختخواب ، اتاقها را جارو کنید. گوشه‌ها و زیر مبل و تختخواب و کمد را هم فراموش نکنید. (۷)

ـ موزائیك‌ها برق بزنند . هر روز موزائیك‌ها را بشوئید و هفته‌ای یا پانزده روزی یکبار آنها را واکس بزنید یا با آب زاول و پودرمخصوص خوب برق بیندازید. (۸)

ـ گرد و خاك دیده نشود. تمام‌لوازم و اثاثه اتاق را گرد گیری کنید و حتی یك شیء کوچك را فراموش نکنید. (۹)

ـ آشپز خانه ، حمام و دستشوئی هم باید شفاف و تمیز و خوشبو باشند. هر روز موزائیك‌ها را با پودر مخصوص‌بشوئید وآئینه وکشوها و بوفه‌هارا هم‌کاملا تمیز کنید. (۱۰)

در اینصورت ، هم شوهرتان و هم خودتان در چنین خانه‌ای احساس آرامش و راحت خواهید کرد و هم روابط صمیمانه‌ای بین شما و او برقرار خواهد بود

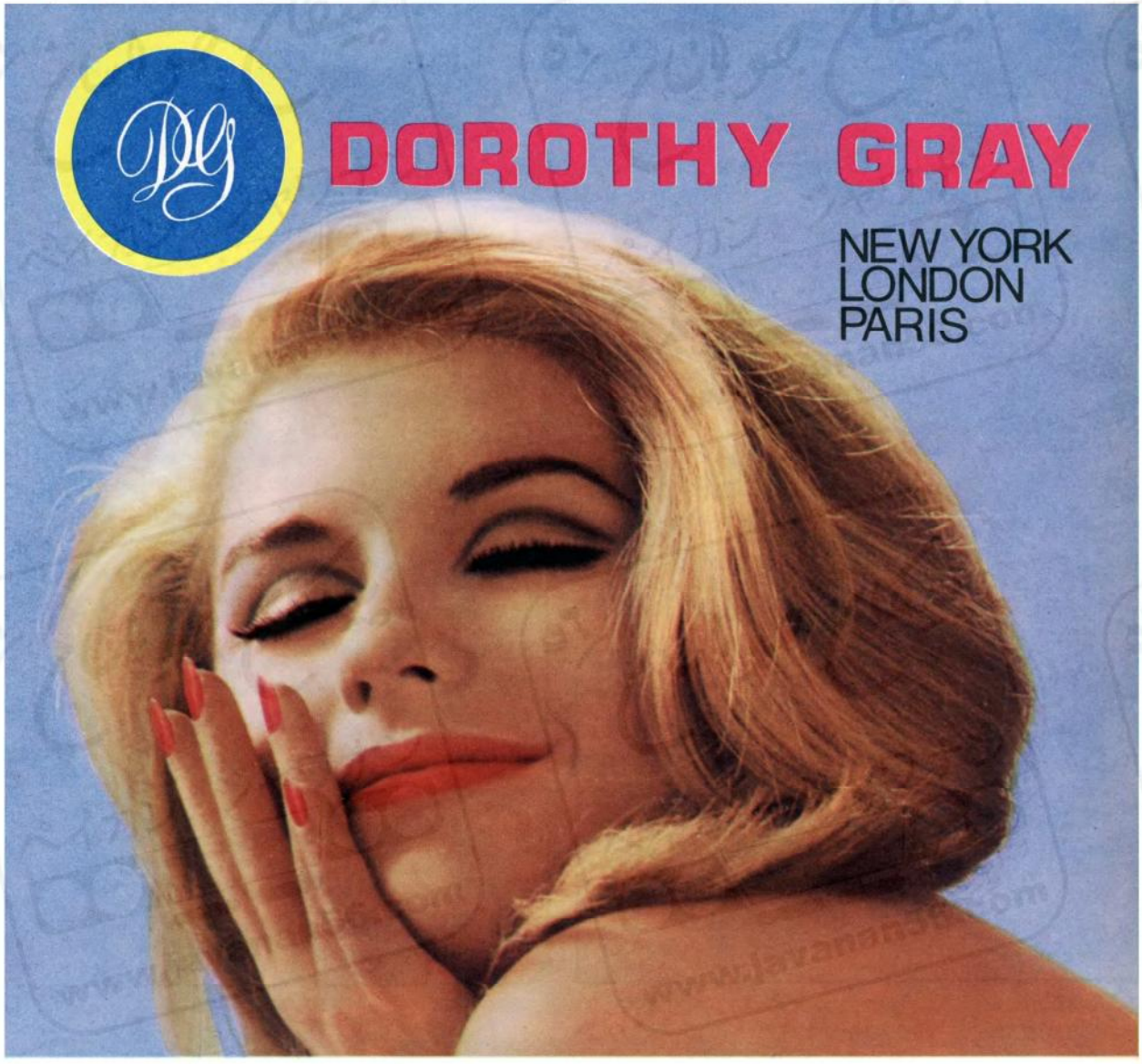

لوازم آرایش و زیبایی

دُورتی گرِی

شکوه زیبائی را در شما جاودان میسازد

نیویورک پاریس لندن

آویز

مرد بی چهره

بقیه از صفحه ۵۲

بمن داد و به شام دعوتم کرد . همانشب پس‌از شام منهم او را برای نوشیدن گیلاسی مشروب به آپارتمان خود دعوت کردم . «مارسل» جوان خوبی بود و مرا ازصمیم قلب دوست میداشت . پس از چند ماه باهم نامزد شدیم . او فقط یك نقطه‌ضعف داشت . علاقه فراوانی به مادرش ابراز میکرد و در این راه خیلی افراط میکرد. من گاهگاه از دست او عصبانی میشدم و فریاد میزدم تو وقتی از مادرت صحبت میکنی من خیال میکنم بچه هشت نه‌ساله‌ای هستی و یك مرد تمام معنی نمیتوانی‌باشی. بالاخره مارسل نسبت بمن خیلی‌مهربان وخوب بود و ما میخواستیم‌درآینده‌زندگی ازدواج کنیم که‌ناگهان‌حادثه عجیبی‌رخ‌داد‌و همه نقشه‌ها و زندگی ما را بهم ریخت. یکی از تهیه‌کنندگان میخواست فیلمی‌تهیه کند و مرا هنرپیشه اول آن قرار دهد . بدیختانه‌نه ده میلیون فرانك احتیاج‌داشت. من این موضوع را به‌مارسل گفتم واوهم قول داد آن مبلغ را به‌تهیه‌کننده بپردازد. ابتدا خیال کردم ثروتمند است یا مادرش خیلی پول دارد و از من مخفی کرده است. اما او گفت من در یك کمپانی بزرگ صندوقدار و حسابدارم و میخواهم این پول را از صندوق بردارم و برای پیشرفت کار تو به‌تهیه‌کننده‌بدهم.بشرطی که تعداد شش ماه او فیلم را به‌بازار عرضه کند و بفروشد و ده‌میلیون فرانك را بمن پس بدهد تا به صندوق برگردانم و به‌حساب شعبه‌های کمپانی در امریکای جنوبی و استرالیا بریزم .

این جریان صورت گرفت . شش ماه گذشت ، اما تهیه‌کننده برخلاف‌وعده‌اش نتوانست پول را فراهم سازد و درنتیجه رئیس کمپانی بازرس فرستاد و معلوم‌شد مارسل کسر آورده و اختلاس کرده است. یك روز او را دیدم که باناامیدی وخشم وگسیخته بمن گفت :

ــ همین امشب پاریس را ترك‌میکنم وبه‌امریکای جنوبی میروم ، بلکه بتوانم ازچنگ مامورین پلیس و بازرسان کمپانی خلاص شوم .

من خواستم باو بگویم همه چیز را به رئیس خود بگوید و چند ماه مهلت بگیرد تا تهیه‌کننده فیلم‌قرضش‌را بپردازد، اما او بدون خداحافظی از در بیرون‌رفت بعد ها شنیدم که‌درکشتی‌خودکشی کرد .

اوائل فرار مارسل بود که مادرش‌بعلت‌غم و رنج ناشی ازفرار فرزندخوددق‌مرگ شد ومارسل وقتی خبر مرگ مادر خود را شنید نامه‌ای به رئیس کمپانی و نامه‌ای‌هم بنام من نوشت و در آن یادآور شد که «... مادرم را کشتی ، نفرین برتو... »

وقتی «کلرت» سکوت کرد، آقای «پك» متوجه جریان اشکها بصورتش‌گردید آرام باو نزدیك شد و گفت :

ــ مادموازل «کلرت» خود را زیاد ناراحت نکنید . من‌از حرفهای شماخیلی استفاده کردم و امیدوارم کلید حل این معما را یافته باشم و شما را از این‌گرفتاری نجات دهم . حالا اگر میخواهید زودتر خلاص شوید نشانی کامل دکتر استیمپسون را بدهید و درضمن بهیچکس نگوئید‌بامن ملاقات و صحبت کرده‌اید و بخصوص‌کاری نکنید که « ژان میگل » بشما مظنون شود .

•★•

روز بعد آقای «پك»با «اف.بی.آی» تماس گرفت و یك دختر زیبا و هوشمند از مامورین مخفی آن اداره را بنام «سیلوی» برگزید تا به‌مطب دکتر «آندرمت استیمپسون » برود و او را بدام کشد . عصر همانروز «سیلوی» به مطب دکتر «استیمپسون »رفت و سردرد سخت وبه‌داوم را بیمانه کرد . دکتر استیمپسون‌که خیره چهره و اندام فریبنده دختر جوان‌شده‌بود دستور داد به اتاق معاینه برود. «سیلوی» هم که درس خود را روان بود با روش عشوه‌آمیز و دلفریبی لباسش را بیرون آورد و روی تخت درازکشید. وقتی دکتر استیمپسون خواست قلب او را با گوشی معاینه کند لحظه‌ای آرام ایستاد ، سپس آهسته زیرگردن و شانه او را بوسید . «سیلوی» مثل برق‌زدگان از جا پرید و سیلی محکمی بگونه دکتر هوسباز نواخت وگفت :

ــ شما همه دختران و زنان جوان‌را اینطور معاینه میکنید ؟

دکتر که از ضربه سیلی گیج شده‌بود با لکنت زبان جوابداد :

ــ نه ، مادموازل ، باور کنید نتوانستم جلو خودم را بگیرم . در برابر اینهمه زیبائی نتوانستم خودداری کنم.اگر تهیه‌کنندگان فیلم بفهمند دختر باین‌زیبائی ممکن است هرپیشه سینما بشود ، با قراردادهای سنگین شما را برای بازی‌در فیلم انتخاب میکنند .

سیلوی با مهارت خاصی آهی کشید وگفت :

ــ آقای دکتر از اینکه‌تعریف‌زیبائی مرا کردید متشکرم ، اما ابدا همه مربوط به شانس‌است. اتفاقا مدتی پیش‌من‌خواستم به‌سینما وارد شوم ، ولی‌کارگردان‌گفت بشرطی حاضر است مرا قبول کند که معشوقه‌اش بشوم . تصادق میکنید که با این وضع آدم میترسد هنرپیشگی‌را حرفه خود سازد .

مادموازل من دوستی دارم بنام «ژان‌میگل» که میلیاردراست و اگر شما اجازه بدهید ازاو خواهش میکنم‌تاوسیله‌ای فراهم سازد و قرارداد خوبی باشما ببندد ودرفیلمی بازی کنید . راستی تا حالاشما دوست مرا شنیده بودید ؟

ــ نه او خیلی ثروتمند است ؟

ــ ممکن است باور نکنید ، اوبیش از ده‌میلیارد فرانك ثروت‌دارد .

ــ چطور با این مرد میلیاردر آشنا شدید و از کجا معلوم است او مرا برای فیلم بپسندد ؟

ــ وقتی او ثروتی نداشت باهم‌دوست شدیم و بهمین جهت از من حرف شنوی دارد و خیلی باهم صمیمی هستیم . اگر امشب وقت داشته باشید میتوانیم باهم‌شام بخوریم وآدرس‌او را بشما بدهم‌تابملاقاتش بروید و قرارداد را با شما امضاء کند.

ــ نه ، باشد برای بعد ، امشب گرفتارم . تا دو سه روز دیگر بشما تلفن میکنم و وعده ملاقات میگذاریم.

•★•

کارآگاه «پك» بوسیله تلگراف‌رمز، پرونده ژان‌میگل را از امریکا خواست وپس‌از چند روز فهمید او زمینهای تگزاس را که چاه نفت درآن پیدا شده بطور ناگهانی به پانزده میلیارد فرانك فروخته و در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۵ با کشتی «فرانس» بطرف فرانسه حرکت‌کرده‌است.

آقای «پك» بیدرنگ بوسیله تلفن باکلرت تماس گرفت و پرسید مارسل نامزدش در چه تاریخ و باکدام کشتی به امریکا حرکت کرد . دختر جوان‌جواب داد ــ « ۳ نوامبر ۱۹۶۵ و با کشتی فرانس ».

کارآگاه پك تقویم را نگاهی کرد ودید روز بعد یکی از اعیاد مذهبی است وبیکی از همکارانش گفت ــ فردا ساعت ده صبح به‌گورستان «گارن» بیاید تا ماموریت مهمی را انجام دهند .

•★•

تا ساعت یازده ونیم کارآگاه پك و دوستش «کنستان» در زیر درختهای‌کار گورستان «گارن» در کمین ایستادند و خبری از ژان‌میگل نشد . نزدیك‌ظهر پك کادیلاك سیاه و نو دم‌در آهنی‌گورستان توقف کرد و مردی با عینك دودی که سعی میکرد‌چهره‌اش درست دیده نشود‌وارد گورستان شد و دسته گل بزرگی را برد روی قبر «مارتا ساندو» نهاد. چند لحظه آنجا ایستاد ، سپس با عجله بطرف‌اتومبیل خود برگشت . وقتی او از کادیلاك‌خارج شد «کنستان» بیهانه‌ای به راننده‌مالخورده نزدیك گردید و پرسید اتومبیل متعلق بچه‌کسی است و راننده جواب‌داد ــ آقای «ژان‌میگل» .

کارآگاه «پك» دیگر همه چیز را کشف کرده و فهمیده بود آقای «ژان میگل » ساختگی همان «مارسل ساندو» فوت شده است‌که درکشتی باکمك دکتر استیمپسون ، «ژان‌میگل» میلیاردرا بقتل رسانده و جسدش را بدریا افکنده است و چهره‌اش را با عمل پلاستیك طوری ساخته که شباهت نشود و بمردم وانمود کرده‌که زنی با اسید اورا بآنصورت درآورده است و بعد از پشت پرده و بطور غیرمستقیم کاری کرده که نامزدش «کلرت» از هرپیشگی ناامید شود و آنوقت با پول او را وادار به تسلیم کند و انتقام مرگ مادر خود را از او بگیرد . پس‌ازآنکه‌کارآگاه پك به اداره‌اش رسید تلفن زنگ زد و یکی از کلانتریها گزارش داد که دکتر استیمپسون در مطب خود بقتل رسیده و «کلرت شافنل» هم که درآنجا بوده است سخت مجروح شده و دربیمارستان بستری است. کارآگاه پك بدون معطلی دستور بازداشت «ژان‌میگل» قلابی و «مارسل ساندو » حقیقی را صادر کرد، سپس‌بااین «کلرت» رفت و او چون بهوش آمدگفت که مرد بی‌چهره یا همان «مارسل» دکتر را با یك گلوله بقتل رساند و گلوله‌ای‌هم بطرف من شلیك کرد ، خوشبختانه بشانه من خورد و از مرگ نجات‌یافتم ...

نمایندگان فروش لوازم آرایش دورتی گری در تهران :

۱ ــ قصر آئینه ، دراگ‌استور تخت جمشید

۲ ــ فروشگاه بزرگ ایران

۳ ــ فروشگاه فردوسی

٤ ــ فروشگاه رویا ، چهارراه شاه

٥ ــ فروشگاه وارنر ، شاه چهارراه یوسف‌آباد

٦ ــ داروخانه مدیکال ، پهلوی مقابل سینما امپایر

۷ــ فروشگاه نیك، لاله‌زارنو

۸ ــ فروشگاه لاله ، کوچه‌برلن

۹ ــ فروشگاه تشکری، میدان ۲٤ اسفند

۱۰ ــ داروخانه رامین، میدان فردوسی

۱۱ ــ فروشگاه فنسی ــ کریم خان زند

۱۲ ــ فروشگاه ارمغان : خیابان تلویزیون

نمایندگان شهرستانها :

۱ ــ فروشگاه لرد ــ اصفهان چهار باغ ابتدای‌عباس‌آباد

۲ ــ فروشگاه گیلدا ــ شیراز پاساژ استاندارد

۳ ــ فروشگاه‌داروگر ــ مشهد خیابان خسروی

٤ ــ فروشگاه پیروز ــ تبریز خیابان تربیت

٥ ــ فروشگاه‌هولیوود ــ رشت خیابان شیك

٦ ــ فروشگاه کریستال ــ خیابان شاهپور

۷ ــ فروشگاه رکس ــ اهواز خیابان پهلوی

۸ ــ داروئی جزایری خرمشهر خیابان فردوسی

خط چشم پلاستیك آی. اِپیل که مدتی نایاب بود

رسید . نمایندگی دکتر پاپو تلفن ۳۳۵۸٤۲

ضد ازدواج

بقیه از صفحه ۴۹

جرئت‌نمیکردروی میز آشپزخانه کارکند. چون ژانت به‌او فهمانده بود که خوشش نمیآید به اثاثه آشپزخانه جز خودش کسی دست بزند. اجبارا ایزابل منتظرمراجعت ژانت ماند. وقتی ژانت بقصر برگشت ایزابل با ناراحتی باو گفت:

ــ نتوانستم لباسهای ژوئل را اطو کنم.

ژانت با تعجب پرسید:

ــ چرا؟

ــ برای اینکه میز اطو شکسته. امیدوارم فکر نکنی من آنرا شکسته‌ام.

ــ نه، میدانم شکستن میز اطو کار تو نیست. پرستاری که قبل از تو اینجا بود، آنراشکسته. زن شلخته و بی‌توجهی بود. یك روز روی میز اطو نشست وآنرا شکست. به‌هرچی دست میزد خراب میکرد.

ــ خواستم روی میز آشپزخانه اطو کنم، فکر کردم ممکن‌است شما خوشتان نیاید. بعلاوه من با میز اطو بهتر میتوانم کار کنم.

ژانت کمی فکر کرد و گفت:

ــ یك میز اطوی دیگر هم باید داشته باشیم. آنرا ممکن است کجاگذاشته باشند؟ صبرکن ببینم. آها، یادم آمد. آنرا خودم بردم توی اتاق زیر شیروانی گذاشتم. اتاق زیرشیروانی مخصوص‌اثاثه اضافی است. میخواهی برو آن میز را پائین بیاور. اما، میتوانی صبر کنی فردا این میز را بدهم تعمیر کنند.

ــ چطور میتوانم صبر کنم. ژوئل لباس تمیز ندارد و امشب باید لباسش‌را عوض‌کنم.

ــ بسیار خوب. اگر عجله داری برو آن میز را از اتاق زیرشیروانی پائین‌بیاور.

ایزابل‌برای‌آوردن میز اطو از پله‌ها بالارفت، قبل از آنکه به اتاق زیرشیروانی برود، درطبقه بالا سری به اتاق ژوئل‌زد که‌ببیند بچه‌خواب است یا بیدار. همینکه در اتاق را باز کرد، جاخورد. چشمش به‌دکتر فیلیپ افتاد، که توی اتاق کنار تختخواب دختر کوچکش نشسته بود و با لبخندی پیشانی طفلش را میبوسید. ایزابل از دیدن دکتر فیلیپ در اتاق‌کودك تعجب کرد، چون دکتر فیلیپ تمام وقتش را در آزمایشگاهش میگذراند و کمتر از سالن بزرگ آزمایشگاه بیرون میآمد. بعلاوه هرگز ایزابل ندیده بود دکتر فیلیپ‌لبخند به‌لب داشته باشد. قبل ازآنکه ایزابل از اتاق خارج شود و در رابیندد، دکتر فیلیپ متوجه او شد و گفت:

ــ خواهش میکنم بیائید جلو مادموازل.

لحن بیانش مثل همیشه سرد و آمرانه بود. ایزابل تا نزدیك تختخواب ژوئل پیش رفت. دکتر فیلیپ لحظه‌ای ایزابل را نگاه کرد. نگاهی سرد و ابهام‌آور. ایزابل هیچ‌چیز از نگاه دکتر فیلیپ نمی‌فهمید و بهمین دلیل از نگاه‌اومیترسید و همیشه سعی میکرد هدف نگاه اربابش قرار نگیرد. دکتر فیلیپ‌پس‌ازلحظه‌ای سکوت گفت:

ــ خانم ژانت، بمن گفتند که شما ازکار کردن در این خانه راضی هستید. همینطور است؟

ایزابل سکوت کرد. دکتر فیلیپ ادامه‌داد:

ــ من میل دارم خیلی صریح‌وروشن جواب مرا بدهید. خوشتان میآید دراین خانه به‌کارتان ادامه بدهید؟

ایزابل نگاه کوتاهی به‌صورت دکتر فیلیپ انداخت وجواب‌داد:

ــ من بهیچوجه قصد ندارم این‌خانه را ترك کنم.

ایزابل حس کرد که دکتر فیلیپ‌از این جواب او راضی بنظر میرسد. حس‌کرد در نگاه مرموز و پرابهام دکتر فیلیپ درخشش کوتاه و زودگذر شادمانی ظاهر شده و دنباله حرفش را با لحن سرد و خشك همیشگی ادامه نمیدهد.

ــ مادموازل، از این تصمیمی که گرفته‌اید خوشحالم، واقعا خوشحالم. بخاطر دخترم خوشحالم بنظر من اینکه ژوئل ناچار بود هرچند روز یك‌بارقیافه پرستار جدیدی را ببیند برای پرورش روحی او بسیار بد بود. پرستاران قبل از شما هیچکدام حتی آنقدر که ژوئل به آنها مانوس شود در این خانه نماندند. اما مثل اینکه شما این فرصت را به ژوئل داده‌اید واورا به خودتان علاقه‌مندکرده‌اید.

دکتر فیلیپ با رضایتمندی نگاهی به ژوئل کوچولو، که با قیافه زیبا و کودکانه‌اش به خواب آرامی فرو رفته‌بود انداخت وادامه‌داد:

ــ درهمین مدت کوتاهی که شما با مهربانی و محبت خودتان ازاو پرستاری ومواظبت میکنید حالش خیلی بهتر شده. امیدوارم بهمین نسبتی که حال او بهتر شده‌شما خسته‌وناراحت نشده‌باشید.

ــ ابدا اینطور نیست. مراقبت من‌از ژوئل بخاطر وظیفه‌ای نیست که بعهده گرفته‌ام تا اگر این وظیفه سنگین باشد احساس کسالت کنم. من به ژوئل علاقه‌مند شده‌ام، ژوئل عروسك کوچولوی من‌است. او را دوست دارم و از نگهداری‌ومراقبتش احساس لذت میکنم.

ــ واقعا اینطور فکر میکنید؟

ایزابل باهیجان جواب‌داد:

ــ بله، ژوئل یك بچه دوست‌داشتنی، پرستیدنی و استثنائی است.

ــ مبالغه میکنید مادموازل. ژوئل‌هم یك بچه است مثل تمام بچه‌های دیگر.

ایزابل لبخندی زد وجواب‌داد:

ــ شما اشتباه میکنید. من ژوئل را بهتر از شما میشناسم و بیشتر از شما به‌روحیه‌اش آشنا هستم. علتش هم‌تماس بیشتری است که با او دارم. ژوئل باتمام بچه هائی که تا امروز من دیده‌ام تفاوت دارد. وقتی بزرگ شد خواهید دید که چه دختر زیبا، حساس و بامحبتی‌میشود. ژوئل طبعی ظریف. نکته‌سنج‌وقابل‌تحسینی دارد.

دکتر فیلیپ درحالیکه بادقت وعلاقه به‌حرفهای ایزابل گوش میداد بی‌اختیار گفت:

ــ بازهم بگوئید. خواهش میکنم ادامه بدهید.

ایزابل از این حرف دکتر فیلیپ تعجب کرد و ساکت ماند. او هرگز ندیده بود دکترفیلیپ‌به‌موضوعی‌علاقه‌مندی نشان بدهد. دکتر فیلیپ همیشه‌یك‌کلمه یا یك جمله حرف میزد. آنهم دستوری وآمرانه و بدون اجازه اظهار نظر. حالا اجازه میداد و علاقه‌مندی نشان میداد که ایزابل درمقابل او حرف بزند. ایزابل سکوت کرد. سکوت ایزابل سبب شدکه دکتر فیلیپ بانگاه پرتمسخری بگوید:

ــ حتما شما از خودتان میپرسید، ژوئل این روح حساس و طبع شیرین‌ملایم را از چه کسی به‌ارث برده؟ وبدون‌تردید جواب میدهید، این ارثیه با ارزش از پدرباو نرسیده!

محققا این همان جوابی بود که ایزابل به‌خودش میداد. اما به دکتر فیلیپ چیزی نگفت و همچنان ساکت ماند. دکتر فیلیپ برگشت، نگاهی به دخترش انداخت. خم شد وپیشانی کودك را آهسته بوسید. بعد بطرف ایزابل برگشت. باهمان نگاه مرموز و پرابهام همیشگی و لحن سرد و تلخش‌گفت:

ــ من به شما میگویم این‌روح ظریف و حساس را از چه‌کسی به‌ارث برده ... از مادرش!.... شب بخیر مادموازل.

و بعد بدون اینکه حرفی بزند یا منتظر جوابی باشد، با قدمهای سنگین از اتاق بیرون رفت. ایزابل‌چندلحظه‌ای بهت‌زده درجایش باقیماند و نگاهش به در اتاق که پشت سر دکتر فیلیپ بسته شده بود ثابت ماند. آمازودیادش‌آمدکه بایدمیز اطو را از اتاق زیرشیروانی پائین‌ببرد. از اتاق ژوئل خارج شد و راه پله‌ای را که‌به‌زیرشیروانی ختم‌میشدگرفت‌وبالا رفت. سرراه، پرده پشت پنجره کوچك میان راه پله را کنار زد. در آسمان ستاره های فراوانی میدرخشید. در افق دوردست از پشت درختهای کهن کوهستان مرتفع درخشش ستاره‌ها منظره دلفریب و زیبائی به‌وجود آورده بود اما همینکه چشم ایزابل به پائین کوه افتاد، دریاچه‌تاریك زیربایش، با سیاهی هراس‌آوری که حتی به‌ستارگان آسمان فرصت انعکاس نور نمیداد او را ترساند و برای آنکه ترس برو‌جودش غالب نگردد، پنجره را ترك کرد و با سرعت از پله‌ها بالا رفت. روی آخرین پله، مقابل در کهنه و قدیمی اتاق‌زیرشیروانی لحظه‌ای ایستاد. دستگیره زنگ‌زده در را پیچاند. در باصدای خشك آهن زنگ‌زده لولاهایش باز شد. باد سرد و مرطوبی از داخل اتاق‌زیر شیروانی روی صورت و سینه ایزابل‌هجوم آورد. ایزابل در تاریکی قدمی به‌داخل اتاق گذاشت. هوای اتاق بوی کهنگی ورطوبت میداد. صدای خش‌وخش‌کوتاه وبعد حرکت تندی اورا از ترس تکان داد. صدائی که از فرار وحشت‌آور یك موش خانگی در تاریکی میتوانست ایجاد شده باشد. ایزابل با ترس دستش را روی دیوار کنار درکشید. کلید برق راپیدا کرد. آنرا فشار داد. لامپ کوچکی درگوشه‌ای از اتاق بزرگ زیر شیروانی روشن شد. ایزابل نگاهش داخل اتاق چرخید و بی‌اراده زیرلب گفت:

ــ پناه برخدا. من چطورمیتوانم میزاطورا توی این انبار آشفته پیداکنم.

اتاق بزرگ زیرشیروانی پربود از اثاثه کهنه و از کار افتاده و غیر قابل استفاده که طی سالهای متمادی بدون‌نظم وترتیب خاصی آنجا ریخته شده بودند. تعداد زیادی کتابهای قدیمی و گوناگون در یکطرف، مقداری جعبه های چوبی و مقوائی، بعضی‌ها پراز آت‌وآشغال وتعدادی محتوی ظروف شکستنی سالم یا شکسته چند فرش کهنه لوله‌شده طرف دیگر ریخته بود. فرشهای زیادی که آشکارا دیده‌میشد طی سالهای دراز هدف هجوم و حمله‌موشها

بقیه درصفحه ۶۸

لیدی مارلن

آغاز فروش فوق العاده تابستانی خود را با طلاع شما میرساند:

فروش فوق العاده انواع کرست وسینه بند لیدی مارلن وژوتین از شنبه ۳۰ خرداد شروع و بمدت دو هفته ادامه خواهد داشت.

تخفیفها کاملا بی سابقه و استثنائی است.

لیدی مارلن - خیابان شاه (بین لاله ویغما) پاساژ مستوفی زاده

انتهای پاساژ تلفن ۶۱۳۸۵۱

فروشگاه آفتاب - خیابان نادرشاه انشار شماره ۱۵ (جنب بانک بیمه بازرگانان)

دیگر اشکی نمیریزد

قسمت چهارم

خلاصه شماره های گذشته

روبرت جوان ثروتمند ، عیاش و عاشق پیشه‌ای میباشد که دختران زیادی را بخاطر کامیابی فریب داده . او عاشق دختری بنام فانی میشود که این دختر مورد علاقه دوستش کارول میباشد .

کارول از روبرت میخواهد که فانی را آسوده بگذارد. اما روبرت عاشق فانی شده و نمیتواند خواهش دوستش را قبول کند . فانی بااینکه به روبرت علاقه دارد ، بعلت بدنامیهای گذشته روبرت عشق اورا نمی‌پذیرد . روبرت سرخورده و ناامید میشود. و از شدت ناامیدی درحال مستی با اتومبیل تصادف کرده پادستش‌را قطع میکنند . فانی برای روبرت متاثر میشود خودش را مقصر میداند و حاضر میشود با روبرت ازدواج کند . اما روبرت ترحم فانی را نمی‌پذیرد . به تنهائی و الکل پناه میبرد. روز به روز ناامیدتر ، افسرده‌تر و رنجورتر میشود .

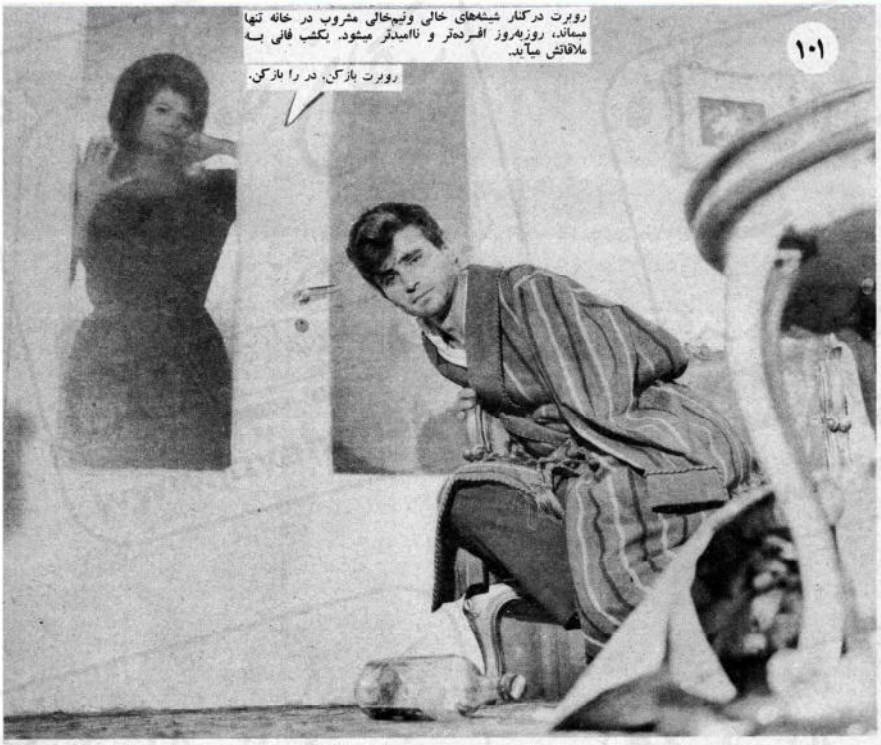

۱۰۶
روبرت ، چرا مرا از خودت میرانی. آمده‌ام از تو تقاضای بخشش کنم.

۱۰۷
بخشش برای چی ؟ برای یك دستی که از دست داده‌ام ؟
روبرت چرا نمیخواهی بمن اعتماد کنی ؟

۱۰۸
من ترا دوست دارم. میخواهم باعشق خودم به‌تو امید زندگی ببخشم. میخواهم با تو وی عشق به‌جنگ ناامیدی برویم.

۱۰۹
دست روبرت بی‌اراده برای نوازش فانی دراز میشود.

۱۱۰
اما ، ناگهان از کنار فانی میگریزد.
من رحم و دلسوزی ترا نمیخواهم. به‌ترحم هیچکس احتیاج ندارم.

۱۱۱
بعد باخشونت به‌فانی حمله میکند.
از اینجا برو. برو مرا تنها بگذار . نمیخواهم ترا ببینم.

۱۱۲
فانی خانه روبرت را برای همیشه ترك میکند. زمان میگذرد. روبرت روز به‌روز افسرده‌تر و ناامیدتر میشود. خانه و زندگیش را ترك کرده چون آواره سرگردانی زندگی میکند.

۱۱۳
یکسال میگذرد. فانی و کارول اغلب همدیگر را ملاقات میکنند.
فانی ، متاسفم که هنوز نتوانسته‌ای روبرت را فراموش کنی نو میخواهی با نادمردی که فراموش شده جوانی خودت را فداکنی.

۱۱۴
فانی باصداقت اعتراف میکند.
یکسال میشود که او را ندیده‌ام. هیچکس او را ندیده و از اوخبر ندارد. اما نمیدانم چرا نمیتوانم فراموشش کنم.

۱۱۵
روبرت خانه و زندگیش را رها کرده و رفته، هیچکس از او خبر ندارد. هیچکس نمیداند زنده است یا مرده.
کجا ممکن است رفته باشد؟ چی بسرش آمده؟

گذشته، گذشته است، فراموش‌کن. روبرت به‌همان سرنوشتی دچار شده‌که دخترهای زیادی‌را گرفتارکرد. بهتراست‌بفکر خودت باشی. بفکر آینده‌ات. حق نداری با خاطره مرد نابود شده‌ای جوانی‌خودت را فداکنی.

باگذشت زمان کارول موفق میشود. دریچه قلب اندوه‌گشیده فانی‌را بروی عشق صادقانه خودش بگشاید. فانی باآنکه نتوانسته سرگذشت دردناک روبرت را فراموش‌کند. دل به‌مهر کارول می‌نشاند.

۱۱۷

روبرت ، درمانده و مغلوك در شهرهای ناشناس میان مردمی ناآشنا سرگردان است.

از میخانه‌ای به‌میخانه دیگر میرود. یك روز مست‌وخراب به‌بار کوچکی میرود.

بزود گورت را گم‌کن. بزن‌به‌چاك. مشتریهای من خوششان نمیآید. اولگردها اینجا مشروب بخورند. اینجا به‌کسی صدقه نمیدهند.

متصدی بار ، روبرت را بانحقیر بیرون میاندازد.

روبرت مثل آدمی مطرود و فراموش شده سرگردان است.

روبرت روزگار برلکنش را میگذراند. به دوستی نه خانه‌ای نه‌آسایشی و نه سگانه‌ای. هیچکس باو توجه ندارد. هرروز رنجورتر و ناامیدتر میشود. تدریج نه‌مانده قوای بدنی خودش را هم ازدست میدهد.

۱۲۲

من یك فراموش شده بی‌ارزش هستم.

گذشت زمان ، کارول و فانی را بهم پیوند داده ، باهم ازدواج کرده‌اند و ثمرهٔ این وصلت دخترنجه زیبائی است‌که به‌چهارسالگی رسیده.

آنها زندگی آرام و صادقانه‌ای را میگذرانند. وجود یك کودك، لطف وشور خاصی بزندگی آنها بخشیده.

اما فانی همیشه گذشته و سرنوشت نامعلوم روبرت را بیاد میآورد.

کارول برای تامین رفاه زندگی همسر و فرزندش با علاقهٔ تمام کار میکند وگاه‌گاه برای انجام مسافرتهائی آنها را تنها میگذارد.

مامان ، چرا بعضی وقتها خیال میکنم گریه میکنی

مامانی‌که بچه‌خوبی مثل تو دارد، هیچوقت‌گریه نمیکند.

فانی نامحبت بی‌مانند مادری کودکش را بغل میکند.

من‌فقط بعضی‌وقتها دلم برای پاپاکه به‌مسافرت‌میرود، تنگ میشود.

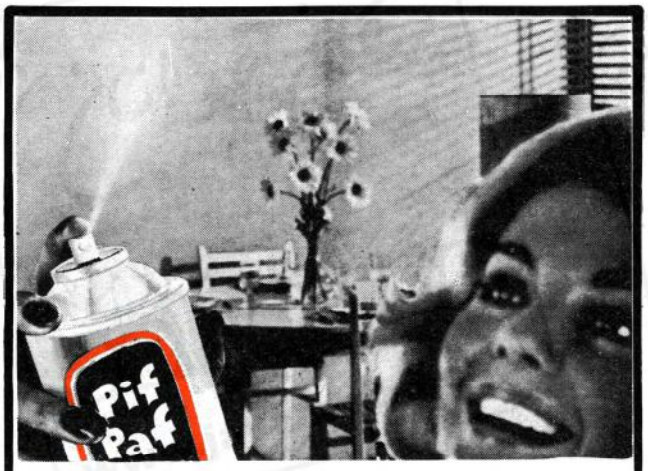

پیف پاف

حشره‌کش موثر و خوشبو

فقط ۵ ثانیه فشار بدکمه پیف پاف کافی است که اطاق شما از وجود مگس ، پشه و سایر حشرات پاک شود

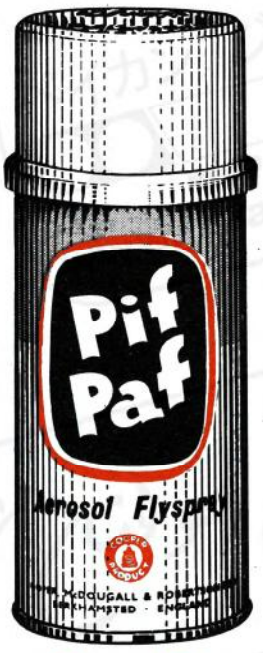

امتیازات پیف پاف

- پیف پاف با وجود تأثیر کامل برحشرات در مورد انسان بی‌زیان است .
- در بعضی موارد دیده شده است که مگسها نسبت بیك ماده حشره‌کش مقاوم میشوند و آن ماده دیگر تأثیری در آنها ندارد برای ازبین‌بردن این اشکال ماده‌حشره‌کش پیف پاف مرتباً زیر نظر متخصصین آزمایش و فرمول آن تغییر می‌نماید .
- پیف پاف در مجاورت شعله و حرارت شعله‌ور نمی‌شود .
- مرغوبیت پیف پاف از طرف کمپانی کوپرمکدوگال ورابرتسون انگلستان تضمین شده است .

پیف پاف

حشره‌کش موثر و خوشبو

ضد ازدواج

بقیه از صفحه ٦٤

قرار گرفته‌اند . و یك صندوق بزرگ قدیمی در کناری دیگر توجه ایزابل‌راجلب کرد . ایزابل برای پیدا کردن میز اطو به‌جست‌وجو پرداخت و زودتر از آنچه تصور میکرد میز اطو را کنار اتاق پیدا کرد . از لابلای اثاثه مختلف و جعبه‌های کوچك و بزرگ بااحتیاط جلو رفت. میز اطو را با دو دست گرفت، همینکه‌میخواست آنرا از زمین بلند کند، جعبه مقوائی کوچکی که ظاهرا تکیه‌گاهش میز اطو بود لغزید و بطرف ایزابل سرازیر شد . ایزابل برای آنکه جعبه روی سرش نیفتد حرکت تندی کرد و بی‌اراده روی صندوق بزرگ چوبی افتاد و آرنج دست راستش محکم به چمدان بزرگی که روی صندوق چوبی بود خورد . استخوان آرنج ایزابل بسختی درد گرفت و درنتیجه همین ضربه چمدان از بالای صندوق به کف اتاق افتاد ودرآن باز شد . ایزابل درحالیکه آرنج دست راستش را با پنجه دست چپش‌میفشرد که درد آن آرام شود نگاهش بطرف چمدان چرخیدو با تعجب گفت :

ــ پناه برخدا ! یعنی چه ؟

نگاهش ازمیان دربازشده چمدان‌روی محتویات چمدان خیره ماند. داخل چمدان پربود از لباسهای‌زنانه با رنگهای گوناگون ، ایزابل از روی کنجکاوی خم شد . درچمدان را کاملا باز کرد . لباسها از پارچه های گرانبها دوخته شده بودند مدل‌های کاملا جدید . لباسهای بلند شب سنگدوزی شده و دوپیس‌ها و مانتوهای بسیار زیبا . بعلاوه مقداری لباس زیر زنانه و پیراهن خواب‌ابریشمی دستدوزی‌شده . بنظر ایزابل هیچکدام از آن لباسهای داخل چمدان، قدیمی و فرسوده و غیرقابل استفاده نبودند که در طبقه زیرشیروانی جای گرفته باشند ایزابل کنجکاوی زنانه‌اش تحریك شده بود . با دست مقداری از لباسهارا کنارزد. زیر آنها یك جعبه مخصوص روی میز توالت که پوششی زیبا از مخمل‌ارغوانی رنگ‌داشت‌توجهش را جلب‌کرد . کنارمه های جعبه طلاکاری شده بود و روی جفت کوچك طلائی رنگ آن دو حرف الفبا با دقت حکاکی کرده بودند . حروف «دـ پ» ایزابل بدون معطلی بیاد « دنیس پروت » زن دکتر فیلیپ افتاد و تردیدی بخودش راه نداد که دنیس‌پروت، زن با سلیقه و شیك‌پوشی بوده . امابلافاصله حرفهای ژانت مستخدمه قصر بیادش‌آمد. ژانت‌گفته بود که دنیس موقع فرار تمام لباسها و جواهراتش را همراه برده . اما ایزابل ، لباسهای فاخر اورا توی‌چمدان داخل اتاق زیر شیروانی میدید. این خلاف‌گوئی ژانت سبب شد که ایزابل‌نسبت بصداقت گفتار او تردیدپیدا کند و بنظر سوءظن در دلش جوانه بزند و حس کنجکاویش تحریك‌گردد . ایزابل خم‌شد، جعبه مخمل کوچك‌را از زیرلباسهابیرون کشید . قفل آنرا بعد از لحظه‌ای کنکاش و فشار روی تکمه کوچکی باز کرد . همینکه درجعبه مخمل باز شد ، ایزابل چشمهایش از حیرت خیره ماند . داخل جعبه پربود از جواهرات زنانه گوناگون. دستبند ، گردنبند ، گوشواره ، گل‌سینه وانگشتری ، جواهرات اصل گرانبها . ثروت‌زیادی که بطور طبیعی‌نمیتوانست جای آنها میان اثاثه فرسوده بی‌ارزش و آت‌وآشغال‌های اتاق زیر شیروانی باشد. ایزابل تردیدی بخودش راه نداد که‌ژانت باو دروغ گفته . او یقین کرد برخلاف ادعای ژانت خانم دنیس همسر دکترفیلیپ هنگام ترك خانه لباسها و جواهراتش را همراه نبرده . این قضاوت بلافاصله فکر تازه‌ای را به مغز ایزابل وارد کرد. فکر اینکه :

چرا ژانت باو دروغ گفته ؟! این سؤال ایزابل را وحشت زده کرد

ناتمام

شما و گلها

بقیه از صفحه ٦١

هر روز بیشتر از روز قبل موردعشق و علاقه و توجه دیگران قرارگیرید و در دنیا از هیچ چیز بیشتر ازاینکه دوستتان بدارندلذت‌نمی‌برید.(عکس۱)

«میموزا» گل دلخواه شماست :

شما خانمی مهربان و ملایم طبع و مواضع هستید . قدرت فهم‌و احساس شما زیاداست و خوش برخورد هم هستید . به عقاید و نظریات دیگران اهمیت زیادی میدهید وهمیشه مترصد این هستید که بفهمید دیگران پشت سرشما چه میگویند. (عکس ۲)

اگر به گل عنبر عشق میورزید :

شما خیلی تمایل دارید که اخلاق و روحیات پسرانه داشته باشید و کوشش میکنید ظرافت و احساسات زنانه را دور بیندازید . خیلی حسود و کینه‌جو هستید و بهمین جهت از هرموضوعی رنج میبرید و موفقیت‌هر دوستی برایتان شکست بشمار میرود. با وجوداین در افکار خود ثبات دارید و دست ودل‌باز و بخشنده هستید. (عکس ۳)

اگر گل لاله تنها گل مورد علاقه شماست :

شما دارای روحیه ورزشکاری هستید . رك و صریح و در ضمن مردمدار و مردم شناس هستید . یك نرس‌ناشناخته همیشه در دلتان وجود دارد و مثل اینکه از این میترسید که مورد توجه دیگران قرار نگیرید. کمی بیشتر بخود برسید ، مسلما دیگران بیشتر شمارا مورد توجه قرار خواهند داد. (عکس ٤)

اگر گل‌های بنفشه را دوست دارید :

خانم ، چنین متواضع،سلیم‌النفس و ملایم هستید . بهیچوجه روحیه‌و حتی قدرت خودنمائی ندارید وحتی نمیتوانید ارزش واقعی خودرابدیگران بفهمانید . بسیار حساس هستید و اغلب اوقات در عالم خیال و رویا سیر میکنید ، کمی بخود زحمت بدهید و با واقعیات زندگی آشنا شوید. (عکس ٥)

اگر به‌گلهای وحشی بیابان علاقه دارید :

شما دارای‌روحیه‌ای‌متعادل‌هستید، از ظاهرسازی متنفرید و سادگی و

سرخجه ـ عارضه‌ای...

دراین دوران ویروس سرخجه قوی‌تر است) ثانیا مادرانی که در هفته اول تا هشتم حاملگی به سرخجه مبتلامیشوند درحدود ۲۰ درصد آنها نوزادانی‌بدنیا میآورند که دارای ناهنجاریهای مادرزائی شدیدی هستند . مطالعات دیگری در انگلستان نشان داد که ابتلای‌مادران به سرخجه دربین هفته‌های ششم و چهاردهم دوران بارداری در ۲۵ درصد از موارد سبب کری مادرزائی نوزادان میشود .

موضوع اقدام به سقطجنین در مادرانی که به سرخجه مبتلا شده‌اند یکی از مسائل پیچیده پزشکی است . عده‌ای از پزشکان و متخصصان عقیده دارند اگر در ماههای اول دوران بارداری زنی دچار سرخجه شود بهتر است سقطجنین کند و افکندن جنین البته ازطریق‌صحیح پزشکی جایزاست، امادراینمورد پزشکان کشورهای‌مختلف همعقیده نیستند.

اگر زنی از سهماهه اول دوران حاملگی سرخجه گرفت باید بلادرنگ بیماری خود را با پزشك خانوادگی درمیان گذارد تا تحت مراقبت قرار گیرد . زیرا همانطور که ذکر شد ویروس سرخجه به جنین رحم نمیکند. برای اینکه از عوارض ناگوار سرخجه بهتر مطلع شوید به آماری که درسال ۱۹٦٤ در ایالات متحده امریکا گرفته شده توجه کنید . در آن سال بیش از ۳۰٫۰۰۰ نوزاد عجیب‌الخلقه که دچار ناهنجاری بودند بدنیا آمده‌اند. ازاین‌رو دانشمندان مطالعات شدیدی‌را برای کشف واکسن این بیماری که بظاهر بیماری کم‌خطری است آغاز کردند وخوشبختانه این تلاش‌هابه‌نتیجه رسید و امروزه واکسن سرخجه‌آخرین مراحل آزمایشی خود را طی میکند وبزودی در دسترس مردم جهان‌قرار خواهد گرفت .

بقیه از صفحه ٦١

یك بیماری کوچك

سرخجه منهای خطری که درمورد زنان باردار دارد رویهمرفته بیماری بسیار کوچك و خفیفی است که باتب درحدود ۳۸ و ۳۸٫۵ درجه بروز میکند . پس از یکروز دانه‌هائی‌شبیه سرخك و گاهی هم شبیه مخملك در بدن و صورت بیمار ظاهر میشود . سرخجه علائم مهمی ندارد ، غیراز مختصرآبریزش از بینی و چشم که بی‌شباهت به‌حالت زکام‌نیست وبزرگ شدن‌مختصرغدد گردن‌این‌بیماری‌درعرض چند روز بهبودمییابد وخیلی بندرت ممکن است خودش باعث عوارض‌مهمی گردد. فقط عارضه مهم سرخجه‌همان خطرات بوجودآوردن‌ناهنجاری جنین در زنان باردار است .

آمارهائیکه درکشورهای ژاپن و امریکا گرفته شده نشان میدهدکه بین ۱۰ تا ۳۰درصد زنان که به سن‌حاملگی میرسند باین بیماری دچار میشوند . مطالعات اخیر در فرانسه نشان دادکه ۹۳ درصد زنان ۲۰ تا ۳۰ساله دارای مصونیت دربرابر سرخجه هستند. در کشور ما آماری دراینموردبطوردقیق گرفته نشده ، ولی خوشبختانه اکثر کودکان در دوران طفولیت به این بیماری مبتلا میشوند ودرنتیجه بدنیا آمدن نوزادانی که دچار ناهنجاری هستند کمتر دیده میشود .

برای‌جلوگیری از بروز سرخجه درزنان باردار تا قبل از کشف‌واکسن، اکثر مادران سعی میکردندکودکانشان در دوران طفولیت این بیماری ساده‌را بگیرند . درایالات متحده در روزهای معینی برطبق یك برنامه تنظیم شده بچه‌ها را مبتلا به سرخجه میکردند و آنرا(روبئول‌پارتی) یا میهمانی‌سرخجه مینامیدند. آنها از ترشح گلوی یك بیمارسرخجه‌ای کشت آزمایشگاهی‌کرده و آنرا درهوای اتاق پراکنده‌میکردند تا سایر بچه‌های سالم مبتلا شوند و چون سرخجه برای همیشه مصونیت میدهد باینطریق دیگر در دوران بارداری آسیبی بدزن‌حامله‌نمیرساند.

عوارض ناشی از سرخجه آنچنان باعث وحشت مردم جهان شده بود که دانشمندان کوشش همه‌جانبه‌ای رابعمل میآوردند تااینکه دربهار سال ۱۹٦٦ درایالات متحده امریکا موفق شدند ویروس‌بیماری را ضعیف کنندوواکسن آنرا مورد آزمایش قرار دهند.واکسنی که درحال حاضر مورد مطالعه قرار گرفته است از نظر بی‌زیانی وخاصیت بوجودآوردن مصونیت قبلا روی‌میمون آزمایش شده است.

از دوسال قبل عده زیادی از کودکان درفرانسه و امریکا علیه سرخجه مایه‌کوبی شده‌اند وروبهمرفته نتایج خوبی‌بدست آمده است . تزریق این واکسن هیچگونه عارضه ثانوی نداده است ، درکودکان فقط‌مختصر تبی مشاهده شده که آنهم فقط یك‌شب بوده است .

آزمایشهای حاصله درباره واکسن سرخجه بسیار رضایتبخش بوده و امید میرود این واکسن مفید نیز بزودی چون سایر واکسن‌ها دردسترس همه مردم جهان‌قرار گیرد و ازبوجودآمدن هزاران کودك ناقص‌الخلقه جلوگیری شود .

طبیعی بودن را بهمه چیز ترجیح میدهید . به عقاید و افکار خود پابند هستید ، صریح و فداکار هستید. اما عیب بزرگ شما خست است که اگر در این زمینه هم میانه رو باشید خانم یا دخترخانم دوست داشتنی و قابل اعتمادی هستید. (عکس ٦)

آیا «میخك» گل مورد علاقه شماست ؟

پرانرژی و فعال هستید ، استقلال‌طلبی و تك روی از صفات بارزشماست. میتوان گفت که تا حدی خرافی هستید . بنظریات و گفته‌های دیگران توجه زیادی ندارید ، دلتان میخواهد دوستان واقوامتان همیشه حق رابجانب شمابدهند و روی حرفهای شما صحه بگذارند . این طرز فکر گاهی برایتان ضرردارد. (عکس ۷)

اگر به‌گل سرخ علاقه‌مندید :

خیلی‌بااراده، هوسران وخودرای هستید ، عشق و علاقه زیادی درشما وجود دارد که مایلید همه را از آن بهره‌مند کنید ، بهمه عشق میورزید، بطوریکه بدون عشق و علاقه، احساس خوشبختی نخواهید کرد. در زندگی هدف شخصی دارید و راه خود را خیلی زود پیدا میکنید. (عکس ۸)

خوشگل‌شدن راه داره!

بقیه از صفحه ٦١

★ **خانم طوبی.م ـ** کوتاه کردن مو هرقدرهم که زشت باشد و بشمانیاید مجبورید برای ازبین بردن مو خوره موهایتان را کاملاکوتاه کنید ، یا اقلا شش سانتیمتر از نوك مو ها بزنید . هیچ راه دیگری هم ندارد. برای ازبین بردن خشکی مو ها می‌توانید از شامپو هائی استفاده کنید که روی آن نوشته شده مخصوص مو‌های خشك و تغذیه نشده . هرشب چند دفعه موهایتان رابرس‌بکشید.

★ **رودسر ـ دوشیزه ز.ح ـ** ۱ـ اگر دقت کرده باشید ، در شماره های گذشته مجله نوشته بودیم که برای برطرف شدن چنین ناراحتی هائی می‌توانید از لوسیونهای مختلف که مخصوص ازبین بردن سیاهی سر‌انبوه آرنجهاست استفاده کنید.

۲ـ همانطور که میدانید متاسفانه ما از بردن نام محصولات مختلف، چه آرایشی و چه بهداشتی ، دراین صفحه معذوریم ومیتوانید از فروشنده لوازم آرایش بخواهید که شما را در این مورد راهنمائی کند. بطور کلی هرنوع ماسکی را میتوانید ۱۵تا۲۰ دقیقه روی پوست صورت‌بگذارید و بعد باآب گرم وسرد بشوئید.

★ **خانم زرین ـ ب ـ** خیلی ساده‌است. شما با استفاده از مدل های جمع و حلقه کردن موهای اطراف‌صورت و روی گوش میتوانید آرایش‌گیسوان خودرا تغییر دهید و در ضمن روی گوشهایتان راهم بپوشانید . درثانی استفاده از گوشواره های بزرگ چسبان را بشماتوصیه میکنیم.

★ **خانم ت . ش ـ** چروکهای‌زیرچشم زیادهم مربوط به سن وسال نیست،بلکه میتواند دراثر کم خوابی یا ناراحتی‌های دیگر بوجود آید وباهمانطورکه خودتان گفته‌اید در اثر خشك بودن پوست. پس بهترات اول از پوست صورت شروع کرده برای پاك کردن و تقویت آن از لوازم آرایشی‌استفاده کنید که مخصوص پوست های خشك باشد.

خواهش میکنم اگر مایل‌بودیدیك روز صبح بین ساعت ۱۰ تا ۱۲ بدفتر مجله زن روز واقع در خیابان فردوسی تشریف‌بیاوریدتابرایتان‌نسخه‌ای بنویسم.

★ **خانم سارا ـ الف ـ** خیلی راحت میتوانید با خرید یك(اسپری)مخصوص زیر بغل و استفاده از آن از عرق‌کردن زیربغل و بوی آن جلوگیری کنید ، اما در نظر داشته باشید که هرروز دوباسه‌بار با آب سرد وصابون تمام بدن را ، مخصوصا در فصل تابستان بشوئید.

★ **دوشیزه میترا ـ صبا ـ** شما هیچ مجبور نیستید از مد وآنچه در سال بعنوان مد روز به بازار میآید و یامد میشود پیروی کنید . همیشه آنچه به شخص بیاید وزیباباشد مد است و شما میتوانید خودتان ببینید و تصمیم بگیرید که چه چیز بشما برازنده‌تر است وآنوقت از آن استفاده کنید.

اما دربارهاین که شما چاق‌هستید یا نه ؟ باید بگویم که متاسفانه بله. کمی چاق هستید و باید لاغرتر شوید اماباز‌هم اگر خودتان نخواهید ودوست نداشته باشید هیچ احتیاجی نیست که لاغر شوید و بصورت توئیگی دربیائید.

★ **مشهد ـ خانم حمیده حائری ـ** ۱ـ میتوانید بوسیله دستگاه های‌ماساژ قسمت های مورد نظر بدنتان را لاغر کنید.

★ **دوشیزه شهین. ن ـ** کرم هائی‌در بازار یافت میشود که مخصوص موهای تغذیه نشده وکم رشداست . شما می‌توانید با خرید واستفاده از آن به‌رشد موهای سرتان کمك‌کنید. تمام‌دستورات آن داخل بروشور نوشته شده‌است.

★ **تهران ـ خانم سعیده.ن ـ** بکاربردن ریمل باعث ریزش مژه نمیشود و مطمئنا علت آن چیز دیگری است. اگرریمل به‌مژگان خود میزنید هرشب قبل‌از خواب کمی‌کرم پاك‌کننده روی مژه‌ها بمالید و بعدبایك‌قطعه پنبه مرطوب در حالی‌که چشم ها را بسته‌اید ازبالای مژه بطرف خارج پاك کنید. بعد مجدداً با پنبه و آب بشوئید تا کاملاپاك شود.

استفاده از روغن کرچك بی‌بورا برای مالیدن به مژه‌ها توصیه میکنم.

★ **خانم منصوره . خ ـ** ریزش مو عوامل مختلفی دارد . از آنجمله تغییر آب وهوا یا تغییر دادن شامپو و یا غفلت کردن در رسیدگی بآنست. برای جلوگیری از ریزش مو راههای مختلفی وجوددارد که از جمله بکار بردن لوسیون مخصوص موی سراست برای جلوگیری از ریزش آن . طریقه استفاده از آن بدین قراراست که مدت ۱۵ شب مقداری لوسیون را به ریشه مو بمالید ، بعد باسرانگشتان‌دست آنرا ماساژ دهید و بعدازاین مدت یك شب در میان استفاده کنید تا زمانی‌که احساس کنید دیگر موهایتان نمیریزد.

۲ـ بهترین راه مبارزه با موخوره کوتاه کردن موهاست.

۳ـ برای‌ازبین بردن‌چربی‌زیادی موی سر بهتر است از شامپو های مخصوص موهای چرب استفاده کنید.

★ **تهران ـ خانم آفاق صادقی ـ** عرق کردن زیاد صورت یابطور کلی بدن، هیچ رابطه‌ای با جربی یاخشکی آن ندارد . سموم بدن باید بطریقی از بدن درتابستان خارج شود و نمیشوداز آن جلوگیری کرد. ازاین نظربهتراست شمابرای رفع خستگی وتغییر رنگ ندادن آرایش صورتتان هرروزصبح بعد ازشست‌وشوصورت از کرم‌مرطوب ـ کننده استفاده کنید.

مهندسی سولیوان

نقشه ساختمانی ـ دکوراسیون ـ خانه ومحل کار ـ شوفاژ ارزان ـ تهویه ـ آبگرم کن و تصفیه استخر تبدیل خانه‌های‌قدیم به مدل جدید شیشه های رنگی ساختمان و مصالح اقساطی

چهارراه امیراکرم ساختمان‌کاشانی ٦١١٨١١ـ ٦١١٥٧٩

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

مشکل گشا ... بقیه از صفحه ۴۷

جدا شدم و بادومی ازدواج کردم. بعداز ازدواج شوهر سابقم باوساطت این وآن واظهار ندامت باعث شد که از شوهر دومم طلاق بگیرم و باهم آشتی‌کنیم. درگیرو دار آشتی ، براثربک بیماری که سالقه‌ای در من داشت در بیمارستان بستری شدم و تحت عمل جراحی قرار گرفتم ، شوهر اولم‌همه مخارج مرا بدون هیچ‌گونه منتی به گردن گرفت وازمرگ نجاتم داد واگر او نبود حتما نابحال مرده بودم. بخاطر این مریضی ، ازدواج و آشتی مابتاخیر افتاد ، دراین موقع شوهر دومم که به سربازی‌رفته بود تا بتواند بعداز اتمام خدمت داخل کاری در اداره بشود طی نامه‌ای برایم نوشته و تهدیدکرده است‌که اگر زیر کوه مختی شوی کوه را خراب میکنم و ترا از زیرش بیرون میکشم ، توباید باخودم ازدواج کنی . از طرفی شوهراولم میگوید اگر گوشت مال دیگری باشد استخوانت مال منست. با اینکه میدانم شماهم خواهید نوشت با شوهراول آشتی کنم بازهم تردید دارم که کدامیک را انتخاب کنم . چون شوهر دومم تابحال چندبار دست بخودکشی زده که نجاتش داده‌اند وازهیچ چیز باکی‌ندارد، بطوریکه به زندان هم افتاده و شکنجه هدیده‌است. نمیدانم چکنم ، منتظر راهنمائی صحیح شما هستم. با تقدیم احترام.

م. ر

جواب:

خانم م . ر. بعقیده من فعلا تامدتی هیچکدام‌را انتخاب نکنید و به فکر خودتان باشید. کار کنید وتان بخورید . این درست است که تفاوت سنی‌بین زن وشوهر چندان مهم نیست ، ولیکن دیگرنه تاآن حد که باجوانی ازدواج کنید که نصف سن شمارا داشته باشد. آن جوان ۲۲ ساله نیز که به خواستگاری یک خانم ۴۰ ساله میرود ، بنظرم چنـدان آدم معمولی نیست.

ازنامه‌تان پیداست‌که نسبت به شوهر اول بی‌علاقه نیستید و نسبت بدو حق شناس‌هستید واین خود خیلی مهم است ، ولیکن ماجرای جدائی خودرا از اوبرایم شرح ندادید تا بهتر بتوانم قضاوت‌کنم.

ازتهدید این وآن نترسید ، گوشت واستخوانتان مال خودتانست و کسی هم حق ندارد کسی را آنچنان دنبال و تعقیب کند که کوه را به خاطرش خراب کند . مروورزمان موجب فراموشی خواهدشد .

اساسا بشماتوصیه میکنم با کسی که شما راتهدید میکند هیچوقت آشتی نکنید ، آنقدر آشتی نکنید تادست از تهدیدش بردارد . برای اینکه آدمیزاد سالم و عاقل کسی را تهدید نمی‌کند، بویژه اگر تهدید برای ازدواج باشد . آشکار است کـه چنین آدمی از ازدواج معنای دیگری در ذهن دارد که با معنای متعارف ازدواج یکی نیست. چنین آدمی بیمار و خطرناك است و باید معالجه بشود. چنین آدمی قدرت طلب است ، دیکتاتوراست و چون هر دیکتاتور و قدرت طلبی ، یك بیماری روانی دارد اینست که ازدواج با چنین اشخاصی تاموقعی‌که بیماری روانی‌شان معالجه نشده است درست نیست.

احتمال زیادی هست که اگر به سوی شوهراول باز گردید میان شما صلح و صفا برقرار شود ، ولیکن تاتهدید میکند جواب مثبت باو ندهید.

اول کتکم زدند و بعد خواستگاری مرا قبول کردند !

جوانی هستم ۲۳ ساله و دریك اداره مشغول کار هستم . یکسال پیش بادختری دوست شدم وکم‌کم این دوستی به عشق آتشین مبدل گردید که حتی نمیتوانستیم یك روز از هم دورباشیم ، تا اینکه من‌باو پیشنهاد ازدواج دادم ، اوهم موافقت کردوقرار شد برای خواستگاری به خانه‌اش بروم ، ضمنا متذکر میشوم که دراین مدت دوستی حتی یکبار هم مرتکب خلافی نشدیم.

تصمیم گرفتم موضوع را به پدرش‌بگویم. یکراست نزد پدرش رفتم و موضوع ازدواجمان را در میان گذاشتم. خانواده آنها همینکه فهمیدند من با دخترشان دوست هستم بی مقدمه در همان خانه برسرمن بیچاره ریختند و بشدت کتکم زدند و مضروبم ساختند، بطوریکه یکماه بستری بودم.

چندی پیش دختر بمن خبرداده که پدرش بـا ازدواج ماموافقت کرده ، دوسه روز پیش هم‌مادر دختر به خانه ماآمد و به‌مادرم گفت که‌ما باازدواج‌پسر شما بادخترمان موافقیم.

از شما میخواهم راهنمائیم کنید که بعداز آن کتکی که بمن زده‌اند واینهمه آبرو ریزی کـه در خانواده ما بپاشده ، صلاح است قدم جلو بگذارم و مجددا خواستگاری کنم ؟ آیا من وبرادران اوکینه‌ای نخواهیم داشت ؟ آیا میتوانم جلو دهان مردم را ببندم ؟ وازهمه مهمتر آیا مجددا کتکم نخواهندزد؟ ضمنا بمن بگوئید چه دلیلی داشته که‌اول کتکم زده وبعد حاضر شده‌اند دخترشان رابمن بدهند ؟ منتظر راهنمائی شماهستم.

م. الف.

جواب :

آقای م. الف . همانطوری‌که خودتان نیـزحس کرده‌اید و ازنامه‌تان نیز پیداست ، خانواده آن دختر احساساتتان را مجروح کرده‌اند ، و بشما بی احترامی و دست درازی کرده‌اند ومن نفهمیدم علت این دست درازی چه بوده‌است ؟ شما که کاربدی نکرده بودید و به عقیده من عاقلانه‌ترین کارهارا کرده بودید واین کار نه مخالف شرع بود و نـه مغایرباعرف .

دختر بیقین عیبی ندارد ، ولیکن شما به ناچار، چنانکه روابط اجتماعی حکم می‌کند، باید باخانواده روابطی داشته باشید واین روابط خـوب شروع نشده است.

البته قدرت آدمیان در تحمل زخمه های روحی یکسان نیست و چه‌بسا شماازآن دسته افرادی باشید که‌این حادثه را بتوانید ندیده بگیرید و باخانواده دختر روابط گرمی برقرار سازید که‌این تحمل‌پذیری خود لطفی دارد ومفید هم هست . پس راهنمائی من اینست‌که شما چند چیز را پیش خود مجسم‌کنید: آیا اگر فردا دختر بشماگفت توهمان کسی هستی که برادرم ، پدرم ، خواهرم کتکت زدند وبازآمدی بسراغ من ، میتوانید این گفته راتحمل‌کنید ؟ آیا اگر فردا دختر قهر کرد و به خانه پدررفت وپدرهمان ماجرا را به رخ‌تان کشید آیابرای شما قابل‌تحمل هست ؟ اگر به هردوسؤال از روی تعقل و تجسم آینده توانستید جواب مثبت بدهید که خوب ، تازه عقیده دارم اندکی دست نگاه دارید و قبل ازشش ماه تصمیمی دربن‌باره نگیرید.

منظورم اینست‌که به گذشته‌ها فکر کنید، ببینید آدم نازك نارنجی بوده‌اید یانه، اگر همیشه‌نازك‌نارنجی بوده‌اید و حالاهم به اندك چیزی می‌رنجید ، از ازدواج با دختراین خانواده منصرف شوید ، ولیکن اگر برعکس ، همیشه اینطور بوده‌اید که حوادث را تجزیه وتحلیل کنید و منصفانه درباره دیگران قضاوت کنید و حق را هرچند که برضد شماباشد، قبول کنید ، آنوقت چند ماهی صبر کنید وبعد بخواستگاری بروید.

زنم را چگونه راضی کنم ؟

جوانی بیست و هشت ساله هستم. پایه‌تحصیلاتم سوم متوسطه است و شغلی دارم که تقریبا هنـری است و در محیط سینمائی کار میکنم و درآمـد ماهیانه‌ام ۳۵۰۰ تومان است .

زنی‌دارم‌خوش‌تیپ و خوش‌بیان و خوش‌برخورد که بی‌اندازه دوستش دارم و صاحب دوپسر هم‌هستیم، اما هرچه وسیله راحت او را فراهم میسازم باز هم مرا دوست ندارد و همیشه تقاضای طلاق میکند و من هم تحمل جدائی او را ندارم و باتمام وجودم او را میپرستم . روی این موضوع همیشه نزاع و مرافعه داریم ، نمیدانم چکنم تا او را راضی‌کنم . منتظر راهنمائی شما هستم .

م. ع.

جواب :

آقای م. ع. شما درماه ۲۵۰۰ تومان درآمد دارید ، جوان هستید و کار آبرومندی هم دارید، پس علت رفتار خشونت‌آمیز خانم‌تان چیست ؟ شما حتی یك کلمه درباره علت‌این کج‌خوئی او برایم ننوشتید ، منازعه‌تان سرچیست ، چه‌وسیله راحتی برایش فراهم کرده‌اید ، خصوصیات اخلاقی‌خانم‌تان کدامست چند سال دارد ؟

راهنمائی من اینست که اولا ببینید علت ایـن نامهربانی خانم‌تان که اینهمه نسبت باو علاقه داریـد کدامست ؟ پس ازاینکه علت را کشف کردید ببینید می‌توانید خودتان این علت را از میانه بردارید یانه واگر نتوانستید به کمك آدم خیرخواه دیگری این علت را از بین بردارید و اگر دیدید که این علت از میان‌بردنی نیست چاره‌ای جز جدائی باقی نخواهد ماند منتها پای دو کودك بیگناه درمیان است. باید گفت‌درست است که بی‌مادری یا بی‌پدری برای‌کودکان تلخ است ، ولیکن نه هربی‌مادری یا بی‌پدری . دوری از مادر و پدری برای بچه‌ها ناگوار است که واقعا به‌وظایف پدری ومادری خود آشنا باشند، ورنه مادر و پدری که رفتارشان مطبوع نباشد فکرنمیکنم ازلحاظ بچه‌ها چندان ارزشی داشته باشند .

نامه‌تان نشان می‌دهد که به‌خانم‌تان عاشقید و فداکاری هم درحقش می‌کنید وکمتر زنی است که درچنین شرائطی بشوهرش مهربان نباشد . اینست‌که خواهشمندم این‌نامه را اگر مصلحت بود برای‌خانم‌تان بخوانید تا یقین‌کند که باو علاقه‌دارید و این علاقه فقط زبانی و ادعائی نیست.

چکنم تا زنم به خانه باز گردد

جوانی ۳۵ ساله هستم و سه‌سال استازدواج کرده‌ام و دراین مدت هیچگونه اختلاف و ناراحتی زناشوئی نداشتیم . محل کار سابق اینجانب درشهر کازرون بود که مدتیست به نور آباد منتقل شده‌ایم. در خانه‌ای سکنی کردیم . زن صاحب خانه بین من وهمسرم اختلاف انداخت و حالا مدت دوماه است‌که همسرم خودسرانه گذاشته وبخانه مادرش رفته است، لذا من ازاین تنهائی بسیار رنج میبرم و بیش‌ازاین طاقت حیرانی وسرگردانی ندارم .

هرچه نامه برایش می‌نویسم اصلا جواب نمیدهد. از شما خواهش میکنم ، حتی التماس میکنم محض رضای خدا راهنمائیم کنید که چکنم تازنم بخانه برگردد ؟ منتظرم تا ازاین سرگردانی نجاتم دهید.

ع. گ. ن.

جواب :

آقای ع . گ . ن . راهش اینست‌که دیگرباو نامه ننویسید وحرف صاحبخانه‌را نیزنزنید. تنهاکاری که باید بکنیداینست‌که یك نامه اتمام حجت به خانم‌تان بنویسید و باو بگوئید که اگر به خانه‌اش‌برنگردد شما به دادگاه خانواده مراجعه کرده تقاضای جدائی خواهید کرد.

جواب او یا مثبت است و یامنفی. اگر مثبت است که چه خوب ، از«تنهائی و حیرانی وسرگردانی» درخواهید آمد واگر جواب منفی‌بود . تکلیفتان روشن خواهد شد وهدتی صبر می‌کنید تاسرفرصت همسر تازه‌ای برای خودتان انتخاب کنید . منتها بشما توصیه می‌کنیم اگر خواستید دوباره ازدواج کنید فکر همه چیز را بکنید ، وگرنه تنهائی خیلی خیلی بهتراز ازدواجی است که اسباب زحمت و گرفتاری آدمـی شود . ببینید علت جدائی شما وهمسرتان کدامست. اوست که موجب جدائی شده یا شما؟ اگر علت‌در شماست تاآن علت را مرتفع نکرده‌اید ، ازدواج نکنید.

متر مربع ۳۳ تومان
تزئینات ورسای تقدیم میکند
فرش ماشینی کف‌پوش ایده آل درسی‌رنگ‌مختلف زینت بخش‌اتاق
خواب ، هال ، سالن‌پذیرائی ، راهرو و پله ساختمان
روتختی های زیبا برنگ های مختلف
روزولت میدان ۲۵ شهریور جنب‌کتابخانه ابن‌سینا تلفن ۷۶۳۸۷۴

برنامه‌های «شو» ...

بقیه از صفحه ۵۱

جالب و معروف «شکاف میان‌دونسل» باین ترتیب دیگر کلمه «شو» خیلی‌کم (برای عنوان برنامه‌ها) بکار می‌رود. اینجا هم میتوان همین‌کار را کرد و « شو میخك نقره‌یی» ، عنوان برنامه را فقط «میخك نقره‌یی» گذاشت ، و هنگام اعلام برنامه هم گفت : برنامه تفریحی «میخك نقره‌یی».

اما برنامه های تفریحی‌که عموما «شو» نامیده می‌شوند ، خصوصیاتی دارند که درنظر گرفتن برخی ازاین خصوصیات ، بستگی دارد به تماشاگنندگان برنامه ، یعنی روحیه مردمی که برنامه برایشان تهیه واجرا میشود.

طراح و اجراکننده «شو»

طراح و اجراکننده‌شو، مهمترین عامل اجرای برنامه است. اغلب این اشخاص در امریکا ، از کمدین‌های برجسته‌اند که در بداهه‌پردازی استادند وهرکدام سبکی خاص دارند ، بر فرهنگ مردم سرزمین خود تسلطی بی‌مانند دارند ، روح زبان مردم را خوب درك‌می‌کنند و در کلمه‌سازی و جمله‌پردازی استادند. با اینهمه نباید گمان کرد که این افراد ، همهٔ برنامه را فی‌البداهه اجرا می‌کنند . آنها باید هفته‌یی یك ساعت برنامه اجرا کنند و چنان نیست که شخصا بتوانند خالق آنهمه گفتارهای تازه و بکر باشند .

رسم آنها لطیفه‌سازی هایی‌ازنوع «جوك» نیست ، بعکس ، آنها شکل غنی‌تر و زیباتر لطیفه را که بازی با کلمات است و در بطن هر لطیفه با ظرافت تمام انتقادی نسبت به مسئله‌ای از مسائل جامعه مطرح است ، درنظر دارند . قدرت‌تقلید اینکارآمیزومبالغه شده از شخصیت‌های اجتماعی وسیاسی و از تیپ‌های مختلف مردم ، هنریست که هم زاده اندیشه است وهم‌خلاقیت.

اما برای دوام استعداد کمدینی که اجرا کننده یك برنامه تفریحی است ، معمولا نویسندگانی هستند که همراه با اجراکننده برنامه ، یك «گروه» تشکیل میدهند، ونویسنده های خلاق طنزنویس (که ضمنا روزنامه‌نویس و متخصص تهیه برنامه برای رادیو یا تلویزیون هم هستند) دراین گروه های سه تا هفت نفره گرد می‌آیند و همه مسائل اجتماعی و سیاسی جهان ، بخصوص کشور خود را مطالعه می‌کنند و با توجه به سبك پرداخت طنز و بر محور چند موضوع اصلی (که هر کمدینی بر آن چند موضوع تسلط بیشتری دارد) مطلب می‌نویسند . این مطالب شامل ظریفه‌هایی درباره چند موضوع‌اجتماعی روز ، متن‌های کوتاهی در معرفی اجراکنندگان رقص و آواز و نمایش ودیگر جزئیات نمایش می‌شودوکمدین اجراکننده برنامه ، معمولا با آنها همکاری میکند ، فکر می‌دهد، مشورت می‌کند و بعد ، به‌مطالعه نوشته ها می‌پردازد و جمله‌ها را حفظ می‌کندو هنگامی که مطلب ، خوب در ذهن او نشست ، به‌سادگی می‌تواند برنامه را اجرا کند ، تنها درآنصورت است‌که مطالب کاملا فی‌البداهه جلوه‌می‌کند . والبته تسلط اجراکننده بر صحنه و نکته‌های کوچکی که خود باین‌مطالب می‌افزاید به‌برنامه‌ی او غنامی‌بخشد.

موضوع :

موضوع «شو»ها درامریکا بسیار متنوع و بطور کلی یك «تم» یا مایه اصلی دارد . یعنی موضوع خاصی‌را عنوان می‌کند : مثل برنامه « شکاف میان دو نسل »Generation Gap که مسئله اختلاف والدین و«فرزندان» را بشکلی مطرح می‌کند ، یا برنامه «فرانك‌سیناترا» (و به تازگی یك هنرپیشه دیگر امریکائی) که بخاطر و به‌تناسب استعدادهای مشهور تهیه می‌شود .

نمایش‌هایی ــ مثل نمایش‌نامه‌های «جوی‌بی‌شاپ» ــ هست‌که بیشتر آن ، گفت‌وگوهای شیرین او با شخصیت‌های علمی و هنریست ، همچنین برنامه‌هایی که کلی‌تر و عام‌تراست و تنوع بسیار دارد ، مثل نمایش « قصرهالیوود».

سبك‌برنامه

هربرنامه‌یی به‌تناسب موضوع و شخص اجراکننده سبکی خاص‌دارد . شکل معرفی برنامه‌ها و اجرای هر برنامه بستگی به تماشاگران آن‌برنامه‌ها دارد ، که یا کودکند و یا بزرگسال، یا روشنفکراند و یا عامه مردم. و می‌بینیم که «سطح» برنامه‌های «شو» هم متفاوت است ...

(در شماره آینده : «شو» در تلویزیون ملی)

گنبد سیاه ...

بقیه از صفحه ۵۰

ناگاه ، مرغی عظیم ، پرواز‌کنان، به میله رسید و برآن نشست و من لحظه‌یی اندیشه کردم ، پای مرغ‌غریب را جسبیدم و مرغ به آسمان پرواز کرد . از آغاز صبح تا نیمروز پرید و پرواز کرد تا برفراز جمنـزاری زیبا رسید و مرا در آن جمنـزار نرم ، رها‌کرد:

روضه‌یی‌دیدم آسمان ز میش
نارسیده غبار آدمیش
صد هزاران گل شکفته درو
سبزه بیدار و آب ، خفته‌درو
هرگلی ، گونه گونه ازرنگی
بوی هرگل رسیده فرسنگی
چشمه هایی در آن ، بسان‌گلاب
در میانش عقیق و در خوشاب

و من درآن«رشك‌بهشت»شادمانه می‌گشتم و میوه های لذیذ می‌خوردم و آنگاه تاشب هنگام ، در زیرسروی آرمیدم . شب هنگام توفانی درگرفت و چون فرونشست و زمین تر و تـازه ونم زده شد ، ناگهان هزاران زیباروی حوروش از دور پدیدار شدند : هر نگاری بسان تازه بهار، باجامه های فاخر وآرایه‌های زرین. دردست هریك شمعی کافوری بود که شعله هایی‌اثیری، بی دود وگاز داشت.

آنان تختی برسردست می‌آوردند. تابه میان چمنزار رسیدند ، فرشی گستردند و تخت را استوار کردند.

من از حیرت ، پنهان شـده بودم . دیری نپائید که آسمان و زمین رخشان شد. گویی صد هزاران ستـاره سحری درخشید . از دور «زیبارویی، همایون بخت» با کنیزکان زیبارو ، پدیدار شد و خرامان به تخت‌رسید و برتخت تکیه داد و آنگـاه نقاب از روی برگـرفت ــ من از زیبایی بی‌مانند آن شاه زیبایان مبهـوت و مـدهـوش شـدم . پری روی، نخست سر به پائین افکنده بود ، ناگهـان سربرداشت و با یکی محرمان خویش گفت (... از نامحرمان خاك پرستـ می‌نماید که شخصی اینچاهست) برخیز، بگرد او را بیاب و نزدمن آر.

آن‌پریزاده برخاست ، گشت‌وگشت تامرا درآن پناه دید و به مهربانـی دست مرا گرفت و نزد آن ماهروی تخت نشین برد.

من از خوشی پر درآورده‌بودم. نزدیك تخت او به چالاکی خاك را بوسه‌دادم وخواستم فرودست کنیزکـان وی بنشینم.

اما پریروی گفت : برخیز که

بقیه درصفحه ۷۴

گردش چشم‌ها ...

بقیه از صفحه ۵۰

برای من قوی ترین تصویـر سوررآلیستی آنست که دارای بالاترین درجه اختیار باشد و طولانی ترین‌زمان را بـرای ترجمه بزبان متعارف ، معروف خود کند . حال ، خواه شامل مقدار معتنابهی تناقض ظاهری یادچار نقصان عجیب در یکی از قسمتهایش باشد. خواه‌نویدشورانگیزبودن‌بدهدویا ازخویش توجیه‌صوری مسخره‌ئی‌بیرون کشیده‌باشد . خواه کیفیت های‌اولیه فیزیکی را بیان کند و یا انسان را بخنده وادارد .

این تضاد و غرابت و نامانوسی است که کار سوررآلیستهای قرن‌بیستم را با نوابغ گذشته چون «بوتی‌چلی» ، «بوش» و یا «گویا» نزدیك‌میسازد. بدینسان نقاشان دوره بعد با مدد از ضمیر پنهانی وناخودآگاه انسانی ، دنیائی غم‌آلود ، رعب‌آور و هراس‌انگیز را آفریدند .

سوررآلیسم از جنبشهای نامفهوم ومکشوف ذهنیات سخن میگویـد و از غرائب و عجائبی که بگونه‌یـی هنرمندانه سازمان یافته وارائه شده‌اند. سوررآلیسم ، تنها هرآنچه به ضمیر رو آورد ــ اگرچه منظم و باواقعیت زمان تطابق داشته باشد ــ نیست ...

•★•

با این سابقه ذهنی بدیدار آثار منوچهرشیبانی میرویم ودنیای‌آشفته‌اش را که از حرکت چشم در قعر زمین ودر پهنه آسمانها سخن میگوید ناظر میشویم.

یك جرقه حاصل از یك دیدار و یك برخورد وتلاقی سی ــ چهل‌تابلوی را بوجود آورده که چنان داستانی نه چندان بی‌ارتباط وتجانس‌اند.

شیبانی با دیـدگان رمزآلـود وحشت آفرین دنیائی برای خود ساخته وسفری را آغاز کرده است . دیدگان را براسب راهوار اندیشه‌اش نشانده واز قعر زمین ، اقیانوسها ، قلب سنگها گذشته و به فضا راه یافته که بدینسان خود سیری از رومانتیسم تا سوررآلیسم را آغازیده است.

شیبانی را ــ بادید شاعرانه‌ای که دارد ــ در قبای‌رومانتیسم ،گویاتر وموفقتر می‌یابیم تا آنکه ردای پـر هراس سوررآلیسم را برتن کند کـه ناموفق مینماید .

اگر دیدگان مکشوف‌را درهاله‌ئی تغزلی وشاعرانه می‌یابیم بدان سبب نیست که اورا پرت و بدور ازهنر می‌پنداریم ، بلکه در قالب شاعری میانگاریم که در کار خود موفق است. « شیبانی » شاعـری است کـه گاه و آنهم اندك زمانی به وحشت‌ها و دنیای غرائب سوررآلیسم می‌اندیشدو این اندیشه های کاهکاهی ، اگر نقاش شاعر مارا نمیتواندردنیای‌سوررآلیسم باقی و مدفون بسازد ، بدان خاطر است کـه اورا تمایلـی وافر بـه زیبائیها و نظم گونه‌های جهان واقعیت است ، آنچنانکه در تابلو شماره ۱۵ اورا صرفا یك نقاش «آبستره»می‌بینیم. اثری که مرا بیادکارهای‌دوران‌آبستره دوکونینگ میاندازد ــ که این اواخر از آبستره منحرف شده و بسوی نوعی اکسپرسیونیسم رو آورده است ــ وبا دیدن همین تابلو است که می‌پندارم که اگر شیبانی دراین شیوه به تجربه دست بیازد یقینا موفقتر و گویاتر است .

نقاشی که با یك تاش سبز در رنگ مایه‌های اخرائی ، میتواندوحشت دلخواه را القاء کند چه نیازی دارد که از فرمها و فیگورهای ابتدائی‌مدد جوید که تابلو را تا حد یك اثر ابتدائی تنزل دهد .

فیگورها و فرمهای ابتدائی دست وپاگیر نقاش شده‌اند واورا سخت در تنگناقراردادهاندکه بایدتکانی بخوددهد و فـرم هـا و فیگـور هـای ابتدائی را ــ آنچنانکه در ۵ تابلو از او دیدیم ــ رهـا کند و بدنیاآبستره رو آورد .

آ ــ ك

محیط گرم و خانوادگی
جوجه کباب حاتم
برای پذیرائی از شما و دوستان شما آماده است
جاده چالوس تلفن - ۸۹۲۲۸۱
۸۹۲۲۸۳-۸۹۲۲۸۲

شبح نیمه‌شب...

بقیه از صفحه ۴۴

یایان یافته و من بعداز آنهمه تلاش و زحمت رفوزه شده‌بودم . تازه ازاتاق خودم و خانه میترسیدم . وحشتی عجیب داشتم وهرشب فکر میکردم که هیولای نیمه‌شب بسراغ من خواهد آمد و خفه‌ام خواهد کرد . اتاقم را تغییر دادم وپدرم برای اینکه تغییری در روحیه‌ام پیدا شود مرا به ییلاق فرستاد. من و مامان و برادر وخواهرم به ییلاق رفتیم و اواخر تابستان بازگشتیم.

یکسال گذشت و من سال بعدتوانستم با معدل خوب قبول شوم . درست در همین اوان سرخواستگاران بازشد . مثل اینست‌که جوانان انتظار می‌کشند تا یك دختر دیپلم خودرا بگیرد ، بعداز او خواستگاری کنند . منهم همین وضع را داشتم. همین که دیپلم گرفتم خواستگاران یك‌یك در زدند. گاه اتفاق میافتاد که در یکروز دو دسته خانم مسن چادری مراجعه میکردند وسراغ‌مرا میگرفتند اما بعضی رامن نمی‌پسندیدم و برخی را پدرم شایسته تشخیص نمیداد.

چند خانه آنطرفتر از خانه ما یك خانواده خوزستانی زندگی میکردند . پسر جوانی داشتند که درسال‌دوم دانشکده بود. من قبلا یکی دوبار اورا دیده‌بودم. گاهی حس میکردم که بدجوری بمن‌نگاه می‌کند . در نگاهش حالت خاصی بود که بامن حرف میزد . حدس میزدم که‌بمن نظر خاصی دارد اما جرئت بازگو کردن ندارد . جسارت ابراز ندارد . مادرش با مادر من سلام و علیك داشت و خواهرش در همان کلاس درس میخواند که خواهر من شاگرد آنجابود . هردوزبان می ـ خواندند . یکروز مادرهمان جوان که (علی) نامیده میشد بمادرم گفته بود که اگر موافقت می‌کنید فلانی را برای (علی) بگیریم . خواهرش نیز همانروز در کلاس بخواهرم گفته بود که (علی) مدت‌دوسه سال است که خواهرت را دوست دارد و حرف نمیزند . اما اکنون که می‌بیند امکان دارد شوهر کند بی طاقت وسخت ناراحت شده‌است . مامان از من پرسید که عقیده‌ام چیست . من از او بدم نمیامد بعلاوه خانواده خوب و آینده‌روشن داشت . تحصیلکرده بود و بزودی‌مهندس میشد . فقط علی یك عیب‌بزرگ‌داشت که من نمی‌پسندیدم. شاید بسیاری از دختران نسبت به‌این موضوع بی اعتنا باشند امامن نمیتوانم بی‌تفاوت بمانم . من‌از سبیل نفرت‌دارم و (علی) سبیل کلفت و سیاه و پرپشتی داشت . این موضوع‌را با پدر ومادرم در میان گذاشتم وگفتم که جزاین عیبی ندارد ومن موافقم بشرط اینکه سبیلش را بزند. پدرم‌خندید وگفت:

ـ برای مقداری پشم پشت لب آدم عاقل شوهر خوب را ازدست نمیدهد.

معهذا برای(علی) پیغام‌فرستادند، او پاسخ داده بود که چون سبیل درخانواده آنها مرسوم و متداول است نمیتواند این پیشنهاد را بپذیرد وازاین بابت متاسف است. من دیدم که ممکنست ازدواج بهم بخورد و چون از علی خوشم میآمد و این اواخر بیشتر نسبت باو علاقه‌مند شده‌بودم‌موافقت کردم و عروسی‌سرگرفت، اما پیش خودم گفتم مهم نیست «پس از اینکه ازدواج کردیم اورا وامیدارم که سبیلش رابزند.» باین امیدواری ازدواج کردیم.

علی جوان بسیار خوبی بود. یك شوهرنمونه بود. مهربان و بزرگ منش‌وآقا بوداما من از سبیلش آنهم بآنصورت‌پرپشت و خشن وزبر خوشم نمیامد وبخصوص هنگامی‌که مرا می‌بوسید چندشم میشد. بدم میآمد و مشمئز میگردیدم. چندماه صبر کردم و حرفی نزدم اما بعد کم‌کم شروع کردم به پیله کردن و حرف‌زدن. ابتدا از او خواهش و حتی التماس کردم . علی زیربار نرفت و صراحتا گفت غیرممکنست . بعد که احساس کردم دوستم‌دارد و نمیتواند ازمن بآسانی چشم بپوشد به‌تهدید او پرداختم و علناگفتم که اگر سبیلت را نزنی اتاق خوابم را جداميكنم واینکار را هم کردم. این برای (علی) هم‌اهانت‌بودوهم‌موجب‌ناراحتی و خشم . خود را کنترل میکرد و خشم نشان نمیداد اما ناراحت بودو من بی آنکه قهر کرده باشم شبها در اتاق دیگر میخوابیدم. اصلا این برای‌من فکر های بدی ایجاد کرده‌بود. پیش خود میاندیشیدم که چرا (علی) برای‌نگهداشتن سبیلش اصرار میورزد . حتی حدس‌میزدم که او زن یا دختری را دوست دارد و چون آن دختر یازن به سبیل علاقه‌منداست سبیل خودرا حفظ میکند . تازه چرا اینقدر کلفت وانبوه ؟ (علی) بشدت مرا دوست میداشت ومن میدانستم که بیشتراز یکی دوشب نمیتواند دوری مرا تحمل کند . حدس من درست‌بود. چندشب‌بعدباتاق من آمد و در حالی‌که رنگش سرخ شده بودگفت:

ـ باشد . من سبیلمو میزنم امابدون که پشیمون میشی.

با خوشحالی از جای جستم وگفتم:

غذارا با مازولا تهیه کنید
Mazola
وبا افتخار پذیرائی نمائید !
مازولا ـ روغن خالص ذرت است
مازولا ـ شفاف وطلائی است
درموقع پخت وپزدودنمیکند
مازولا ـ همیشه تازه میماند وبوی غذارا بخودنمیگیرد ـ بنابراین میتواند بارها مورداستفاده قرارگیرد .

نماینده انحصاری درایران : ایران سوپر خیابان تخت جمشید نبش ویلا
۱۰۸

ـ همین الآن بروتو دستشوئی‌سیلنو بتراس.

ـ نه.فرداینکارومیکنم‌اماهمونطوری که گفتم سخت بشیمون میشی.

ـ هرگز پشیمون نمیشم، وبدون‌سبیل خیلی قشنگتری.

ـ حالا می‌بینی.

شب را در اتاق خودش گذرانید اما تا صبح بیدار بود ، یا راه میرفت ویا از فشار فکر و خیال و بی‌خوابی‌روزنامه می‌خواند و جدول حل میکرد. فرداصبح مجددا همان مطالب را تکرار کرد و بمن گفت که پشیمان میشوم و من باوقول دادم که پشیمان نمیشوم. او اندوهگین و من خوشحال از یکدیگر جداشدیم. من خوشحال شدم چون از سبیل او بشدت نفرت داشتم و اواندوهگین و غمین چون به سبیل خویش انس و دلبستگی داشت.

ظهر برای ناهار بخانه نیامد.کاری که تا آنروز سابقه نداشت . تا عصربی‌صبرانه انتظارش را میکشیدم. تقریبا ساعت پنج بود که دربازشد و بدرون آمد . من در حیاط خانه کنار باغچه قدم میزدم که علی وارد شد . رنگش پریده بود. دیگر سبیل نداشت . من بااشتیاق وشادی بطرفش دویدم و در آغوشش گرفتم اما تا خواستم اورا ببوسم‌برجای خشک شدم زیرا مشاهده کردم که‌پشت لبش ماه‌گرفتگی بزرگی وجود دارد. درست همین ماه گرفتگی آن هیولا. هیولای‌آن‌شب تابستان که‌باعث شد هجده روز دربیمارستان بستری شوم.

بتوخشانه یکقدم عقب رفتم. خیره‌خیره باو نگاه کردم . خودش نیز از شدت ناراحتی میلرزید و کلمات روی لبهایش خشک شده‌بود . بطور عجیبی منظره آنشب در نظرم مجسم‌گردید. درست مثل اینکه همان هیولا باآن چشمهای‌سفید مقابل من ایستاده و زبان درازش رااز دهان درآورده و دستهایش را برای خفه‌کردن من دراز کرده است . (علی) که حال مرا دگرگون دید یکقدم بجلو آمد و دستش را درازکرد که دست مرا بگیرد اما در همین موقع من بتصور اینکه هیولا قصد دارد مرا خفه کند دستهایم را روی صورت نهادم و شروع کردم به جیغ زدن و دیگر نفهمیدم چه شدو چه گذشت. موقعی چشم گشودم که در بیمارستان بودم. مانند همانروز و تصادفا در همان‌بیمارستان و درهمان اتاق. پزشک و پرستار و پدر ومادرم در اطراف من بودند. (علی) آنجا نبود. اولین‌سؤالی‌که کردم همین‌بود که او کجاست . بازهم از او وحشت داشتم. مامان گفت:

ـ بعدازاینکه تورو به‌بیمارستان‌رسوند و بما اطلاع داد رفت نمیدونیم کجارفته. یکی چیزی نگفت. بگو چی شد. خودت تعریف‌کن.

من ماجرا را همانطور که اتفاق‌افتاده بود بازگو کردم و بمامان گفتم:

ـ علی شبیه همون‌هیولائی‌است‌که‌اون شب تابستون من جلو پنجره اتاقم‌دیدم. اصلا خودشه. من دیگه‌جرئت‌نمیکنم‌با(علی) روبروبشم.

مامان و بابا مرا دلداری دادند و خندیدند اماموضوع از نظر من هیچ‌خنده نداشت . خیلی جدی و مهیب بود.راستی من چطور میتوانستم با هیولا زندگی کنم ودریک‌اتاق بخوابم. اماوقتی‌حالم‌دوسه ساعت بعد بهتر شد سراغ علی را گرفتم ، از(علی) خبری‌واثری‌نبود. دکتراجازه‌داد که بخانه‌بروم اما من (علی)رامیخواستم. سراغش‌را ازاین‌وآن‌گرفتم وبالاخره‌وقتی‌که پرستاردید من خیلی ناراحت هستم وابراز نگرانی میکنم خندید و گفت:

ـ آقا اجازه ندادن مابشمابگیم‌امامن میگم . هرچی باداباد. اگه دلتون‌میخواد آقاروببینین بدنبال‌من بیاین.

پرسیدم:

ـ اوکجاست ؟

ـ توی همین بیمارستان . تازه از اتاق عمل‌اومده بیرون.

ـ اتاق عمل ؟ واسه‌چی‌عمل‌کرده ؟ اون که حالش‌خوب‌بود.

ـ درسته . اما .. من نمیدونم. اجازه ندارم بگم . فقط شماروراهنمائی میکنم . بفرمائین دنبال من‌تشریف بیارین.

او از جلو راه افتاد ومن ومامان وبابا و خواهر علی از عقب رفتیم . در یك طبقه پائین‌تر خانم پرستار پشت‌دراتاقی ایستاد وآهسته گفت:

ـ اینجاست . اما نگین که‌من‌گفتم.

من بخود جرئت دادم و بملایمت دستگیره را گرفتم و دررا باز کردم. علی‌روی‌تخت خوابیده و صورتش را بالتو پیچی کرده‌بود. بالای دهان و پشت‌لبش‌را باباندوچسب پوشانیده بودند. چشمش که بما افتاد ابتدا ناراحت شد و بعدبا دست اشاره کرد که وارد نشویم . ازاو پرسیدم:

ـ چی شده ؟تصادف کردی؟

جواب نمیتوانست بدهد . قلم و کاغذ خواست و روی آن نوشت.

ـ ماه گرفتگی پشت لبم را عمل جراحی کردم . کمی از پوست پایم را برداشتند روی لبم گذاشتند دیگرخال سیاه ازبین رفت و تو نمیترسی . برای تو اینکاررا کردم . من همان هیولائی‌هستم که تو آنشب دیدی . از مدتها پیش‌ترا دوست داشتم و شبها مثل تو در خیابان بیدار میماندم ودرس میخواندم. هرشب مراقب اعمال و حرکات تو بودم تا آنشب. دیدم که خسته شدی و روی‌صندلی‌نشستی و بجرت زدن پرداختی . هوس کردم‌باتو شوخی کوچکی بکنم. پتوئی راکه‌همراه آورده بودم تا کنار کوچه پهن کنم و روی آن بنشینم بدوش افکندم. دو قطعه کاغذ گرد سفید بریدم وروی چشمهایم گذاشتم وبعد زبانم را بیرون آوردم و شکلك درست کردم . تا چشم تو بمن‌افتاد ترسیدی و جیغ زدی و من از ترس فرار کردم . ازترس دستگیری و مجازات. چقدر ناراحت شدم وقتی فهمیدم کارت به بیمارستان کشیده . تمام هجده روز بیماری ترا در بیمارستان بودم. ازاین‌و آن سراغت را میگرفتم و حالت را می‌پرسیدم. بعدبرای اینکه مرا نشناسی سبیل گذاشتم و بخواستگاریت آمدم. توچندین‌بار ماجرای آن شب را برای من تعریف‌کردی اما نمیدانستی‌که آن هیولا خود من‌هستم. میخواستم هرگز نگویم زیرا تو خاطره بدی‌از آن شب داشتی. چکنم که‌خودت اصرار کردی سبیلم را بتراشم. من میدانستم چه فاجعه‌ای بروز میکند که کرد. اما همین که ترا به‌بیمارستان رسانیدم خودم نیز دراتاق دیگری خوابیدم و نیمساعت بعد عمل شدم. مطمئن باش که‌دیگر خال وجود ندارد اما نمیدانم تو بازهم مرادوست داری؟ با من زندگی میکنی؟

خم شدم پیشانیش را بوسیدم وگفتم:

ـ آره . بازم دوستت دارم و همیشه باهات زندگی میکنم.

وامروز که‌این نامه را برای شما می‌نویسم چند بچه داریم و عجیب اینکه یکی از پسرهای من ماه گرفتگی کوچکی پشت لبش وجود دارد که‌باعث خنده‌وتفریح ما میشود ، چون من دیگر ازهیولای‌نیمشب تابستان وحشتی‌ندارم. ■

سیتی زِن CITIZEN

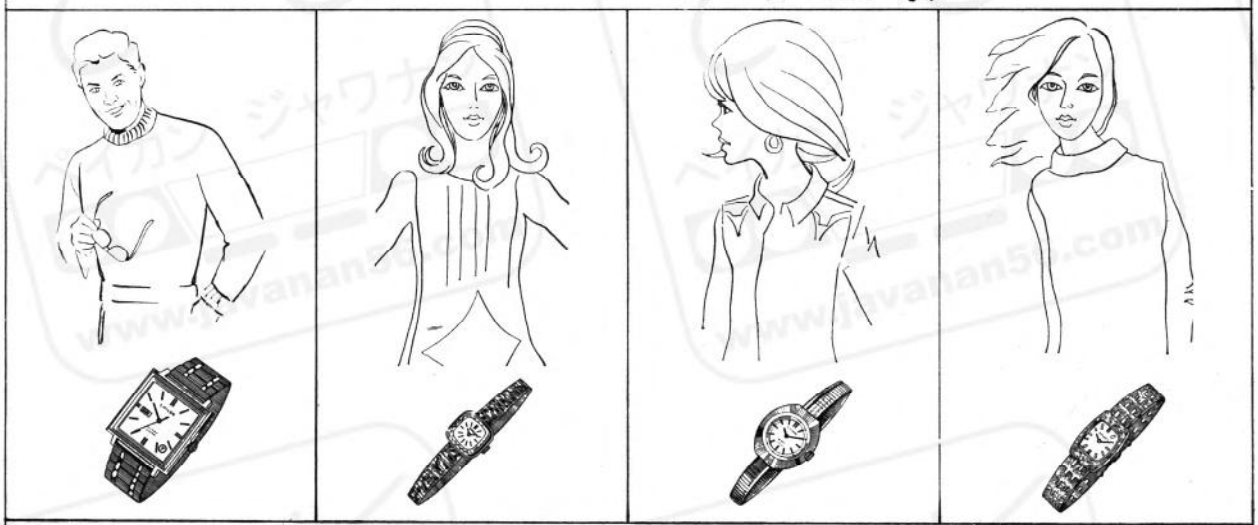

مثل میلیونها نفر دیگر **سیتی زِن** را انتخاب کنید

تنها در سال پیش شش میلیون ساعت **سیتی زِن** مچی در هفتاد کشور جهان بفروش رسیده است.

افزایش فروش خود نمونه برتری کالا است.

نمایندگی و نمایشگاه مرکزی: تهران اوّل بازار بزرگ شماره ۷ تلفن ۲۰۶۹۷

مترو

علائم بیقراری...

بقیه از صفحه ٤٦

شدید که صمیمانه و صادقانه به سؤالات جواب داده‌اید ، به‌هرکدام ازجوابهای « بله » پنج نمره بدهید. البته هرچه تعداد «بله»ها ودرنتیجه جمع نمراتی که بدان می‌دهید کمتر باشد ، مطلوب‌تر است . اگر جمع نمراتی‌که به «بله» های خود داده‌اید از ٤٠ کمترباشد خوب است واگر میان ٥٠ تا ٦٠ باشد ، متوسط‌است واگر جمع نمراتتان از ٦٠ بیشتر بود ، باید فکری برای جلوگیری از بیقراری خودتان بکنید .

راهش اینست‌که عالما و عامدا تمدد اعصاب کنید . مثلا وقتی که می‌بینید دستهایتان یا عضلات صورتتان بهم‌فشرده میشوند ، آنهارا ازین حالت‌درآورید.

مدتی باین تمرین عمل کنید : بجای آنکه پیوسته حرف بزنید نفس عمیق بکشید ، بنشینید و به‌حرف دیگران‌گوش بدهید .

رفته رفته خودتان را باین موضوع عادت بدهید که برای انجام هرکاری وقت کافی داشته باشید تااگر مجبورشدید از محلی به محل دیگر بروید ، عجله وشتاب نکنید.

گذشته ازآنچه رفت ، بی‌مناسبت‌نیست مقالات قبلی‌مارا در باره بیقراری‌بازهم یکبار دیگر مرور کنید تا کاملا به علل و طرق مبارزه با بیقراری‌پی‌ببرید.

گنبد سیاه ...

بقیه از صفحه ٧١

آنجا جای تو نیست ، تو مهمان مایی. باری ، مرا در کنار خود نشاند و خوش زبانی هاکرد . آنگاه فرمان داد تا خوان بیاورند و بساط باده مهیا کنند و کنیزکان را گفت تابه دست‌افشانی و پای کوبی بپاغازند.

من چون شراب نوشیدم ، به بهانه مستی ، کارها کردم که ازسیاه‌مستان برمی‌آید . شرم از میانه‌برخاسته بود ــ پس به پای آن پریروی‌پریرویان افتادم و تمنای بوسه کردم و او که‌بامن برسر مهربود ــ پس از ناز ها ــ به نیازمن پاسخی زندگی‌بخش داد، یك بوسه خواستم ، اما هزاران بوسه از آن لب شیرین بخشید.

هوسی برمن چیره شده‌بود ، و دست‌درازی و ترکتازی آغاز کردم که پریروی تخت نشین، به‌نرمی گفت: امشب به بوسه قانع باش و آنگاه که دیگر نتوانی از حکم طبیعت‌عنان بگردانی ، یکی ازین ماهرویان را برگزین ، ومن هرشب ، به تو عروسی تازه می‌بخشم.

بناچار ماهرویی برگزیدم وباوی به شبستان شدم.

سی‌شب این چنین به شادی و کامروایی گذشت ، اماآن‌ماهروی را علتی در پیش‌بود که کام من‌روا نمی‌کرد ومیگفت: به‌بوسه‌بازی قناعت کن ، و چند شبی دیگر با عروسان تازه خوش باش ــ ومن نیز چنین کردم ...

تا آنکه شبی قرار از کفم ربود ــ هوس‌برمن‌چیره‌شد. آن‌زیباروی تخت نشین مرا نویدداد که فردا شب، شب کامروایی‌ست . من که گویی از هوس دیوانه شده‌بودم ، سخنانش‌را دیگر ناشنیده می‌انگاشتم ، سرانجام گفت : یکشب که هزار شب نمیشود:

صبرکن کامشبم مجالی نیست
آخر امشب شبیست سالی نیست

تنها امشب صبرکن . و من‌ستیزه کارونابردبار.

پس بمن گفت : لحظه‌یی چشمانت را ببند تا جامه از تن برگیرم. و من چشم فروبستم:

چون یکی لحظه مهلتش دادم
گفت بگشای دیده بگشادم

اما هنگامی‌که دیده گشودم، خود را تنها یافتم . «مونس آه گرم‌وبادی سرد» بود. نگران‌واندوهگین بودم‌که از زیر میله بلند ، جنبشی آمد، سبد آرام آرام از میله پائین آمد تا به رواق بلند آن ویرانه رسید. آن‌قصاب جوانمرد سبد را فرود آورد ومن ازآن بیرون آمدم. و آنگاه ، آن‌یارصدیق، به پوزخواهی مرا درآغوش گرفت و عذرها خواست‌که اگر صدسال هم این داستان را باتو می‌گفتم ، باور نمی‌کردی ... پس خود به پای خود رفتی، و آنچه باید و نباید به چشم‌دیدی.

پس من چون دیگر مردم شهر سیه پوشان نالان و سوگوار ، به قصد تظلم و دادخواهی جامه سیاه‌پوشیدم و روانه شهر خودشدم ...»

«هیچ رنگی به از سیاهی نیست»

درباره این داستان

درتحلیل این افسانه ، سخنان بسیار گفته‌اند ، گروهی برآن تاخته‌اند که داستانی‌ست «زشت».

صرفنظر ازبیان پنهان وپوشیده نظامی که هرگز زشت‌گو نیست ، در تحلیل این داستان باید قصد نظامی را دریافت و ریشه تمثیلی آن رابازجست.

این افسانه بی شك در فرهنگ عامه وجود داشته ، و نظامی‌بابازآفرینی هنرمندانه آن ، رنگی از زهدیات خاص خویش بدان بخشیده.

نظامی می‌خواهد بگوید : «عنان بازگرداندن از طبیعت خویش» یعنی فرمانبری از نفس اماره ، شهوت‌پرستی و کامجویی حدی ندارد ، هرچه بآن دامن زنند ، بیشتر وبیشتر به‌ورطه شهوات درمی‌غلتند.

نظامی ، همیشه در افسانه‌هایش «عشق ممنوع» را نابسامان وزشت‌باز نموده.

«در افسانه گنبد سیاه» شاه سیاه‌پوش که طریق زهد برگزیده‌است (چراکه جامه زاهدان ، سیاهست) خود به آزمون «شهوت» رفته . او مظهر گناهکاری‌ست که در برابر خواست و فرمان غریزه ، طبیعتا ناتوان است ، به پای خودبه«بهشت» لذات می‌رود ، غرقه می‌گاری و کامجویی می‌شود . هزاران «نوعروس» به او می‌بخشند تا از کاری خلاف خودداری‌کند.

نظامی ، آدمی را در آزمونگاه لذات ، در موقعیتی قرارداده که نشان دهد شهوات حد و مرزی ندارند، و آدم نمیتواند از طبیعت‌وغرایزخویش، عنان‌بگرداند. نه صبرمیماند ونه‌آل‌اندیشی. آدمی بنده شهوات خویش می‌شود وخود تیشه به‌ریشه‌خود میزند.

ادامه دارد

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ۶۲۳۹۰۰

خاطرات سرد...

بقیه از صفحه ۳۸

ـ بفرمائید ! تا شما پرنده‌کوچولوی خودتان را پانسمان کنید ، من پیراهنم‌را میپوشم .

توی اتاقم مشغول لباس‌پوشیدن‌بودم وزیرچشمی مراقب جوانك شدم . بااینکه حس میکرد چه میکنم اما کمترین نگاهی داخل اتاق نینداخت . با دقت‌بال‌گنجشك را دوا زد . پشت به‌اتاق منتظر ایستاده بود ، تا من کارم تمام شود و زودتر بیرون برود . حال کسی را داشت‌که روی آتش نشسته باشد . هوس کرده بودم که سربه‌سرش بگذارم . پیراهنم را که‌به‌تن کردم باصدای بلند گفتم :

ـ ممکن است خواهش کنم بیائید زیپ پشت پیراهنم را بالا بکشید ؟

جلو آینه ایستاده بودم و توی آینه او را باشیطنت نگاه میکردم . هول شده بود . لحظه‌ای مردد ماند . هم‌از انجام کاری که از او خواسته بودم خجالت میکشید ، و هم از ردکردن تقاضای من. در حالی که سعی میکرد چشمش به تن و بدن من نیفتد جلو آمد و با احتیاط زیپ پیراهنم رابالا کشید.

ـ بطرفش برگشتم و گفتم:

ـ حال گنجشك کوچولو چطور است ؟

ـ بالش را دوا زدم . اما هنوز نمیتواند پرواز کند. اگر نمیره خوبه.

ـ بدهید من روی بالکن نگهش میدارم ، ازش مراقبت میکنم تا حالش سرجا بیاد .

ـ متشکرم ! »

گنجشك را توی دست من گذاشت و گفت :

ـ اجازه میدهید رفیزحمت‌کنم ؟

ـ اگر خواهش کنم یه چائی با هم بخوریم بعد بروید ، خواهش مرا رد میکنید ؟»

درحالیکه از تعجب دهانش بازمانده بود ، جواب‌داد :

ـ ها ! نه ، لطف دارین !

ـ پس بفرمائین روی بالکن ! »

حتم داشتم اولین‌باری است‌که بایك دختر روبرو میشود ، روی لبه بالکن درمقابلم نشست ، چائی را که‌بدستش‌دادم، لرزش محسوسی در دستهایش حس کردم، از ناراحتی و عجله‌ای که برای رفتن‌داشت چای را قبل از خنك شدن سرکشید و چشمانش پراز اشك شد .

من جوانهای زیادی در زندگی دیده بودم ، اما این یکی با همه آنها تفاوت داشت . هوس کردم سربه‌سرش بگذارم. برای اینکه سر صحبت را بازکرده باشم گفتم :

ـ شما زیاد درس میخوانید. جوان پشتکارداری هستید !

بدون آنکه در چشمهایم نگاه کند جواب‌داد :

ـ برای موفقیت باید زحمت‌کشید.

ـ تجدیدی دارید ؟»

این حرفم به او برخورنده آمد. با غرور نگاهم کرد و گفت :

ـ تجدیدی ؟!...من شاگرداول‌سال ششم طبیعی درتهران شدم‌ام !

ـ اوه ! تبریك میگم . پ، حالا دیگر برای چی درس میخوانید؟

ـ برای کنکور پزشکی . قبول‌شدن درکنکور پزشکی خیلی مشکله ! باید زیاد خواند ! »

خندیدم و با اشاره به گنجشك که کنار بالکن جیك‌جیك میکرد گفتم:

ـ اولین کار پزشکی خودتان را امروز انجام دادید !»

برای اولین مرتبه بی‌اراده لبخندکنار لبهایش ظاهر شد ، و گفت :

ـ اون درحقیقت یك کاردامیزشکی بود !»

آن روز تاساعت نه شب باطرح‌سؤالات مختلف و گفت‌وگوهای بی‌هدف جوانك را کاسمش «احمد» بود روی بالکن‌نگهداشتم و فهمیدم که پدرش در بازار شمیران مغازه کوچك عطاری دارد و این جوان تنها هدفش در زندگی اینستکه دکتربشود. موقعیکه اجازه دادم خانه‌ام را ترك کند، حس میکردم که چند ساعت وقت تنهائی وکسالت‌آور مرا خوب پرکرده‌است .

«احمد» وقتی از خانه‌ام خارج شد برخلاف همیشه که تا بعداز نیمه‌شب درس میخواند، کتابهایش را زیر بغلش گذاشت، سرش را پائین انداخت و رفت. پیش‌خودم فکرکردم که چون مانع درس خواندنش شده‌ام ، تصمیم گرفته به نقطه دیگری از خیابان برود . اما صبح روز بعد بازهم او را زیربالکن خانه‌ام دیدم. مثل‌هرروز سرش توی جزوه‌اش بود . اما همینکه‌وارد بالکن شدم حس کردم که حواسش به‌بالا متوجه است . سرش را بلند کرد. لبخندزد وصبح بخیر گفت . باهمان نگاه اول متوجه‌شدم که سروضعش را تغییرمحسوسی داده ، کت‌وشلوار تمیز و اطوکرده‌ای پوشیده و کراوات زده بود. موقعیکه‌روی بالکن صبحانه میخوردم مواظبش بودم . همانطور که توی پیاده‌رو قدم میزد ، فاصله کوتاهتری از روزهای قبل‌را میرفت وبرمیگشت و در هربازگشت زیر چشمی نگاهی دزدکی به من میانداخت. وقتی مستخدمه‌ام میز صبحانه را جمع میکرد آهسته گفتم :

ـ قوری چائی را بگذار باشد . دوتا فنجان تمیز هم بیاور !

ـ دوتا فنجان برای چی ؟

با شیطنت به «احمد» اشاره کردم و آهسته جواب‌دادم :

ـ مهمان دارم !

بعد وقتی که احمد زیربالکن‌رسید، صدایش زدم و گفتم :

ـ احوال مریضت را نمیپرسی ؟

منظور مرا نفهمید و با دستپاچگی پرسید :

ـ مگر خدای نکرده کسالت پیدا کرده‌اید ؟

خندیدم و جواب‌دادم :

ـ نه، خیلی هم سرحال هستم.منظورم گنجشکتان بود .

ـ آهان ! بله ، معذرت میخوام . چطور است ؟

ـ خودت بیا ببین !

ـ اجازه هست ؟

ـ البته ، بفرمائید !

آنروز هم به‌خانه‌ام آمد . تا ظهر صحبت کردیم . ظهر دعوتش کردم ناهار را بامن بخورد . از تیپش خوشم آمده بود ، نمیخواهم بگویم که عاشقش شده بودم. اما برای من جالب بود. سرگرم ـ کننده بود . مرا از کسالت تنهائی بیرون میآورد . در مقابلم مطیع محض بود ، درعین‌حال غرور مخصوصی داشت . لاف نمیزد ، اما خودش را باارااده و متکی به نفس نشان میداد . به پیشنهاد من قرار شد توی چمن حیاط کنار استخر قدم بزند ودرس بخواند . اما تنها کاری که ازهمان روز به‌بعد نتوانست‌بکند‌همان درس‌خواندن بود . خلاصه کنم تمام تابستان را با هم گذراندیم ، وکم‌کم روابط ما طوری شد که شبهاهم احمددرخانه من ، پیش من میماند . تنها فکری که‌آنموقع نمیکردم تکلیف روابط خودمان درآینده بود . برای من احمد فقط یك‌تفریح زودگذر بیشتر نمیتوانست باشد ، فکر میکردم بعداز رفتن او به دانشکده‌روابطش با من پایان خواهد یافت. به‌خودم‌میگفتم: « جوان ساده‌ایست ، تظاهر و خودنمائی ندارد. مدتی باهم‌هستیم، بعدهم‌تمام‌میشود.»

این نقطه پایان بنظر من روز اعلام نتیجه کنکور دانشگاه میتوانست باشد.چون تقریبا یکماه بعداز آن فرخ میآمد و با بیرون رفتن احمد از زندگیم جائی‌برای فرخ باز میشد . اما روزیکه نتیجه کنکور دانشگاه را اعلام کردند ، دوخبر ناگوار شنیدم : اول اینکه تشخیص دکتری که پیش او رفته بودم ، تردید مرا مبدل به یقین کرد و فهمیدم آبستن شده‌ام . و دوم اینکه احمد با ناراحتی گفت در کنکور قبول نشده . او باطنا مرا مانع موفقیتش درکنکور میدانست و من اورا مقصرجنینی که درشکم داشتم . وقتی احمد فهمید قصد دارم‌کورتاژ کنم ، یکمرتبه تغییر قیافه‌داد. آدمی که تا آن‌روز مثل «ببو!» بازیچه من بود ، با لحن قاطع و خشنی‌گفت :

ـ مهتاب ! روابط من و تو، تا امروز آنطور که تو خواسته‌ای بوده، اما از امروز به‌بعد آنطور که من میخواهم باید باشد !

با تعجب نگاهش کردم وپرسیدم:

بقیه درصفحه ۷۹

LAURA
آفریننده زیبائی
قابل توجه بانوان و دوشیزگان مشهد
متخصص زیبائی لوازم آرایش لورا در مشهد
از شنبه ششم تیرماه تا شانزدهم تیرماه ، در
فروشگاه داروگر مشهد
در این مدت از بانوان و دوشیزگان ویزیت کرده و بطور رایگان دستورات لازم راجهت حفظ بهداشت و زیبائی پوست در اختیار اهالی محترم میگذارد

آموزشگاه آرایش پگاه
برای دوره جدید هنرجو می‌پذیرد با نام‌نویسی دراین آموزشگاه میتوانید هنر فنی آرایش را در کمترین مدت باناز‌لترین قیمت فراگیرید.
درضمن برای تشویق بیشتر هنرجویان‌عزیزدر پایان دوره و گرفتن دیپلم یکعددبابلیس مجانا تقدیم میگردد.
خیابان تهران‌نو ایستگاه منصور آباد۳۷متری خاتم‌دست چپ۸متری‌اول پلاك ۱۳۶

نیازمندیهای خانواده

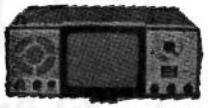

تلویزیون سرویس مارکاریان
نماینده تعمیر تلویزیون پای
و تعمیر تلویزیونهای
ترانزیستوری
زیر نظر مارکاریان
نادری پلاک ۴۴۲ تلفن ۳۱۲۵۹۸

■

ایران لئوم
کف پوش یکپارچه
پلاستیکی ـ تایل ـ کاغذ
دیواری در رنگهای متنوع
با قیمت مناسب
تلفن ۳۱۰۵۴۳

■

مرکز اتومبیل ایران
اتومبیلهای سواری آخرین مدل
با راننده و بدون راننده
شبانه روزی تلفنهای ۷۶۵۰۴۲
و ۷۵۹۳۵۶

■

مؤسسه فنی

نوریکار

تعمیر گاه مجاز شماره ۳ ارج
زیرنظر متخصصین کارآزموده
تعمیر، یخچال، کولر، آبگرمکن
اجاق گاز، لباسشوئی، تلفن
و نصب و رنگ آمیزی ـ تلفن
۴۰۶۶۴

■

فقط با یک تلفن
در بازکن برقی
باشاسی (سنری) در بازکن
بدون پیش قسط در ۶ قسط
و پنج سال تضمین در منزل
شما نصب میشود تلفن ۶۷۶۱۷
و ۶۷۴۶۹ ـ بیست و چهار اسفند
آیزنهاور بازار ایران طبقه سوم
موسسه ایران سانترال
از شهرستانها نماینده
فعال میپذیریم.

کفش ویکتوریا
کیف و کفش مدل روز
خیابان پهلوی بالاتر از
بلوار ساختمان هتل
ویکتوریا

■

فقط با ۳۰ تومان شهریه
یا کنتراتی
ماشین‌نویسی فارسی، انگلیسی، آلمانی
تلفن ۴۹۴۹۴

■

پانسیون کوچولوها
مخصوص نوزادان و کودکان
تلفن ۶۲۰۵۷۸

■

پانسیون مریم
ویژه بانوان و دختران دانشجو
جاده پهلوی جنب بانک ملی
محمودیه تلفن ۸۹۱۴۲۳

■

عینک سازی بینا
متخصص عینک‌های طبی
سعدی شمالی خیابان هدایت
سه‌راه سپهسالار
تلفن ۳۰۲۸۸۹

■

تعمیرگاه تلویزیونهای
R.C.A. R.T.I.
(وکلیه مارکهای مختلف)
توسط صفائی رئیس سابق
تعمیرگاه تلویزیون ایران
تلفن ۷۳۴۳۳ شعبه رشت
تلفن ۴۰۱۱

■

شرکت تلویزیون سرویس
R.C.A.
تعمیر انواع تلویزیون
تلفن ۳۱۳۳۶۳ ـ ۳۱۳۳۷۸

■

تعمیرگاه وازگن
سرویس یخچال و کولر و
سردخانه تلفن ۷۶۰۷۹۳

فروشگاه فرش شایان تلفن
۶۱۳۳۸۱ با اطلاع تلفنی خریدار
هر نوع قالی و قالیچه نو و کهنه
یخچال تلویزیون اجاق گاز

■

شستشوی مبل و فرش
کلین سرویس مهر مبتکر
و پیشرو
نظافت مبل و فرش در جای خود با
مواد آزمایش شده ودستگاه منحصربفرد
تلفن ۹۵۲۵۴۶

■

فروشگاه سفید نام
تلفن ۹۵۸۴۹۷
محل‌فروش: فرش. یخچال. تلویزیون
و سایر لوازم خانگی نقد و اقساط
آدرس خیابان‌سینا جنب کوچه ورزشگاه

■

فرش ماشینی قلی نیا
متر مربع فقط ۳۳ تومان
جمشید آباد شمالی نرسیده
بپادگان جمشیدیه تلفن ۶۴۸۸۷

■

فروشگاه کالای
مرکزی
مرکز خرید و فروش قالی.
قالیچه تلویزیون یخچال کولر
اجاق گاز و لوازم لوکس و
اشیاء قدیمی تلفن ۶۵۰۵۷

■

فروشگاه صمد ۴۹۹۸۵
منصف‌ترین خریدار فرش های کهنه
و نوواشیاء قدیمی و یخچال، تلویزیون
وکولر و لوازم منزل

فروشگاه پرده نادری
با آخرین مدلهای مد روز زیر
نظر بهترین متخصص مجرب
در اسرع وقت تلفن ۳۰۵۲۲۵

بورس تلفن
مرکز هر نوع شماره تلفن
تلفن ۶۰۸۲۵

■

خانه زیبا
زیر نظر دکوراتورهای
ایرانی و خارجی
کلیه تزئینات داخل ساختمان انواع
کف‌پوش موکت اکوستیک پرده‌کرکره
امریکائی انواع کاغذ قابل شستشوی
و دیوار پوش پلاستیکی و پوش‌مخملی
را با نازلترین قیمت انجام میدهد.
سفارش تلفنی پذیرفته میشود.
تلفن ۷۲۷۶۳

فروشگاه سایه دار
عالیترین پرده کرکره لولر آمریکائی
کاغذ دیواری روکش پلاستیک صددرصد
قابل شستشوی انگلیسی با
۳۰٪ تخفیف
سفارشات تلفنی پذیرفته میشود.
تلفن: ۹۵۹۴۵۸
چهل متری نواب ـ بین ساسان و فخر محمد رضا شاه

■

فروشگاه شاهین
پرده کرکره آمریکائی نقد و
اقساط خیابان کندی مقابل
کوچه نادر:
تلفن ۹۵۹۱۳۷

■

کلاسهای رقص
مخصوص کودکان و نوجوانان
با بهترین روش توام با ورزش
و نرمش در سالن زیبا و مجهز
سرای هنر
نام نویسی همه روزه از
صبح تا شب
نشانی سرای هنر شاهرضا
اول وصال شیرازی

■

کانون هنر
کلیه رقصها را درکمترین مدت
زیر نظر مادموازل روزیتا
فرا گیرید و همچنین کلیه
سازها بوسیله استادان ایرانی
و خارجی تعلیم داده میشود.
نادری مقابل کوچه شاهرخ
تلفن ۶۵۷۴۷

■

شرکت ایران‌تکنیک
مجهز ترین و با سابقه ترین
تعمیرگاه تلویزیون در تهران
برای کلیه تلویزیونهای اروپائی
و امریکائی. تلفن ۴۲۷۳۳ و
۶۹۵۱۴

تلفن

۸۷ - ۳۱۰۲۵۱ - ۲۰۱۵۶۱

سازمان روکا
فروش نقد و اقساط

کلیه لوازم منزل از قبیل
تلویزیون با ۹۵۰ ریال
قسط ماهیانه (با آنتن مجانی)
کولر با نصب بطور اقساط
بهترین نوع دریچه کولر با تخفیف استثنائی - یخچال - آنتن - رادیوگرام آب‌گرم‌کن - لباسشوئی - اجاق گاز - درب بازکن و کلیه تزئینات منزل
کاغذ دیواری پرده کرکره
کف پوش آگوستیک

آدرس : میدان ۲۴ اسفند - بازار ایران - طبقه سوم - **تلفن ۴۵۷۷۱**

کوئیک تاکسی
دارای اتومبیل‌های آخرین سیستم برای داخل و خارج شهر در اختیار شماست .
تلفن ۶۳۹۳۱۹

پخش گاز صفا

با یک تلفن پس از دو ساعت سیلندرهای رویسال گاز درب منزل شما تحویل داده میشود .
تلفن ۷۶۴۷۹۷

لوله بازکنی فاضل آب
با دستگاه تراکم هوا
بدون خرابی
آزاد . تلفن ۷۵۵۹۳۵

روکش صندلی اتومبیل
کالی
فردوسی - جنب کوچه برلن
نمایشگاه و جستیان تلفن ۳۰۴۲۵۰

شستشوی مبل و فرش ادیب
مجهزترین موسسه‌ای که میتواند مبل و فرش و تشکهای ماشین را به طریق خشک‌شوئی تمیز نموده در جای خودش بشما تحویل دهد فقط ادیب است . تلفن ۹۵۸۹۵۰ - ۹۵۶۵۶۵ - ۹۵۲۴۵۴

آجیل فرد سانترال
بهترین نوع آجیل و پسته کادوئی را تهیه و با ده درصد تخفیف در اختیار شما قرار میدهد. میدان ۲۴ اسفند جنب سینما سانترال تلفن ۶۱۳۲۱۶

کافه قنادی پلازا
کیک جشن عقد و عروسی و شیرینی و آجیل خوب در کجا همه در یک جا در **کافه قنادی پلازا** ، آدرس‌اش کجا ایستگاه مدرسه در خیابان گرگان
تلفن ۷۴۵۱۵

دوره کامل خیاطی - گلسازی - گل دوزی - کارهای دستی - خیابان شهباز ایستگاه خرابات تلفن ۳۵۵۵۹۰

دربازکن برقی جنرال قل

باگوشی رنگی
ترانس فیوض دار
و قفل جدید

مرکز پخش - روبروی مقابل پیرایش جنرال تلفن
پاک ۱۳ تلفن ۳۱۴۸۴۰-۳۱۴۷۹۱
در شهرستانها نماینده فعال میپذیریم

قنادی میترا
انواع کیک و بهترین شیرینیجات در قنادی میترا سفارشات پذیرفته میشود . خیابان هدایت سه‌راه سپهسالار روبروی عینک‌سازی بینا تلفن ۳۳۶۹۵۶

آموزشگاه خیاطی بصیرت
طرح - برش - دوخت با متد گرلاوین فوزیه اول اقبال

عروسی
محلی زیبا و وسیع با تجهیزات کامل ودکوراسیون مجلل جهت عروسی - جشن تولد - کوکتل پارتی - باقیمت مناسب در اقشار شماست .
همه روزه تلفن ۷۱۲۷۷

سالن چلوکبابی و پذیرائی پارس
با مدیریت جدید و دکوراسیون جالب و هوای مطبوع آماده پذیرائی از مشتریان محترم و جشنهای عروسی میباشد .
خیابان قدیم شمیران بالاتر از سینما مولن‌روژ سالن چلوکباب و پذیرائی پارس تلفن ۷۵۶۹۱۹

تالار پذیرائی بهشت فرزین
بامجهزترین سرویس وزیباترین محیط جهت برگزاری جشن‌های عروسی و میهمانیهای بزرگ و مجلل خانوادگی در شرق تهران نارمک سه راه سمنگان تلفن های رزرو - ۷۲۱۳۴ - ۷۶۰۱۳۷ - ۷۹۶۲۳۳

SONY
نوار ضبط شده بطریقه استریو تکنیک بروی نوار معمولی ، کاریج و کاست ، موزیک (ایرانی - فیلم - کلاسیک)
نمایشگاه و سونی - ناوری - ۴۲۰ تلفن ۳۱۳۹۰۷

ادساگاز
از ۷ونیم صبح تا ۷ونیم شب
تلفن پخش گاز و سرویس
۴۴۸۰۲ - ۴۶۷۶۶ - ۶۹۷۴۵
دایره فروش ۶۱۲۴۷۱

لوله بازکنی فاضل آب
بادستگاه تراکم هوا
مقدم ۶۴۶۳۵

تعلیم پیانو خصوصی
تلفن ۷۵۸۶۰۳

کسانیکه مایل به نگهداری گربه های خانگی، بچه گربه و گربه بزرگ میباشند با تلفن ۸۹۰۳۰۲ تماس بگیرند.

خرید و فروش تلفن
۳۰۳۲۳۶

قابل توجه خانمها
فال قهوه توسط مادام صدا
تلفن ۶۲۲۱۳۱ و ۶۲۹۵۱۷

مؤسسه تزئینات آسیا
انواع کاغذهای دیواری قابل شستشو ایرانی با خارجی **متر مربع از ۲۰ ریال به بالا** پرده کرکره امریکائی متر مربع ۴۵۰ ریال **تلفن ۴۳۱۹۶**
چهار راه شاه پاساژ شانزه‌لیزه طبقه سوم.

برای ساختمان شما رحمانی
خاکبرداری زمین توسط بولدوزر و لودر و کامیون در اسرع وقت
تلفن‌های ۷۵۳۹۲ - ۷۴۹۷۶

مشاور منیجه دکتر شول
نوشته منیجه با نامه‌نگاری دکتر شول
نیاز به تعویض متن نیست آدرس تلفن ۲۴۷۷۰۱

لوله بازکنی فاضل آب
بادستگاه تراکم هوا
تلفن ۹۵۵۱۱۶

لوله بازکنی فاضل آب
بادستگاه مجهز تراکم هوا
جنرال - سرویس
آبگرمکن - بخاری - کولر
تلفن ۷۹۳۰۵۷

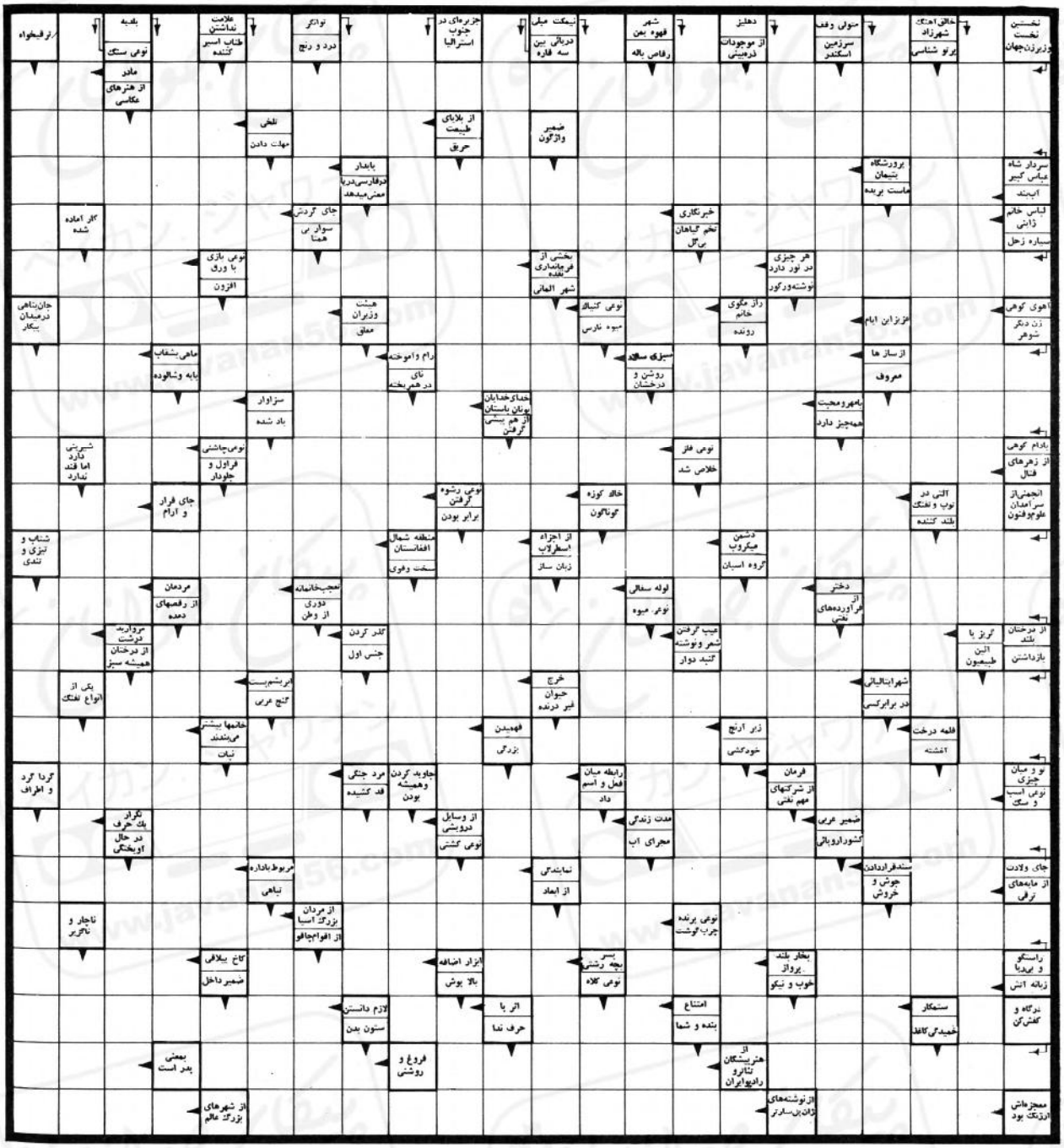

حل جدول شماره قبل

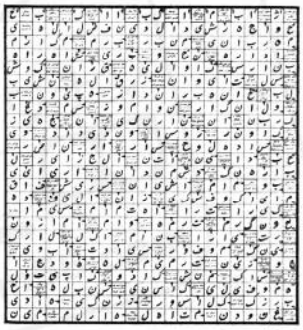

تنها دیگ زود پز استاندارد شده در ایران . سب : بدون خطر با دو سوپاپ اطمینان

MIRACLE
گیسوی میراکل

فقط باروزی (یک تومان)

میتوانید یک‌گیسوی زیبای میراکل داشته باشید

میراکل : بزرگترین سازنده و وارد کننده بهترین و زیباترین گیسو از سراسر اروپا و آسیا

موسسه گیسوی میراکل : چهار راه شاه تلفن ۶۱۱۷۷۷

خاطرات سرد..

بقیه‌از صفحه ۷۵

ــ منظورت چیه ؟

ــ منظورم اینستکه میل ندارم‌روابط من و تو که با شکستن بال یك گنجشك شروع شد ، با قربانی‌کردن فرزندم تمام شود !

ــ حرف های خنده‌داری میزنی ! فرزندت یعنی چی ؟

ــ یعنی همان بچه‌ای که توی شکم تو هست !

با نفرت برسرش فریاد کشیدم :

ــ از خانه من برو بیرون ! برو گمشو ، نکبتی بی‌سروپا !

لبخند تلخی تحویلم‌داد وگفت :

ــ خانه‌ات ارزانی خودت ! من مدتها بدون توجه به این خانه و توکه ساکن آن بودی توی آن پیاده‌رو سرکرده‌ام . حالا هم میتوانم این کار را بکنم. بااین تفاوت که به بچه‌ای که توی شکم تودارم توجه خواهم داشت . اگر کوچکترین بلائی به سر بچه من بیاوری روزگارت را سیاه میکنم !

ــ برو گمشو ! هیچ غلطی نمیتوانی بکنی !

ــ می‌بینیم !

احمد را از خانه‌ام بیرون کردم، و تنها فکرم این بود که هرچه زودتر کورتاژ کنم. درتهران‌دوست و آشنای زیادی‌نداشتم و پیدا کردن دکتری که حاضر شود، مرا کورتاژکند کار آسانی نبود. از همان‌روز براه افتادم ، از این دکتر به آن دکتر. ازاین قابله ، به آن قابله . همینکه با زحمت یکنفر را پیدا میکردم که درمقابل پول قابل توجهی حاضر میشد مرا کورتاژ کند و قرار روز عمل را میگذاشتیم، پشت سر من‌احمد که مثل روح شیطان در تعقیبم بود ، پیش آن دکتر میرفت و او را تهدید به شکایت و تعقیب قانونی ورسوائی میکرد . در چنین شرائطی هیچ دکتری حاضر نمیشد مخاطرات عمل غیرقانونی کورتاژ را قبول کند. همینکه به خانه میآمدم ، تلفن زنگ میزد ودکترقراری را که با من گذاشته بود بعلت تهدید احمد بهم‌میزد . این عمل چندبار تکرار شد ، و تلاش من بی‌ثمر ماند . جنین داخل‌شکمم روزبه‌روز بزرگتر میشد و خطر کورتاژ رابیشتروخطررسوائی‌را نزدیکتر میکردبدتر ازهمه اینکه چند روزی بیشتر به آمدن «فرخ» نمانده بود ، و اگر قبل ازآمدن او بی‌سروصدا کار را تمام نمیکردم، تصور ازدواج آدم متعصبی مثل فرخ با یك‌دختر حامله ، خواب و خیال پوچی بود. از سماجت و سرسختی و لجاجت و یك‌دندگی احمد کلافه شده بودم . هروقت‌درخانه بودم با خونسردی زیربالکن خانه‌ام قدم میزد و همینکه خارج میشدم مثل سایه دنبالم میکرد . آخرش عاجز شدم ، و یکروز اورا صدازدم . داخل خانه آمد و گفتم :

ــ احمد ، چرا نمیخوای عاقل‌باشی؟

حرفم را قطع کرد و جواب‌داد:

ــ دیوانگی را تو شروع کردی. اگر هم‌دیوانه شده باشم ، تو مرا وادار‌بجنون کرده‌ای .

ــ حالا ازمن چی‌میخواهی ؟

ــ بچه‌ام را !

ــ یك طفل نامشروع به‌چه درد تو میخورد ؟

ــ آنرا با ازدواج مشروعش‌میکنیم!

ــ چی ؟ یعنی من زن تو بشوم؟

ــ مگر راه دیگری هم برای اینکه بچه ما پدر و مادر شرعی داشته باشدبنظرت میرسد ؟

ــ این بچه حاصل یك اشتباه است !

ــ خوب ، هراشتباهی راه جبرانی دارد !

ــ ساده‌ترین راه جبران این اشتباه کورتاژاست!

ــ نه ، ازدواج است !

ــ تو میخواهی وجود بچه را بهانه قراربدهی‌که خودت را به‌من تحمیل‌کنی؟

ــ نه ، فقط میخواهم برای یك‌بارهم که شده اراده من حاکم شده‌باشد.

ــ احمد ، چه اصرار داری با زنی که دوستت ندارد ازدواج کنی ؟

ــ تو چه‌اصراری‌داشتی تا بامردی که دوست نداشتی عشقبازی کنی ؟ تو باعث شدی که من در کنکور شکست بخورم و حداقل یکسال سرگردان بشوم.

ــ حالا میخواهی از من انتقام بگیری ؟

ــ هرچی میخواهی اسمش‌را بگذار. من فقط میخواهم خودم تصمیم بگیرم. و این تصمیم را گرفته‌ام که با مادر فرزندم ازدواج‌کنم . کجای این تصمیم‌غیرعادلانه است ؟ قانونا هم این‌حق‌را دارم.

ــ احمد ! من نامزد دارم . نامزدم چند روز دیگر از اروپا میآید.

خنده مسخره‌ای تحویلم داد وگفت:

ــ مسخره است ! هدیه خوبی برای نامزدت داری ! منظورم بچه توی‌شکمت است .

احمد سرسختی و لجاجت احمقانه‌ای داشت . حاضر شدم مقداری پول بدهم ، دست از سرم بردارد ، اما او زیربارنرفت وقبول نکرد . آخرش چاره‌ای جزتسلیم بنظرم نرسید . تمام درها را به روی‌من بسته بود ، ناچار قبول کردم که مراعتقد کند و امیدوار بودم که بلافاصله بعدازعقد طلاق بگیرم. این وصلت فقط میتوانست احمد را از خر شیطان پائین بیاورد و رسوائی آبستنی‌ام را پرده‌پوشی کند. پیش خودم فکر میکردم که اگر فرخ مرا دوست داشته باشد ، ازدواج با یك بیوه طلاق گرفته را راحت‌تر قبول میکند تا وصلت با دختری را که طفلی نامشروع داشته‌باشد. بدون کمترین تشریفات همراه احمد به محضر رفتیم و باهم عقد شدیم . وقتی از محضر بیرون آمدیم به احمدگفتم :

ــ حالا راضی شدی ؟ من زنت‌شدم. حالا میخواهی چیکار کنی ؟

ــ برای انتخاب محل زندگیست مختارت میگذارم . من درخانه پدرم یك اتاق دارم ، میخواهی بیا وآنجا زندگی کن ، همانطور که من زندگی میکنم ! نمیخواهی به‌خانه خودت میرویم !

ــ ببین احمد ! بیا و مسخره‌بازی‌را کنار بگذار . تو خواستی من زنت‌بشوم‌که شدم . اما خیال نمیکنم زندگی ما بتواند دوام داشته باشد . همین عقد بچه‌ای را که توی شکم من است دارای پدر و مادر قانونی میکند ، چند روز بعد ، همینطور که امروز آمدیم ازدواج کردیم، میآئیم‌و طلاق میگیریم . منهم بچه ترا به دنیا میآورم . بعد خودت ببین اگر امکان نگهداریش را داشتی بچه مال تو ، و اگر نخواستی من خودم بزرگش میکنم.

احمد حرف مرا قطع کرد وگفت:

ــ درباره بچه فکر نکن ! آنرا باید سقط‌کنی !

با تعجب نگاهش کردم و گفتم :

ــ جدی میگوئی ؟

ــ بله .

ــ پس این مسخره‌بازی ازدواج‌برای چی‌بود ؟

ــ برای اینکه دلم میخواست ، اما برای آن بچه آینده روشنی نمی‌بینم. یك بچه بی‌دعوت به‌دنیا نیاید بهتر است . گذشته ازاین ، هنوز مطمئن نیستم که تو بتوانی مادر خوبی برای بچه‌ام باشی !

ــ حرفی ندارم. حاضرم‌کورتاژ کنم اما تکلیف طلاق چی‌میشود ؟

ــ دراینمورد فعلا تصمیمی ندارم ، گوش‌بده مهناب! توبدجوری عادت‌کرده‌ای که همه تصمیم‌ها را به‌تنهائی و خودت بگیری . حالا من شوهرت هستم و به‌صلاح تست که بگذاری هرکاری را من خودم به‌موقع تصمیمش را بگیرم !»

زندگی من و احمد ، اینطور با سردی وناراحتی شروع‌شد.

احمد قبل از هرکاری‌ترتیب‌کورتاژ کردن مرا داد . پنج روز بعد صبح‌زود مراهمراه‌نه‌نپیری برای کورتاژ به‌بیمارستان فرستاد . خودش شب قبل بعنوان پدربچه دستخط رضایت به دکتر جراح داده بود. قبل‌از ازدواج بااحمد برای سقط‌کردن جنینم تلاش بیحاصل بسیاری کرده بودم، اما آن روز صبح وقتی به سوی بیمارستان میرفتم ، واهمه داشتم . انگارکه پاهایم به‌دنبالم کشیده نمیشدند . درآن صبح‌زود تصور میکردم که آفتاب برای من طلوع نکرده است.

دربیمارستان پرستارها تقریبا چیزی به‌روی من نمیآوردند . همه مثل اینکه میدانستند و نمیدانستند . فقط سرپرستار وقتی میخواست پرونده‌ام را تشکیل‌بدهد با ایماء و اشاره پرسید :« کورتاژ؟» سرم را تکاندادم و گفتم :

ــ آره ! خونریزی دارم . لك می‌بینم .

این جمله را پزشك مربوطه قبلا به من آموخته بود . دکتر آمد. نامه‌ای را که قبلا احمد امضاء کرده بود به‌من داد. منهم امضاء کردم ، مضمون نامه اعتراف به‌خونریزی و قبول خطرات ناشی ازعمل بود . پرستار یك پیراهن گشاد گلدار روی تختخواب انداخت و گفت :

ــ لختشو ! اینو بپوش !

باآن‌پیراهن‌بدقواره درست مثل‌زنهای آبستن شده بودم .

دراتاق با نه‌پیری تنها ماندم. دلم ضعف میرفت . گرسنه‌ام بود. گفته بودند ناشتا به‌بیمارستان بروم و شب قبل چیزی نخورم . از عمل کورتاژمیترسیدم. آماده بودم جنینم را بکشم . میترسیدم کناره گناهم سنگین باشد . مرگ‌رانزدیك به‌خودم حس میکردم. نه پیری متوجه حالم‌شده بود . دستم را گرفت وبادلسوزی گفت :

ــ مهتاب‌جان ، منصرف شو ! من بزرگش میکنم . تو کاری نداشته‌باش !

با لحنی که سعی میکردم قاطع باشد گفتم :

ــ این کار باید بشه !

تظاهر به شجاعت میکردم ، اما باطنا میترسیدم . قلبم میلرزید . راستی خیال میکنید کورتاژ شبیه چه عملی است؟ عمل آپاندیسیت؟ یاعمل بینی ؟ نه!...هیچکدام! در عمل آپاندیسیت آدم یك عضو زائدش را از دست میدهد ، و در عمل بینی عشق به‌زیباشدن را به بهای هردردی تحمل میکند . اما این کار !.. نه ! این با هر عملی‌تفاوت دارد . ترس از مرگ،ناراحتی وجدان ، احساس گناه ، و شرمندگی دارد !

بعداز چند دقیقه طولانی دکتربه‌اتاق آمد و گفت :

ــ مریضم حاضر است ؟

سعی میکرد با شوخیهای خنك و تعریف حکایات مسخره فکرم را ازکاری که میخواستم بکنم منصرف کند. سرپرستار دستم را گرفت و مرا همراهش از پله‌ها بالا برد تا به اتاق عمل بروم .

حال‌گوسفندی‌را داشتم‌که به‌سلاخ‌خانه میبرد . محیط آرام و مرموز بیمارستان که در یك کوچه باریك و دورافتاده‌شهر واقع شده بود ، مرا بیشتر به وحشت میانداخت .

به‌طبقه سوم بیمارستان رسیدیم. پله‌ها را با اکراه و کندی بالا آمده‌بودم.

کپسول بلند اکسیژن را داخل اتاق زایمان بردند ، و بعد مرا وارد اتاق کردند . بالای تخت عمل پروژکتور گردی قرارداشت . تخت طوری ساخته شده بود که فقط تا کمرم روی آن قرار میگرفت .

پاهایم را توی دو هلال فلزی که

لطفاً ورق بزنید

اطلاعیه (گروه فرهنگی پارت)

کودکستان دبستان پانسیون شبانه روزی

دیده‌بان

کلاسهای تقویتی ــ تابستانی مجهز شامل :

استخر شنا ــ انگلیسی ــ ریاضی و باله زیرنظر مربیان کارآزموده‌از روز ۱۶ خرداد ماه ثبت‌نام مینماید ضمنا برای سال تحصیلی آینده با سیستم آموزش تمام وقت ثبت‌نام میشود (با این روش‌دانش‌آموزان تکالیف روزانه خودرا در مدرسه زیرنظر آموزگاران مربوطه انجام میدهند)

شماره یك خیابان ارفع پلاك ۲۹ تلفن ۴۳۰۱۸ ــ شماره ۲ خیابان پهلوی بالاتر از تلویزیون کانال ۳ جنب مبل رسولی تلفن ۶۲۹۵۸۸

خاطرات سرد...

دوطرف تخت قرار داشت گذاشتند و بستند .

تسلیم شده از دکتر پرسیدم :

ــ بیهوشم میکنید ؟

ــ آره !

ــ دردم میآید ؟

ــ نه . تا چشم بهم بزنی کار تمام شده !

سرنگ محتوی داروی بیهوشی‌آماده تزریق بود . دکتر یك پیشبند قهوه‌ای کنان بخودش بسته بود و دستکشهای‌چرمی سیاه به دست‌داشت. ازمیان تمام چاقو و قیچی و پنس‌های جراحی روی میز کنار تخت عمل ، دوتا قاشقك کوچك‌برداشت. حدس زدم تا چند لحظه دیگر که‌بیهوش بشوم با آن دوتا قاشقك به‌جانم‌میافتد .

سرنگ نزدیك دست چپم بود . پرسیدم :

ــ دکتر ، باید بشمرم ؟

ــ نه ، لزومی ندارد .

سوزش نیش سوزن را روی رگم احساس کردم ، هنوز دکتر سوزن سرنگ را بیرون نکشیده بود که چشمهایم سیاه شدند . روی تختخواب اتاق طبقه اول بیمارستان بهوش آمدم. خیال میکردم که تازه اول کار است . با ناله پرسیدم:

ــ کی تمام میشه ؟

دکتر هنوز بالای سرم بود. لبخندی زد و گفت :

ــ تمام شده !

ــ پسر بود یا دختر ؟

ــ خردشه بیرون آمد ، متوجه نشدم !

کمی حال تهوع داشتم . ساعتی بعد که کاملا بهوش آمدم کمی غذا به من دادند . چند ساعتی استراحت کردم . نزدیك ظهر سرپرستار گفت:

ــ میتوانید بروید !

ــ دکتر دیگر معاینه نمیکند ؟

ــ نه ، لزومی ندارد . عمل‌ساده‌ای بود !

ــ اما مثل اینکه کمی خونریزی دارم .

ــ مهم نیست . طبیعی است. خود بخود قطع میشود !»

باحال ضعف زیادی به خانه برگشتم. برخورد احمد با من کاملا بی‌تفاوت بود. برای من عکس‌العمل احمد کمترین‌اهمیتی نداشت . مسئله‌ای که ناراحتم میکرد خونریزی بود . بااینکه سرپرستار گفته بود : « طبیعی است » بازهم میترسیدم.

شب با ناراحتی به کمك قرصهای مسکنی که دکتر داده بود خوابیدم. صبح که بیدارشدم حس کردم که خونریزی‌هنوز هم ادامه دارد . ضعف و ناراحتی‌ام‌بیشتر شده بود . احساس درد و سوزش‌دروجودم میکردم . به دکتر تلفن زدم . گفت : « چیزی نیست». تحمل‌کردم. شب حالم سنگین‌ترشد . تب‌کردم.

احمد متوجه ناراحتی‌ام شد، به دکتر تلفن زد ، ولی او را پیدا نکرد . به بیمارستان تلفن زد. آنجا هم از دکتر معالج من خبری نداشتند . دکترهای‌دیگر هم حاضر نشده بودند به بالینم بیایند . ظاهرا درکار همکارشان نخواسته بودند دخالت کنند . صبح روز بعد حالم واقعا خراب شده بود . در تب تندی میسوختم واز ضعف کمترین رمقی نداشتم. خونریزی هنوز هم کاملا قطع نشده بود. احمد مرا به‌بیمارستان برد . برای حالم خیلی نگران‌شده‌بود . در بیمارستان با عصبانیت و خشونت فریاد میکشید که باید هرطور شده دکتر را پیدا کنند و بالای سر من بیاورند . وخامت حالم و داد و فریاد احمدکارکنان بیمارستان‌را به‌تلاش‌واداشت. ساعتی بعد دکتر خودش را به بیمارستان رساند . احمد فریاد میکشید :

« باید زنم زنده بماند . اگر بمیرد خونش را باخون پاك میکنم !»

دکتر ازرفتار احمد ازکوره در رفت وپرخاش کنان به‌احمد گفت:

ــ چرا دیوانه‌بازی درآورده‌ای ؟

احمد معطل نکرد و سیلی محکمی توی گوش دکترزد و گفت :

« میکشمت ! اگر زنم زنده نماند اول ترا میکشم !»

به خواهش من و کمك چند نفردیگر احمد را کنار کشیدند . دونفر دکترجراح بیمارستان برای کمك به دکتر معالجم آمدند ، و تشخیص دادند که بایددومرتبه عمل بشوم .

عمل مجدد همان روز انجام شد . بیش از سه ساعت زیر عمل بودم تا شکمم را بازکردند و سوراخی را که در رحمم ایجاد شده بود بستند ، وجلو خونریزی را گرفتند . پانزده روز بعداز‌بیمارستان مرخص‌شدم . اما حالم سرجای اولش برنگشت . مرتب ، تب خفیف داشتم، و تحت معالجه داروئی بودم : معالجاتی‌که حالم را گاهی بهتر و گاه بدتر میکرد .

درهمین فاصله «فرخ» از اروپا برگشت . فهمیده بود که شوهر کرده‌ام . یك روز بعنوان احوالپرسی به‌دیدنم آمد ، از روی ادب چنددقیقه‌نشست‌وبدون‌اینکه‌حرفی‌درباره قول و قراری که با من گذاشته بود بزند رفت. من بقدری نگران کسالت خودم بودم که حوصله فکرکردن و تصمیم گرفتن راجع به زندگیم را نداشتم . احمد با دلسوزی از من مراقبت‌میکرد و تمام فکرش این بود که حال من خوب بشود.

چندماه گذشت . آخرش به‌این نتیجه رسیدیم که رحم من عفونت مزمن پیدا کرده و برای معالجه قطعی توصیه شد که به‌خارج بروم . کارهایم را با عجله‌روبراه کردم و همراه احمد به آلمان رفتیم . پیش خودم فکر میکردم که همراهی‌احمد برای من بهتر از تنها ماندن است. بعلاوه احمد واقعا بخاطر سلامتم دلسوزی‌میکرد و باتمام لجاجت و یك‌دندگی احمقانه‌ای که برای ازدواج با من نشان داده بود ، درتمام مدت بعداز ازدواج برای ملاحظه حالم خویشتن‌داری نشان میداد در آلمان بستری شدم و تحت درمان قرار گرفتم . شش ماه معالجه‌ام طول کشید، تا سلامتم را بازیافتم . اما قدرت آبستن شدن و مادرشدن را بعلت عفونت مزمن و طولانی رحم از دست داده بودم . احمد بااینکه بیشتر وقتش را روزها دربیمارستان کنار من میگذراند ، از فرصت استفاده کرده بود و در آن مدت شش ماه زبان آلمانی را به خوبی یاد گرفته بود و در دانشکده طب آلمان نام نویسی کرده بود .

وقتی حالم خوب شد یك روز به‌احمد گفتم :

ــ احمد ، صرفنظر از آنچه بین ما گذشته و حوادثی که پیش آمده ، باید اعتراف‌کنم که درمدت بیماریم خیلی انسانیت و محبت به من کردی، و ازاین

موسسه عالی آموزش و آرایش فتن

وابسته بفدراسیون بین‌المللی دروس فشرده کلاسهای فوق‌العاده تابستانی خود را با روش نوین منطبق بآخرین شیوه‌های زیباشناسی از ۲۰ تیرماه آغاز میکند.

خیابان پهلوی چهار راه تخت جمشید ــ تلفن ۶۱۱۳۲۸

اولین سری جوایز نقدی سال ۱۳۴۹

یك جایزه ۲۵۰۰۰۰ ریالی

یك جایزه ۱۵۰۰۰۰ ریالی

یك جایزه ۱۰۰۰۰۰ ریالی

صد جایزه ۵۰۰۰ ریالی

۹ جایزه ممتاز

یکمیلیون ریال

جوایز حساب پس انداز

بانك اعتبارات تعاونی‌ها توزیع

فقط تا ۱۵ تیر

فرصت دارید

خانم های عزیز

پروکهای جدید مخصوص کنار دریای گیسوی بلا را با اقساط طویل المدت خریداری فرمایید. خیابان شاه جنب سینما نیاگارا تلفن : ۶۱۱۴۶۹

نیازمندی های خانواده

زن روز تلفنی آگهی میپذیرد .

تلفن ۳۰۱۵۶۱

نمایندگی دورکلین سرویس امریکا در ایران

مبلمان ـ فرش ـ موکت و اتومبیل شما را با آخرین تکنیک متداول در امریکا در محل تمیز مینماید

تلفنای : ۷۳۶۸۳ ـ ۷۵۸۳۹۶ ـ ۷۵۸۳۹۵

لحاظ خودم را به تو مدیون میدانم ،حالا میخوای چیکار کنیم ؟

ــ فعلا میخوام درس بخوانم!

ــ فکر خوبیه . با من چیکار میکنی ؟

با خونسردی جواب‌داد :

ــ زندگی !

این زندگی دوازده سال طول‌کشید. دراین مدت من واحمد باهم زندگی‌کردیم. احمد با علاقه‌مندی درسش راادامه‌میداد. منهم درکنارش زندگی میکردم. گفتن این مطلب که تمام خرج زندگی‌مان را من میپرداختم چندان لزومی ندارد . چون پدر احمد پولی نداشت که برای پسرش بفرستد . کم‌کم خودم را بزندگی بااحمد عادت دادم . به او خو گرفته بودم . احمد کلاسهای دانشکده را سال به‌سال با موفقیت پشت‌سر میگذاشت . پیش خودم فکر میکردم که‌شوهرم چند سال دیگر یك دکتر با ارزش میشود . مردی میشود که میتوانم درکنارش احساس غرور بکنم . کم‌کم شخصیت احمد برایم قابل احترام میشد ، و از اینکه زنش شده بودم احساس رضایت میکردم . بالاخره احمد دانشکده را با موفقیت تمام کرد و دوره تخصص جراحی استخوان‌را گذراند و عازم تهران شدیم. درست یکسال پیش بود ، احمد برای شروع فعالیتی تلاش میکرد. قصدش تاسیس یك بیمارستان خصوصی بود.یکبار به‌او گفتم :

ــ احمد ! برای تاسیس بیمارستان میتوانی روی ثروت من حساب‌کنی !

این حرف را خیلی صمیمانه و بی‌ریا زدم . اما احمد با لحن سردی‌جواب‌داد:

ــ این حساب غلطی است‌که دوست ندارم بکنم !

ــ منظورت را نمی‌فهمم !

ــ ترجیح میدم بجای پول تو روی لیاقت خودم حساب کنم.

ــ هرطور میلت است . من فقط خواستم تسهیلاتی در کارت فراهم کرده باشم .

ــ کارمن فقط و فقط به‌خودم مربوط است ــ آنچه به دو نفر ما مربوط میشود اینستکه باید بگویم وقتش رسیده‌که از هم جدا بشویم !

فکرکردم شوخی میکند ، اما لحنش جدی بود . بهت زده نگاهش کردم و گفتم :

ــ چی میگوئی ؟

ــ میگم وقتش رسیده که جدا بشویم . فکر نمیکنم یادت رفته‌باشد : بعدازازدواج پرسیدی چه وقت ترا طلاق میدهم، منهم جواب‌دادم وقتش خودم تصمیم خواهم گرفت ! حالا وقتش رسیده !

ــ آخر چرا ؟

ــ من و تو از اولش هم برای‌چراها جواب نداشتیم . تو چند ماه اول آشنائی ما دلت خواست بامن باشی که بودی، بعد من دلم خواست زنم بشوی و شدی . حالا دیگر دلم نمیخواهد شوهر تو باشم .

ــ پس چرا تا حالا بودی ؟

ــ تا حالا دلم میخواست باشم وبودم. شاید هم علتش احتیاجی بود که بوجودهم داشتیم .

ــ خوب ، هنوز هم میتوانیم بهم احتیاج داشته باشیم . میتوانیم باهم‌زندگی کنیم .

ــ نه ، من فکرهایم را کرده‌ام.امروز طلاقت بدهم بهتر ازفرداست . برای‌خودت هم بهتر است. هنوز آنقدر جوانی و زیبائی در تو باقی مانده که بتوانی مرد دیگری را جلب کنی . بعلاوه پول و ثروتت امتیازی است‌که مردهای زیادی را به‌طرفت میکشد . اما من دیگر زندگی‌باتو برایم لطفی ندارد !

دیگر چه کاری میتوانستم بکنم ؟ تا روزیکه به من احتیاج داشت بامن بود، و همینکه دید میتواند بدون کمك منهم زندگی راحتی داشته‌باشد مرا دورانداخت!

طبیعی‌است‌که تنها کاری‌که‌توانستم‌بکنم این بود که شکست خودم را باخونسردی بپذیرم . بعداز دوازده سال ، دومرتبه دراین خانه تنها ماندم . تابستان مثل تابستان دوازده سال پیش شروع‌شده . اما من دیگر مثل آن دختر پرشور و جوان دوازده‌سال پیش نمیتوانم روی بالکن بنشینم و جوانهائی را که توی خیابان‌راه میروند و درس میخوانند ، برای‌سرگرمی به‌بازی بگیرم . حالا یك بیوه مسن و تنها هستم و زندگیم میان لیوان ویسکی‌ویك سگ گرگی خلاصه شده است.»

لیوان ویسکی‌اش را سرمیکشد . چشمهایش را می‌بندد و سرش را به پشتی صندلی راحتی تکیه میدهد. بااین حرکت به‌من میفهماند که حرفش تمام شده‌است . میپرسم :

ــ حالا احمد کجاست ؟ از او چه‌خبر دارید ؟

ــ در بیمارستان !... با چند نفر دکتر تحصیلکرده آلمان ، شریك شده. ظاهرا درآمد خوبی هم دارد !

از خانه مهتاب خارج شدم ، و روز بعد به سراغ دکتر «احمد»، به‌بیمارستان رفتم. حرفهای‌زنش را برایش تکرارکردم، وپرسیدم : «درجواب این حرفها ، چه چیزهائی برای گفتن دارید ؟»

سرپرستار بیمارستان وارد اتاق‌میشود ومیگوید :

« آقای دکتر ! اتاق عمل حاضر است . مریض هم حاضر است!»

دکتر نگاهی به من میاندازد. لبخند میزند و با لحن بی تفاوتی جواب میدهد:

«حرفی ندارم بزنم . هرچه بوده گذشته ! چند ماه او مرا بازی داد، چند سال هم من او را !..» ■

«زن روز»
از گروه انتشارات کیهان

صاحب امتیاز: دکترقاسم طاهباز
مدیر: فروغ مصباح‌زاده
سردبیر : مجید دوامی

شماره تلفنهای زن‌روز
۳۱۰۲۶۰ تا ۳۱۰۲۵۱
تلفن مستقیم آگهی‌ها ۳۰۱۵۶۱

چاپخانه کیهان
گراورهای مشکی از
گراورسازی کیهان
تلفن آبونمان خارج ازکشور۳۱۰۲۰۸
خیابان فردوسی‌کوچه اتابك روزنامه
کیهان مجله زن‌روز

تجارب کهن وتکنیک پیشرفته
کارخانجات چکسلواکی
عالیترین محصول ذوق و ابتکار صدها
هنرمند چیره دست را بصورت

لوستر میناکاری
بوهم
بدوستداران هنر و زیبا ئی
تقدیم میکند

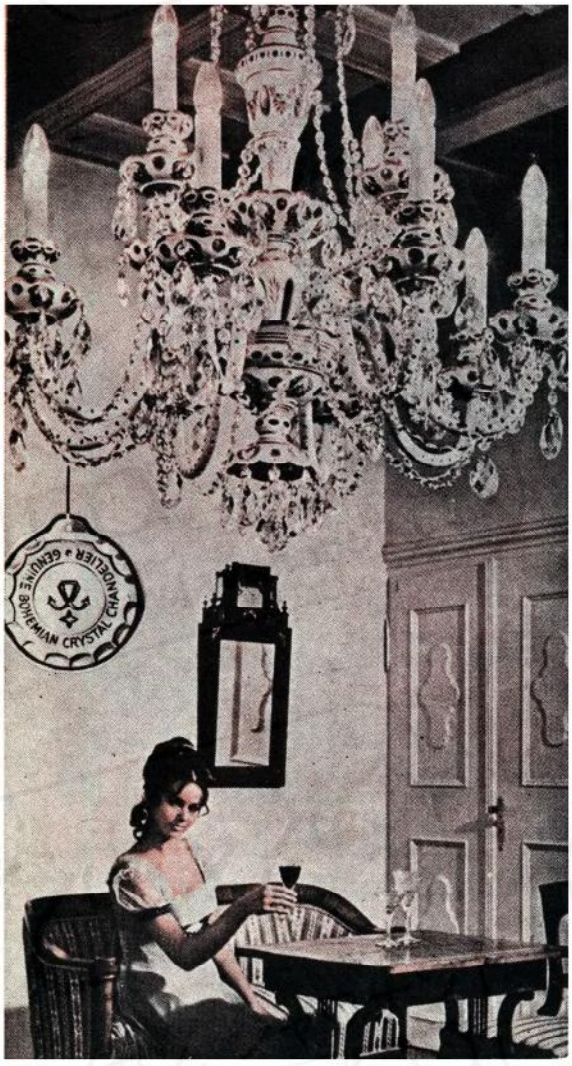

نماینده انحصاری فروش انواع لوسترهای کریستال
شمعدانهای رومیزی ساخت بوهم چکسلواکی در ایران
سید مجتبی‌پیش‌نمازی سرای حاجب‌الدوله تهران ، تلفن۲۲۹۶۰

برنده جایزه فروش طلائی

دوشیزه مینو اخوان آذری

برنده مسافرت به اروپا و ده روز پذیرائی مجانی

بطوریکه خوانندگان گرامی اطلاع دارند مراسم قرعه‌کشی گیسوی کوماچی بعدازظهر پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت‌ماه در تلویزیون ملی ایران بعمل آمد و علاوه برجوائز گوناگون جایزه ارزنده آن (ده روز مسافرت مجانی بیکی از شهرهای اروپا) بدارنده کارت شماره ۱۲۶۸ اصابت نمود.

دوشیزه مینو اخوان آذری برنده جایزه مسافرت دانشجوی رشته مامائی دانشگاه تهران است و ضمن دریافت مدارک جایزه خود برای مسافرت اظهارداشت من اول باور نمیکردم که برنده شده‌ام و فکر میکردم ممکن است اصلا جایزه‌ای درکار نباشد ولی وقتی شماره برنده از تلویزیون اعلام شد همه درمنزل باهم هورا کشیدیم.

دوشیزه مینو اخوان آذری ساکن خیابان کارون کوچه قهرمان هنگام دریافت جایزه خود بقدری خوشحال بود که بی‌اختیار گفت:

ـ وای چه لباسهائی از اروپا میخرم !!

مرد «دون ـ ژوان»...

بقیه از صفحه ۴۱

ومرد ، وجود دارد عشق زیبا است !! در نخستین روزهای آشنائی زنها وانمود میکنند که تنها زنی هستند که شمارا درك میکنند وبرای استقلالتان احترام قائلند . اما همینکه یك هفته را در کنارشان میگذرانید ، برای خودشان یك سلسله حقوق ومزایا و بدتراز آن برای شما یك سلسله محدودیت و وظایف و تکلیف قائل میشوند !! من تابحال هیچ زنی را ندیده‌ام که ازاین قاعده مستثنی باشد .

ـ شما چه تیپ زنی را می‌پسندید؟

دون ژوان : برای من تیپ بخصوصی مطرح نیست ، اما بطور کلی از مانکنها، مدلهای عکاسی و تبلیغاتی و هنرپیشه‌ها و خلاصه زنهای خیلی زیبا فراری هستم ، چون این عده فوق‌العاده مغرورند ! بنظر من مجذوب کردن دختری که سوکسه چندانی دربین مردها ندارد ، هیجان‌انگیزتر است ، ولااقل میتوان مطمئن بود که او در عشق خود صادق و صمیمی است . چند هفته پیش در مجلس رقصی متوجه دختری شدم که کمی چاق وزشت و بدلباس بود و هیچکس اورا به رقص دعوت نمیکرد . من در برابر تعجب همه مدتها با او رقصیدم، وبعد هم او را به ناهار دعوت کردم. بیچاره از خوشحالی دیوانه شده بود !

ـ فکر نمیکنید که چنین رفتاری نشان میدهد که شما موجود سنگدلی هستید؟

دون ژوان : بهیچ‌وجه ! اولا من باعث شدم که این دختر چند روز ازعمرخود را باخوشی بگذراند . ثانیا وجهه اورادر میان دوستان دخترش بالا بردم !!

ـ آیا ممکن است روزی ازدواج کنید ؟

دون ژوان : چرا که نکنم ؟ البته در صورتیکه با زنی آشنا شوم که بعداز ازدواج هم ، بهیچ‌وجه با آزادی من مخالفت نکند !! (بارك‌اله !)

ـ در حقیقت ازاینهمه زن چه انتظاری دارید ؟

دون ژوان : برخلاف آنچه دیگران تصور میکنند من نمیخواهم با همه این زنها روابط کامجوئی برقرار کنم ، حتی یك ملاقات کوتاه توام با هیجان واحساس هم‌میتواند مرا ارضاء کند. آیا این گناه من است که زنها عادت دارند یك مرد را برای تمام عمر بخواهند ؟

«دون ژوان» شماره ۳ :

خانم خبرنگار فرانسوی مینویسد :

«من همیشه تصور میکردم که درزمان ما عشق و عاشقی چنان آسان شده که دیگر بین جوانهای کمتر از ۲۵ سال «دون ژوان» پیدا نمیشود : اما فکر من کاملا اشتباه از آب درآمد ، چونکه در یکی از محلات اعیان نشین با «دون‌ژوان» جوانی برخورد کردم که بلند قد وباریك‌اندام بود ، چشمانی سیاه و مو های بلندی داشت و مهمتر از همه‌بسیارشیك‌پوش بود . او در بین دخترها شهرت زیادی دارد، بخصوص بخاطر اتومبیل آمریکائی وعینکهای دودی‌اش .

کوچولوی شما...

بقیه از صفحه ۲۹

جای بسی تعجب است که نوزاد تقریبا درهمان ماه‌اول زندگی متوجه میشود که برداشتن، بوسیدن و در آغوش گرفتنش توسط بزرگترها تنوع بسیارمطلوبی در زندگی یکنواخت او بوجود میآورد واین اعمال باعث میشود که خستگی ممتددراز کشیدنش در تنو یاتخت کوچکش ، مرتفع شود ، آن جالب‌تر آنست که میفهمد هربار گریه و شیون راه بیندازدبیدرنگ بزرگترها او را اززمین بلندمیکنند و در آغوشش میکشند ، بنابراین بمجرد آنکه احساس جزئی خستگی کرد یا نهایت زیرکی سروصدا راه میاندازد! گریه‌نوزادان در بسیاری موارد فقط برای همین‌است و اگر قرار باشد این گریه را ترجمه کنید، ترجمه‌اش چنین میشود:

«ترا بخدا برای چند لحظه مرا از جابلند کنید ، حوصله‌ام دیگر سررفت، بوسیدم !»

بدین ترتیب وقتی‌که شمانوزاد را از جابلند کردید و یکباره صدای گریه و شیون او خاموش شد ممکنست این فکر به ذهن شما خطور کند که مبادا با این‌کارا ورا لوس و بد عادت کرده‌باشید، راستش را بخواهیم البته افراط در این کارباعث بد عادتی و لوسی اوخواهد شد ، مخصوصا که در این هنگام (مرحله نوزادی) نخستین خشت‌های شخصیت او پی‌ریزی میشوند، ولی‌این را هم فراموش نکنید که‌این محبت لازم است، نوازش و بغل کردن و بوسیدن و حتی صحبت بصدای ملایم ، دراین دوره برای نوازد غذای روح محسوب میشود ، او نیازمند باین‌است که دو دست نیرومند ومهربان محکم اورا بچسبد و از زمین بلند کندو به سینه بچسباند و با این کار به نوزاد نشان دهد که تنها نیست و از ایمنی کاملی برخوردار میباشد.

بهنگام بیماری نوزاد ، پدر و مادر باید در نظر داشته باشندکه هرچه دربلند کردن و در آغوش گرفتن او هم افراط کنند کارنابجائی نکرده‌اندواین‌امر بهیچوجه باعث بد عادتی نوزاد نخواهد شد.

انواع گریه‌ها :

چنانکه اشاره شد گریه های نوزاد انواع مختلف دارد ، اما بد نیست‌بدانید که کارشناسان تمام آنهارا به چهاردسته تقسیم کرده‌اند بدینقرار:

گریه تولد ـ گریه بعلت دردـ گریه بعلت گرسنگی ـ و بالاخره گریه خوشحالی.

گریه تولد ، آن گریه و فغانی است که نوزاد پس از تولد آغاز میکند واین گریه آهنگ و نوای بخصوصی دارد که هیچکس مانند قابله‌ها با آن آشنا نیست، این گریه که بعلت تغییر شدید محیط و ورود به یك‌دنیای باصطلاح بی‌بندوبار (با مقایسه با دنیای رحم مادر) صورت میگیرد ، تا یکی دو هفته پس از تولد نیزگاه و بیگاه رخ میدهد . در یکی‌از زایشگاه های بزرگ انگلستان انواع گریه‌های نوزاد را برروی نوار ضبط کرده‌اند و هنگامی‌که بخواهند پرستار و دایه‌ای استخدام کنند برای آزمایش نوار ها را دربرابر وی بصدا درمیآورند ، آنوقت پرستار باید هرگریه‌ای را ترجمه کند ! گرچه تاکنون اتفاق افتاده که پرستارها

او درمورد حرفه «دون ژوانی» بمن گفت :

ـ دراین‌دوره وزمانه ودرکشوری‌مثل فرانسه بسیاری ازدخترهابراحتی‌باهرمردی عشقبازی میکنند ، وبهمین جهت داشتن چنین روابطی با یك‌دختر کار مهمی‌نیست، اما برانگیختن احساسات یك دختر یا یك زن و شیفته کردن او یك هنر است ، واین همان کاری‌است‌که ما «دون ژوان»ها بفوت وفن آن آشنائیم.

شکارهای ما بیشتر از میان زنها و دخترانی است که کمتر از بیست یا بیشتر از سی‌سال سن دارند. زیرا دختران‌بین بیست و سی اکثرا در فکر شکار شوهر هستند نه معشوق.

پرسیدم :

ـ «آیا از زجر دادن و گول زدن دخترها و زنها ناراحت نمیشوید ؟»

جواب داد :

ـ شاید جدائی پس از دو سه سال عشق و عاشقی زجر دهنده باشد ، اما جدائی بعد از ده پانزده روز آشنائی هیچکس را زیاد ناراحت نمیکند ، و فقط غرور طرف جریحه‌دار میشود . وانگهی هرکس در زندگی باید خودش باشد و بجز آنچه هست ، خودرا نشان ندهد . طبیعت منهم اینست که بیشتر از یکی دو روز از وجود هیچ زنی لذت نمیبرم، و اگر بخواهم برعکس طبیعت خود رفتار کنم ، به زنهائی که با من معاشرت دارند ، نارو زده‌ام !! من از دروغ گفتن در عشق‌نفرت دارم و مردهائی که یك عمر خودرا عاشق‌یك‌زن وانمود می‌کنند دروغگو هستند زیرا طبیعت و فطرت مرد اینستکه‌تنوع‌پرست است و مذاهبی که تعدد زوجات را قبول کرده‌اند واقع‌بین‌ترین مذاهب جهان‌هستند.

■

خوب ، خیال می‌کنم بعداز خواندن این گفت‌وگو واعترافات عریان سه مرد «دون‌ژوان» چهره واقعی و شاید زشت و بیرحم و خودخواهانه مردان «دون ژوان» را شناخته‌اید . با اینهمه بهتراست ، این سه گفت‌وگو را در چند سطر خلاصه کنیم تا مرد «دون ژوان» را بهتر وروشن‌تر بشناسیم . «دون ژوان» چگونه مردی است ؟

چهره او :

مردی‌است شکارچی‌زنها ودخترها !.. سن‌وسال معینی ندارد، ولی معمولامیانه‌ـ سال است . اهل پارتی و مجلس رقص و خوشگذرانی است. خوش صحبت‌وشیك‌پوش است . هزارتا «جوك» درچنته دارد ونام بهترین رستوران ها ، بهترین پاتوق‌ها، بهترین عطرها و ادوکلن ها وبهترین خیاطها و کفاشها را از حفظ است واکثرا هم از پول ، زیبارویان و کیف و حال حرف میزند.

طعمه و شکار او :

دخترهائی جوان و بی تجربه در قلمرو عشق و کمتر از بیست سال . یا : زنهائی بالاتر از سی سال که تنها هستند، واحیانا عقده‌ها و کمپلکس‌هائی دارند، مثلا منزوی ومردم‌گریزند ، خودرا زشت می‌پندارند ، از پیدانکردن شوهرمیترسند، از بی‌اعتنائی مرد ها عذاب می‌کشند، از مردم تعریف وکمپلیمان نشنیده‌اند ...

اسلحه او :

یك ظاهر فریبنده ، همراه با شیکپوشی و مد روز بودن ! ـ یك خانه نسبتا شیك با دکوراسیون‌مدرن‌واغواکننده (حتی اگر خانه اجاره‌ای باشد !) ـ یك اتومبیل شیك و کورسی (حتی اگر مال پدر یا دائی‌اش باشد !) ـ آرایش افراطی وجذابیت ظاهری ـ ولخرجی وتدم توجه دروغین به پول حتی اگر این پول ، مال

لطفاً ورق بزنید

چرا با اتومبیل شخصی خودتان باروپا نمیروید ؟

برای خانواده‌ها و یا دوستانیکه دسته جمعی بخارج از کشور مسافرت‌میکنند هیچ وسیله‌ای‌بهتراز اتومبیل مقرون بصرفه‌نیست. ما مسافرت با اتومبیل را برای‌شما سهل و دلپذیر میسازیم . برای آنکه هزینه گران هتلها را نپردازید تمام کامپینگهای اروپا را آماده پذیرائی از شما کرده‌ایم‌و در مدت اقامت در کامپینگ اتومبیل و اثاثیه شما در برابر تمام حوادث بیمه خواهد بود . برای کسب اطلاعات بیشتر به :

کانون‌جهانگردی واتومبیل کلوب‌شاهنشاهی‌ایران

خیابان ورزش (شمال پارك شهر) شماره ۳۷ تلفن۴۸۳۴۳ ـ ۴۸۳۴۲ مراجعه فرمائید.

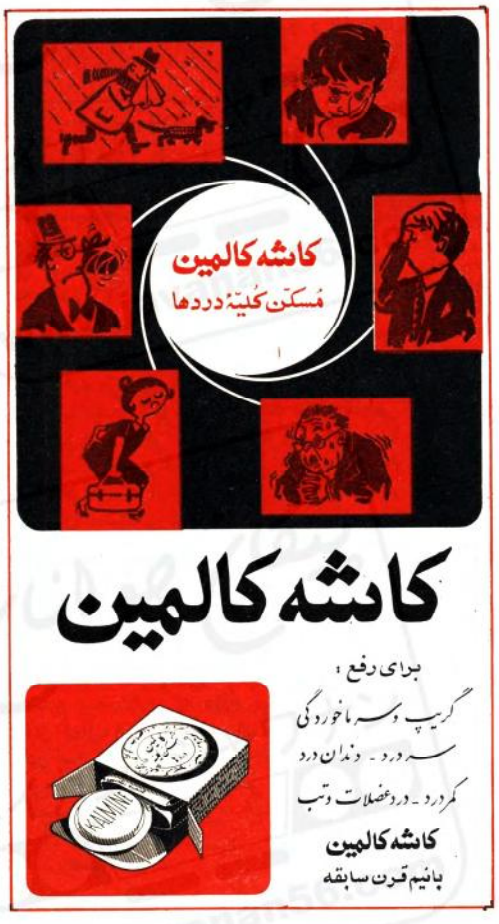

درتشخیص گریه ها دچار اشتباه شوند، اما نکته جالب آنکه هرگز در تشخیص گریه تولد که از نخستین گریه های نوزاد است اشتباه نکرده‌اند ، زیرا بیش از هرآهنگ دیگری با این صدای آشنا هستند.

گریه بخاطر گرسنگی ، در هفته‌های دوم‌وسوم زندگی ظاهر میشود و هرمادری، ولوشکم اول زایمانش باشد ، بممارست و دقت میتواند لحن و آهنگ این‌گریه مخصوص را فراگیرد و آنرا ازسایرگریه‌ها تمیز دهد . این گریه غالبا دروقت معین غذای نوزاد صورت میگیرد ، در حقیقت مانند زنگ ساعت شماطه داریست‌که‌مادررا خبر میکند ! پاره‌ای اوقات همین‌گریه گرسنگی ، مدتی قبل از وقت غذا بگوش مادر میرسد ، و مادر که حالا این گریه را خوب تشخیص میدهد متعجب میشودکه چرا نوزاد او بیموقع گریه میکند، تعجب و نگرانی مادر نابجاست ، زیرا این گریه نشان آنستکه کودك غذای خودرا بخوبی هضم کرده وهم‌اکنون‌آماده خوردن یك وعده غذای دیگراست !

کارشناسان در تشریح گریه گرسنگی گفته‌اند که‌این گریه بطور مرتب بالاو پائین میرود ، یعنی بلند شدن صدای نوزاد و کم شدن آن تحت یك نظم‌خاصی است ، از سوی دیگراین گریه صدای بم‌دارد ، یعنی در مقایسه با گریه دردو گریه تولد ، صدایش بم‌تراست.

گریه بعلت درد هم گریه‌ایست که مادر زود باآن آشنا میشود و با مختصری دقت موفق میشود آنرا از سایر گریه‌ها تمیز دهد ، این گریه ممکنست بخاطرعلتی بسیار کوچك ، مثلاترشدن کهنه نوزادیا مسائلی بسیار جدی‌تر مثلا فرورفتن سنجاق به‌بدن نوزاد ، گزش حشرات یابیماری نوزاد صورت گیرد.

آهنگ‌گریه بعلت درد تند و زننده است ، در صورتیکه گریه گرسنگی زننده نیست ، گریه دردگذشته از زندگی، کشیده و طولانی‌است و بسیار زیر میباشد،بطوری که اطرافیان را واقعا ناراحت میکند، در حقیقت نوزاد بااین گریه جیغ میکشد واگرقراراباشد این جیغ گوشخراش را ترجمه کنیم معادلش بزبان خودمانی چنین خواهد بود:

«آخر چطور میگذاری که من در چنین وضعی بسربرم ؟»!

گریه دیگر نوزاد گریه شادمانی و خوشحالی است و راستش اسم این حالت را دیگر نمیتوان گریه گذاشت ، زیرانه چهره طفل درهم میرود و نه فریاد میکند ، در حقیقت نوزاد با این‌کارصدائی از خود درمیآورد که به هزوهن ! شبیه است و در عین حال زیر لب غرغر میکند و مثل اینکه تو دماغی مطلبی‌رابیان میکند ، طبیعی‌است این سروصدا درگوش پدر ومادر نشاط انگیزترین آهنگ در طبیعت بشمارمیرود ، واین صدا را نیز پدر ومادر بزودی تشخیص خواهندداد.

گریه بهنگام‌تولد معمولا پس ازآنکه نوزاد بدنیا آمد و یکی دوبار تنفس کرد رخ میدهد ، اما بد نیست بدانیدافسانه‌ـ های قدیمی حاکی از آنستکه درپاره‌ای موارد نوزادان در حال گریه بدنیامیآیند، یعنی درراه‌بین رحم مادر و دنیای ما، گریه را آغاز میکنند ! وبنابگفته‌پیشنیان، این فقط در مورد نوابغ صدق میکند، اسکندر کبیر ، ناپلئون ، جرج واشنگتن بناباظهار نظر قدیمی‌ها از نوزادانی‌بوده‌اند که در حال‌گریه بدنیا آمده‌اند.

اولیای محترم
کودکان استثنائی

اگر از همه جا مایوس شده‌اید به بیژن مه داد مراجعه فرمائید تا شما را از گرداب یاس و ناامیدی نجات بخشد . برای اینگونه اطفال محل جداگانه‌ای در نظر گرفته شده‌است از این نوع اطفال فقط ده نفر می‌پذیریم.همه روزه صبح از ساعت ۹ تا ۱۲ ظهر و نیز روزهای دوشنبه و چهارشنبه از ساعت چهارتا هفت ونیم بعدازظهر مراجعه فرمائید .خیابان پهلوی بالاتر ازچهارراه امیراکرم کوچه آذر تلفن ۴۶۹۱۰ ــ ۴۳۳۰۵

شاگرد اول

شراره صالحی لرستانی در سال‌تحصیلی ۴۹ کلاس چهارم ابتدائی دبستان پروین اعتصامی بروجرد بین ۴۳ دانش‌آموز بامعدل کل ۱۹٫۱۷۶ حائز رتبه اول شده است.

آدرس جدید
آموزشگاه خیاطی آسیا
تحت‌نظر بانو اردلان دیپلمه پاریس با تعلیم آخرین مد گرلاوین
بخیابان‌آریامهر ــ شرق‌سازمان آب تهران خیابان قادسی ــ اول کوچه یاس ۳۲ تغییرمکان یافته است.

مرد«دون‌ژوان»...

پدرش باشد ، یا از هر راهی که بدست آید ، چون برای «دون ژوان» در مسائل پولی ومادی هم ، شرافت اخلاقی ، چندان اهمیتی ندارد ! ــ یك زبان چرب و نرم وتملق‌گو ــ وبالاخره مهمترین اسلحه او : دروغ بافی و بازهم دروغ !

عقیده و روانشناسی او :

آدمی است بیمار و غیرطبیعی که از تعهد و مسؤولیت در هر زمینه‌ای ــ واز جمله در زمینه عشق و تشکیل خانواده ــ میگریزد ــ مردی است ضعیف که برای جبران ضعف خود ، میخواهد همیشه‌گله‌ای اززنهارا بدنبال خود بکشد ــ آدمی است بسیار خودخواه که از فریفتن دخترها بهر وسیله و باهردروغی که باشد ،رنج‌نمیبرد بلکه حس خودخواهی خود را تسکین میدهد ، وبهنگام جدائی، ازرنج آنها هرگز ناراحت نمیشود ، بلکه حتی مثل یك آدم سادیك لذت میبرد ! ــ مخالف ازدواج و تشکیل خانواده و پدر شدن است ــ اصلا به عشق اعتقادی ندارد ــ از هر زنی‌خیلی زود خسته میشود ــ وحتی‌وقتی بخواهد ازدواج کند ، «زنی میخواهد که با آزادی او مخالفت نکند !!» .

حالا ببینیم روانشناس و روانکاوان درباره مردان «دون ژوان» چه میگویند .

«دون ژوان»ها نه بخاطر هوس ، بلکه بیشتر از قرط وحشت است که هرروز اززندگی خود را در کنارزنی میگذرانند، وحشت آنها ازاینستکه دروجود همه زنهائی که میشناسند سایه وشبحی از وجود مادر خودرا می‌بینند : مادری که زیاد مورد علاقه‌شان نبوده است ! و همین امر مرد «دون ژوان» را به وحشت میاندازد . ضمنا احتمال دارد که بعضی دون‌ژوانهاتاحدودی همجنس باز باشند . برخلاف آنچه شایع است ، دون‌ژوانها از روابط جنسی چندان لذتی نمیبرند . آنها فقط بخاطر اینکه یك نام تازه بر لیست فدائیان وقربانیان خود اضافه کنند ، با هرزنی طرح دوستی میریزند وچون تنها فکرشان اینست که اسیر آن زن نشوند از وجود او هم لذتی نمیبرند . بسیاری از دون‌ژوانها به ضعف قوای جنسی مبتلا هستند وبرای سرپوش گذاشتن براین حقیقت است که با زنهای زیادی معاشرت میکنند ! عده‌ای از روانشناسان معتقدند که مرد دون ژوان همیشه حالت یك جوان تازه‌بالغ را دارد، زیرا جوانان تازه بالغ تنها خواست و هدفشان اینست که بهر قیمتی شده مورد توجه قرار بگیرند ، ودون‌ژوان ها هم همینطورند.

آیا میتوان با یك دون ژوان‌ازدواج کرد ؟

جواب این سؤال بطور قطع منفی است، والبته بندرت هم ممکن است که جناب «دون ژوان» از شما یا هرزن‌دیگری تقاضای ازدواج کند و بهرحال اگر هم چنین اتفاق نادری پیش آمد واز شما تقاضای ازدواج کرد ، با اراده باشید ، قیافه جذابش‌راندیده‌بگیریدومحکم‌بگوئید: «نه !» زیرا بازهم روانشناسها معتقدند که تغییر دادن اخلاق دون ژوان تقریبا غیر ممکن است ، زیرا او روحیه‌ای عادی ندارد،بیماری روحی است، وفقط بایك معالجات‌روانی‌ممکنست تاحدی اخلاق او عوض شود ، و مهم اینست‌که او علاقه‌ای هم به تغییر روحیه دادن ندارد . دون ژوان احتیاج دارد که مورد توجه و علاقه افرادبسیاری باشد و دراینراه ازانجام هیچ کاری روگردان نیست.

پسرهائی که بی مادر بوده‌اند ، یا دور از مادرشان زندگی میکرده‌اند ، معمولا «دون ژوان» میشوند ، و بدنبال زنهای مختلف میدوند ، زیرا از محبت مادر محروم بوده‌اند . همچنین پسرهائی که صاحب مادری پرستیدنی بوده‌اند که پسرش را بسیار لوس و نتر میکرده ، دون‌ژوان میشوند زیرا هیچ زنی را قابل مقایسه با مادرشان ودر نتیجه لایق خودشان‌نمیدانند !

بهرحال‌اگر میخواهید دچار ضعف اعصاب نشوید ، اگر میخواهید غرورتان جریحه‌دار نشود ، بازیچه دست یا همسر یك «دون ژوان» نشوید . او مرد زندگی و خانواده نیست ، ونمیتواند هیچ زنی را خوشبخت سازد ! ■

در لباس عروس...

بقیه از صفحه ۳۹

خانواده طرفین باازدواج مامخالفت کردند. خواب دیدم با دوستم‌وارد یك منزل قدیمی شدیم و یك نفر با صدای لرزان مرا صدا میکرد ، من وحشت کردم و بعد دیدم پیر مردی که لباس سفیدی داشت ازاتاق بیرون آمد، من فهمیدم که او پدر آن پسر است (این پدر فوت شده است) من از او فرار کردم ، اما دوستم ایستاد و به ــ حرفهایش گوش داد وبعد خودش را بمن رساند وگفت مژده بده که محل کار پسرش را بمن گفت و ضمنا اظهار داشت که با ازدواج شما موافق است. من خوشحال شدم وبه‌نشانی که داده بود رفتیم، ولی در کمال تعجب بجای او پسر خاله‌ام را در بین کارمندان دیدم و بعد از خواب پریدم، ضمنا بگویم که پسر خاله‌ام‌زن‌دارد، تعبیرش را بنویسید.

نسیم. ن.

تعبیر

این رویانشان میدهد که شما باطنا بامخالفت خانواده خود بااین ازدواج موافق هستید، یعنی اینکه میل دارید براستی این جوان را فراموش‌کنیدوازدواج شما سر نگیرد . دعوتی که از شما به عمل میآید از طرف پیرمردی است که فوت شده ، یعنی میل دارید دعوتی بشود که عملی نباشد ، آنوقت هنگامی که به نشانی او میروید مشاهده میکنید بجای آن جوان ، پسرخاله‌تان قرار گرفته که خود میگوئید مرد زن داری‌است ومحققا شما نمیتوانید بااو ازدواج کنید ، بدین‌ترتیب‌این رویا آشکار میکند که شما باطنا میل دارید‌هرگز این ازدواج عملی نشود.

پسر همسایه و موی بور

دختری‌هستم ۱۹ ساله محصل، تابحال با پسری دوست نشده‌ام و نخواهم شد ، چون دختری چادری و خجول هستم و دوستی با یك پسر را بد میدانم ، فکر نکنید من زشت هستم، خیر، نه زشت هستم و نه فناتیك ، ولی اصولا از این کارها میترسم.

دو سال است از پسری که لیسانسیه است خوشم آمده ، متاسفانه آنها از خانواده بی‌حجاب هستند ، روبروی منزل ما زندگی میکنند و پنجره اتاق او طرف حیاط ما باز میشود و او گاهی وقتها در خانه ما دید میزند ، اکنون من بیشتر شبها خواب او را میبینم، خوابهای متعدد و گوناگون ، یك‌بار خواب دیدم که او روبروی در حیاط ما داخل کوچه ، یك دختر مو بور را میبوسد ، من پیش خود گفتم لابد از موهای من هم که بور است خوشش میآید و از خواب بیدار شدم ، تعبیر این خوابها چیست ؟

دلارام. ر.

تعبیر

تعبیر این خوابها آنستکه شمااین جوان رادوست میدارید و خیلی در فکرش هستید ، شاید همان خجول بودن و محدودیت شما مانع شده که‌بادیگران معاشرت کنید ، بهمین جهت این جوان راکه همسایه شماست و دائما میبینید در باطن خود برای‌خویشتن برگزیده‌اید ، خواب‌شما نکته جالبی را روشن‌میکند. شما درخواب می‌بینید او دخترمو بوری رامیبوسد و باآنکه اورا دوست دارید هیچ ازاین صحنه‌ناراحت

آنچه همسرتان ...

بقیه از صفحه ۳۵

● زن من عادت داردکه وسط حرف من یاهرکس‌دیگری بپرد ، واین عادت از تحمل من خارج‌است! گاهی اوقات تصمیم میگیرم که دیگر با اوحرف نزنم ، حیف که نمیشود !

(یك مرد ۴۳ ساله)

● وقتی ساعت ۹ شب خسته و گرسنه به خانه برمیگردم وباقیافه تعجب آمیز زنم روبرومیشوم که‌تازه میپرسد : «دلت میخواد برایت چی بپزم ؟» دلم میخواهدکله اورا ازتنش جدا کنم !

(یك مرد ۳۵ ساله)

● زنم خیلی فیکساتور مصرف میکند و موهایش‌آنقدر چسبنده و بد حالت هستند که هروقت برای‌نوازش او دستی به سرش میکشم احساس میکنم که با ظرف عسل روبروهستم !!

(یك‌مرد ۳۷ ساله)

● زنم آشپزی بلد نیست ، اما سعی میکند بزوربهمه بقبولاند که آشپزماهری‌است ! شاید عیب اولی حیلی ناراحت‌کننده نباشد ، ولی قبول دومی غیر قابل‌تحمل‌است!

(یك مرد سی ساله)

● زنم از روزی که درخارج از خانه کار میکند، تمام ناراحتی‌های محیط کارش را هم به‌ناراحتی های داخلی خانه ما اضافه کرده است.

(یك مرد ۲۷ ساله)

● هروقت درمقابلش سیگار میکشم سعی میکند تظاهر به خفه شدن وناراحتی کند و دودسیگارم را مدام بادست باپنطرف و آنطرف میزند، ولی جای تعجب است‌که دود سیگار مردهای دیگر برایش آنقدرهاهم ناراحت‌کننده نیست !!

(یك مرد ۲۵ ساله)

● احساس میکنم که‌بجای یك‌زن خوب وکامل با یك آدم علیل ازدواج کرده‌ام ، چون هیچوقت قادر نیست بتنهائی کاری را انجام دهد . بعضی مواقع باین فکر می‌افتم که اگر روزی من بمیرم ، اوهم حتما روی زمین دراز میکشد و میمیرد ، چون هیچکاری بتنهائی ازدست او ساخته نیست !!

(یك مرد ۴۰ساله)

زنها از این چیزها متنفرند ...

● صدای ریش‌تراش برقی اوساعت هفت صبح هرروز، برای من از هر شکنجه‌ای زجرآورتراست ! فکر میکنم بالاخره این موضوع کوچك یا مرادیوانه کند یا باعث جدائیمان بشود !

(یك زن ۲۲ ساله)

● هرروزبعداز واکس زن کفشش ، روی میز آشپزخانه یك لکه سیاه واکس می‌افتد و اینکار همیشه‌ادامه‌دارد.

(یك‌زن ۲۵ ساله)

● وقتی که قیافه ناراحت و عصبانی‌اش را می‌بینم و بی‌اعتنائی اورا نسبت بخودم احساس میکنم ، واقعا از خودم بدم میآید . اما در همان لحظه اگر کسی به منزلمان بیاید و اوفورا قیافه‌اش را عوض کند و خندان بشود ، آنوقت از او بدم میآید واز خودمبیرسم‌که پس من اینجا چکاره‌ام ؟!

(یك زن سی ساله)

● من از جمله «تاسریا وایستادی اینکارو بکن» او کلافه شده‌ام. تا مرا ایستاده ببینند، فورا دستورهایش را صادر میکند واجازه نفس کشیدن هم نمیدهد ، درحالی‌که خودش همانطور روی‌مبل لمیده‌است.

(یك زن بیست ساله)

● شوهرمن جزوگروه ایرادبگیرهاست . همیشه صبر میکند تامن کاری راشروع کنم و باتمام برسانم و بعد شروع به ایراد گرفتن از نحوه کار یاچگونگی اتمام‌آن میکند ، بدون آنکه خودش کمکی و دخالتی درکار بکند!

(یك زن ۳۵ ساله)

● ایرادهائی که شوهرمن به غذا میگیرد ، دیگر ازحد تحمل یك‌زن خارج‌است . به نحوه سرخ‌کردن سبزی، خرد کردن گوشت ، دم کردن چائی و ... ایرادهائی میگیرد که هیچکدام وارد نیستند ، اما خودش‌فکر میکند که همه آنها باید بدون برو و برگرد مورد قبول‌واقع‌شوند!

(یك‌زن ۴۰ساله)

● شوهرمن ازآن گروه مردهائیست که وقتی تنها هستیم ، مدام ازمن تعریف وتمجید میکند، اما بمحض اینکه چشمش بدو نفر دوست یا آشنا افتاد ، فورا بیاد عیب‌ها وایرادهائی که من دارم می‌افتد و سردرد دلش نزد آنها بازمیشود. این اخلاق اوهرروز مرااز محیط خانه و خانواده‌ام دورتر میکند !

(یك زن ۲۵ ساله)

● میدانید انتقادمن ازشوهرم چیست ؟ شاید تعجب‌کنید اگر بگویم که‌او بمحض احساس کمترین ناراحتی اشکهایش راه می‌افتد وهای های گریه میکند !! بنظرمن‌هیچ‌منظره‌ای زشت‌تراز گریه یك مرد نیست !

(یك زن ۳۲ساله)

● شوهرمن در منزل حاکم مطلق و مستبد است ، اما درخارج از خانه کمترین قدرتی ندارد ، حتی برای‌گفتن حرفهائی که هیچ قدرتی نمیخواهد عرضه وجربزه‌ندارد. این دوگانگی اخلاق درخانه واجتماع از اومردبی‌شخصیتی بوجود آورده‌است !

(یك زن ۳۵ساله)

● اوبی‌گذشت است وبمحض احساس‌کمترین ناراحتی یا وجود کمترین عدم تفاهم فورا دعوا را شروع میکند و تمام خاطرات آزاردهنده دوران زناشوئی ما رابیاد میآورد و همه را برای صدمین‌بار به‌رخم میکشد.

(یك‌زن ۳۸ ساله)

● اگریکی از دوستانم رنگ لاك ناخنش را عوض‌کند او فورا میفهمد ، ولی اگرمن موهای سرم راهم از ته بتراشم ، نه تنها تعجب نمیکند ، بلکه اصلا متوجه هم نمیشود !!

(یك‌زن ۲۷ ساله)

● اوهیچ توجه ندارد که بعضی ازکارهارا حتی یك‌زن و شوهرهم نباید جلو هم انجام بدهند ، چون از چشم یکدیگر می‌افتند . مثلا او جلومن موهای زیربغلش را میزند یادماغش رامیگیرد ! اگراینکارهارا نکند بهتراست!

(یك زن ۴۰ ساله)

■

خیال می‌کنیم که‌این جملات کوتاه و جالب وحتی گاهی نیشخندآمیز که تجربه زندگی دهها زن وشوهراست، برای شما وهمسرتان ، ازهرراهنمای زندگی ، مفیدتر باشد، بشرط اینکه آنهارابدقت بخوانید ، ونیز از خودتان بپرسید: «راستی همسر من از چه‌چیزهائی‌خوشش میآید،واز چه‌چیزهائی متنفر است ؟» ■

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

نمی‌شوید !

علتش آنستکه شماآن دختر را بجای خودفرض کرده‌اید ، یعنی آن دختر خود شما بوده‌اید که هردو هم موی بور داشته‌اید ، واما علت اینکه چرا شما درخواب ندیده‌اید که او باشمایاشد آنستکه فوق‌العاده محدود هستید وهمانطور که نوشته‌اید باطنا این کارها را ننگ میدانید ، پس وقتی‌مسئله عشقبازی هم در کارمیآید شما دختردیگری رابجای خود قرار میدهید.

تعبیرهای کوتاه

دوشیزه نسرین تهرانیان

تعبیر خواب شما اینستکه در باطن آرزو میکنید با آن پسر ازدواج کنید ، یعنی شما میل داریدخود آن پسر و کسانش با ازدواج شما و او موافقت‌کنند، ضمنا شما در خود یك عیب و نقص مشاهده میکنیدکه ممکن است کاملا خیالی باشد .

آقای طاهر فاطمی گنبدکاوس

چون آن دختر مدتیست که برای شما نامه‌ننوشته، شما باطنا چنین تصور میکنید که کسان و اقوام او باعث این کار شده‌اند ، یعنی با صحبت‌های خودنظر او را از شما برگردانده‌اند و فعلا از این‌میترسید که مبادا این اقدام باعث جدائی کامل شما دو نفرگردد، درنظر داشته باشید که این حدس شما ممکن است‌کاملا بی‌اساس باشد .

آقای الله‌بخش بهرامی از گچساران

ارادت بی‌شائبه شمابه‌هنرمند فقید مرتضی‌محجوبی باعث بروز این رویا شده است ، شما آرزو داریدوی حتی از آن دنیا هم برای شما هنرنمائی کند ، البته فراموش نمیکنید که ضمیر باطن ما هیچ چیز را محال نمیداند .

دوشیزه ف. دم از اردبیل

ما نمیتوانیم بگوئیم که آیا اوهم بشما علاقه دارد یا نه ، زیرا رویای هرکس فقط افکار باطنی خوداورا روشن میکند نه‌کس‌دیگررا ، مافقط میتوانیم بگوئیم شما از صمیم دل او را دوست میدارید ومیل دارید او بخواستگاری شما بیاید .

دوشیزه مهناز از اردبیل

خواب شما نشان میدهد که از معاشرت زیاد و مخصوصا مهمانی رفتن و مهمانی کردن خسته شده‌اید وباطنا میل‌دارید تامدتی معاشرت خود را محدودکنید، البته اگر این کار را بکنید بصلاحتان خواهدبود .

خانم اکرم حبیبی

چون شما هنگام مرگ پدر حضور نداشته‌اید و مدتی قبل از فوتش از دیدار وی محروم‌بوده‌اید، باطنا احساس ناراحتی و افسوس میکنید ، ضمیر خودآگاه شما برای تعدیل روحیه شما و جلوگیری ازناراحتی شدید روانی ، این رویا را تحویلتان میدهد تا اندکی احساس تسکین و آرامش کنید و لااقل درعالم رویا پدر را ببینید ، محققا اینخواب هیچ نگرانی ندارد و هرچه بیشتر خواب او را ببینید درعالم بیداری بیشتر احساس آرامش‌خواهیدکرد.

خانم گیتی کابوسی از رشت

خواب شما نشان میدهد در محیطی که هستید افراد ناباب و نامانوس وجود دارند و شما درنهایت ازخودگذشتگی ، ناراحتیها را تحمل میکنید، جالب آنکه ممکنست این افراد بدهم نباشند و شما آنها را بد بدانید ! درهرحال شما آرزو دارید با بردباری و مسالمت ، ناراحتیها را تحمل‌کرده‌باین زندگی ادامه دهید شاید خودشان تغییر کنند ، فکری بسیار عالی دارید .

بانو فاطمه . ح از تهران

آرزوی باطنی شما آنستکه روزی به مکه معظمه مشرف شوید ، مبارك است و انشاءاله روزی‌به‌آرزوی خود میرسید .

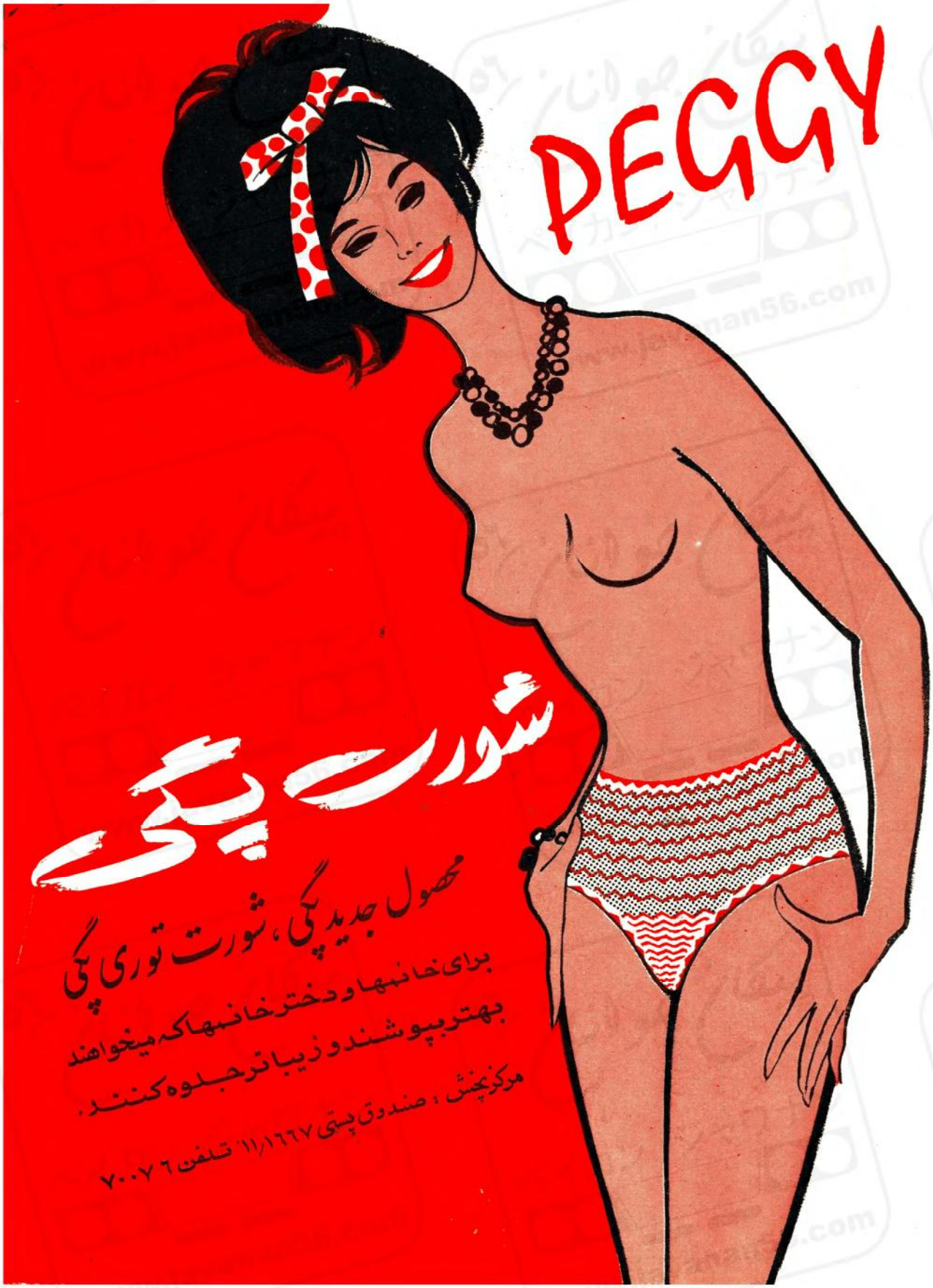
PEGGY
شورت پگی
محصول جدید پگی، شورت توری پگی
برای خانمها و دخترخانمها که میخواهند
بهتر بپوشند و زیباتر جلوه کنند.
مرکز پخش: صندوق پستی ۱۱/۱۶۶۷ تلفن ۷۰۰۷۶

آرایش و زیبائی

دستورات‌خاص‌برای زیبائی وبرازندگی ندارم . دستورات من دائما در حال تغییرند و با اوضاع و احوال‌هماهنگی پیدا میکنند . هرچه شما صورت و اندام خود را با سلیقه و مد روز بیشتر تطابق‌دادید موفقیت شما در کارآرایش بیشتر خواهد بود .

— هرچیز تازه‌ای راکه دردنیای مد ظاهرمیشود قبول کنید ، منتها شرطش آنستکه راه افراط نپیمائید، اگرروزی‌مینی‌ژوپ مد شد آنرابپوشید، اما یك‌مینی‌ژوپ در حد متعادل‌بگیرید، نه‌خیلی‌کوتاه ، بهمین ترتیب درمورد آرایش صورت و مو هر مدی را بپذیرید ، اما در آن افراط‌نکنید.

زنی که مدهای تازه را نپذیرد ، قدم درجاده سالخوردگی گذاشته است، ولو آنکه خیلی هم جوان‌باشد . بنظر خودم من الآن از دو سه سال پیش جوانتر جلوه میکنم ، زیرا مدهای تازه را میپذیرم و آنها را با سر و صورتم هماهنگی میدهم و هرکدام که شایسته من نبود بدورش می‌اندازم . دوسال پیش من که یك مدل زیبائی بودم‌هروقت برای خودم آرایش‌میکردم (نه برای مجلات) وسواس و دقت عجیبی درمورد موهای خود بخرج میدادم و ساعتها وقت خود را صرف آرایش آن میکردم. دلم میخواست‌حتی یك تار مویم بیحالت و بیهوده‌نایستد. اما رفته رفته متوجه شدم زنان جوان اگر این دقت و وسواس فوق‌العاده را درمورد گیسوان خود بخرج ندهند جوانتر بنظر میآیند ، حتی درحالت افشان (گیسوان آویخته) طبیعی تر هم میشوند ، اکنون اگر شماهم حال و عادت دوسال پیش مرا دارید آنرا کنار بگذارید و باصطلاح زیاد با موهای خود ور نروید !

— مدلهای زیبائی نیز مانند‌اکثر زنان جهان، همیشه تصور میکنند که زن دیگر از آنها خوشگلتر است ! من نیز چنین فکر میکردم و بنابراین مثل اکثر زنان جوان میکوشیدم تاتغییرات بزرگ درصورتم ایجاد کنم ، اما چون کار من یافتن بهترین حالت و قیافه در چهره بود باکمال تعجب پس از ساعتها زحمت به قیافه وصورت اول خود برمیگشتم ! شما هم همین کار را بکنید ، سعی کنید صورت و قیافه خوداراخوب بشناسید و بعد همان قیافه را زیبا و شفاف کنید ، کوشش شما برآن نباشد که قیافه خود را تغییر بدهید ، هرکس قیافه خودش برای آرایش شدن مناسب‌ترین زمینه را دارد .

— چشم درصورت هرزن مهمترین عضو و قویترین اسلحه اوست. آنها را باید به بهترین وجهی بیارائید ، گرداگرد آنرا به وجه شایسته‌ای سایه بزنید و اگر مژه مصنوعی بصورتتان میآید از آن استفاده کنید . بکاربردن

بقیه از صفحه ۶۰

مژه مصنوعی درصورتی صحیح است‌که طبیعی جلوه‌کند .

— پودر ، کرم ، پن‌کیك و هر چیز دیگری برای صورت اگر بمقدار کم و متعادل بکار رود بسیار خوبست، اما اگر افراط شود بی‌گفت‌وگو قبول کنید که سن شما را بالا میبرد . پودر قهوه‌ای یا قرمز را بمقدار کم‌استعمال کنید ، پودر قهوه‌ای بمقدار زیاد باعث میشود که پوستتان خشك‌شود و ازطرف دیگر پوست صورت شما مثل چرم جلوه میکند ، درحالیکه اگر کم استعمال کنید قیافه سالم وشادابی پیدا میکنید. این مسئله را فراموش نکنید که پوست صورت شما بسیار حساس است و اتفاقا درهمان موقع آرایش ، ممکنست خودتان آسیب فراوانی بآن وارد کنید و اساسا آنرا بیمار سازید . بسیاری از بانوان‌هستند که وسائل آرایشی را با دست بصورت خود میمالند ، آنهم بحالت ورزشی‌و بسیار محکم ، این کار پوست راخراب میکند .

— من شخصادستهای‌زیبا را دوست دارم وبراستی دست زیبا و مرتب‌باعث افزایش زیبائی و شخصیت زن میشود، درحفظ دستهای خود دقت و مراقبت زیاد بعمل آورید ، هنگام کاردستکش را فراموش نکنید و بعد هم مالیدن کرم را .

تمیز کردن دست و بعدهم کرم‌زدن و پس از آن رسیدگی به ناخنها یا مانیکور از کارهائی است که یك زن هرگز نباید فراموش کند. اگر ناخنهای کوتاه دارید یك لاك شفاف روی آنها بزنید و اگر ناخنهایتان‌بلند است فراموش نکنید که لاك آن‌حتما باید ملایم باشد .

— درمورد گیسوان چنانکه گفتم دقت و وسواس‌زیاد لازم نیست. البته باید بآن رسید ، من شخصا پوستیژ را دوست دارم ، بشرطی که روی سر کاملا طبیعی جلوه کند و باصورت هماهنگی داشته باشد ، اگر پوستیژ با سر و قیافه شما هماهنگی نداشت و باصطلاح بشما نیامد ، آنرا کنار بگذارید و تنها موی خود را مرتب کنید . درمورد رنگ موها نظر من آنستکه رنگ‌مو نباید شدید و زننده باشد ، اگر موی خود را مشکی سیر کنید یا بور خیلی روشن و شفاف رنگ پوستتان هرچه باشدباآن‌هماهنگی نخواهد داشت ، اگر میخواهید رنگ مورابور کنید بور متمایل به‌خاکستری انتخاب کنید و اگر هم میخواهید مشکی کنید ، مشکی متمایل به خرمائی باشد .

— اگر میخواهید جوان جلوه کنید فراموش نکنید که آرایش گیسوان و چهره جوان باید که ملایم، سبك ، نرم و متعادل باشد، موهائی که برائر آرایش سر را بزرگ جلوه دهند معرف جوانی نخواهد بود. سر جوان کوچك است.

اینها که اکنون شرح میدهم با جوانی مغایرت دارند اگر میخواهید جوان جلوه کنید سعی کنید ازآنها دوری جوئید :

موهای بف کرده — موهای وز کرده و حصیری شکل — رنگ موی‌تند و زننده — سایه شدید و زیاد چشم‌ابروهای سیاه شده — مژه‌های‌مصنوعی خیلی بلند که‌واقعا مصنوعی جلوه میکنند — سایه‌های رنگین چشم با رنگ تند — روژ لب بسیار ضخیم‌زمینه یا فونديشن‌ضخیم — سرخاب ضخیم و شدید .

— اگر صورت شما اصولا زیباست سعی نکنید تغییری در آن بدهید ، اگر درصورت زیبا زیاد دست ببرند یا مضحك جلوه میکند یا پیر .

— مسئله‌ای که بیش از هرچیز دیگر شما را پیر جلوه میدهد چاقی است ، شما باید با چاقی مبارزه‌کنید تا به سن حقیقی خود جلوه‌گر شوید . وقتی میگوئیم با چاقی مبارزه‌کنید منظورم آن نیست که هر خانمی رژیم بگیرد و گرسنگی بکشد تا خود رالاغر کند ، لاغری نیز از زیبائی شما میکاهد ، دستور من برای مبارزه با چاقی فقط برای آن دسته ازخانمهاست که اضافه وزن دارند ، یعنی نسبت به قد و وزن خود چندین کیلو اضافه هستند ، اینها باید بکوشند تا به وزن طبیعی درآیند ، اما خانم هائی که کسر وزن دارند ، یا وزنشان طبیعی است ، بهیچوجه نباید رژیم چاقی بگیرند .

— زیاده‌روی از حد به خودآرائی وخود بینی (البته در آینه!) نپردازید. اگر به آرایش سروصورت و دست و پای خود بیش از حد لازم توجه‌کنید محققا کار را خراب‌تر میکنید ! دقت فوق‌العاده ووسواس ، نیروی قضاوت شما را مختل میکند ، اگر از آن دسته از خانمهائی هستید که تاریخ مشاهده نخستین چروك صورت خودرا درتقویم یا کتابچه یادداشت مینویسند، باید بدانید هرآرایشی که می‌کنید چندین سال خود را پیرتر جلوه میدهید ، درآرایش خود حد اعتدال را مراعات کنید و زیاد هم بفکرش نباشید .

— از سن خود ، هرسنی که دارید ، لذت ببرید ، این دستورمن برای تمام بانوان و دوشیزگان درتمام سنین و مراحل مختلف است. این موضوع را فراموش نکنید که در هر سنی میتوانید زیبا باشید ، البته‌زیبائی که با آن سن هماهنگ باشد، حتی پیرزن ۶۰ ساله هم میتواند برای‌خود زیبائی و وقار کسب کند ، همینطور است دوشیزه ۱۹ ساله ، منتها زیبائی درهریك از این دومرحله مفهوم‌خاصی دارد .

من شخصا تا زمانی که میتوانم وقار و هماهنگی چهره‌ام را حفظ کنم هرگز بگذشت ایام و سالها تاسف نخواهم خورد .

— آخرین اندرز من دستور یك تبسم است ، یك تبسم بموقع شما را سالها جوانتر و بمراتب زیباتر ازآنچه هستید میکند ، بنابراین هیچوقت تبسم را فراموش نکنید ، حتی اگر دراطراف دهانتان چین و چروك انداخت !

حشره‌کش

رايد

معروفترین حشره‌کش فشاری

درجهان

کشنده برای حشرات....

خوشبو برای شما

محصولات جانسون برای زندگی راحت‌تر

Johnson

کرم بهداشتی

ویتو

موهای زائد را برطرف

و به پوست لطافت و زیبائی می‌بخشد

آشپزی

از : مهین ظفری

چند روز قبل در منزل یکی از دوستان با جوانی آشنا شدم که تازه نامزد کرده بود. همینکه فهمید من در مجله زن روز برنامه غذائی مینویسم گفت : «خانم، من از انواع غذاها خوشم میآید و آدم خوش خوراکی هستم ولی میخواهم بشما بگویم هیچ‌غذائی خوشمزه‌تر ازغذای ایرانی نیست، چرا شما درباره غذاهای خودمان از قبیل استانبولی پلو ، قورمه‌سبزی وقیمه و فسنجان چیزی نمینویسید ؟»

گفتم من فکر میکنم این غذاها را اغلب خانمهای ایرانی بلدند ولی چون در هر خانه وشهری یکجور آنها را میپزند بمحض اینکه طرز تهیه غذائی‌را شرح دهم برایم نامه میآید که اینطور که شما نوشته بودیددرست نیست، چون مادر من بطرز دیگری میپزد و خیلی‌هم خوشمزه‌تر است ، اما خانمها باید بدانند ذائقه افراد با هم متفاوت است . دلمه برگ‌موئی را که شما با سرکه‌شیره میپزید که شیرین شود دیگری با گوجه سبز یا ماست میپزد که‌ترش‌مزه شود ، چون آنطور دوست دارد و یا ادویه‌ای راکه من دوست دارم در غذاها بریزم شما ممکن است از آن‌بدتان بیاید ، اصولا خانمهاباید بدانند انسان هرچه یاد بگیردباز خیلی چیزها را نمیداند و هر غذائی‌را میتوان بچند جورپخت. برای من راحت‌تر است غذائی را شرح بدهم که تازه ومتنوع باشد.

آن جوان در پاسخ گفت: ولی شما باید فکر دختران جوان و نوعروسان را هم بکنید. من از حالا در فکرم که چند ماه دیگر وضع ناهار و شامم چه میشود. راستش را بخواهید از این غذاهای فرنگی هم چندان خوشم نمیآید. شما برای آنهائی که با من هممقیده‌اند لااقل ماهی یکبارطرزپخت غذاهای ایرانی را شرح دهید و مطمئن باشید عده زیادی را راضی خواهید کرد.

بدین سبب من در این شماره طرز تهیه چند جور غذای ایرانی‌را برای نوعروسان شرح‌میدهم ، امیدوارم بپزید و از آن خوششان بیاید.

اینروزها که هوا رو به گرمی میرود بهترین سوپ آبدوغ خیار است. مواد اصلی آن ماست و خیار و نمک‌وفلفل وآب است ، شما میتوانید بآن مغزگردو کوبیده ـ کشمش بی‌دانه و شسته و سبزیهائی را که دوست دارید از قبیل پیازچه و ترخون وشبت وچندبرگ‌نعناع شسته و خرد کرده اضافه کنید. گاهی در آبدوغ‌خیار، گوشت مرغ پخته و خرد کرده یا لوبیا پخته و خرد کرده یا نخود فرنگی پخته و سیب زمینی استانبولی پخته هم میریزند.

سالاد کاهو و گوجه فرنگی و پیاز

سالاد کاهو و گوجه فرنگی و پیاز

یک کاهو متوسط
دوتا گوجه فرنگی متوسط
یک دانه پیاز سفید
یکقاشق مرباخوری نمک
نصف قاشق مرباخوری فلفل
نصف استکان سرکه
نصف استکان روغن زیتون یاروغن‌سالاد

۱ ـ نمک و فلفل و سرکه و روغن زیتون را در شیشه در داری بریزید و شیشه را تکان دهید تا مواد داخل آن خوب مخلوط شوند.

۲ ـ سبزیها را پوست بگیرید و حلقه کنید و در کاسه سالاد بریزید سس سالاد را بآن اضافه و مخلوط کنید و سرسفره ببرید.

آبدوغ خیار برای چهار نفر

یکفنجان ماست
دوتا خیار متوسط
یکقاشق سوپخوری کوچک نمک
نصف قاشق مرباخوری فلفل
آب و یخ بقدری که دوست دارید رقیق یا غلیظ شود.
یکفنجان سبزی شسته و پاک وخرد‌کرده
یکقاشق سوپخوری کشمش
دو قاشق سوپخوری مغز گردو کوبیده یا خرد کرده

شربت

اینروزها فصل کاهو سکنجبین و سکنجبین و خیار است . طرز پختن سکنجبین آسان‌است. موادیکه لازم‌داریم عبارتند از:

یك کیلو شکر
شش فنجان آب
یکچهارم فنجان سرکه سفید
۱۲ ساقه نعناع با برگ

۱ ــ شکر و آب را در ظرفی بریزید و روی آتش بگذارید ده‌دقیقه بجوشانید.

۲ ــ ساقه‌های نعناع را بشوئید و با نخ بهم ببندید.

۳ ــ سرکه و نعناع‌را در مخلوط شکر و آب بریزید و بجوشانید تا مایع کمی غلیظ شود. نعناع را درآورید.

شربت را در شیشه‌های در دار بریزید و در محل خنکی نگهدارید.

دوقاشق از شربت را در یك‌لیوان آب بریزید و یخ بیندازید و بهم بزنید و نوش‌جان کنید.

در این شربت یك یا دو قاشق خیار خرد کرده بریزید خوشمزه‌تر میشود.

یخ در بهشت

یکی از دسرهای خوشمزه ایرانی یخ در بهشت است. درموقع خرید در انتخاب آرد برنج و نشاسته دقت کنید که مانده نباشند.

سه و یکچهارم فنجان شیر
نصف فنجان آرد برنج
نصف فنجان نشاسته گندم
سه چهارم فنجان شکر (۱۵۰ گرم شکر)
نصف فنجان مغز پسته کوبیده.
یکفنجان آبرد

۱ ــ آرد برنج و شکر و شیر را مخلوط کنید و در ظرفی بریزید.

۲ ــ نشاسته گندم را در آبیرد بریزید و بهم بزنید تا حل شود وآنرا از پارچه سفید نازکی رد کنید یا از الك سیمی تمیزی رد کنید

۳ ــ دو مخلوط را با هم مخلوط کنید و روی آتش کم حرارت بگذارید و با قاشق چوبی بهم بزنید تا سفت شود.

۴ ــ یخ در بهشت را درکاسه‌های کوچك بلور بریزید و روی آن مغز پسته بپاشید.

کوکو بادمجان (برای چهار نفر)

۳ تا بادمجان متوسط
۶ تا تخم مرغ
یکقاشق مرباخوری نمك
نصف قاشق مرباخوری فلفل
یکفنجان یا دویست گرم روغن

۱ ــ پوست بادمجان‌ها را بگیرید و بشوئید و بادستمال تمیزی خشك کنید.

۲ ــ نصف فنجان روغن را داغ کنید و بادمجانها را در آن سرخ کنید و از روغن درآورید و درظرف دیگری بگذارید.

۳ ــ بادمجانها را ساطوری کنید (ریز خرد کنید).

۴ ــ تخم مرغها را در کاسه‌ای بشکنید بآن نمك و فلفل بپاشید و با قاشق چوبی بهم بزنید تا سفیده و زرده مخلوط شود و بادمجان را بآن اضافه و مخلوط کنید.

۵ ــ نصف فنجان روغن باقیمانده را در ماهیتابه بریزید و داغ کنید و مخلوط بادمجان و تخم مرغ را در آن بریزید و مانند کوکو درست کنید.

اگر روی اجاق نفتی یا گاز درست میکنید پس از اینکه یکطرف کوکو سرخ‌شد آنرابا کفگیربرگردانید و سمت دیگرش را سرخ کنید، اگر روی اجاق ذغالی آشپزی میکنید در ماهیتابه را بگذارید و روبش آتش بریزید و بپزید.

اگر فر دارید، مخلوط بادمجان را در ظرف نسوز بریزید و در فری که حرارتش متوسط است بگذارید و پس از اینکه پخت با همان ظرف سر سفره ببرید.

دمی استانبولی (برای چهار نفر)

دو فنجان برنج
سه و نیم فنجان آب گوجه فرنگی
۴ قاشق سوپخوری کره یا روغن
یکقاشق سوپخوری نمك
یکقاشق سوپخوری پیاز خرد کرده
۴۵۰ گرم گوشت مغز ران درشت خرد کرده

۱ ــ دو قاشق سوپخوری روغن را داغ کنید و پیاز را بآن اضافه‌کنید و بگذارید سرخ شود.

۲ ــ گوشت را بشوئید و در دستمال تمیزی بپیچید و خشك کنید و در روغن بریزید و با پیاز سرخ‌کنید.

نصف فنجان آبگوجه فرنگی بآن اضافه کنید و در آنرا ببندید و بپزید تا آبش تمام شود.

۳ ــ برنج را در سه آب بشوئید و آبش را خالی کنید. سه فنجان آبگوجه فرنگی و یکفنجان آب در آن بریزید و نمك بپاشید و با کفگیر بهم بزنید و در دیك را ببندید و روی حرارت متوسط قرار دهید. همینکه جوش آمد دوقاشق روغن باقیمانده را در آن بریزید و در دیگ را ببندید وبه پختن ادامه دهید وقتی دوباره جوش آمد گوشت سرخ کرده‌را بآن اضافه کنید و بهم بزنید و بپزید، آب برنج که کار رفت برنج را دم کنید.

آلبا د وسپد س

«آلبا» در پانزده سالگی شوهر کرد و اکنون دارای پسری ۲۹ ساله است. مادرش اهل رم بوده و «آلبا» نیز دراین شهر باستانی و پر از ساختمان های تاریخی و شاهکار های هنری زاده شده است و در همانجا پرورش یافته و دانش آموخته و شوهر کرده است، اما خانواده پدر او کوبائی واز نژاد اسپانیولی بوده‌اند.

وقتی پدر «آلبا» عهده‌دار ریاست

بقیه از صفحه ۲۱

جمهوری بود و سرنوشت سرزمین کوبا ومردمش را دردست داشت روزی دو ساعت بادختر خوش ذوق وبااستعدادش گفت وگو میکرد تا در آموزش و پرورش دانش پژوهی فرزند خویش کوتاهی نکرده باشد. این پدراستثنائی هنگامیکه دخترش شش سال بیشتر نداشت و شعر میسرود مدافع او بود و زمانیکه در۱۲ سالگی نمایشنامه‌اش را روی صحنه تماشاخانه های کوبا آوردند تا آنجا که توانست تشویقش کرد. بهمین سبب در ۲۰ سالگی «آلبادوسپدس» نخستین رمانش رابه چاپ رساند و خوانندگان خود را از لطافت طبع و سخن سنجی‌واحساس‌عالی وابداع هنری خود بشگفت آورد. در ۱۹۵۵ کتاب «دفتر یادداشت ممنوع»او رابمردم ادب دوست و هنرپرست‌فرانسه شناساند. پس از چاپ کتاب «آن‌زنها» وی در ردیف یکی از بزرگترین رمان‌نویسان بین‌المللی قرار گرفت.

این زن نابغه وقتی میخواهد داستان بنویسد باید از پنجره‌اقامتگاهش مناظر شهر رم رازیر پای خود تماشا کند و پس ازآن با دل واندیشه‌خویش خلوت گزیند و باقهرمانان‌رمانش‌دوست بدارد و رنج ببرد و به هیجان آید و بخندد وبگرید و کام گیرد و ناکام شود، در حالیکه شوهرش خارج خانه ودر اداره به کارهای سیاسی خویش سرگرم است.

او در آثارش حقایق زندگی روزانه را با رویاهای غیر ممکن و پندارهای‌غیرواقع و خیالبافی‌واحساس شاعرانه وعواطف قلبی خود میآمیزدو

خیاطی ۳ ماه

خیاطی بامتد گرلاوین که شامل نازك‌دوزی‌وضخیم دوزی ویك دوره ژورنال‌کامل است در مدت ۳ ماه بخوبی بشمامیآموزد.

ماشین‌نویسی‌یك مـــاه

بااستفاده ازبهترین ماشین‌های تحریر زیرنظر مجربترین استادان تدریس میشود.

در آموزشگاه‌سعـــدی

بخانواده های کارمند دولت وفرهنگیان‌تخفیف داده‌میشود پهلوی سه راه شاه آموزشگاه سعدی تلفن ۶۱۳۰۲۲

چرابچه ها ...

بقیه از صفحه ۲۰

نوزادان مطالب زیادی گفته میشود. بعضی از متخصصان بیماریهای کودکان عقیده دارند که این مسئله مربوط به کمبود غذای بچه است وباافزایش‌غذای روزانه او میتوان جلو انگشت‌مکیدن اورا گرفت.

برخی نیز عقیده دارند که این مکیدن انگشت دلیل کمی محبت و علاقه مادر به طفل است و هرگاه مادر به فرزند خود بیشتر محبت کند و زیادتر اورا در آغوش بگیرد این عادت از سر بچه خواهد افتاد. آنچه مسلم است که بچه‌هائی که شیرپستان میخورند، یعنی مادرشان مستقیماً آنها را شیر میدهد کمتر از بچه‌هائی که شیرخشك یا شیرگاو میخورند باین عادت دچار میشوند و گاهی دیده شده است که بچه‌ای عادت بمکیدن انگشتان خود داشته است. وقتی بوسیله پستان مادر تغذیه شده، این عادت اویاازبین

ورق شیروانی پلاسکوکار

درپنج رنگ متنوع

زیباترین پوشش سایبان کنار آشخر، آلاچیق و ویلاهای مدرن برای حفظ ساختمانها بهترین پوشش پاکیزگی و جایگاه هنرین، کارائی و کارخانیت

مرکز پخش: تهران بازار - سازمان پخش پلاستیک پلاسکوکار

تلفن: ۲۲۲۱۰

برای نصب و زیرسازی فلزی به تلفن ۸۸۹۵۵ مراجعه فرمایید

مینی یاماکسی

بقیه از صفحه ۲۱

که با هرسانتی‌متری که ازطول دامن‌هایشان میکاهند برتعداد مزاحمان‌و چشم‌چرانها و متلك پران هـای مملکت میافزایند؟ آنها هرگاه که فرصتی پیش میآید قیافه حق بجانب میگیرند و لبه تیز حمله را متوجه جوانان میکنند و از بی ادبی و مزاحمت های خیابانی و عدم امنیت دختر ها فریاد و فغان سرمیدهند. کسی نیست به این تنها بقاضی رفته هـای‌متظاهر بگوید اگر ریگی به کفشتان نیست پس چرا اینطور لباس میپوشید؟ چرا مدام از طول دامن‌هاکم‌میکنید وسوژه بدست مزاحمین میدهید؟ اگر واقعا از متلك و مزاحمت پسرها در عذاب هستید طوری لباس بپوشید و طوری رفتار کنید که امکان تجاوز به آنها ندهید. بنظر من حتی ماکسی هم برای جلب توجه مد شده‌است. این لباس دراز و دست وپاگیر و ناراحت مسلما متناسب با زمانه ما نیست وآزادی حرکت را ازانسان سلب‌میکند وآنهائی که ماکسی میپوشند فقط برای‌اینست که در میان انبوه مینی پوشان‌انگشت‌نما شوند و نگاهها را بسوی خود بکشند، درحالی‌که شیکپوشی و شخصیت واقعی یك دختر در حفظ متانت ووقار است واین امتیاز بدست نمی‌آید مگر با رعایت حد اعتدال و ایجاد تناسب در لباس و آرایش. بنابراین من از حد وسط طرفداری میکنم، نه مینی ونه ماکسی، بلکه بالای زانو...»

● مد بالای زانو حلال‌مشکلات است

✶ فاطمه پورمحمودی— از تهران می‌نویسد: «من نه ماکسی را می‌پسندم ونه از مینی خوشم میآید و میخواهم سؤال کنم مگر دامن های بالای زانو چه‌عیبی داشت که ما دخترها و زنها بی جهت خودمان را گرفتار افراط و تفریط کرده‌ایم؟ در آنموقع که بالای زانو مد بود هیچ دختر و زنی موردتمسخر قرار نمیگرفت و شخصیت زن درکوچه و بازار خرد نمیشد و از بین نمیرفت. در آن زمان اینهمه بازار متلك رواج نداشت و زنان مسن یا چاق‌که نمیتوانند مینی ژوپ‌بپوشند دچار عقده روحی و مرض قلبی نمیشدند! مادختراعم‌مجبور نبودیم از ترس پدر ومادر لباس بلند بپوشیم و همینکه از در خانه قدم بیرون گذاشتیم دامن ها را بالابکشیم!

اما ماکسی: بنظر من البته لباس بلند برای مهمانی های مجلل زیباومورد پسند است، اما برای استفاده روزانه و محیط کار و درس‌ابدا مناسب‌نیست و بهمین جهت نمیتواند یك مد رایج و مورد قبول شمرده شود. بنابراین آیا بهترنیست که بیش‌از این بازناساز مدسازان نرقصیم و کور کورانه از مدل هائی که هرروز و هرساعت عرضه میکنند پیروی نکنیم و عقل رابراعمال خود حاکم قراردهیم؟»

✶ فائزه پرچمی— از اراك، عقیده دارد که مینی از ماکسی زیباتراست‌اما هردوی آنها افراطی و غیر قابل‌پیروی هستند و بهترین انتخاب، حدوسط و حفظ اعتدال و میانه‌روی است. وی مینویسد: «برای اینکه دختری واقعا شیکپوش و برازنده معرفی شود باید به قضاوت دیگران توجه کرد. من دراین مورد زیاد دقت کرده و متوجه شده‌ام که اکثر مردم وقتی یك دخترمینی‌پوش را می‌بینند، فوری ابرو درهم می‌کشند و میگویند: اوه، خیلی خجالت داره! ... در صورتیکه‌قضاوت همین مردم در مورد دختری‌که‌ماکسی پوشیده اینست: وای! جدا بی‌ریخته!.. بنابراین چه فایده دارد که ما دخترها با پیروی ازاین مد های افراطی سوژه بدست مردم بدهیم تا مسخره‌مان کنندو با بی‌شرم وبی‌بندوبارمان بدانند؟ آیا بهترنیست که حد وسط را انتخاب کنیم و باینهمه جار و جنجال خاتمه بدهیم؟

موسسه کیهان‌ازدانش آموزان‌ممتاز سراسر کشور تجلیل میکند

با نزدیك شدن پایان سال تحصیلی موسسه کیهان یك بار دیگر از دانش‌آموزان ممتاز سراسر کشور طی مراسم بسیار باشکوهی‌تجلیل خواهدکرد دراین مراسم این‌جوائز بقید قرعه بین آنها توزیع خواهد شد.

جایزه‌اول یکدستگاه‌اتومبیل

رادیو ـ ضبط صوت ـ ساعت ـ خود نویس و بسیاری جوائز دیگر

برای کسب اطلاع بیشتر دراین موردمیتوانید با روابط فرهنگی کیهان تلفن ۳۱۰۳۱۷ یا نمایندگان کیهان درشهرستانهاتماس بگیرید.

این‌شیوه‌که «آلبادوسپدس» دررمان‌نویسی بکار میبرد نوشته هایش را از دیگر نویسندگان ممتاز میسازد .

در کتاب «آن زنها» آلبادوسپدس باموشکافی اختلاف سلیقه میان زن و مردو عدم توافق و تفاهم این دوموجود راباهم نشان میدهد . «آلکساندرا» قهرمان‌این داستان وقتی می‌بیند بیشتر زن وشوهرها گرفتار عدم سازش و توافق اخلاقی شده‌اند میخواهد انتقام همسران ناکام را بگیرد ،ولی شوهرش «فرانسوا» بالجبازی و سرکشی او را ناامیدمیسازد ودرست بر خلافروزهای نامزدی و آن‌زمان که او دختر جوانی بود رفتار میکند و کاررا بجائی میرساندکه «آلکساندرا» گرفتار جنون آنی میشودو دست به جنایت میزند و شوهر خود را بقتل میرساند .

نویسنده دراین کتاب مکانیسم قلب واحساس وعواطف پریشان‌وبیقرار و دور از منطق زن را استادانه‌تجزیه و تحلیل کرده است.

برای بدست آوردن نیکبختی و نگهداشتن آن انسان نیاز به نیروی فراوان و زحمت طاقت فرسا ندارد و فقط کمی تدبیر و استعداد و گذشت و فداکاری لازم است . خانم «آلباب دوسپدس» به سعادت ایمان و علاقه دارد و توانسته‌است آن را در کار هنری و زندگی شخصی خویش بدست آورد ونگهدارد .

رفته و یا کم شده است.

بهرصورت این انگشت مکیدن دلایل کوچك دیگری نیز ممکن است داشته باشد ، اما چیزی که شما لازم است بدانید آنست که مکیدن انگشت دلیل بیمار بودن طفل نیست وگاهی برعکس ، نمایشگر این حقیقت است که او سالم بوده و خیلی نشاط وشادی دارد.

البته هرگاه طفل شیرخواری باین عادت دچار باشدصلاح‌است‌انگشتان او روزی دوسه مرتبه کاملا تمیز شوند تا احیانا از این راه میکروب های مختلف وارد بدن او نشوند ■

● مینی و ماکسی شخصیت نمی‌آورد !

★ آخرین اظهارنظر این هفته رااز میان اظهار نظرهای آقایان انتخاب کرده‌ایم. آقای **بهزاد طاهری** ، دانش آموزششم ادبی ساکن اهواز مینویسد :

«... بنظرمن مینی ژوپ که اینهمه مورد استقبال خانم ها و دختر خانم‌های ایرانی قرار گرفته ، یك مد جلف‌وکاملا زننده است که بهیچوجه برازنده زن و دخترایرانی نیست . دلیل آنراهم‌خانم «شانل» مدساز معروف فرانسوی‌بخوبی شرح داده‌است آنجا که میگوید:مینی‌ـ ژوپ یکی از عوامل فساد و بدنامی‌زن است ، چرا ؟ برای اینکه هرزنی مینی ژوپ بپوشد تاحدیکی ازحیوانات سیرك انگشت نما میشود.»

واماماکسی : این مد راهم‌بنده واقعا مضحك و بیقواره می‌بینم و در شگفتم که چرا بعضی خانم ها و دختر خانمها از آن پیروی میکنند. آیا میخواهند از قافله مد عقب نمانند یا میخواهند خودرا از دید چشم چرانها محفوظ بدارند ؟ بنظرمن فقط یك چیز آنها را وادار بپوشیدن این لباس‌های مضحك و بیقواره کرده و آنهم تقلید کورکورانه‌است . خانم هائی که از اینگونه مدهای افراطی پیروی میکنند به گل های آفتاب گردانی میمانند که از هرطرف خورشید بچرخد آنها هم میچرخند و هرطرحی بعنوان مد عرضه شود، ناخودآگاه از آن پیروی میکنند بدون اینکه از خود اختیار و اراده‌ای داشته باشند و بحفظ‌شخصیتشان علاقه نشان بدهند . در خاتمه بعنوان یك‌برادر میخواهم واقعیتی را برای‌همه خواهران عزیزم بیان کنم : اگرمنظور ازاین افراط و تفریط ها جلب‌توجه مردهاست باید صمیمانه بشما بگویم راه خطا میروید . دختری که حداعتدال را رعایت میکند ارزشش در نظرمابیش ازدیگران‌است . ■

دختر آرشیتکت بقیه از صفحه ۲۲

★ **آیا این عقیده که زنها باید جای مردها را بگیرند بنظرت صحیح‌است ؟**

★ بنظر من زنها نباید فکر کنندکه میتوانند و باید جای مردها رادرجامعه بگیرند زیرا این فکر تنها ثمره یك وجود پرعقده است و آدم فهمیده فقط میخواهد که جای شایسته «خود» را در جامعه داشته باشد . زن و مردباید همیشه مکمل و مددکار یکدیگر باشند تا از زندگی و کار خود نتیجه مثبت بگیرند .

★ **فکر میکنی دخترها و پسرهای دانشجو کدامیك باهوشتر ودرس ـ خوان‌تر هستند ؟**

★ از نظر هوش تصور نمیکنم بین دختر و پسر تفاوتی باشد و این بیشتر بخصوصیات روانی و شخصی افراد بستگی دارد . اما چون موقعیت‌های ایشان متفاوت است دخترها و پسرها در رشته‌های متفاوتی پیشرفت میکنند. مثلا دخترها مطالعه بیشتری دارند و پسرها امکان سفرهای بیشتر و مشاهده و مطالعه آثار معماری بیشتری برایشان هست .

★ **مشکل بزرگی که امیدواری از بین برود چیست ؟**

★ مسئله مسافرت‌های تنهای دختران که هنوز توسط جامعه پذیرفته نشده است یکی از مشکلات دختران‌دانشکده ماست و سدی برای پیشرفت در کار مطالعه روی ابنیه باستانی که یکی از پایه‌های آموزش معماری است بشمار میرود .

روزنامه خودمان

این روزنامه ارگان رسمی آدمهائی است که حرف حساب و زبان خوش و نقل و روایات با مزه دارند .

«زن روز» شوهر مرا از راه بدر کرده است!

مجله «زن روز» با مقالات داغ خود موجب عصیانی‌کردن افراد خانواده ، خصوصا جوانها میشود و شك نیست که اگر این وضع را ادامه دهد روزی همه زن و شوهرها از هم جدا میشوند !

سردبیر مجله هفتگی زن روز ـ زنی هستم که متاسفانه شوهرم مانند یك الکلیست مبتلا به بیماری خرید مجله شماست (!) وبازهم متاسفانه‌بعضی از مقالات شما آنقدر محرك است که شوهرم را منحرف می‌کند وانحراف او لطمات جبران‌ناپذیری برمن وارد میکند.

من وشوهرم مدت ۱۵ سال است که با هم زندگی می‌کنیم و صاحب چهاربچه هستیم وتا یك سال پیش در کمال خوشی وراحتی زندگی می‌کردیم، اما همانطور که در بالا اشاره کردم از آن روزی که او شروع به خرید مجله «زن روز» کرد و مقالاتی درمورد اختلاف سن واز این قبیل در آن مجله خواند هر هفته باستناد نوشته های شما بر سر من فریاد میکشد و میگوید چون تو از من مسن‌تری ما نمیتوانیم با هم زندگی کنیم وباید جدا شویم .

وبنظر من نه تنها مجله شما مفید نیست ، بلکه زهری است که هر هفته شما در کام خانواده‌ها و مردانی امثال شوهرمن می‌ریزید . مثلا درشماره ۳۶۸ «زن روز» موضوع بنظر شما جالبی بنام (۳۵ درس عملی وساده برای از دست دادن زوجه) وجود دارد که اگر کمی دقت کنید متوجه می‌شوید‌که نصیحت بزرگی به جوانان وبدران و مادران کرده‌اید ! آیا شما فکرنمی‌کنید که این موضوع باعث متلاشی شدن کانون گرم بسیاری از خانواده ها بشود ؟

بنظر من شما نویسندگان مجله‌زن روز کورکورانه از مجلات خارجی تقلید می‌کنید ومطالبی در مجله‌ای مثل زن روز که یکی ازپرتیراژترین مجلات ایران است چاپ میکنید که درمیان مردم منتشر میشود ومثل‌سرطان وجودشان را میخورد (!)

اصولا مطبوعات درتمامی جهان برای تعلیم وتربیت وروشن کردن فکرمردم چاپ میشود نه‌برای‌عیبانی‌کردن خانواده‌ها . مثلا شوهرم از وقتیکه این ۳۵ نصیحت برادرانه یا خواهرانه شمارا خواند کاملا عوض شده وموبمو اصول بیست‌وپنجگانه‌شما را عمل میکند ! شبها دیر بخانه‌می‌آید، بچه‌های بیگناه را به کتك می‌گیرد ، سر من داد می‌زند وامثال این‌گونه کارها که دور از شأن آدمی است . چرا مقالاتی نمی‌نویسید که کانون خانواده‌ها را گرمتر کنید ؟ چرا بجای نوشتن مقالاتی که باعث جدائی زن‌و شوهرها میشود مطالبی نمینویسید که پیوند زناشوئی را مستحکم‌تر کرده باعث آسودگی‌خیال‌خانواده‌ها بشود ؟ (!)...

از تهران ـ ا. ه.

زن روز : مطابق روشی که داریم نامه بسیارتند وانتقادآمیز این‌خواننده گرامی را چاپ کردیم . در عین حال ناچار به ذکر این نکته هستیم که گذشته ازاینکه مقالات زن روز همیشه درجهت تحکیم مبانی خانوادگی تهیه وتنظیم میشود ، همین مطلب «۳۵ درس عملی وساده برای از دست دادن زوجه» هم یك مطلب طنز عبرت‌آموز بود که متاسفانه‌این‌خواننده عزیز متوجه لحن طنزآمیز نوشته نشده وچنین تصور کرده است که باید همه آن دستورات را موبه مو عمل کند، درحالیکه منظورما از چاپ اینگونه مطالب اینست که از طریق شوخی و طنز نیز دراستحکام مبانی خانواده‌ها کوششی کرده باشیم .

پاسخ شما

● **اهواز ـ آقای مهدی یوسفی ـ** نوشته شما را بعنوان یك شوخی‌خوب قبول کردیم . اما اجازه بدهید که ماهم بعنوان شوخی بگوئیم که شما میخواهید سیب زمینی و پیاز معامله کنید ، وگرنه آدم را در ترازو نمی‌گذارند که وزن کنند و به مشتری بدهند ؟!

● **تهران ـ آقای ج ـ** ترس شمابابن دلیل است که برای ازدواج آماده نیستید . کمی صبر و حوصله‌بخرج دهید تا کاملا آماده شوید.

با چشم باز ...

● **خانم فریده. م ـ** دراطراف «او» کمالاتحقیق کنید و وقتی شایستگی‌اش برشما ثابت شد مدتی نامزد باشید و سپس دست بکار ازدواج شوید. شریك یك عمر را نمیتوان با چشم بسته‌انتخاب کرد. پشیمانی هم بی‌فایده‌است.

شغل دیگری انتخاب کنید

آباده ـ خانم شهلا ؟ ـ تا آنجا که مامیدانیم پرستاران بهنگام طی دوره تعلیماتی باید مجرد باشند و دلیل اینکه شما را نپذیرفته‌اند اینست که شوهر دارید . حال که شوهرتان با کار کردن شما موافق است و شرایط برای شرکت درآموزش پرستاری مناسب نیست شغل دیگری پیشه‌کنید .

هدف خیر ...

● **برازجان ـ خانم ف . پ ـ** قبل ازاینکه مطالب برسر دوراهی را برای چاپ به چاپخانه بفرستیم چند نسخه از روی آن ماشین میکنیم واز اولین کسانی‌که بآنها دسترسی پیدا کنیم خواهش میکنیم در ظرف مدت ۲۴ ساعت نظر خودرا پیرامون مشکلی که برای قهرمان برسردوراهی وجود دارد اعلام کنند . وقتی جوابها را دریافت داشتیم آنها را در آخر مطلب برسردوراهی چاپ میکنیم . هدف از اینکار اینست که قهرمان سرگردان سرگشت را زودتر راهنمائی کنیم‌و گره از کاراو بگشائیم.

تردید و دو دلی

● **بندر پهلوی ـ آقای نسیمی ـ** با تردید و دودلی نمیتوان یك عمر زندگی مشترك را پایه ریزی کرد.اگر احساس میکنید برای ازدواج آمادگی دارید دست بکار شوید ، وگرنه صبر کنید تا این آمادگی در شما بوجود آید.

طالب سعادت

● **تهران ـ دوشیزه امضاء محفوظ ـ** بیك دختر پانزده ساله نمیتوان آنقدر آزادی داد که هر جا دلش خواست‌برود وبهرکاری که مایل بود دست بزند. بجای اینکه خودتان را بکشید یا فرار کنید بهتراست حرفهای منطقی‌پدر و مادرتان را با جان و دل بپذیرید و مطمئن باشید که آنها طالب‌سعادت و خوشبختی شما هستند.

● **دامغان ـ دوشیزه پ . د ـ** درباره گمروئی و خجالت مطالب زیادی در مجله نوشته‌ایم که خواندن آنهارا بشماتوصیه میکنیم.

به پزشك مراجعه کنید

● **تهران ـ آقای ك.ف ـ** بسیاری از مردم به مرض «اُربون» دچار شده، اما تقیم نشده‌اند . پیشنهاد میکنیم با یك پزشك متخصص در مورد مشکل‌خود مشورت کنید.

● **زاهدان ـ خانم زهره. ك ـ** برای اینکه کمکی بشما کرده باشیم اجازه بدهید نامه‌تان را چاپ نکنیم ، چون به دوستی هائی نظیر دوستی شماوآن شخص معتقد نیستیم و بصلاح شماست که اورا بدست فراموشی بسپارید.

● **آذر شهر ـ آقای محمد قاسمی ـ** متاسفانه از شماره مخصوص نوروزحتی یك نسخه هم موجود نداریم. با معذرت.

انسانیت به القاب نیست

● **تهران ـ دوشیزه یا خانم‌رضیه.م ـ** آنها که به نهایت درجه انسانیت و بزرگواری رسیده‌اند به القاب وعناوین نیازی ندارند . وقتی میگویند «علی» یا «حسین» معنی‌اش این نیست که خواسته‌اند مقام و منزلت این‌گرانمایه‌های دنیای اسلام و عالم تشیع‌را پائین بیاورند ، بلکه باین دلیل‌است که علی وحسین به چنان درجه‌ای از روحانیت وانسانیت و بزرگواری رسیده‌اند که نیازی نیست در آغاز و پایان اسمشان عناوین‌والقابی گنجانیده شود.

زندگی شیرین

● **گنبدکاوس ـ خانم منور . ی ـ** بسیاری از مردان رفتاری نظیرشوهر شما دارند . کمتر سربسر او بگذارید و سعی کنید زندگی شیرینتان رابه تلخی نکشانید.

● **تهران ـ خانم . م.ك ـ** شما جز اینکه باز هم بدادگاه حمایت خانواده مراجعه کنید چاره‌ای ندارید.

راه و چاه!

● **بروجرد ـ خانم‌صدیقه؟.میانه‌خانم رعنا. ش ـ** بارها درباره عشقهای نابجا و بی‌سرانجام در زن روز مطالبی نوشته شده ودرج این مطالب باین خاطراست که جوانان هشیار و آگاه شوند و هرکس بخوبی راه را از چاه تشخیص دهد . دانسته به چاه افتادن گناهی نابخشودنی‌تر از اینست که‌انسان ندانسته گرفتار مصائب و مشکلات‌شود.

● **تهران ـ آقای احمد ـ ؟ ـ** چاپ جواب نامه شما در مجله مقدور نیست . آدرس دقیق خود را بفرستید تا جواب خصوصی بدهیم.

عشق بعد از ازدواج

● **تهران ـ خانم میترا ـ ن ـ** فقط ابراز عشق نمیتواند جوابگوی یك عمر زندگی مشترك باشد. روی افراد بیشتر مطالعه کنید و هرکدام را شایسته‌تر تشخیص دادید با اوپیمان ازدواج ببندید . بیشتر عشقها بعداز ازدواج بوجود میآیند.

● **تهران ـ آقای محمود توکلی ـ** احساسات انسان دوستانه شما را می‌ستائیم.

توقعات ناروای آقای‌خانه!

خانم خودمانی ، بانوئی هستم۲۳ ساله که اززیبائی بهره کافی دارم. برای تامین زندگیم ، مجبور هستم‌کار کنم و حالا چند ماهی است در خانواده‌ای پرستاری دختر کوچکی را بعهده دارم . دراولین روزهائی که دراین خانه شروع بکار کرده بودم همه‌چیز عادی بود و مقررات کار و اصول اخلاقی بخوبی رعایت میشد. متاسفانه مدتی بعد آقای خانه و پدر همین طفلی که پرستاری اورا بعهده دارم، بمن‌نظر ناروائی پیداکردوچون جواب منفی شنید تهدید کرد که مرا بیرون خواهد کرد .

من از تهدید او می‌ترسم ، زیرا نمیدانم بعدازاینکه خانه اورا ترك کردم در کجا می‌توانم برای خودم شغل مناسبی گیربیاورم. واز طرفی نمیدانم چطور باید این شخص وامثال اورا قانع کرد که آنها بجز کار نباید توقع دیگری از کارگران و زیردستان خود داشته باشند.

امیدوارم افرادی نظیر این‌مرد با خواندن این نامه وجدانشان راقاضی کند وببینند درراهی که قدم میگذارند رعایت حیثیت وآبروی انسان ضعیف‌تر وپائین‌تر از خود را می‌کنند یا نه . متشکرم.

امضاء محفوظ

نامه‌یك‌قاضی‌بازنشسته دادگستری :

خانمها باید هرچه بیشتر بچه بزایند!

خانمهائی‌که از بچه زیادی‌میناله‌ند وبطرق مختلف‌سعی در جلوگیری از آبستنی دارند ، خود را با طبیعت و نیازهای‌آینده مملکت به نیروی‌انسانی، وارد جنگ میکنند .

درمملکتی که خاك وسیع و گسترده و نعمتهای سرشارش میتواند جوابگوی احتیاجات بیش از ۵۰ میلیون نفر باشد ، چرا خانواده‌ها ازاینکه تعداد فرزندانشان زیاد شود، وحشت دارند ؟ کودکان بمنزله‌گلهائی هستند که هرکدام بوئی مخصوص بخود دارند و انصاف نیست که فضای معطر گلستان زندگی را تبدیل به فضای خفقان‌آور کنیم و باین دلخوش باشیم که با جلوگیری از تولد بچه زیادی، تناسب اندام خانمها را حفظ‌کرده‌ایم !

این فشرده‌ای از نامه مفصل و تندو تیزیك قاضی بازنشسته‌دادگستری است که جلوگیری از تولید مثل را بهرشکل و بهر عنوان محکوم کرده و معتقد است که جمعیت مملکت باید روز بروز افزایش یابد تا آنجا که ایران یکی از پرجمعیت‌ترین ممالك دنیا بشود .

مجله زن‌روز معتقد به‌برنامه‌تنظیم خانواده و جلوگیری از تولد بچه زیادی است ، اما بنابه‌وظیفه مطبوعاتی برای اینکه افکار عمومی با یك طرز فکر مخالف نیز آشنا شود عین نامه وارده را درج می‌کنیم :

ــ سردبیر گرامی «زن‌روز» در مجله شما مقالات‌مکرر و موکدی‌درباره چگونگی و طرق و عوامل جلوگیری از آبستنی بچشم میخورد که‌طی آن مقالات بارداری زنان را نوعی بی‌بندوباری و احیانا گناه و تجاوز بحقوق و نظام اجتماع تلقی و تفسیر کرده‌اند .

من نمیدانم که‌مقامات مملکتی تا چه‌حد بااین عقاید و انتشار چنین مقالاتی موافقند ، اما از جهت فهم ودرك شخصی و من‌باب‌میهن‌پرستی و نوعدوستی با این فکر که تنها خویشتن دوستی بعضی از خانمها باعث رواج و انتشار آن شده بااینهمه تاکید و شدت مخالفیم و آنرا نوعی جنگ‌باطبیعت و برخلاف مصالح اجتماعی و اقتصادی کشور پهناوری چون ایران میدانم . مملکتی که استعداد پذیرش و پرورش لااقل پنجاه میلیون جمعیت را داردو از ثبات کامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به‌رهبری پادشاهی خردمند بهره‌مند است ، چرا باید از کثرت جمعیت‌هراس داشته باشد ؟ مگر خدای نخواسته گرسنه مانده‌ایم که بااین‌شدت و حدت‌دست به‌تبلیغ نازائی‌وپیشگیری از باردارشدن و احیانا عمل زشت و جنایت‌بار «کورتاژ» میزنیم ؟ دراین مورد بهتر است که هر زن و شوهری سلیقه خود را در زندگی اعمال‌کنند و بهیچوجه ضرورت ندارد‌که با بوق و کرنا بجنگ بچه‌دار شدن بروند و سایرین را نیز باینکار دعوت کنند.

اگر اشتباه نکنم آن چیز مجهول که خانمها درجست‌وجوی آنند و با حصول آن به سعادت و نیك‌بختی و کانون گرم و پرصفا و صمیمیت‌زندگی میرسند فقط تقوا و فضیلت اخلاقی و علم شوهرداری و خانه‌داری ایشان و تربیت فرزندان شایسته است ،وگرنه بابیشگیری از زایمان و با جوان‌نما ماندن ، شاهد مقصود را هرگز در آغوش نخواهند کشید .

گفتن این نکته هم ضرور است‌که استناد خانمها باین است که اگر نازائی وکم‌زائی بداست پس چرا درخانواده‌های متمکن و آنها که برای تربیت فرزندان متعدد استطاعت مالی دارند تعداد بچه‌ها کمتر است تا خانواده افراد کم بضاعت و طبقه کارگر . اتفاقا جواب این مسئله در خود مسئله است ، زیرا معلوم میشود که موضوع عدم استطاعت مالی وتامین هزینه تربیت فرزندان درکار نیست ، بلکه حص خویشتن‌خواهی وراحت‌طلبی و حفظ نیروی جوانی درکار است ، وگرنه شخص ثروتمند چه باکی از نگهداری و هزینه تربیت کودك یا کودکان خود دارد ؟ بچه‌ها بمنزله گلستانی هستندکه هرکدام‌بوئی‌مخصوص بخود دارند و کثرت آنها در هر خانواده موجب‌معطر شدن فضای زندگی وبزرگی و اهمیت فامیل میشود و درواقع بعنوان پشتوانه خانواده‌بحساب میآیند .

جعفر دبیر وزیری ــ
قاضی بازنشسته دادگستری

آیا ازدواج قبل از ۳۰ سالگی‌دست و پا گیر است ؟

از جبرو مثلثات تانان و گوشت و شهریه مدرسه!

ــ ازدواج برای کسانی که پشتکار و جدیت دارند در هیچ سن و سالی دست و پا گیر نیست ، چه در ۲۰ سالگی و چه در ۴۰ سالگی! اصل اینست که انسان خوب فکر کند و با چشم باز و حواس جمع به استقبال ازدواج برود .

آقای احمد رضابهبهانی از بندر ماهشهر پس از ذکر این مقدمه نوشته است:

من کسانی را میشناسم‌که با وجود مشکلات فراوان در سنین کمتر از ۳۰ سال ازدواج کردند و نه تنها ازادامه تحصیل بازنماندند ، بلکه‌مراحل‌پیشرفت را سریعتر طی‌کردند و به مرحله‌ای رسیدندکه شاید در صورت مجرد بودن هرگز بآن دست نمی‌یافتند . مورد بسیاراست و دلایل زیاد، اما برای جلوگیری از اطاله کلام از بیان آنها خودداری میکنم و در پایان نامه‌ام یادآور میشوم که موفقیت در زندگی زناشوئی و پیمودن مراحل ترقی در کار و تحصیل به همت و عرضه‌اشخاص بستگی دارد نه به سن و سال آنها.

حتما بعداز ۳۰ سالگی !

خواننده دیگری درست خلاف‌این عقیده را دارد و می‌نویسد :

بنظر من ازدواج قبل از ۳۰ سالگی مشکلات زیادی در بردارد که‌از جمله بازماندن از ادامه تحصیل ودست و پا زدن درگرداب مشکلات‌خانوادگی است. چون بسیار سخت و طاقت‌فرساست که انسان با داشتن چند سر عائله بتواند ادامه تحصیل بدهد و فرمول‌های جبر و مثلثات را با فرمول های تهیه نان و گوشت ، اجاره خانه ، شهریه مدرسه بچه و پول کفش و کیف خانم یکجا بخاطر بسپارد و بهمه‌اش عمل کند و به نتیجه مطلوب برسد. هرکس قبل از ۳۰ سالگی و حتی‌گاهی تا قبل از ۴۰ سالگی دست بکارازدواج شود راه های ترقی وتعالی را برخود می‌بندد وامتیازات زیادی را از دست میدهد.

بنابردلایلی که ذکر کردم وصدها دلیل دیگر ازدواج ، قبل از ۳۰ سالگی دست وپاگیراست و بعقیده من جوان باید بعداز ۳۰ سالگی و درکمال فراغت خاطر بفکر تشکیل خانواده باشد.

کاخك ــ کاظم خجسته کاشانی

مزاحمان خیابانی را مجازات کنید

آقای‌خودمانی ــ این‌مزاحمت‌های خیابانی هم واقعا مشکلی شده وبا اینکه شما دراینمورد ربرتاژهای‌مفصلی نوشتید متاسفانه هنوز این عادت زشت بسیاری از مردها بچشم میخورد وهر روز بیشتر از روز پیش موجب اذیت وآزار خانمها و دخترخانمها فراهم میشود.

بعقیده من‌تازمانیکه‌دولت‌ماموران مخفی درخیابانها واماکن‌عمومی نگمارد ومزاحمان خیابانی را بدست عدالت نسپارد این وضع ادامه خواهد داشت و روزی این بیماری زشت آنچنان‌وسعتی خواهد یافت که هیچ قدرتی جلودارآن نشود.

اصفهان ــ نصرالله هادی

حاضر به مکاتبه

جوانی هستم ۲۱ ساله و ساکن ابوظبی ــ حاضرم با خواهران و برادران ایرانی به زبان انگلیسی مکاتبه کنم.

عارف پاکزاده

آدرس : ابوظبی ــ عین ــ صندوق پستی ۱۳۴۰

گل بوسه...

بقیه از صفحه ۲۵

ـ این که شما رو بدست بیارم. شما رو بخرم. با اینهمه، غروری که دارین و منو کریه میدونین بزانو بندازمتون. مقابل خودم. میفهمین. کاری بکنم که مقابل من زانو بزنین بزنین و اشک بریزین.

این‌بار نوبت سیمین بود که به‌تمسخر بخندد. پوزخند استهزاء آمیزی زد و یك قدمی بطرف در اتاق رفت و گفت:

ـ این خوابیه که هیچوقت تعبیر نمیشه.

محبوب با هیکل چاقی که داشت تکانی خورد و از روی مبل برخاست و در حالیکه کت و کراواتش را مرتب میکرد ببدرقه سیمین رفت و گفت:

ـ حالا می‌بینیم. من هر حرفی بزنم عمل میکنم. خواهیم دید.

و بعد بصدائی آهسته تر ادامه داد:

ـ شما زن زیبائی هستین. من‌زنهای مغرور رو دوست دارم. بیخودی از شما خوشم نیومد. محاله من از زنی خوشم بیاد و بهر قیمتی هست اونو بدست‌نیارم.

ـ من خریدنی نیستم.

ـ همه خریدنی هستن منتها قیمتشون فرق میکنه.

ـ این اراجیف فلسفه آدم های بیسوادی مثل شماست.

باز محبوب خندید و خودش خم شد و دستگیره در را پیچانید و در را نیمه‌باز کرد و سر را باحترام فرو آورد و گفت:

ـ باشه خانم سیمین خانم. بهم میرسیم. اگه من باشما توی همون اتاق شیشه‌ای ناهار نخوردم. اگه شما توی اتاق استراحت بعدازظهر من دوش نگرفتین هرچی دارم به مؤسسات خیریه می‌بخشم.

ـ چرا بمؤسسات خیریه. بخود من ببخشین که شمارو شکست دادم.

این را گفت و با شتاب و خشونت در را باز کرد و بدون خداحافظی بیرون رفت. پس از عزیمت او محبوب در اتاق را بست و پشتش را بآن تکیه داد و متفکرانه زیر لب با خودش به حرف زدن پرداخت و گفت:

«عجب زن مغروری. خردش میکنم. بزانو میندازمش. خیلی ازش خوشم اومد. هم از پریوش خوشگلتر و هم درنده‌تره. مثل پلنگ میمونه. بزانو درآوردن وشکار اینجور زنها لذت داره. پریوش بخاطر پول تن بهر ذلتی میده اما این بمن میگه کریه. آیا راست میگه؟ من کریه هستم؟ باشه. مهم نیست. پول دارم. برای پولم هر زنی جلوم خم میشه. همه‌شونو میخرم. اما این یکی چیز دیگه است. پلنگ خوشگل منه. پلنگه. زن پلنگ صفت جالبه نه مثل موش مرده ضعیف و تسلیم و سهل‌الوصول .....»

قدم‌زنان تا پشت میز تحریرش‌رفت. آنجا خود را روی صندلی گردان‌انداخت و سر را میان دو دست گرفت و با خود گفت:

«حالا چیکار کنم؟ چه جوری‌شروع کنم؟ سیمین عاشق آرشه. اگه بتونم‌آرش رو بخرم و در اختیار خودم درآرم براحتی میتونم سیمین رو بزانو دربیارم وتسلیم بکنم. نقطه ضعفش همینه. زن اسیر دل خودشه. زن بدنبال دلش میره. هر جا آرش باشه سیمین هم میاد. پس من اگه صاحب آرش بشم مالك سیمین هم میشم اونوقت کار تمومه. پس‌باید برم‌دنبال خریدن آرش....»

سر را بلند کرد و خندید و با رضایت به پشتی صندلی تکیه داد وچشمها را بست. در همان چند دقیقه سیمین‌چنان تاثیری روی‌آن مرد متمول‌وسبازگذاشته بود که دیگر امکان نداشت فراموشش‌کند. او هر بیوه زن زیبائی راکه میخواست با پول بدست میآورد. تکرار این‌هوسبازی‌ها برای او دل‌زدگی ایجاد کرده بود. هیجان و استقامت و مقاومت میخواست. دوست داشت زنی در مقابل او پایداری نشان‌دهد تا با زور و زر و زحمت‌بجنگش بیاورد. از زنان سهل‌الوصول خسته و منزجر شده بود بهمین علت وقتی کلمه (کریه) را از زبان سیمین شنید و بعد آن گفت‌وگو انجام گرفت بطور کلی دگرگون شد و مصمم گردید که او را از پای درآورد و تصاحب کند. این برای او لذت بخش بود نه معاشرت با زنی مثل پریوش که تن وجانش را بخاطر پول در اختیار او قرار میداد و حتی یکبار نه نمیگفت.

سیمین وقتی شرکت را ترك گفت یکپارچه خشم و آتش شده بود. از منشی (محبوب) نیز خداحافظی نکرد بسرعت اتاق را پشت سر نهاد و خود را به‌خیابان رسانید و سوار شد اما قدرت رانندگی نداشت. تنش میلرزید. از گفت‌وگو با محبوب نه تنها سودی نبرده بود بلکه اندوهی بر اندوهش افزوده گردید. با خودش حرف میزد «مردیکه خجالت نمیکشه با اون ریخت منحوسش. خیال میکنه چون پول داره آدمه. منم اگه میخواستم اسیر و بنده پول باشم میشدم پریوش. خاك بر سر پریوش و امثال‌اونها بکنن. اینها هستن که آبروی هر چی بیوه زنه میبرن. خیال میکنن که زن‌وقتی از شوهرش طلاق گرفت و تنها زندگی کرد مجبوره بهر ذلتی تن بده. منم مریم مقدس نیستم اما در همه عمرم تسلیم پول نشدم. پول، پول مردمشور پولو بره.»

سرش را روی رل گذاشت و بفکر فرو رفت. اعصابش تحت کنترل نبود. سخنان و خنده‌های محبوب چنان اعصاب او را خرد کرده بود که فکر میکرداگر اتومبیل را بحرکت درآورد تصادف میکند. چند دقیقه‌ای به استراحت احتیاج داشت. همچنان که سرش روی رل بود دگمه رادیوی ماشین را زد. صدای موسیقی پخش شد. درست در همین هنگام‌دستی به‌شانه‌اش خورد. متعجبانه سر برداشت و افسر پلیس موتور سواری را با کلاهخود سفید کنار اتومبیل مشاهده کرد. لبخندی زد و گفت:

ـ بله. چه فرمایشی دارین؟

ـ چرا خانم اینجا خوابیدین. اولا اینجا توقف ممنوعه. ثانیا جای خواب نیست.

ـ توی پارکینگ بودم الان اومدم بیرون اولا. دوما خواب نبودم وداشتم فکر میکردم. اعصابم ناراحته فکرمیکنم اگه ماشین برونم تصادف‌میکنم.

ـ میخواین دستور بدم یه پاسبان شمارو برسونه.

ـ نه مرسی. متشکرم. ممنونم. حالا اگه بجای من یك پیرمرد هم بود همین محبتو نشون میدادین؟

ـ برای ما فرق نمیکنه. وظیفه ما خدمت بمردمه.

ـ آره. جنس شما مردها رو میشناسم.

این را گفت و اتومبیل را بحرکت درآورد و رفت. افسر جوان پلیس مات ومتحیر مانده بود و نمیدانست چه‌کند. سخنی روی زبان داشت ولی ناگفته ماند زیرا سیمین دور شده و به چهارراه نیز رسیده بود. خندید و روی موتور جست و زیر لب گفت «عجب زنهائی پیدامیشن. مثل‌اینکه‌توپش از جای دیگه پربودبیخودی بمن پرید ....» و حرکت کرد و رفت.

سیمین به‌کارخانه‌بازگشت. کارهای زیادی داشت که انجام نشده بود. روی صفحه اول یادداشت کوچکی که مقابل خویش داشت نشانی خانه (دخترآقا) را نوشته بود. آن صفحه را کند و درکشوی میز نهاد. دیگر این نشانی بدردش نمیخورد. آرش درآن خانه نبود. مهندس (غازی) دراتاق خودش کار میکرد. وقتی فهمید سیمین بازگشته تلفنی زدوبوسیله تلفن ازاو پرسید:

ـ سیمین اومدی؟ کجا رفته بودی؟

ـ رفتم عقب آرش. بالاخره پیداش میکنم و برش میگردونم.

ـ بله. حتما اینکارو بکن. مهندس خوشه هر روز بمن تلفن میکنه و اونو میخواد. میگه بهترین سرکارگریه که تا امروز دیدم.

ـ اشتباه من بود. می‌بخشین.

وگوشی‌راگذاشت و زیر لب باخودش گفت «اشتباه بزرگی مرتکب شدم. قسم میخورم که دیگه از این اشتباهات‌نکنم.»

اما آیاامکان داشت. فقط آینده آنرا روشن میکرد و باین سؤال پاسخ میداد.

***

(آرش) صبح که از خواب بیدار شد خسته بود. دراین مدت هرشب با (پریوش) مشروب میخورد. جوانی که تا آن تاریخ حتی کوکا نوشیده بود با تحریك پریوش‌مشروب می‌نوشیدو آخرشب نیمه‌مست و مخمور درکنار آن زن فتنه‌گر میآرمید.

ساعت هشت و نیم بامداد بود. آرش آهسته و آرام از زیر پتو بیرون آمد اما پریوش بیدار شد و غلتی‌زد وخواب‌آلوده گفت:

ـ صبح بخیر آرش‌جون. کجامیری؟ سحره.

ـ سحر نیست عزیزم. ساعت هشت و نیمه. تو باداره نمیری؟

ـ نه جونی. دوهفته مرخصی‌گرفتم. و بعد نیم‌خیز شد و بالحن خاصی ادامه داد:

ـ آرش‌جون. بی‌زحمت یه‌کبریت بسماور بزن.

ـ خودم تو همین‌فکر بودم.

ـ کره و پنیر توی یخچاله. نون توی قابلمه توی قفسه. آشپزخونه‌است. روش حوله انداختم که خشك نشه. دیگه چونم برات بگه. قند و شکر و چائی‌هم....

آرش حرف او را برید و گفت:

ـ مقصودت‌اینه که‌من‌بساط‌صبحونه‌رو بچینم وآماده کنم بعدم‌صبحونه‌تو بیارم توی‌رختخواب؟ بااین مقدمات اینومیخوای بگی؟

(پریوش) پتو را کنارزد ونیم‌عریان از رختخواب بیرون جست و خنده‌کنان گفت:

ـ نه نه. الهی قربونت برم. خودم کلفتم. شوخی کردم. تو برو بخواب من صبحونه‌تو حاضر میکنم.

این را گفت و از پشت بگردن آرش آویخت ولی آرش از این شوخی بهیچوجه خوشش نیامده بود.

شب قبل خواب (نازی) را دیده بود. شاید این خواب دنباله افکار روز اوبود. از خود می‌پرسید چرا خواب او رادیدم؟ آیا حادثه‌ای برای نازی‌اتفاق‌افتاده؟

درحالیکه فکر میکرد صورت خودرا تراشید و دوش گرفت. دراین فاصله پریوش نیز تغییر لباس داد و صبحانه‌را آماده کرد. سر میز که نشستند پریوش پرسید:

ـ لباس پوشیدی؟ کجا میخوای بری؟

ـ میرم بیمارستان عیادت دوستم همون دوستی که بیمار و بستریه.

و قصد داشت به عیادت (نازی) برود.

ناتمام

استیل بُرنز

سازنده کلیه

اشیاء برنزی

خیابان قدیم شمیران ایستگاه عوارضی پلاك ۵۰۰ تلفن ۷۶۵۱۲۱

تعطیلات تابستان . . .

بقیه از صفحه ۱۹

موقعیت رفتن به کلاس موسیقی ، زبان یا رقص یا غیره را دارید چه بهتر وگرنه بکمک خودآموز ها خودتان هم میتوانید این چیزهارا یادبگیرید. برای تقویت زبان خارجه‌بدنیست اگر کتابهای ساده به آن زبان را به کمک دیکسیونر بخوانید وتلفظ لغات تازه رااز بزرگترها یا دبیر زبان خود بپرسید. درهرصورت بیاد داشته باشید اگر برای اولین بار کاری را شروع میکنید از نوع ساده آن آغاز کنید مثلا برای شروع کار گلدوزی از یك رومیزی بزرگ یا برای فراگیری انگلیسی ازکتابهای شکسپیر آغاز نکنید . این کار فقط شمارا خسته وبیزار خواهد کرد . یعنی هروقت از کارتان خسته شدید آنرا کنار بگذارید زیرا شما برای تفریح به فرا گیری پرداخته‌اید ، نه برای خسته‌تر شدن .

● **خانواده و کمك به مامان** — کارهای ساده منزل را درتابستان به عهده بگیرید . مثلا میز چیدن ، ظرف شستن ، اطوکشی و جمع وجور وتغییر دکوراسیون خانه . همچنین جزئی از وقتتان را صرف خواهر ها وبرادران کوچکتر خود بکنید . اگر میتوانید آنهارا هفته‌ای یکبار بسینمای مخصوص بچه‌ها یا اگر درنزدیکی خانه‌تان تفریحگاه مخصوص بچه‌ها وجود دارد به آنجا ببرید.

همچنین میتوانید آنهارا باخودتان به مهمانیهائی که فکر میکنید برایشان جالب است ببرید ودرباره همه‌چیز برایشان توضیح دهید. با آنها و دوستان ایشان را در خانه جمع کرده به ایشان بازیهای مناسب یادبدهید وسر همه را گرم کنید یا اگر بچه‌تر هستند برایشان قصه بگوئید یا لباس عروسك عوض کنید و عروسك بازی یادشان بدهید . درتمام این مواقع توجه داشته باشید که با آنها در کمال محبت رفتار کنید . بیهوده با آنها دعوا نکنید . اگر با ایشان از خانه بیرون میروید مواظب آنها باشید و آنهارا بامان خدا رها نکنید و مسؤولیت خودرا به عنوان سرپرست بادیدن یك دوست قدیمی در پارك یا یك بلوز قشنگ درخیابان فراموش نکنید. در موقع سوار شدن به‌اتوبوس یا تاکسی اول آنهارا سوار کنید. در موقع عبور از خیابان دست کوچکترها را گرفته به همراه بزرگترهااز خط‌کشی رد شوید. اگر چیزی خواستید که‌خارج ازامکانات مادی شما بود ، این‌موضوع را به ملایمت برایشان توضیح بدهید. باین ترتیب هم محبوب بچه ها شده و هم لااقل دوساعت آرامش به مادرتان هدیه کرده‌اید.

● **مطالعه** — مطالعه یکی از لذت‌بخش‌ترین تفریحات بشمار میرود. بهتر است شما در یك کتابخانه عضو شوید تا از کتابهای بیشتری بتوانید استفاده کنید. دراینصورت بیاد داشته باشید که کتابها برای استفاده همگان هستند واگر شما آنها را خراب یا پاره و غیر قابل استفاده و یا گم کنید ، نه‌فقط نشان داده‌اید که دختر بی‌شخصیتی هستید ، بلکه به حقوق دیگران هم تجاوز کرده‌اید . کتاب را در سرموعد معین به کتابخانه تحویل دهید واگر بعلت حادثه‌ای کمی دیر شود سعی‌کنید که اینکار دیگر تکرار نشود. اگر کتابی را از دوست خود به امانت گرفته‌اید همه این نکات را رعایت کنید ، به‌اضافه یك تشکر بلند بالا در موقع پس دادن‌کتاب . راستی‌بیاد داشته باشید که متصدیان کتابخانه هم مستخدم شما نیستند . با آنها با ملایمت وادب رفتار کنید . اگر خودتان پول وجای کافی برای داشتن یك کتابخانه دارید ومیخواهید کتاب بخرید ، یك‌جا کتابی کوچك وساده تهیه کنید ودر گوشه اتاق بگذارید و کتابهارا نه بترتیب قد ، بلکه به ترتیب حروف انقباء نام کتاب یا نویسنده بچینید. هرگز کتابهایتان را در گوشه وکنار وزیردست‌وپا نریزید و مادرتان را عصبانی نکنید . بهتر است در چیدن کتابها کوشش کنید کتابهای هر نویسنده پهلوی هم قرار گیرند. روی کتابخانه را متناسب با تزئینات اتاق یا یك مجسمه کوچك یا گلدان‌ظریفی زینت کنید . برای انتخاب کتاب‌مناسب سنتان، از متصدیان کتابخانه یا یکی از اقوام تحصیلکرده وبامطالعه‌کمك بگیرید. بطورکلی برای سنین ۱۳ تا۱۸ کتابهای «ژول ورن» و «اچ . جی. ولز» و «الکساندر دوما» (برای کوچکترها) وویکتورهوگو، جك‌لندن، خواهران برونته ، داستایوسکی ، گورکی ، دیکنز ، مترلینگ ، چخوف، گلستان سعدی ، جمالزاده ، شاهنامه فردوسی ، آثار نهرو ، سرگذشت مشاهیر جهان و کتابهای تاریخی و جغرافیائی واگر به کتابهای پلیسی علاقه دارید آگاتا کریستی و ژرژ سیمنون مناسبند .

● **شناسائی شهر و کشور خود** — بسیاری نقاط دیدنی در شهر هریك از شما وجود دارد که آنهارا بدرستی نمی‌شناسید ، البته ممکن است بظاهر بدانید کجاست و چگونه جائی است اما اغلب شما از تاریخ ساخت ، علت وجودی ، مشخصات فنی وهنری وسایر خصوصیات این نقاط بی‌خبرید . تابستان بهترین موقع برای مطالعه در مورد اینگونه نقاط وکشف‌زیبائیهای آنهاست. همچنین تابستان فرصت خوبی برای شناختن سرزمین آباء اجدادی وسفری با جیب خالی به کمك اندیشه و کتاب به دور آن است.

● **ملاقات با دوستان** — درتابستان ارتباط خودرا با دوستان هم‌مدرسه‌ای قطع نکنید. با آنها قرار بگذارید هفته‌ای یکروز در خانه یکی از شما یا با اجازه ریاست مدرسه در آنجا جمع شوید . با هم حرف بزنید ، بازی وورزش کنید ، کارهای دستی خودرا به همدیگر نشان بدهید واگر گرام وصفحه‌ای در کاراست به موسیقی گوش بدهید ، تبادل نظر کنید ودوستیتان‌را استحکام بخشید.

امیدوارم تابستان خوشی را بگذرانید.

دختر هلندی . . .

بقیه از صفحه ۲۰

موتوسیکلت طی میکنم. وسایل نقلیه عمومی درآمستردام زیاد ونسبتا ارزان است واز جهت شلوغ نبودن و در دسترس همه قرار داشتن قابل مقایسه با شهرهای بزرگ اروپا نیست . اما با همه اینها موتورسواری لذت دیگری دارد !

★ پدرم غالبا برای سرکشی بمزارع گل خود که در ۱۸۰ کیلومتری قراردارد میرود و مادرم هم تمام روز دربیمارستان و مطب دندانسازی خودش مشغول است و بهمین جهت من وقتی از مدرسه برمیگردم مسؤول امور خانه وتهیه شام خانواده هستم . این وضع تا اندازه‌ای خسته‌ام میکند چون وقتم را میگیرد وفرصتی برای تفریحات مورد علاقه‌ام باقی نمیگذارد . اما البته یك حسن بزرگ هم دارد . تجربه خانه‌داری مرا یك کدبانوی مسلط بار آورده است و شوهر آینده‌ام از این بابت کاملا راضی و خوشبخت خواهد بود !

★ سه بوی‌فرند دارم که بیشتر ازهمه آنها به«هانس» عشق میورزم . او پسر ۲۲ ساله‌ایست که درداشگاه ودر رشته الکترونیك‌تحصیل‌میکند وشبهای یکشنبه مرا با خودش بدانسینگ میبرد. دودوست پسر دیگرهمشاگردانم‌هستند. یکی از آنها قهرمان تنیس مدرسه ودیگری شاگرد دوم کلاس . با انها و سایر دوستان دختر و پسر روزهای یکشنبه به پیك‌نیك میرویم. مسئله روابط جنسی بین من وبوی‌فرندهایم مطرح نیست. ما فقط از مصاحبت هم لذت میبریم. فقط «هانس» یکبار مرا بوسیده است.

★ درمورد ازدواج هنوز هیچگونه تصمیمی ندارم. عقیده‌ام اینست که تا پایان تحصیلاتم نباید باین‌مسئله‌بیندیشم. اما اگر ازدواج کنم ترجیح میدهم فقط یك زن خانه‌دار باشم. روش‌مادرم را که تمام روز در خارج از منزل گرفتاراست ابدا نمی‌پسندم . حتی‌بارها بصراحت اورا مورد انتقاد قرار داده‌ام. اما بزرگترهای این دوره حرفحساب بگوشوشان فرو نمیرود . دنیا گرفتار بحران احمقانه‌ایست ونمیخواهد بپذیرد که جای زن در خانه است .

★ تفریحات مورد علاقه‌ام تنیس ، سینما ، رقص وتماشای تلویزیون است و علاقه مفرطی بجمع‌آوری عکس و امضاء اشخاص مشهور جهان دارم. روزهای یکشنبه که با دوستانم بخارج از شهر میروم خودم را راحت و آزاد حس میکنم وگاهی بنظرم میرسد که من برای زندگی‌روستائی‌آفریده شده‌ام. اما تابستان سال پیش که پدرم مدت دوماه مرا بمزارع خود برد ، پس از مدتی دلم گرفت . آدم هرچه داشته باشد قانع نیست و هوس چیزی را میکند که ندارد .

★ **باروابط آزاد جنسی پسر و دختر مخالفم ورعایت سنت‌های اخلاقی را برای دوام و پیشرفت‌بشریت‌لازم‌میدانم. بهمین‌جهت با هیپی‌ها که بهمه‌چیز پشت‌پا میزنند موافق نیستم . بنظر من تنها اندیشه مثبت آنها مخالفت با تشریفات و ظاهرسازیهای بی معنی است ودر سایر موارد براه خطا و افراط میروند.**

★ درمورد آرایش و لباس ، مامان آزادی کامل بمن داده‌است . ازپانزده سالگی شروع به توالت کردم واولین لوازم آرایشی که خریدم مداد ابرو وخط چشم بود . موهایم را خودم درست میکنم و لباسهایم را شخصا میدوزم. با مینی‌ژوپ کاملا موافقم چون هیکل متناسب و بخصوص پاهای قشنگی دارم. با ماکسی‌ژوپ هم موافقم زیرا زیبا و شکوهمند وزنانه‌است و بخصوص با مدلهای جدید جیپسی حالت رمانتیك وشاعرانه‌ای‌به‌زن‌میدهد. اما از مردهای گیس بلند وریشومتنفرم. بنظر من این مد چندش‌آور است.

★ **بزرگترین آرزویم اینست که تحصیلاتم را در رشته روانشناسی‌تربیتی تمام کنم و با مرد ایده‌آلم پیوند زناشوئی ببندم و زندگی‌آرام‌وسعادت‌آمیزی داشته باشم. نه پول زیاد ، نه جاه‌طلبی و بلندپروازی مفرط و نه حتی یك عشق آتشین مورد آرزوی‌من نیست . آرامش و اعتدال را بیشتر از هرچیز می‌پسندم وآرزو میکنم .**

آب وآفتاب . . .

بقیه از صفحه ۲۰

روغن زیتون و یا حتی شیر معمولی خوب ماساژ بدهید. استفاده از عینك‌های آفتابی وکلاه های مخصوص‌کنار دریا کاملا توصیه میشود ، زیراچشمها درمقابل نورخورشید حساسیت بیشتری دارند وتابش نورشدید خورشید به سر نیز عوارض ناراحت کننده‌ای بوجود خواهد آورد .

★ هنگام‌آب تنی دردریا بهتر است از کلاه شنا استفاده کنید زیرا بعضی املاح محلول درآب دریا برای موها مضر است و عوارضی از قبیل خشکی وشکنندگی موها وریزش سریع آنها ایجاد میکند. پس از آب‌تنی دردریا حتما دوش بگیرید وموهایتان را خوب آب‌کشی‌کنید تا اثری از املاح مزبور درآنها باقی نماند.

★ **اگر دچار آفتابزدگی شدید برنامه آفتاب گرفتن را بالفاصله‌حذف کنید و به استراحت بپردازید. برای رفع ناراحتی قسمت‌هائی از پوست که دچار سوختگی شده است میتوانید آنهارا با ورقه‌ای از ماست بپوشانید یا پمادها وکرم‌هائی که مخصوص رفع سوختگی است بکاربرید . حمام سرکه نیز در رفع سوختگی موثر است بدین ترتیب که وان حمام را از آب پرکنید و نصف بطری سرکه درآن بریزید و مدت پنج دقیقه بدنتان را در وان قرار بدهید. بعد دوش آب سرد بگیرید.**

موی شما جوانی
خود را از دست
میدهد

آب شور دریا

آفتاب سوزان

باد و گرد و غبار

با لایف تکس
موی شما جوان میماند

ولا - آلمان : بزرگترین متخصص رنگ و آرایش مو در جهان

پاپیون... بقیه از صفحه ۳۳

رسیده است . او نام‌این جذامی را نمیداند ، و من از خود میپرسم : آیا او ، یکی ازهمان جذامیانی نبوده که آنهمه سخاوتمندانه بما کمك کردند ؟

زندگی محکومین باعمال شاقه درجزایر «سالو»، باآنچه تصورش میرفت ، کاملا فرق داشت. بیشتر زندانیان ، بدلایل مختلف ، آدمهائی فوق‌العاده خطرناکند . اول باین دلیل که همه زندانیها خیلی خوب میخورند ، چون دراینجا همه‌چیز بطور قاچاق وجود دارد : آلکل ، سیگار ، قهوه ، شکلات ، قند و شکر ، گوشت ، سبزی تازه ، ماهی، خرچنگ‌های دریائی ، نارگیل و چیزی‌های دیگر . بنابراین همه زندانیها در سلامت کامل هستند ، ودرآب‌وهوائی بسیارسالم نیززندگی می‌کنند . فقط زندانیانی که‌به‌چند سال معین محکوم شده‌اند ، امیدی برای آزادی‌دارند، ولی محکومین بحبس‌ابد — که دیگر هیچ امیدی به آزادی‌ندارند — همه‌شان‌خطرناکند . درقاچاق‌روزانه، همه از زندانیان تا نگهبانان ، دست دارند . این، مجموعه و ترکیبی است که بآسانی نمیتوان درك‌کرد: زنهای نگهبانها، زندانیان جوان را برای انجام کارهای خانه‌شان ، به‌کار می‌کشند ، و بیشتر اوقات هم ازآنهابعنوان‌فاسق خود استفاده می‌کنند . این‌زندانی‌ها را «خانه‌شاگرد» مینامند . بعضی ازآنهاباغبان‌هستند و بعضی دیگر آشپز . این گروه از زندانیها هستند که نقش رابط میان اردوگاه زندان و خانه‌های نگهبانان را بعهده دارند . زندانیان دیگر ، «خانه‌شاگرد»ها را بچشم بد نگاه نمی‌کنند ، چونکه درسایه آنها است که هرچیزی را میشود قاچاقی وارد زندان کرد . اما درعین‌حال این «خانه‌شاگرد»ها را، بچشم مردان واقعی هم نگاه نمی‌کنند . هیچ زندانی‌که دزد وجانی واقعی باشد ، حاضر باین حقارت نمیشود که کارهائی ازاین قبیل را انجام دهد . حاضر نمیشود که کلیددار زندان بشود ، یا مستخدم اتاق‌غذاخوری نگهبانان . برعکس ، دزدهای واقعی و اهل‌کار ، پول زیادی هم میدهند تا آنها را به‌کارهائی بگمارند که هیچ تماسی با نگهبانها نداشته باشند ، کارهائی ازاین قبیل : جمع‌کردن آشغالها ، جمع‌آوری‌برگهای خشك ، چوپانی گاوها ، پرستاری ، باغبانی محوطه زندان ، قصابی ، نانوائی ، پاروزنی ، نامه‌بری ، ومراقبت از فانوس دریائی . همه این‌کارها را زندانی‌های کله‌شق و اهل کار ، بعهده می‌گیرند . یك زندانی کله‌شق ، در کارهائی ازقبیل مرمت دیوارها وجاده‌ها و پله‌ها ، یا کاشتن درختان‌نارگیل، — یعنی کارهائی که در زیر آفتاب یا تحت مراقبت نگهبانها انجام می‌گیرد— شرکت نمیکند . محکومین باعمال شاقه ، از ساعت هفت صبح تا ظهر ، و از دوبعدازظهر تا ساعت شش کار می‌کنند . آنچه گفتم، تصویری اجمالی است ازاین محیطی که ترکیبی است از آدمهائی که اینهمه با هم تفاوت دارند ، وبااینهمه باهم زندگی می‌کنند ، یعنی زندانیان و زندانبانها . اینجا یك دهکده کوچك واقعی است که درآن هرعملی مورد تفسیر و قضاوت قرار میگیرد ، و همه شاهد زندگی یکدیگرند ، و مراقب همدیگر !

«دگا» و «گالگانی» به‌بیمارستان آمده‌اند که‌روز یکشنبه را با من بگذرانند . ما سیر و زیتون همراه با ماهی ، سوپ ماهی ، سیب‌زمینی ، پنیر ، قهوه و شراب سفید خورده‌ایم . این غذا را دراتاق «شاتال» و باتفاق خود او ، و دگا ، گالگانی ، ماتورت ، گراندە ، و من تهیه کردیم . آنها از من خواستند که همه ماجرای فرارم را با کمترین جزئیات آن ، برایشان تعریف کنم . «دگا» تصمیم گرفته‌است که دیگر هرگز تلاشی برای فرار نکند . او منتظراست که ازفرانسه ، حکم یك عفو پنجساله برایش بیاید . دراینصورت ، با سمسال حبسی‌که درفرانسه گذرانده و سه‌سالی هم‌که اینجا گذرانده ، فقط چهار سال برایش میماند ، و او تصمیم گرفته است‌که این چهار سال را در زندان بگذراند . «گالگانی» هم ادعا میکند که یك سناتور اهل جزیره «کرس» بدنبال‌کاروپرونده اواست .

بعد ، نوبت من رسید . من از آنها پرسیدم که

لطفاً ورق بزنید

دیدی چه شامپوی خوبی برات خریدم

شامپو X800 واقعاً معرکه است

برای آنان که از ریزش شدید موها- موخوره - شوره - چربیِ زیاد وخارش پوست سر رنج میبرند

شامپوی X800 وآمپول X800 (مخصوص ماساژ) در کلیه داروخانه‌ها وفروشگاههای بزرگ سراسر کشور موجود است

KARANG

برای راهنمائی در زمینه پوست ومو باصندوق پستی ۲۹۶۶ تهران مکاتبه کنید

دبستان بیژن مه داد

پنجهزار تومان جایزه میدهد

به کسی که عباراتی از فارسی یاعربی بیاورد که شاگردان کلاس‌اول این دبستان نتوانند بخوانند. شاگردان کلاس اول این دبستان صرفنظر از املاء هر چه گفته‌شود حتی شصت‌هزار بیت‌اشعار فردوسی را بدون غلط خواهندنوشت و هر عبارتی را که با خط شکسته نوشته شود در نهایت‌خوبی میتوانند بخوانند. خیابان‌پهلوی بالاتر از چهار راه امیراکرم‌کوچه‌آذر تلفن ٤٦٩١٠ ـ ٤٣٣٠٥

پاپیون...

دراینجا ، مناسب و مساعدترین نقطه‌ها برای فرار ، کجاست . این سؤال من ، سبب خشم و عصبانیت همه‌شان شد . «دگا» میگوید این مساله‌ای است که حتی‌به‌فکرش‌هم نرسیده است . «گالگانی»هم‌همینطور. اما «شاتال» معتقد است‌که توی یکی از باغهای‌زندان میتوان یك کلك ساخت . و اما «گراندە» بمن‌خبر میدهد که او در کارگاه زندان ، آهنگر است . و میگوید : « دراین کارگاه همه‌جور آدمی هست : نقاش ، نجار ، آهنگر ، بنا ، و لوله‌کش ، و برروبهم صدوبیست نفرند.» ازاین کارگاه‌برای مرمت وتعمیر و نگهداری ساختمانهای اداره زندان استفاده می‌کنند . «دگا» که حسابدار کل است، هرکاری‌را که من بخواهم ، برایم خواهد گرفت . خود من باید انتخاب کنم . «گراندە» پیشنهاد میکند که درکار او ، ـ که شتل بگیری از قماربازان است !ـ نصف به‌نصف شریك بشوم ، باین ترتیب با پولی که از زندانیهای قمارباز درمیآورم ، میتوانم خیلی راحت زندگی کنم ، بی‌آنکه پول «پلان» خودم را خرج کرده باشم . بعد ها دریافتم که این کار ، بسیار جالب و پردرآمد است ، اما فوق‌العاده خطرناك نیز هست .

روز یکشنبه ، با سرعت شگفت‌آوری گذشت... «دگا» که ساعت زیبائی بدست دارد ، میگوید : « **ساعت پنج شده ، باید به‌اردوگاه برگردیم !** » و وقتی میرود ، پانصد فرانك بمن میدهد تا پوکر بازی کنم ، چونکه درسالن ما ، گاهی بازیهای‌خوبی برپا میشود . «گراندە» یك چاقوی ضامندار عالی‌بمن میدهد که فولادش را خودش آب داده است. این سلاحی خوفناك است . میگوید :

ـ همیشه، شب و روز مسلح‌باش !

ـ پس موقع بازرسی بدنی چکنم ؟

ـ بیشتر نگهبانانی که بازرسی بدنی می‌کنند، کلیددارهای عرب هستند . وقتی یك زندانی ، مردی خطرناك شناخته شود ، آنها هرگز سلاحی نزداویدا نمی‌کنند ، حتی اگر آنرا لمس کرده باشند!!

«گراندە» میگوید :

ـ در اردوگاه همدیگررا می‌بینیم.

«گالگانی» پیش‌ازآنکه برود ، بمن میگویدکه ازهمین حالا درسلول خود و درکنار خودش، جائی برای من درنظر گرفته ، و باهم یك «**گوربی**»تشکیل خواهیم داد . (در زندان اعضای یك «**گوربی**» باهم غذا میخورند ، و پول هریك ، متعلق بهمه اعضای «گوربی» است). «دگا» در اردوگاه زندان‌نمیخوابد، بلکه در یکی از اتاقهای ساختمان اداره زندان میخوابد .

امروز سه روز است که دراینجا هستیم ، اما من چون شبهایم را در کنار «کلوزیو» میگذرانم، چندان متوجه چگونگی زندگی دراین سالن بیمارستان ـ که تقریبا شصت نفر در آن هستیم ـ نشده‌ام . بعد ، چون حال «کلوزیو» وخیم‌تر شد ، او را در اتاق دیگری بستری کردند که یك‌بیمار بد حال هم در آنجا بود. «شاتال»مرفین زیادی به «کلوزیو» تزریق کرده است، ومیترسد که شب را به‌صبح نرساند !

درسالن ، در دوطرف یك راهرو سه‌متری، سی تختخواب چیده‌اند که تقریبا همه‌شان پر است. دو چراغ‌نفتی ، همه این سالن را روشن میکند.«ماتورت» بمن میگوید :

ـ آنجا دارند پوکر میزنند .

من بطرف قماربازها میروم . آنها چهارنفر هستند . میگویم :

ـ منهم میتوانم پای پنج‌باشم ؟

ـ آره ، بنشین ! هرکارت حداقل صد فرانك است . برای شروع بازی ، باید سه‌کارت، یعنی سیصد فرانك داشته باشی . اینهم سیصد فرانك ژتون !»

دویست فرانك از ژتونها را به «ماتورت»دادم که نگهدارد . یك زندانی پاریسی باسم « **دوبون** » بمن میگوید :

ـ پوکر انگلیسی میزنیم ، بدون ژوکر . بلدی ؟

ـ بلی .

ـ پس‌کارت بده !

این مردها ، باسرعتی باورنکردنی بازی‌میکنند. «رلانس» (داوقمار) باید خیلی سریع گفته شود ، وگرنه شتل‌بگیر قمار میگوید : «**رلانس دیرشد !**» و آنوقت باید فقط خود کارت را بازی‌کرد . ودراینجا بود که طبقه جدیدی از زندانیها را کشف کردم : زندانیان قمارباز! آنها با قمار ، بخاطر قمار ، و در قمار زندگی می‌کنند ! جزقمار هیچ‌چیز برایشان‌جالب توجه نیست. آنها همه‌چیز را فراموش می‌کنند: آنچه درگذشته بوده‌اند ، محکومیت زندانشان را ، و آنچه میتوانستند برای تغییر و اصلاح زندگیشان انجام دهند !.. حریف قمارشان زندانی شرافتمندی باشد یانه ، فقط یك چیز برای آنها مهم است : قمار !

تمام آنشب را قمار کردیم ، و فقط وقتی ازبازی دست کشیدیم که وقت قهوه‌صبح‌فرارسیده‌بود! من هزار و سیصد فرانك برده‌ام . بطرف تختخوابم میرفتم که «**پانولو**» بطرفم آمد ، واز من دویست‌فرانك‌قرض خواست تا بتواند به‌بازی «بلوت»دونفره ادامه بدهد. او دویست جوب لازم داشت و فقط صدتا داشت. من باو گفتم : « **بگیر ! این سیصد چوب ! هرچه‌بردی نصفش مال من !**»

ـ متشکرم پاپیون ! تو درست همان مردی‌هستی که من وصفش را شنیده بودم . ما باهم دوست خواهیم شد !»

دستش را بسوی من دراز کرد . من دستش را فشردم ، و او خوشحال وسرحال رفت .

کلوزیو ، امروز صبح ، مرده است !.. دیشب، دریك لحظه هوشیاری ، به «شاتال» گفته بودکه‌دیگر باو مرفین تزریق نکند :

ـ من میخواهم درهشیاری بمیرم ! میخواهم روی تختخوابم بنشینم ، و دوستانم هم ، درکنارم باشند !»

ورود به اتاقهای انفرادی بیماران اکیدا قدغن است، ولی «شاتال» مسؤولیت‌کار را برعهده خودش گرفت ، و بدینسان دوست ما توانست درمیان بازوان ما بمیرد ! من‌چشمانش را بستم ! «ماتورت» از درد واندوه ، رنگ‌باخته بود و میگفت :

ـ آنکه در ماجرای زیبای فرار ما ، رفیق و همسفر ما بود ، از پیش ما رفت ! او را در کام کوسه‌ها انداختند !»

وقتی‌این‌جمله « **او را در کام کوسه‌هاانداختند!**» را شنیدم ، یخ‌زدم . درحقیقت در تبعیدگاههای‌جزایر، برای محکومین باعمال شاقه ، گورستانی وجود ندارد، ووقتی یك زندانی میمیرد ، ساعت شش بعدازظهر، بهنگام غروب آفتاب ، او را میان دوجزیره «سن‌ـ ژوزف» و «روایال» ، در محلی که پرازکوسه‌هاست، به‌دریا میاندازند !

.★.

مرگ دوستم ، بیمارستان را برایم غیرقابل تحمل ساخته است. برای «دگا» پیغام فرستاده‌ام که میخواهم پس‌فردا از بیمارستان بیرون بروم . او یادداشتی برایم فرستاده است : « **بـه «شاتال» بگـو کاری کند که در اردوگاه پانزده روز استراحت بتو بدهند . باین ترتیب تو فرصت خواهی داشت‌هرکاری را که دلت میخواهد انتخاب کنی .** » ماتورت، چند وقت بیشتر دربیمارستان خواهد ماند ، شاید«شاتال» او را کمك‌پرستار خودش بکند .

همینکه از بیمارستان بیرون میآیم ، مرا به ساختمان اداره زندان ، نزد سرگرد «بارو» ، ملقب به «نارگیل‌خشك» میبرند . و اومیگوید :

ـ پاپیون ، پیش ازآنکه شما را به‌اردوگاه زندان بفرستم ، میخواهم کمی باشما حرف بزنم ، شما دراینجا دوست بسیار باارزشی دارید ، مقصودم حسابدار کل من «لوئی ـ دگا» است. او مدعی‌است‌که شما سزاوار گزارشهائی که از فرانسه بما میرسد ، نیستید ، و چون خود را محکوم بیگناهی میدانید، طبیعی است‌که همیشه درحال عصیان باشید. میتوانم بشما بگویم که دراین مورد، من زیاد هم با او موافق نیستم، اما آنچه میل‌دارم‌بدانم‌اینستکه درحال حاضر، درچه‌حال روحی هستید ؟

ـ جناب سرگرد ! برای اینکه بتوانم بسؤال‌شما جواب بدهم ، آیا میتوانید اول بمن بگوئید که گزارش‌هایی که در پرونده من هست ، از چه قرار است ؟

ـ بگیرید خودتان‌نگاه کنید !

و پرونده‌ای زردرنگ‌را بمن میدهد که در آن تقریباجملات زیررامیخوانم: «**هانری‌ـ شاربیر، ملقب به پاپیون ، متولد ١٦ نوامبر سال ١٩٠٦ در شهر «آردش» ، بجرم قتل عمد محکوم بحبس ابد با اعمال**

لطفاً ورق بزنید

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ٢٥ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ٦٢٣٩٠٠

خانم! پیك نیك برای استراحت و تفریح است نه آشپزی!

قبل از رفتن به پیك‌نیك غذای خودرا در منزل آماده کنید و آنـرا در فـلاسك عقاب نشان بریزید وهمراه خود ببرید. فـلاسك عقاب نشان در پیك نیکهـا، در مدرسه، در منزل و هنگام کارهای خارج شهر تنها وسیله ایست که میتواند ساعتها غذای گرم شما را گرم وخـوردنیهای سرد را سرد نگهدارد.

فلاسك عقاب نشان

ساعتها سرد را سرد و گرم را گرم نگهمیدارد

گویا

شاگردان اول آموزشگاههای عالی هنری البرز

صاحبان عکسهای زیر هنرجویان آموزشگاه‌های هنری البرز مرکزی و البرز هاشمی که در رشته‌های خیاطی و آرایش بین‌همدوره‌های خود با بهترین معدل مقام‌اول را حائز گردیده‌اند مورد تقدیر و تشویق‌نمایندگان وزارت آموزش و پرورش و اولیاء آموزشگاه قرار گرفتند.

خانم محبوبه ربیعی فرد
آرایش ــ البرز هاشمی

بانو عفت امید دزیانی
خیاطی از گرگان البرز مرکزی

هم اکنون ثبت‌نام در آموزشگاه‌های هنری البرز برای دوره‌های جدید وکلاسهای‌فشرده تابستانی‌شامل خیاطی، گلسازی، آرایش، طباخی،ماشین‌نویسی، دفترداری‌دوبل ، حسابداریعالی ، تجدیدی تقویتی، کلاسهای مکالمه انگلیسی‌و فرانسه همه روزه صبح وعصر کمافی‌السابق با تضمین موفقیت‌ادامه دارد . در آموزشگاههای هنری البرز بانوان و دوشیزگان‌بیسواد هم میتوانند دوره کامل خیاطی ، آرایش ، گلسازی وآشپزی را نیز بنحو احسن فرا گیرند ــ وسیله رفت و آمد هم‌مهیاست.

آموزشگاههای هنری البرز تهران‌چهار راه سرچشمه
تلفن ۳۱۳۲۳۷ و ۳۱۲۰۵۴
آموزشگاههای هنری البرز تهران‌خیابان دوازده متری هاشمی
تلفن ۹۵۲۶۹۲

چون بوقت شما ارزش قائل هستیم ما مجاناً ثبت نام نمیکنیم ادعا نیست حقیقت است

سالمترین محیط بهترین موقعیت‌آخرین سیستم ماشین آلات و سهلترین شرایطرا فراهم‌کرده‌ایم‌تا بتوانید آنطور که شما میتوانید از کلاسهای مدرن ما استفاده‌فرمائید .
ماشین نویسی فارسی و لاتین رابا رویه اختصاصی خودمان در ۸۰ ساعت بشما میآموزیم.
پس از اخذ گواهینامه در هراداره یا موسسه‌ایکه بخواهید با معرفی ما استخدام میشوید .ثبت نام صبح و عصر . نشانی : بین سه راه شاه و امیر اکرم‌ساختمان ۱۴۲

کلاسهای منشیگری هنر

مژده به ایرانیان مقیم کویت

شرکت اعتماد کو محدود

برای گشایش حسابهای امانات درگردش وارسال انواع حوالجات و کلیه معاملات پولی در خدمت شما میباشد.لطفا به نشانیهای زیر مراجعه‌فرمائید.
کویت شارع علی سالم عماره‌المکه‌تلفن ۳۱۴۳۱
فحاحیل روبروی مخفر شرطه تلفن ۹۱۰۰۹۷
صندوق پستی ۲۰۰۷۸

دکتر محمد علی شمعی متخصص اعصاب و روانکاو

که جهت شرکت در یك کنفرانس‌علمی‌سازمان بهداشت جهانی به ازمیر رفته بودند بتهران مراجعت کردند.
مطب ــ خیابان تخت‌طاوس بین‌نادرشاه‌وپهلوی تلفن ۶۲۱۶۷۸

پاپیون...

شاقه از طرف دادگاه جنائی ناحیه «سن» ــ ازهرنظر خطرناك ــ همیشه باید تحت مراقبت باشد ــ نمیتواند از امتیاز کارهای سبك در زندان برخوردار شود .»

نظر زندان مرکزی «کائن» : «محکوم‌غیرقابل اصلاحی است ــ استعداد برانگیختن ورهبری‌یك‌شورش را دارد ــ همیشه باید تحت مراقبت باشد !»

نظر زنـدان «سن ــ مارتـن ــ دو ــ ره» : «زندانی با انضباطی است ، اما مطمئنا نفوذ و تسلط زیادی بر دوستانش دارد ــ هرجا که باشد سعی‌خواهد کرد فرار کند !»

نظر زندان « سن ــ لوران ــ دو ــ مارونی»: در بیمارستان ، بقصد فرار ، به سه نگهبان و یك کلیددار عرب ، وحشیانه حمله کرده است ــ بعد از فرار ، از کلمبیا بازگردانده شده ــ در زندان‌احتیاطی رفتار خوبی داشته ــ به مجازات سبك دوسال زندان مجرد محکوم شده است .»

نظـر زنـــدان مجـرد « سن ــ ژوزف » : تا روز آزادی ، رفتارخوبی داشته است.»

وقتی پرونده را به رئیس زندان برمیگردانم ، میگوید :

ــ پاپیون عزیز ! بایك همچو پرونده‌ای ، آدم وقتی یك زندانی مثل شما دارد ، زیاد هم نمیتواند مطمئن و خاطرجمع باشد . میخواهید بامن یك‌قرارداد ببندید ؟

ــ چرا که نبندم ؟ بسته بایست که قـرارداد چه باشد .

ــ شما مردی هستید که باوجود مشکلات بزرگی که این کار دارد ، بیشك بهرکاری دست خواهید زد تا از جزایر فرار کنید . حتی شاید موفق هم بشوید. و اما از دوران ریاست من به زندانهای جزایر ، هنوز پنج ماه باقی مانده است . میدانید که فراریك‌زندانی، برای رئیس زندانهای جزایر ، به چه قیمتی تمام میشود ؟ یکسال باید فقط حقوق معمولی‌اش را بگیرد، یعنی همه مزایا و فوق‌العاده مستعمراتـی را از دست میدهد . مرخصی‌اش ششماه به تعویق میافتد و سه ماه هم کاهش مییابد . و اگرنتایج تحقیق نشان دهد که رئیس زندان ، در کار خود سهل‌انگاری هم نشان داده ، ممکن است یك درجه‌اش را هم از دست بدهد. می‌بینید که مساله خیلی جدی است ـ بنابراین اگر من کارم را شرافتمندانه انجام میدهم ، بخودم حق نمیدهم که شما را مثلا بخاطر اینکه ممکن است فرار کنید ، یا با تراشیدن خطاهای خیالی ، به سلول انفرادی یا سیاهچال بیندازم . این کاری است که‌من دلم نمیخواهد بکنم . بهمین جهت مایلم بمن قول‌شرف بدهید که پیش از آنکه من از جزایر بروم ، دست به فرار نزنید ، یعنی تا پنج ماه دیگر .

ــ جناب سرگرد ، من بشما قول شرف میدهم که تا وقتی شما در اینجا هستید ، فرار نخواهم کرد ، بشرطی که بیشتر از شش ماه طول نکشد .

ــ من در مدتی کمتر از پنج ماه از اینجامیروم، این قطعی است .

ــ بسیار خوب ، پس از «دگا» بپرسید ، اوبشما خواهد گفت که من همیشه برسر قولم هستم .

ــ من حرفتان را باور میکنم .

ــ اما درعوض ، منهم چیزی از شما میخواهم.

ــ چه چیزی ؟

ــ میخواهم در این پنج ماهی که باید اینجـا بگذرانم ، بتوانم کارهائی را برعهده گیرم‌که بعدها بدردم خواهد خورد ، و حتی شاید بتوانم که ازاینجا به جزیره دیگری بروم.

ــ بسیار خوب ، قبول میکنم . ولی این مساله باید بین ما دو نفر ، مخفی بماند .

ــ بلی ، جناب سرگرد !»

ادامه دارد

فقـط ۵۰۰ نفر مجانی

بزرگترین آموزشگاه بازرگانی در ایـران‌بمناسبت افتتاح خود و بمنظور معرفـی بعموم بـه ۵۰۰ نفـر دوشیزه یا بانوی دارنده این شماره مجله زن روز یکـدوره
کامل دفتر داری دوبل و حسابداری عالی ماشین‌نویسی فارسی یـا لاتیـن و منشیگـری را مجانا با اعطای دیپلم رسمی تعلیم‌میدهد
لطفا حداکثر تا آخر هفته با در دسـت‌داشتن یك قطعه عکس به میدان فردوسی آموزشگاه بازرگانی‌اقتصاد تلفنهای ۶۶۰۸۷و ۴۶۰۲۶ برای رزرو جا مراجعه فرمائید.

سماور اتومبیل ۳ ــ ام „MMM„

با سماور برقی اتومبیل‌درحین‌رانندگی‌میتوان پنج فنجان چای تازه ومطبوع را در اتومبیل خود تهیه کرد و یا غذای کودك را گرم نمود.
مراکز فروش
فروشگاه بزرگ ایران ــ داروخانه‌تخت‌جمشید ــ داروخانه آمریکائـی ضمنا قبل‌ازظهرها با تلفن ۲۴۵۳۴تماس‌بگیرید تا بدون اینکه الزامی برای خرید داشته باشید فروشنده سیار ما‌این‌کالای جالب را در منزل و یا محل کارتان عرضه کند وشما را با طرزاستفاده از آن آشنا کند.

آیاازدواج...

بقیه از صفحه ۱۵

« یك مرد برای برخورداری از لذات عشق ، حتما به ازدواج نیاز ندارد !» اما در همین جوامع ، تا حال دخترها، بخاطر اینکه لذت عشق را بچشند، همیشه مردها را بسوی ازدواج کشیده‌اند. این دو طرز تفکر ، دلایل و عوامل زیادی دارد : لذت جنسی برای مرد ، همیشه‌یك جنبه گذرا و حیوانی دارد ، ولی ثابت شده است که هر دختری ، برای اینکه براسانی از عشق لذتی ببرد ، احتیاج به پیوند عاطفی ، محبت عمیق ، وامنیت روحی دارد . این امنیت و وابستگی عاطفی و روحی را هم ، فقط ازدواج میتواند به دختر بدهد . بعلاوه ، دخترها همیشه به ازدواج نیاز داشته‌اند تا کودکانشان ، صاحب پدر مشخصی باشند. با اینهمه در کتاب سیاه من ، تغییراتی‌در این مورد نیز دیده میشود . دختری‌باسم «زیزل» میگوید : **«پدر ومادرم، مرا از خانه خود بیرون کردند ، چونکه‌در هفده سالگی منتظرکودکی بودم ، و این جنایت و خطای بزرگی بود. من‌هرهفته نامزدم و پدر کودك آینده‌ام را میدیدم، اما او هرگز از ازدواج با من حرف نمیزد . منهم نمیخواستم با فاش کردن آبستنی‌ام ، او را بطور اجباری وادار به ازدواج کنم. وقتی ششماهه آبستن‌بودم، نمیدانم درقلب ومغز من‌چه‌گذشت‌که‌به‌نامزدم گفتم : «دیگر نمیخواهم ترا ببینم !» او چنان بااین پیشنهاد من مخالفت کرد که پنداشتم برای نخستین‌بار اورا چنانکه هست ، میشناسم . فردای آنروز، شاید دراثر شوروهیجان و اضطراب بیش ازحد، بچه من سقط شد . نامزدم که تاآنوقت کلمه‌ای از ازدواج بزبان نیاورده بود ، سخت به وحشت افتاد . با آنکه دیگر بچه‌ای هم در میان‌نبود ، احساس کردم که تازه وجدان خفته‌او بیدار شده‌است. از آنروز ببعد ، مرا با احترام‌بیشتری نگاه میکرد ، وبلافاصله بطور خیلی رسمی از من خواستگاری کرد !»**

تجزیه و تحلیل این مورد بخصوص، نتایج بسیار جالبی بدست میدهد . «ژیزل» در اعماق دل خود فکر کرده است‌که‌بچه فقط مال اوست. او خیال کرده است‌که بچه فقط بیك مادر احتیاج دارد ونه پدر ، و چون خودش آنقدر درآمد داشت که بتواند بچه‌اش را هم بزرگ کند ، با خود گفته است : «من‌احتیاجی ندارم که حتما مردی را که پدرکودك من است، جبرا وادار به ازدواج کنم. «ژیزل» مساله مادر شدن وازدواج را ازهم جدا کرده‌است . خطر عمده‌هم‌درهمینجاست. روابط جنسی برای یك زن ، هرگز نمیتواند جدا از مادری باشد ، و بیهوده نیست که جامعه ، مادر شدن در خارج ازچارچوب ازدواج‌را ،بچشم‌خوب‌نمینگرد. **وانگهی چه کسی گفته‌است که کودك فقط به مادر احتیاج دارد ؟ نقش‌پدر، فقط نان‌ درآوردن نیست ، بلکه چنانکه همه آمار وارقام و تحقیقات روانی و اجتماعی‌ثابت میکند ، نقش پدر بالاتر از اینهاست. دختران ویرانی‌که سایه یك‌پدر برسرشان نبوده ، دربیشتر موارد ، از نظر روحی آدم هائی نامتعادل هستند . نقش یك پدر در زندگی کودکان آنقدر اهمیت دارد که روانشناسان حتی وجود نابدری را بهتراز بی پدری میدانند.**

شیطان قرن بیستم !

چه چیز «ژیزل» را به چنین اندیشه غلطی واداشته است ؟ احساس جرم ! او احساس میکند که کودك آینده‌اش یك «کودك ناخواسته» است.او‌احساس‌میکند‌که: **«یك مرد را ، بی آنکه خود او بخواهد، پدر کرده‌است !!»** و چه اندیشه غلطی ! آیا خود این مرد هم‌نمیدانست که‌درهررابطه جنسی، ممکنست پدربشود؟ عملادیدیم که نامزد «ژیزل» اگر از ازدواج حرف نمیزده ، درحقیقت تقصیر از خود «ژیزل» بوده‌است . او دربرابر دختری سهل‌الوصول قرار گرفته بود ، و خود را مسؤول نمیدانست . و درست هنگامی وجدانش بیدار شد که دید دختری از او آبستن شده است . نتیجه چیست ؟

نتیجه بسیار مهم اینستکه هیچ‌دختری باشل‌وول گرفتن‌خود، چیزی‌بدست‌نمیآورد. پسرها به دخترهائی احترام میگذارند که بخودشان احترام بگذارند . برای یك دختر ، مهمترین مساله اینستکه در برابر هر پسری باو بفهماند که در خارج از چارچوب ازدواج ، بهیچ نوع‌رابطه‌جسمی تن درنخواهدداد.

«احساس جرم» را در مورد«فرانسواز» یك دختر دانشجوی فرانسوی هم می‌بینیم. در کتاب سیاه من ، سرگذشت او چنین آمده‌است:«فرانسواز»درنامه‌خودمیگوید که: **«من احساس جرم و گناه میکنم ، چونکه دراثرروابطی بایك‌پسر ، صاحب دوفرزند دوقلو شدم که هیچکدام منتظرشان‌نبودیم، و بخاطر همین دوبچه ، باهم‌ازدواج‌کردیم. من ازاینکه ، بی آنکه بخواهم ، مردی را جبرا وادار به ازدواج کردم ، آنقدر شرم‌دارم که حالا خودم را میکشم وروزی دوازده ساعت کار میکنم تا خرج زندگی چهار نفر راتامین کنم ، بطوریکه‌شوهرم کار نکند و از تحصیلات خود عقب نماند !!»**

خوب ، تا اینجا شما با یك‌فداکاری بزرگ زنانه ومادرانه مواجه هستید، اما این فداکاری جبری‌است و لذتی ندارد. بالاخره در پایان نامه ، فریاد اعتراض «فرانسواز» را میشنوید : **«زندگی من وحشتناك است ! هرروز مجبورم دوفرزندم را به پرورشگاه بسپارم ، و تا شب آنها را نمی‌بینم ! شوهرم اصلا ارزش فداکاری مرا نمی‌فهمد ، و من در آستانه جنون هستم !»**

وجنون بزرگتر «فرانسواز» البته‌این بوده است که بامردی که‌اکنون«ارزش فداکاری بزرگ اورا نمی‌فهمد» رابطه داشته و از او صاحب دو فرزند شده است. میخواهم این نکته را صریحا بگویم که بنظرمن ، شیطان در قرن ما ، در قرن بیستم ، برما ظاهر شده است : شیطانی که ما را وسوسه می‌کند ، **و بزرگترین وسوسه اواینستکه میخواهد ما بقبولاند که «فردبشری»از«نسل‌بشری» مهمتراست!**

بلی ، این طرز تفکر ، شیطان قرن‌ماست . پدران ومادران ما ، بحق‌و بجا می‌پنداشتند که در امر ازدواج ، چیزی مهمتر از لذت متقابل زن وشوهروجود دارد ، و این همانا «حفظ نسل بشری» است . امامروزه کم‌کم‌این‌فکرخودخواهانه رواج میبابد که گویا ازدواج ، پیش‌از هرچیز ، سرچشمه لذات‌است ، وکودکان مساله درجه دومی هستند . چگونه‌این اندیشه غلط این شیطان قرن ما، دردل بیست ساله «فرانسواز» شوهر او وامثال آنها جای گرفته‌است ؟

بهتراست از طرز تفکر زنی مسن‌تر

لطفاً ورق بزنید

شورتکس

چرا از یک دوره کوتاه ماهانه ناراحتید ؟
با استفاده از شورت طبی شورتکس میتوانید این چند روز را مانند سایر ایام ماه بانشاط و همچون گلی پرطراوت بمانید .

شورتکس شورت طبی مخصوص بهداشت ماهانه بانوان و دوشیزگان .

لطفاً درموقع خرید شورت طبی شورتکس بشکل جعبه فوق توجه فرمائید .

مزون شیک پوشان تهران، بهترین مدلهای لباس متناسب هر فصل را برای دختران از ۱۲ تا ۲۲ سال و خانم‌های جوان عرضه مینماید.

Miss Junior

مزون میس جونیر

خیابان ثریا چهارراه ویلا شماره ۲۱۳

آیا ازدواج...

که ازدواج هم کرده‌است ، مثال بزنم. زنی چهل ساله برایم نوشته است : «معنی ازدواج چیست ؟ آیا وفاداری بیکدیگر است؟ نه ! چونکه کتاب لغت مینویسد که : «وفاداری ، یعنی اعتماد داشتن به کسی‌که به وعده های خود عمل می‌کند !» حالا اگر شوهرم نمیتواند از نظر جسمی و روحی مرا خوشبخت کند ، یعنی به وعده‌های خود عمل نمیکند ، آیا «بیوفا» اوست یامن ؟ واگرمن خوشبختی خودرا در جای دیگری سراغ بگیرم ، مرتکب خیانت شده‌ام ؟ ممکنست شمابگوئید که این کار ، این خیانت ، ازدواج ما را بهم خواهد زد . اما حتما چنین نیست. من اگر چیزی را هم بشکنم ، ظرف‌سالمی‌را نشکسته‌ام ، بلکه شکسته‌های یك ظرف‌چینی را میشکنم که از مدتها پیش شکسته است. وانگهی بنظر من ، معنی ازدواج ، مبارزه مشترك است برای بزرگ کردن وتربیت بچه ها . مدتهاست که مرد ها ، ازدواج را بدینگونه تعبیر می‌کنند ، ووقتی‌زن وبچه خودرا از نظر زندگی مادی مرفه ساختند ، بخوداجازه هرنوع رابطه داشتن با زنان دیگر را میدهند ، آیا این عدالت است ؟!

اینست شیطان !... در سخنان این خانم فیلسوف مآب ، مادری خطرناك‌خفته است. او احمقانه خیال میکندکه «ازدواج فقط برخورداری از لذت متقابل است». قرارداد ازدواج ، که دراصل قراردادی است‌برای حفظ ونگهداری نسل بشر، بنظر او قراردادی میشود برای کسب لذت ! واین اندیشه خطرناك ، از لابلای سطور برخی رومانها گریخته است ، و لاجرم به طلاق میانجامد . اگر این اندیشه‌را قبول کنیم ، باید این راهم قبول کنیم که اگر زن وشوهر نتوانستند یکدیگر را ارضاء کنند ، باید از هم جدا بشوند، ونتایج چنین استدلالی ، بسیارخطرناکست، چونکه اولا کلمه «ارضاء» حد و مرز معینی ندارد ، و ممکنست عده‌ای با سوء استفاده ازاین کلمه، برروی «تنوع‌طلبی‌ها و نوجوئی ها و هرزگی های» خود سرپوش بگذارند . ثانیا رابطه جنسی دوانسان را فقط در کلمه «لذت» خلاصه کردن ــ توهین بزرگی به‌انسانیت است و آدمی را تا حد حیوان، کوچك و حقیر میسازد.

مادرهای ناشایسته هم داریم !

جالب است‌که با وجود این اندیشه‌های خطرناك ــ که گفتم لاجرم به‌طلاق میانجامد ــ و باوجود آنکه نسل جوان، و دست‌کم مرد ها ، از ازدواج می ــ گریزند ، طلاق همچنان مورد نفرت و بیزاری اکثریت دختران و پسران‌جوانست. جوانها یا ازدواج نمی‌کنند ، و یاوقتی

انتقام زشت...

بقیه از صفحه ۱۸

ــ چه فرمایشی دارین ؟

ابتدا سراپای مرا وارانداز کرد، بعد دستها را بهم مالید و گفت:

ــ پناه بر خدا. آدم از شانس بعضی‌ها تعجب میکنه. خدا همه نعمتها رو یه جا به یکی میده و یکی رو مثل من از همه خوبیها محروم میکنه.

سؤال کردم :

ــ شما کی هسین. منظورتونو نمیفهمم. صریح صحبت‌کنین.

ــ من ... هستم. همکار فرهاد شوهر شما. الانه که توی صندوق بودین و امضاء میکردین شمارو شناختم. بسرعت عقبتون اومدم. راستی حیف از شما. من اگه به زنی مثل شما داشتم هرگز بهش خیانت نمیکردم. دروغ نمیگفتم.

ــ مگه شوهر من بمن خیانت میکنه؟ دروغ میگه؟

ــ عجیبه که نمیدونین. مردم‌چقدر زرنگن. پس شما از وجود اون زن اطلاع ندارین ؟

ــ کدوم زن. نازی خانمو میگین؟ اون دوست خانوادگی ماست.

کمی یکه خورد و خودش را جمع کرد اما از رو نرفت و با گستاخی و وقاحت ادامه داد:

ــ همونو میگم. این نازی خانم.. حرفش را بریدم. فهمیدم مرد بد جنسی است که میخواهد از غیبت شوهر من استفاده کند و احیانا نیت پلیدخودش

باشگاه تابستانی ارمغان تربیت

بابرنامه‌های سرگرم‌کننده و آموزنده مخصوص کودکان آغاز بکار نمود

۱ ــ تعلیم شنا زیر نظر مربی شنادر استخر اختصاصی
۲ ــ کلاسهای انگلیسی و تقویتی
۳ ــ تعلیم موسیقی ــ شطرنج ــ پینگ‌پنگ
٤ ــ نمایش فیلم‌های مخصوص کودکان

شروع باشگاه همه‌روزه از ساعت ۸ صبح الی ٤ بعد از ظهر
تلفن ٦٢٩٤٢٤

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ــ ۶۲۳۹۰۰

ازدواج کردند ، همیشه این امید رادارند که تا آخر عمر باهم زندگی کنند و از یکدیگر جدا نشوند. «مارك» یك جوان بیست و دوساله مینویسد : «من نامزدم را دوست‌دارم ، ومیخواهم او راخوشبخت سازم ، اما نه چند روز و چند سال، بلکه تا آخر عمرش ! هیچ دلیلی وجود ندارد که وقتی او پنجاه ساله و پیروزشت شد ، بعد از آنهمه محبتی که بمن ایثار کرده است ، ترکش کنم. اما چگونه بهمین حرفهای خودم ایمان بیاورم ؟ بزرگترهای ما که اینهمه بما درس‌اخلاق میدهند، هم روابط نامشروع دارند ، وهم ازیکدیگر طلاق می‌گیرند . مگر تعداد جدائی‌ها هرروز بیشتر نمیشود ؟ مگر همین زن و شوهر هائی هم که از یکدیگر جدا میشوند ، روزی عاشق و معشوق یکدیگر نبوده‌اند ؟!»

این ترس و تردید مرد ها هم، نوعی تغییر در ازدواج است ، اما تغییر مثبت است. جوان امروزی ، اگر از سوئی از ازدواج میترسد و میگریزد ، از سوی دیگر در مورد ازدواج شاید جدی‌تر از پدر و پدربزرگ خودش فکر میکند، بسیاری از جوانها ، وقتی از آنها میپرسید : «چرا ازدواج نمیکنی ؟» پاسخ میدهند : «برای اینکه نمیخواهم امروز ازدواج کنم ، فردا به زنم خیانت کنم،و پس فردا از او جدا بشوم ! » فکر تساوی وبرابری زن و مرد ، به صورتهای بسیار تازه‌ای رخ مینماید. من مردانی را سراغ دارم که بچه غیرمشروع خودرا پذیرفته‌اند وبزرگ کرده‌اند، وحال آنکه مادر بچه گریخته است ! فقط در پرورشگاه «سوربون» ، در عرض یك ماه، سه مرد بچه به بغل مراجعه کرده‌اند که نه تنها کودك غیر مشروع خود را طرد نکرده‌اند ، بلکه جای مادر او را هم گرفته‌اند . این مرد ها از «عدم تساوی» زن ومرد میناليدند ، اما به معنی ومفهومی دیگر ! یعنی این‌بار، مردها بودند که زنها ، مادران نامهربان و بیرحم را محکوم میساختند !! من مردان زیادی را دیده‌ام و می‌بینم که مادربچه‌هایشان ، بخاطر یك عوض ، شوهر و کودکان خود را ترك‌کرده ، اما پدر بچه‌ها ، سربلند و سرافراز میگوید : «من درکنار بچه‌هایم خواهم ماند ، وسعی خواهم کرد جای مادرشان را هم بگیرم !» میدانم که هیچکس نمیتواند جای مادررا بگیرد، همچنانکه هیچکس هم نمیتواند جای خالی پدر را پرکند ، اما بهرحال قصدم از ذکراین نمونه‌ها اینستکه تغییرات دراندیشه ها و شیوه های زندگی وازدواج همیشه هم منفی نیست ، و از طرفدیگر، همیشه مردها نیستند که از مسؤولیت خانواده و ازدواج فرار می‌کنند ، واین براستی پدیده کاملا تازه‌ای است که هرروز عده بیشتری از پدر ها ، جای مادرهای ناشایسته را پرمی‌کنند.

قانون ازدواج ، همچنان پایدار است !

از خود میپرسم : «درست است که درامر ازدواج ، چیزی در عمق‌وتنه در سطح ، دستخوش تحول و تغییر شده است ، امااین چه چیزی است ؟ آیا خود ازدواج ، از ریشه و بن مورد انکار قرار گرفته‌است ؟»

من چنین خیال نمیکنم ، برعکس فکر میکنم که قوانین اساسی ازدواج، بنحوامید بخشی دربرابر هرگونه اندیشه افراطی و تغییر ضد اخلاقی ، مقاومت می‌کنند . اگر از برخی تغییرات بسیار جزئی صرفنظر کنیم ، نسل جوان امروز هم ، مثل دوران «ناپلئون ــ بناپارت» ازدواج میکند .حتی سمبل‌ها و نشانه‌های ظاهری ازدواج نیز پایدار مانده است: لباس سفید عروسی ، اسموکینگ تازه داماد ، مجلس جشن عروسی که هردو خانواده را ورشکست میکند ، و سفر ماه عسل ! اما بهرحال ، مابا مردمان دوران «ناپلئون بناپارت» تفاوت هائی هم‌داریم. دختر و پسر امروز ، نمی‌پذیرد که فقط یك کارخانه تولید مثل ، یاك گاوشیرده باشد . بهرحال ، قوانین موجود ازدواج، دست کم در کشور های غربی ، باافکار عمومی جندان مطابقتی ندارد . قوانین تازه‌ای باید در مورد نامزدی ، تساوی حقوق زن و مرد در امر ازدواج ، خیانت طرفین ، و طلاق وضع گردد . اندیشه های افراطی و فسادآمیز کشورهای اسکاندیناوی ، از دردهائی پنهان حکایت میکند ، اما هیچ قانونگزار وروانشناسی جرات نمیکند این دردها را آشکارا بگوید و درصدد معالجه آنهاباشد ! ■

را تملی سازد. خواستم پیش از این باو مهلت حرف زدن ندهم و گفتم:

ــ شوهر من رفته ماموریت و شما اگر دوست اون همین و ادعای دوستی دارین باید در غیبتش بتمام متعلقات دوست خودتان ...

اما اجازه نداد حرفم را تمام‌کنم. خنده صداداری کرد وگفت:

ــ ماموریت؟ کدوم ماموریت؟ ما توی این مؤسسه چنین بودجه‌ای نداریم‌که کسی رو برای ماموریت بفرستیم اروپا اونم یکی دیگه‌رو برای جلوگیری ازتنهائی شبها با خودش ببره.

سرم درد گرفت. پرسیدم:

ــ چی دارین میگین . شوهر من رفته ماموریت اداری.

ــ بهتون دروغ گفته خانم. مردها همه به جور نیستن. من اگه جای اون‌بودم و زنی بخوبی شما داشتم با (نازی) خانم به‌اروپا نمیرفتم . اون زن گاهی‌میدانجا. ما همه اونو دیدیم و میشناسیم. خیلی قدیمی. قبل از ازدواج با شما باهاش رابطه داشت . الان پنج شش سال بیشتره. بقیه حرفهای او را نمیفهمیدم. گیج و گنگ شده بودم. او نازی را با خود به اروپا برده ؟ باور کردنی نیست. چرا بمن دروغ گفته ؟

ــ قسم میخورم خانم . مراقب زندگیتون باشین. آخرشم این زن بدجنس نمیذاره شما خوشبخت باشین . چرا اجازه میدین شوهرتون ...

ولی حرفش ناتمام ماند زیرا درست در همین لحظه یکی دیگر از کارمندان بصدای بلند و خشن و تهدید آمیز او را صدا زد و گفت:

ــ چی‌داری میگی؟ مردیکه مزخرف. رنگ او پرید و با دستپاچگی از من جدا شد و گفت:

ــ هیچی. هیچی. دارم از خانم احوالپرسی میکنم . گفتم اگه در غیبت فلانی کاری و خدمتی از من ساخته است بفرمائین.

و با عجله رفت . مثل اینکه همه او را میشناختند که چه مرد بدجنس و پدر سوخته‌ای است . او رفت اما من دیگرآدم نبودم . آن انسان سابق ، با آن همه

لطفاً ورق بزنید

آژانس جهانگردی مهاجری و شرکاء

با همکاری‌شرکت هواپیمائی ـ ارفرانس

۲ برنامه جالب‌مسافرت دسته جمعی تابستانی

تقدیم میدارد

AIR FRANCE

تور شماره ۱ بنام آناکاپری ۲۴ روز گردش و بازدید از شهرهای : نیس، مونت‌کارلو ، بارسلون ، ژنو ، لندن ، هامبورگ، وین ، پاریس ، رم ،ناپل ، پمپی ، سورنتو و کاپری.
قیمت ۵۴۰۰۰ ریال
تاریخ حرکت : ۳ ــ ۱۰ ــ ۱۷ ــ ۲۴ ــ ۳۱ تیرماه ــ ۷مرداد

تور شماره ۲ بنام والنسیا۱۴ روز گردش وبازدید از شهرهای : آتن ، نیس ، بارسلون ، مادرید ، والنسیا ، گرانادا ، کوردوبا ، ژنو ، پاریس،لندن ، آمستردام ، هامبورگ ، وین ، ونیز ، ناپل و پمپی ،سورنتو و کاپری . قیمت ۶۵۰۰۰ ریال
تاریخ حرکت : ۳۱ خرداد و ۷ تیرماه

قیمت‌های بالا شامل بلیط رفت وبرگشت هواپیمای جت درجه توریست ــ هتلهای خوب با حمام‌اختصاصی در اطاقهای دونفره ــ صبحانه در تمام مدت مسافرت‌ــناهار و شام در ناپل و پمپی و سورنتو وکاپری گردش درشهرهاو ورودیه موزه‌های مورد بازدید ــ انتقال ازفرودگاه بهتل وبالعکس‌ــعوارض فرودگاهها .
راهنمای محلی وراهنمای فارسی‌زبان که از تهران بهمراه گروه خواهد بود.

پرداخت قیمت‌های فوق‌بصورت نقد و اقساط نیز انجام پذیر است

لطفا برای کسب اطلاع بیشتر و ثبت نام

به آژانس جهانگردی مهاجری و شرکاء

خیابان ویلا شماره ۳ تلفن ۶۸۲۴۲ ــ۶۱۳۹۳۹ــ۶۶۱۰۲ ۴۰۴۶۸ در شهرستانها به شعب‌آژانس جهانگردی مهاجری و شرکاء مراجعه فرمائید .

دبستان بیژن مه داد
اگر فرزندشما در ریاضیات ضعیف است

با متد ریاضی بیژن مه داد در ریاضیات قوی خواهد شد . هر روز صبح از ۹ تا ۱۲ ظهر و روزهای دوشنبه و چهارشنبه از ٤ تا۷ونیم بعدازظهر مراجعه فرمائید.
خیابان پهلوی بالاتر ازچهارراه امیراکرم کوچه آذر تلفن ٤٣٣٠٥ ــ ٤٦٩١٠

آرایش رافیك

سالن آرایش و زیبائی جدید و مجهز رافیك افتتاح شد
نشانی ــ خیابان تخت جمشید نرسیده به جاده قدیم شمیران‌دست راست اول کوچه نراقی شماره۲۱

انتقام زشت...

خوشبینی و امیدواری وپاك نیتی، مردو من که در قالب او میزیستم سراپا آتش و خشم و نفرت و بدبینی و شرارت شده بودم. آری. من دیگر آن زن خوب گذشته نبودم. قلب نداشتم. روح نداشتم. اعصاب نداشتم. میلرزیدم. و رنگم پریده بود . چنان دندانهایم را بهم میفشردم که تا چندین روز بعد آرواره‌هایم درد میکرد. نفهمیدم چه کردم . موقعی بخود آمدم که بی هدف در خیابانها راه میرفتم و اشك میریختم و مانند دیوانگان با خودم حرف میزدم. نزدیك خانه خودمان بودم و بخدا سوگند نمیدانم که آن راه طولانی را چگونه پیموده تا بآنجا رسیده بودم.پیاده؟ یا سواره ؟ هیچ بخاطرم نیست.

رهگذران با کنجکاوی میایستادند و مرا می‌نگریستند. خیال میکردند عزیزی از دست رفته دارم که برای او گریه میکنم. متحیر بودند. راجع بمن حرف میزدند ، با آرنج به پهلوی یکدیگر اشاره میکردند و من بی‌اعتنا راه میرفتم و اشك میریختم. دلم میسوخت . چرا فرهاد بمن دروغ گفت. من که هیچ مانعی در راه معاشرت او و نازی ایجاد نمیکردم. مرا با خودش نبرد. مهم نیست. چرا او را برد و حالا که برد چرا بمن نگفت. بخدا اگر میگفت قصد دارم با نازی برای‌گردش بداروپا بروم موافقت میکردم ودم‌نمیزدم. این دروغ مرا میکشت و این دو روئی و تزویر و بیگانگی جانم را میگرفت. چرا ؟ آخر چرا ؟ بی‌انصاف فرهاد . نامهربان مرد. بدا بر تو ای‌مرد ناجوانمرد. بخدا ترا نمی‌بخشم . بخدا از تو انتقام میگیرم. انتقام. وای بر من. نزدیك خانه بودم که کلمه انتقام مثل دیوی از مادر نفرت در خانه دل من متولد شد. بله . همانجا بود که انتقام زائیده شد اما هنوز کوچك بود و من میدانستم که روز بروز بزرگتر میشود تا جائی که سینه‌ام را بشکافد و بیرون بیاید و آتشی جهانسوز بیفروزد. انتقام . آری . من از او انتقام میگیرم . من فقط با انتقام گرفتن آرام میشوم و جز این هیچ وسیله‌ای نیست که زشتی عمل او را جبران کند. انتقام. اما چطور؟ نحوه گرفتن انتقام خیلی مهم بود.

بخانه که آمدم تب داشتم. راستی تب کرده بودم. حالم بد بود. خودم قادر نبودم تلفن کنم. از ننه کلفسان خواستم

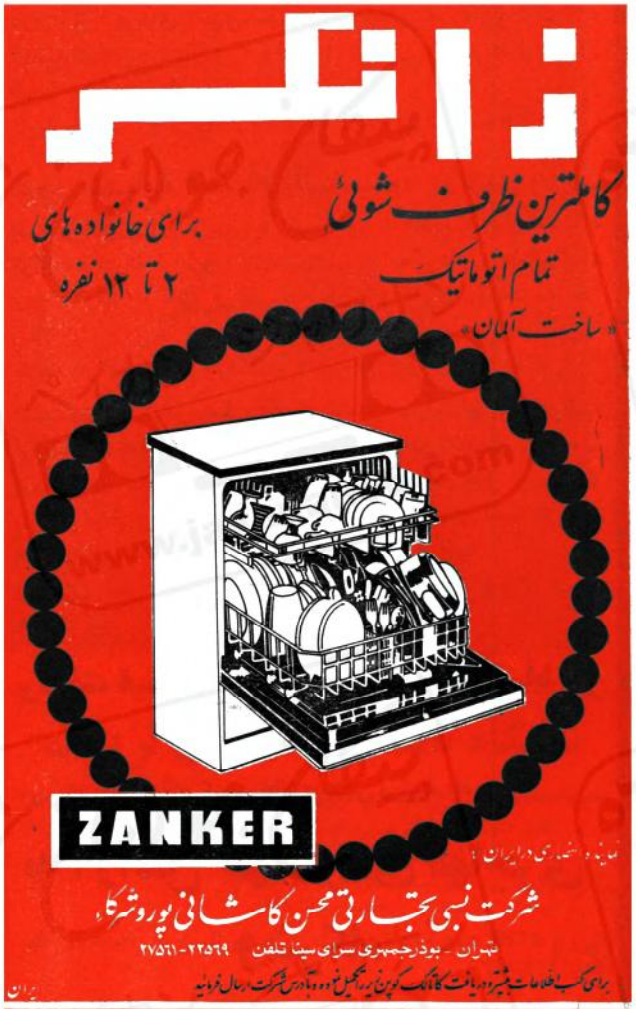

بی‌اعتنائی...

بقیه از صفحه ۱۳

از وجود خود کمی ، نه خیلی زیاد، مایه بگذارد و آنطور که آنها دلشان میخواهد با او رفتار کنند.

و این احساس متقابل را زن بیش از آنکه خودش برای خود بیافریند دلش میخواهد از نگاه مرد ، ازسخنان او واز حرکاتش درك کند . انرژی وجود زن از همین کلمات سرچشمه می‌گیرد و باو حیات می‌بخشد . حال اگر شما همین لطف را که ازنظرخودتان شاید بی اهمیت باشد از او دریغ کنید گناه بزرگی مرتکب شده‌اید . او را با دست خود بدنیای تنهائی ها انداخته‌اید و دورش قلعه‌ای از سکوت ساخته‌اید . در اینصورت اگر روزی با سردی و بی مهری روبرو شدید نگران نشوید و خیال بیهوده نکنید ، چون مقصر خود شما هستید که نخواستید احساس زنتان را درك کنید.

بعد از کلمات و حرفها ، ژستها و حرکاتتان برای او مفهوم و معنی دارد . اگر بخانه باز گردید بدون اینکه بجست و جوی همسرتان بپردازید، اگر در موقع بوسیدن او حواستان و چشمتان بجای دیگر باشد ، اگر تولد او را یا سالروز جشن عروسی‌تان را فراموش کنید . هرکدام ازاینها ضربه‌ای است بروح او و قدمی است که بعقب بر میدارید تا از همسرتان دور بشوید.

من میدانم که شاید هشتاد در صد از آقایان که گرفتار رفتار و عادات سرد و توام با بی‌اعتنائی هستند قلبا همسرشان را دوست میدارند و در منطق مردانه خود اینطور حساب می‌کنند که وقتی من او را مثل جانم دوست میدارم و از بام تا شام برای تامین رفاه او و بچه دوندگی میکنم دیگر دادن یك شاخه گل ــ یا گفتن چند جمله تحسین‌آمیز بچه درد می‌خورد ؟ اینها نظاهر است ، اینها جزئیات است.

اما اشتباه همین‌جاست. گاهی ادای یك جمله شیرین ــ برای زن ــ بهتر از ده تا چك تضمین شده هزار تومانی است.

موضوع دیگری که باید اشاره کنم (مواظب باشید چون مهمترین رمز وجود زنهاست) مربوط به هدیه است. بجرئت میتوانم ادعا کنم که تا بحال زنی را ندیده‌ام که بتواند درمقابل هدیه مقاومت بکند. چون هدیه برای زن یك فانتزی است ، یك‌رؤیاست ، یك‌تحسین‌فوق‌العاده است.

قابل توجه بانوان محترم اصفهان

متخصص پوست و زیبائی لوازم آرایش **دورتی گری انگلستان** از تاریخ شنبه ٦ تیرماه ٤٩ بمدت یك هفته در

فروشگاه لرد ــ اصفهان چهار باغ اول عباس آباد آماده راهنمائی در مورد آرایش و بهداشت پوست میباشند.

که بخانه خواهرم تلفن کند و از او بخواهد که چند روزی نزد من بیاید. خواهرم آمد اما اوهم زن‌گرفتاردیگری‌بود. شوهر و بچه داشت . نمیتوانست همه وظایفش را بله و رها کند و پیش من بماند. از من میپرسید چه شده اما گریه میکردم و جواب درستی نمیدادم . خیال میکرد عاشق شده‌ام . عاشق مرد دیگری غیر از شوهرم وازاین بابت سرزنشم میکرد . عجیب آنکه منهم حرفی نمیزدم. میخواستم او در این اشتباه باقی بماند زیرا تصور خیانت به فرهاد بنوعی سوزش دلم را آرام میکرد . خواهرم روز را میماند و شب بخانه‌اش برمیگشت . بچه هایش بزرگ بودند و چندان احتیاجی بمادر نداشتند . برای من دکتر آورد. پزشك معاینه‌ام کرد و گفت فشار خون خیلی پائین است باید استراحت و تقویت کنید. ولی نه من استراحت داشتم و نه‌میتوانستم چیزی بخورم. فقط گریه میکردم وسیگار میکشیدم وفکرمیکردم. خواهرم جدا باور کرده‌بود که من عاشق شده‌ام و روزآخر نیز با عصبانیت رفت‌وگفت:

ــ برو گمشو. تو آدم نیستی. از بچگی هم آدم متعادلی نبودی. زنیکه خجالت نمیکشه. خیال میکنه دختر پونزده ساله‌است که عقلش نرسه کدوم کار خوبه و کدوم بد.

او نیز مرا گذاشت و رفت و باز تنها شدم. شانزده هفده روز با اشك وزاری و آه و ناله گذشت. حالا دیو انتقام بزرگ شده بود . غول شده بود و در قفسه سینه‌ام تنگی میکرد. داشت خفه‌ام میکرد. داشت جانم را میگرفت . ناگزیر بودم‌این دیو مهیب را آزاد کنم و خودم نیز بدنبالش بروم . انتقام . اما چطور ؟

سرانجام تصمیم خودم را گرفتم. هر زنی دراطراف خودش مردان هرزه‌فراوانی را می‌بیند که با چشم و ابرو و ایماء و اشاره با او حرف میزنند. باگاه‌میخواهند او را برهنه کنند ، منهم ازاین مردان‌کثیف دراطراف خودداشتم . همه جا هستندو بسیارند . آنروز چه روز بدی بود. شب تا صبح نخوابیده بودم . صبح خسته از بستر بیرون آمدم . ازبس فکر کرده‌بودم احساس سنگینی‌میکردم. احساس‌فرسودگی داشتم . در آئینه که می‌نگریستم خودم را پیر می‌یافتم . پژمرده میدیدم . نگاهم را غبار گرفته بود و از شدت و فراوانی‌گریه پلکهایم متورم شده بود .

چرا مرد حق خیانت داشته باشد اما زن باید پاك بماند . نه.نه من‌این قانون ظالمانه‌را پاره میکنم و کتابش‌رامیسوزانم. من انتقام میگیرم و بشوهر خائن خودم خیانت میکنم . باین‌وسیله میتوانستم‌خودم را آرام کنم . سزای اوست. سزای مرد دروغگوئی که زن خودش را در خانه میگذارد و یك زن دیگر را برای گردش باروپا میبرد ...

آنها چه میکنند ؟ فکر میکردم .

لطفاً ورق بزنید

مرد باید هدیه را برای نفس هدیه بخرد ، چون زن هدیه را چون علامت محبت است میخواهد.

خواهش میکنم بمن نگوئید که یك «مرد واقعی» باین مسائل بچگانه و فانتزی بدیده تحقیر نگاه میکند چون در آن صورت دلم برایتان خواهد سوخت . این مسائل هیچگاه بچگانه نیست بلکه با رویاهای یك زن سر و کار دارد و اگر شما نتوانید بسرزمین رؤیاهای او دست یابید ، هیچگاه به قلب او دست نیافته‌اید.

اینرا هم بدانید که نگاهها ، کلمات وژستهای‌دروغی وتبلیغاتی‌کافی نیستند.شما باید زن را متقاعد کنید که از نظر شما زیباست و شما او را زیباتر از هر زن دیگر میدانید . البته هیچ زنی این تحسین لایتناهی را بطور مطلق نخواهد پذیرفت ولی بعنوان اینکه حداقل شما توجه لازم را باو دارید ، خوشحال و راضی خواهد شد .

حالا شاید بپرسید آیا زنها بطور غریزی چنین موجوداتی هستند ؟ آیا روزی تغییر رویه وروش خواهند داد؟ آیا با وسعت نهضت آزادی و مساوات زن این جنبه‌ها از زندگی او خارج میشود ؟ آیا زن صنعتی در جامعه مترقی سوای اینهاست ؟ جواب من اینستکه تا دنیا دنیاست ، زن و احساسات و فانتزی موجوداتی همزادند که از هم جدا نخواهند شد.

تازه اگر شما مخالف نظریات من باشید و اعتراض‌کنان بفرمائید که ، نه گلی، زن صنعتی و متجدد دیگر احساسی و فانتزی پرست نیست ، آنگاه من جواب میدهم که بسیار خوب آقایان ، ولی زنهای امروز شما که در همین عصر و نسل زندگی میکنند هنوز مثل مادر بزرگهایشان اشکشان زود جاری میشود و احساساتشان زود جریحه‌دار میگردد. پس لطفا مواظب آنها باشید واحساساتشان‌را جریحه‌دار نکنید . آنچه مسلم است ما زنها و شما مردها خواهی نخواهی میخواهیم که در کنار هم بسر ببریم و باید هم چنین باشد.

ما همیشه بدنبال دستهای قوی و نیرومند هستیم که تکیه‌گاهمان باشند و عشق و علاقه می‌خواهیم که نثارمان کردد . اگر شما مردها این اصل را رعایت کنید نه تنها زن خودرا خوشبخت خواهید کرد بلکه خود نیز خوشبخت خواهید شد.

مشکلات زن قرن بیست و یکم را بگذارید جامعه شناسان همان قرن حل‌و فصل کنند ، نیاز واقعی زن قرن‌بیستم این بود که من گفتم.

ارادتمند : گلی

THE LANGUAGE HOUSE

خانه‌زبان

ترم‌تابستان

کلاسهای

انگلیسی ــ آلمانی ــ و فرانسه

خانه‌زبان

با همکاری استادان دانشگاه تهران ودانشگاه ملی **در نهم تیرماه** آغاز میگردد . برای آزمایش‌تعیین قوه و ثبت نام با همراه داشتن دو قطعه عکس مراجعه نمائید.

کلاسهای زبان انگلیسی

باروش

E. FRANK CANDLIN

در دوره های مقدماتی ــ میانه وعالی. کلاسهای عادی (۳ ساعت) کلاسهای فشرده (٦ ساعت) و سریع (۱۰ ساعت)درهفته . کلاسهای مکالمه با استادان خارجی. کلاسهای آمادگی برای سال‌اول‌دبیرستان ــ کلاسهای مخصوص خردسالان ــ کلاس های تقویتی برای محصلین‌دبیرستانها و پلی‌کپی های گرامری . دانشجویان پس از طی کلاسهای L. C. , P.L.C. موفق باخذ دیپلم CERTIFICATE OF PROFICIENCY IN ENGLISH LOWER CERTIFICATE IN ENGLISH از دانشگاه کمبریج انگلستان خواهند شد.

کلاسهای زبان فرانسه

با روش

G. MAUGER

در دوره های مقدماتی ــ میانه و عالی .کلاس های عادی (۳ساعت) فشرده (٦ ساعت) در هفته . کلاسهای مکالمه باستادان فرانسوی . دانشجویان پس ازطی یك دوره کامل باخذ دیپلم از SORBONNE DE PARIS نائل خواهندشد

کلاسهای زبان آلمانی

با روش

SCHULZ - GRIESBACH

در دوره‌های مقدماتی ــ میانه و عالی.کلاسهای‌عادی (۳ ساعت) فشرده (٦ساعت) وسریع (۱۰ ساعت) در هفته . کلاسهای‌مکالمه با استادان خارجی . دانشجویان پس از طی یکدوره کامل باخذ دیپلم از GOETHE - INSTITUT IN DEUTSCHLAND نایل‌خواهند شد.

خیابان پهلوی بین چهارراه پهلوی (شاهرضا) و امیراکرم روبروی کوچه بیدی تلفن ٦١٢٠١١

انتقام زشت...

شبها که تنها میشدم میاندیشیدم که الان سرگرم چه کاری هستند ؟ عشقبازی‌میکنند؟ راز ونیاز عاشقانه دارند ؟ خوابیده‌اند ؟ بیدارند ؟ پهرکافه‌ای بروند فرهاد پشت پیانو می‌نشیند و بعشق (نازی) برای‌مردم پیانو مینوازد . آهنگ پائیز و آهنگهای دیگر را و بعد گوشه‌بار ، در یك کنج نیم‌تاریك و خلوت درآغوش هم‌فرومیروند وسربرشانه یکدیگر می‌نهند. چه تصورات دردناکی . هرشب تا صبح این مناظر را نه‌یکبار و دوبار بلکه هزاران‌بار درصفحه خاطر جان می‌بخشیدم . سرانجام آنروز رسید. آنروز که روز انتقام بود . روز رهائی دیو هولناك درون من بود. روز سیاه بود . روزی که شب بود .یکشب بی‌ستاره وعفن. من با پای پیاده در یك مرداب مرگبار براه افتادم . بکدام طرف؟ نمیدانستم . فقط این را میفهمیدم که دیو انتقام هدایتم میکرد و مرا بسوی تاریکیها میبرد .

آن مرد که بود ؟ بخدا اگر یکبار دیگر او را ببینم‌نمیشناسم . نه نامش را میدانم و نه چهره‌اش را بخاطر سپردم. نه من او را میشناختم و نه او مرا دیده بود ومیشناخت . اما گرگ گرسنه‌ای بود . مثل همه گرگان که همه‌جا هستند وبلدند چگونه طعمه خود را بیابند و بدرند و باقیمانده لاشه‌اش را بگذارند و بروند. آری. اعتراف میکنم. من خودم‌راتاسرحدیك حیوان پائین آوردم . من خیانت کردم . انتقام گرفتم و گریه‌کنان بخانه بازگشتم . با مردی که قبلا ندیده بودم وبعدا نیز نخواهم دید. شاید اصلا اهل تهران نبود زیرا لهجه‌ای ناآشنا داشت . این مهم نبود . مهم این بود که من از شوهرم انتقام‌گرفتم ودرحالیکه‌زارمیگریستم بخانه آمدم .

از خودم بدم آمده بود . چه‌کثیف ومنفور و زشت‌شده بودم. من دیگر آن فرشته پاك ومقدس نبودم اما هیچکس جز خودم از این راز آگاه نبود . چند ساعتی گریستم و بعد دوش گرفتم و یك قرص مسکن اعصاب خوردم و خوابیدم . ساعت سه بامداد بود که بیدار شدم . بیشتر از ده ساعت خوابیده بودم . آرامشی‌داشتم که در آن یکماه ونیم سابقه نداشت. دیو انتقام رفته بود . زادگاه او را خالی میدیدم . او دیگر بازنمیگشت زیرا همه‌چیز پایان یافته بود . او دود شده و تنوره کشیده و بآسمانها صعود کرده بود . انتقام ؟ نه دیگر . ازاین بابت کینه‌ای نداشتم . این را حق خود میدانستم . این جزای او بود . سزای او بود . مردی که بزنش خیانت کند .. ای خدای بزرگ . من چرا این دادگاه را تشکیل دادم وچرا خودم قاضی آن شدم و چرا حکم غیرعادلانه صادر کردم. چه دادگاه احمقانه‌ای .

از فردا حال دیگری داشتم. انتظار. انتظار بازگشت فرهاد که بخندم و قهقهه بزنم و سوغاظ و بدبینی‌اش را تحریك‌کنم. انتظار بازگشت او که بگویم می‌میدانستم تو با نازی رفته بودی، منهم اینجا چندان بد نگذراندم . انتظار اینکه بیاید تا دلش را بسوزانم و غرور و شخصیتش را خرد کنم و قلب واحساسش را زیربا بیفکنم. بله . من باو خیانت کردم حالا منتظر بودم که رنجش بدهم .

انتظارهم سخت است. چه برای‌تجدید دیدار باشد و چه بمنظور آزار، امابالاخره انتظار بپایان رسید و او آمد . ساعت ده‌ونیم یازده شب بود . من دراتاق‌خواب مشترکمان خوابیدم بودم. خواب نبودم. داشتم چرت میزدم و فکر میکردم. از پنجره آسمان پرستاره اوائل بهاررامیدیدم. ماه بدر کامل نبود اما روشنائی نقره‌رنگی بزمین میپاشید . بوی گل از پنجره بدرون میآمد و بمشام میرسید . من یکدنده خوابیده بودم و فکر میکردم و بآسمان می‌نگریستم . گاهی چند دقیقه خوابم میبرد اما باز بیدار میشدم. آنشب بی‌آنکه خودم بدانم حال دیگری داشتم . علتش نامعلوم بود .

درچنین حالتی بودم که صدای‌زنگ در برخاست. از جای جستم زیرا سابقه نداشت درآن ساعت شب کسی زنگ در خانه ما را بصدا درآورد . فکرم متوجه فرهاد شد ولی زود بخودم گفتم اونیست. فرهاد تلگراف‌نکرده نمیاید. قرار بود همانطور که بدرقه‌اش کردیم‌استقبالش‌کنیم. پس کیست ؟ خواهرم نیست ؟ شاید. اما او چکار دارد ؟ چرا این وقت شب. نه دراتاق مجاور میخوابید که من تنهانباشم. بصدای بلند گفتم :

ــ نه . نه . زنگ میزنن.

او جواب‌آلود جوابداد :

ــ قربون رفت .

قربان باغبان ما بود . از فردای شبی که فرهاد رفت او در خانه‌مامیخوابید که من و نه تنها نباشیم . دو زن دریك خانه تنها . خودم را بپنجره رسانیدم و به‌حیاط نگریستم . آلاچیق نسترن‌پرگل مانع بود که در را ببینم. از آنجا فقط زمستانها در ورودی خانه دیده میشد . چراغ حیاط را قربان روشن کرده بود . در که بازشد فهمیدم فرهاد آمده زیرا صدای قربان را شنیدم که با خوشحالی سلام کرد .

خدا میداند چه حالی شدم . ابتدا یخ‌کردم و بعد داغ شدم . مثل انسانهای تب‌دار . قلبم فرو ریخت و نفسم تنگی کرد . هم خوفم شده بود و هم بدم‌آمده بود . اوه . او آمده . پس مانده تنش را برای من آورده . حتما مرا درآغوش میگیرد و سخن از عشق میگوید . ازفراق. ازجدائی سه‌ماهه حرف میزند. سخره‌است. باو میخندم . مسخره‌اش میکنم و سراغ (خانم‌ناز) را میگیرم . می‌پرسم نازی‌خانم هم آمد ؟ لابد بچه‌دار هم شده‌اید .

قربان با جامدانها بالاآمد. من چراغ اتاق را روشن کردم و خودم را با لباس خواب حریری که بتن داشتم درآئینه نگریستم . خواب‌آلود اما زیبا بودم. کمی ادکلن بموی سر و سینه‌ام زدم . اوه . پس فرهاد کجاست . صدای پایش را می‌شنیدم . سنگین قدم برمیداشت و با صدای گرفته و خسته‌ای با قربان حرف میزد .

ــ برو بیست تومن به راننده تاکسی بده . ازش تشکرکن. درم ببند. چراغهای حیاط را خاموش‌کن.

بعد باهمان سنگینی بالا آمد. عجیب بود . مثل اینکه زانوانش قدرت نداشت از پله‌ها بالا بیاید . دستش را بدیوار گرفته بود . در را بازکردم و کلید چراغ هال را زدم و بیرون رفتم و ناگاه خود را با فرهاد روبرو دیدم . من خنده برلب داشتم اما تا چشمم باو افتاد خنده روی لبهایم خشکید . ای خدای بزرگ. چه‌می‌بینم ؟

فرهاد آن فرهاد زیبای من نبود . ریش‌گذاشته بود. آشفته و خسته بود. در شب عینك‌دودی زده بود و ازهمه‌عجیب‌تر کراوات سیاه داشت و یك‌روبان مشکی به یخه‌کتش‌سنجاق کرده بود . دل‌درسینه‌ام افتاد و با وحشت بازوانش را گرفتم و پرسیدم :

ــ خدا . فرهاد . این چه وضعیه. چی‌شده ؟

بزور لبخندی زد و خم شد و گونه مرا بوسید و گفت :

ــ آسمانها لرزیدن و فروریختن . همه‌چیز تموم شد .

ــ چی داری میگی ؟ من نمیفهمم.

وارد اتاق شد . کتش را بیرون آورد و پرت‌کرد و لب تخت نشست‌ودهان تلخش را مزمزه کرد و گفت :

ــ حموم داغه ؟ میخوام حموم‌کنم.

ــ آره . حموم حاضره . امافرهاد. تورو‌خدا حرف بزن .

نشستم و زانوانش را درآغوش گرفتم وملتمسانه جمله‌ام را تکرار کردم.عینکش را برداشته بود . پلکهایش متورم و دیدگانش اشك‌آلود بود . چنین بنظر میرسید که روزها و شبهای فراوان گریه کرده . باخستگی گفت :

ــ نمیشه صبح برات بگم؟

ــ نه . نه . من تا صبح دیوونه میشم .

آهی کشید و اظهار داشت :

ــ‌چی‌بگم. گفتم‌که محراب آسمان فروریخت و ویران شد . (نازی) مرد.

ــ چی میگی ؟ نازی ؟ چرا؟ اون‌که خوب بود . سالم بود .

ــ تو فکر میکردی سالمه اما اون از چهار سال قبل مریض بود . یك‌بیماری غیرقابل‌علاج زنانه . قبل ازاینکه من‌باتو ازدواج کنم عملش کردن . چند ماه خوب بود بعد دوباره عفونت و خونریزی شروع شد . شاید توبارها توی دلت بمن ونازی سوغظن بردی . مامیفهمیدیم اما حرفی نمیزدیم. اون اصلا زن نبود.چطور میتونست با من رابطه‌ای داشته باشه ؟ بارها بهش گفتم که جریانو با تو درمیون‌بذاریم اما اون راضی نشد . میگفت زنت‌بدبده ترحم بمن نیگا میکنه . طفلکی ازترحم بدش میومد .

ــ خوب . خوب . بگو .

ــ هیچی . این اواخر حالش‌بدشد. دکتر گفت ببرینش اروپا، پیشنهاد کردم‌که بتو بگم بازم راضی نشد. اونو فرستاده‌بودم خودم رفتم . از تو معذرت میخوام که بهت دروغ گفتم . این دروغ اجباری‌بود. برای فریب تو نبود . ناچار بودم. رفتیم. سه‌روز بعد از ورودمون بستری شد و یکهفته بعد عملش کردن اما وقتی جراح از اتاق عمل بیرون اومد فهمیدم که‌امیدی نیست. همینطور بود . بمن گفت که کار از کار گذشته و تمام شکم نازی فاسد شده . گندیده .

اینجا که رسید صورتش را میان دو دست گرفت و هق‌هق‌کنان ادامه داد :

ــ نازی سه‌شب بعد مرد . مرد. نازی مرد . بخدا باورنمیشه . وقتی میخواست بمیره دست منو توی دستش گرفته بود . از من خواست که بتو بگم چقدر دوستت داشت . بمن سفارش کرد که نسبت بتو مهربان باشم . گفت اگه زنتو اذیت‌کنی نمی‌بخشمت .

و دیگر نتوانست بحرف ادامه دهد. برخاست و باتاق خودش دوید و در را از داخل بست. صدای گریه‌اش رامی‌شنیدم اما از او بدتر من بودم . ای خدا . کمکم کن که آخرین سطور را براحتی بنویسم . چه حالی داشتم . حال مرا میتوانید قیاس‌کنید . من روی گمان‌بد،

بابك فرید دانش‌آموز سال اول‌دبستان ملی پیوند (گروه فرهنگی خوارزمی) درسال تحصیلی ۴۸ــ۴۹ درانگلیسی وفارسی شاگرد ممتاز شده‌است.

خواهران ممتاز

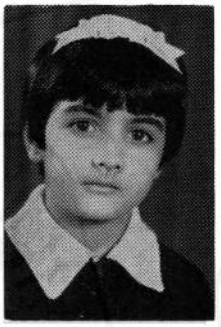

گیتا سید جعفری اولیاء دانش آموز کلاس اول دبستان فاطمیه که با معدل ۱۹٫۷۱ رتبه اول را حائز گردیده است.

سیماسیدجعفری اولیاء دانش‌آموز کلاس دوم دبستان ملی پیروز که با معدل ۱۹٫۷۵ رتبه اول را حائز گردیده است ضمنا نامبرده سال گذشته نیز شاگرد اول بوده است.

در بازکن برقی اس. ام. ام.

با گوشی رنگی
سفارشات
تلفنی
پذیرفته
میشود

تلفن ۳۳۲۶۰۹

مرکز پخش امیرآباد شمالی ایستگاه شیراز ساختمان ناهید طبقه سوم شرکت شکوهمند
از شهرستانها نماینده فعال میپذیریم

روی عجله ، روی‌قضاوت نادرست بشوهرم بمردی فرشته خصال باتمام فضائل عالی انسانی خیانت کرده بودم . وای. چقدر غافل بودم . های‌های گریه را سردادم و خودم را روی تخت انداختم . تقریبا از حال رفتم اما درهمین وضع‌و حال صدای پیانوی فرهاد را می‌شنیدم که آهنگ‌پائیز را می‌نواخت .

آقای مطیعی . اکنون که این نامه را برای شما می‌نویسم دوماه و شاید بیشتر ازآن‌واقعه گذشته . من از عذاب وجدان هرشبه ، صد ، هزاربار میمیرم وهزاربار زنده میشوم . روحم فاسد شده ، قلبم مجروح است و نمیدانم چکنم ؟ برای آسایش ضمیر و راحتی وجدان بایدبشوهرم حقیقت را بگویم اما چطور ؟ اگر نگویم دیوانه میشوم و اگر بگویم او را میکشم. پس چکنم ؟ شما سرگذشت عبرت‌آموز مرا بخوانید و بگوئید چکنم ؟ کمکم کنید . زودتر بگوئید چکنم ؟ زودتر .

پاسخ بر سر دوراهی
«همین هفته»
«انتقام زشت . . .»

وقتی نامه این خانم را خواندم‌بقدری ناراحت شدم که پشتم عرق کرد.چندشم شد . در عین حال سخت خشمگین وشمشّز و عصبی شده‌بودم دلم برای اومیسوخت. این زشت‌ترین و پلیدترین عملی است‌که امکان دارد یک‌زن مرتکب شود . خیانت بشوهر آنهم برای گرفتن انتقام . یعنی ارتکاب یک‌عمل بسیار زشت برای‌انجام‌یک زشتی دیگر . حتی در عقب‌افتاده‌ترین ملل واقوام عالم ، در میان وحشیان‌افریقا و بومیان استرالیا زن خائن را عذاب میدهند و میکشند و گاهی زنده زنده میسوزانند . پس این کاری است که‌زشتی وقباحت آن نه‌تنها از دیدگاه شرع مقدس اسلام بلکه در کلیه ادیان و مذاهب واصولا از نظر انسانیت مسلم گردیده است. زن فقط بخاطرمادر بودن حرمت دارد واین حرمت را قبل از هرکس باید خودش رعایت کند و محفوظ بدارد . زنی‌که بزن‌بودن خویش حرمت نگذارد انسان نیست . غیر از عنف و اجبار علت هم آغوشیدن بایک مرد بیگانه هرچه باشدقابل عقوبت است و من بعید و شاید محال میدانم که شوهری چنین زنی را ببخشد . نمونه‌ای ازاین مورد استثنائی رادارایم که‌در هفته و یا هفته های آینده می‌نویسم. خواهید دید که حتی با توجه باجبار و عنف مسئله از نظر شوهر قابل‌گذشت نیست و هیچ مردی نمیتواند نسبت باین امر خاص بی‌توجه و بی اعتنا بماند مگر در مواردی‌که علم جدید انحرافات‌جنسی وروانی را ثبت کرده است. این نیز بقدری از نوادرمحسوب میشود که‌فی‌المثل بگنویم در فلان نقطه جهان باران شن بارید.

یقین دارم که پس از مطالعه این ماجرا همه خودشان را بجای آن مرد بیگناه جوانمرد و بزرگ منش می‌گذارند و آنگاه قضاوت می‌کنند و خدا میداند که دراین قضاوت هر قدر گذشت وجود داشته باشد باز وضع سابق را اعاده نمیکند . اصلا چنین زنی دیگر نمیتواند آن باشد که بود و طبعا هیچ‌عذری‌موجه نیست و هیچ منطقی قابل قبول واقع نمیشود.

من دراین مورد نیز چون موارد دیگر یکطرفه داوری نمیکنم و رعایت احساسات و عواطف آن زن را میکنم و شرایط وعوامل را نیز یک‌بیک وموبمو مطمح نظر قرار میدهم معهذا نمیتوانم جز جدائی و طرد برای آن زن جزائی در نظر بگیرم. آخر چرا ؟ خیانت‌مردثابت نشده‌بود . بفرض ثبوت نیز زن‌حق‌نداشت خویشتن را تاحدیک روسپی پائین بیاورد و شأن زنانه خودرا نزول دهد وبصرف کینه وانتقامجوئی آغوش را بروی‌مردی بیگانه و هرزه بگشاید . بله . میدانم به چه فکر می‌کنید ! منهم متوجه شدم. میخواهید بگوئید اشتباه . مهم‌نیست‌بگوئید اما میدانید که‌در مورد کلمه اشتباه در کتابها زیاد وصف شده . این را اشتباه نمیگویند . اشتباه وقتی است که شبهه ایجاد شود وما چیزی را بجای چیز دیگری بگیریم . متاسفانه ما در محاوره روزمره اشتباه را بجای ندامت قرار میدهیم واین درست نیست . عمل بدی مرتکب میشویم که به ندامت میانجامد آنوقت قیافه‌ای میگیریم ، دستها را بهم میمالیم و میگوئیم ببخشید اشتباه کردم. آخرخطائی‌که باداناثی و مقدمه‌چینی، عالما عامدا انجام پذیرد اشتباه نیست . مثل‌کار این خانم . حالا بازهم میگوئید او اشتباه کرد ؟ پس بگوئید خطا کرده و نادم‌شده لیکن خطاهم تا حدی قابل بخشایش‌است و وقتی باین عظمت برسد چگونه‌میتوان ازآن گذشت ؟

خوب . بعقیده‌شما چه باید کرد؟ این خانم از کدامین راه برود ؟ من این سؤال را با چند نفر آشنا و بیگانه که در طول هفته با آنها برخورد‌داشتم درمیان گذاشتم. اینست‌پاسخی‌که بمن‌دادند.

آقای حسن پستا ، لیسانسیه دبیر دبیرستانهای تهران :

من از شنیدن این ماجرا البته ناراحت شدم ، اما پیشنهاد میکنم که بیائیم کمی عادلانه‌تر و بدون تعصب مرتب بودن قضاوت کنیم . شکی نیست که این خانم عمل بسیار بسیار زشتی مرتکب شده، امابابد انصاف داد که حتی‌عاقلترین‌ودانا‌ترین مردان دنیا نیز تحت تاثیر عوامل خارجی وباطغیان احساسات وعواطف دست‌بکارهای جنون‌آمیزی میزنند . عرض کردم‌من‌این را نه ازبابت بری‌ساختن این خانم‌میگویم بلکه در حد یک انسان متعادل میخواهم عادلانه قضاوت کرده باشم. اگر این نکته را قبول داشته باشیم که هرکس ممکنست اشتباه بکند باید بپذیریم که امکان اشتباه برای‌این خانم که همه چیزش بظاهر مورد تجاوز و تاراج قرار گرفته بود بیشتر و شدیدتر وجود داشت. فراوانند خانمهائی که شوهرشان حتی از معشوقه خویش در خانه پذیرائی می‌کند ، اما آنها صبر و بردباری نشان میدهند ودست بچنین اعمال انتقامجویانه سفیهانه نمیزنند اما باید توجه داشت که هیچ دونفرآدمی دراین دنیا مثل هم پیدا نمیشوند ودرمورد همه آدمیان با توجه به عالم درونی‌وروانی نمیتوان حکم واحد داد . طبیعت افراد باهم متفاوت است و در هرکس یک‌واکنش طبیعی شدیدتر وقوی‌تر از واکنش های دیگر میباشد و دراین خانم حس‌انتقامجوئی ناگهان طغیان کرده و کار را بجائی کشانیده که متاسفانه پایان راه پاکیهاست.

این را من در مقام توضیح گفتم اما اینکه خانم مذکور حالابابد چه کند بی‌اندازه مشکل است . مشکل از جهت انتخاب راه واتخاذ تصمیم . گوئی‌اینکه سخت و شاید غیر ممکنست که کسی خودرا بجای دیگری بگذارد اما من اگر بجای این خانم بودم که نمیتوانم باشم ماجرا را بآن مرد نمیگفتم و با عذاب‌وجدان میسوختم و میساختم . من فکر نمیکنم که آن آقا این خانم را طلاق میدهد و دور میاندازد ، زیرا این حداقل مجازات اواست فقط‌باآنمردبیچارهمیاندیشم که در پایان همه خوبیها وبزرگواری‌ها چنین پاداش دردناکی بگیرد. راستی دلم بحال آن مرد میسوزد.

آقای کاظم آزاد خونساری تکنیسین :

من پیشنهاد دیگری دارم. بهترین‌راه اینست که این خانم ازشوهرش تقاضای طلاق بکند . بدون علت ، بدون بهانه . وقتی جدا شد ماجرا را طی نامه‌ای برای او بنویسد و بهرچه بود اعتراف کند. کمترین سود اینکار اینست که آن مرد فکر نمیکند بخاطر ترس از طلاق گریه وزاری میکند و ناراحتی از عذاب وجدان نشان میدهد . بعدا (فرهاد)خان بدون خشم روی موضوع فکر میکند. وقتی آنها زن و شوهر نباشند تعصب تاحداکثر امکان ضعیف میشود و نتیجه اینکه روی داوری اثرکمتری میگذارد.

نیرالزمان راجی خانه دار :

من نمیگویم این خانم کار خوبی کرده اما شما مردها خیلی بی‌انصافید. همه عمر به حقوق زن تجاوز می‌کنید، در مقابل‌چشمان‌زن‌بیچاره‌چشم‌چرانی‌وهوسرانی می‌کنید ، معشوقه می‌گیرید و هزار و یکجور کارنابایست دیگر و خود از شایسته مجازات نمیدانید .هیچیک ازمردها را باین گناه سنگسار نکرده‌اید ، اما بیچاره یک‌زن . اگر یک زن بخت‌برگشته اشتباه کند ، بلغزد ، پایش را کج بگذارد دنیا را زیر و رومی‌کنید، قصه‌اش را در مجله می‌نویسید ، هو و جنجال راه میاندازید و میخواهید مانندجادوگران قرون وسطائی اورا زنده زنده درآتش بسوزانید . گفتم که این خانم‌کاربسیاربدی کرده وراه زشت وغلطی رابرای‌گرفتن‌انتقام برگزیده اما این دلیل نمیشود که اورا مهدورالدم بدانید.

حالا این زن چکارباید بکند عقیده من‌اینست که رک و راست ماجرا را برای شوهرش تعریف کند و علل اقدام‌باین عمل را نیز مو بمو تشریح کند . اگر خواست با او زندگی کند و اگر نخواست که هیچ ، به‌عقیده من این‌شوهرتا حدی مقصرخودش بود که برای رعایت دل یک زن غریبه زن خودش را نامحرم میدانست و حقایق باین مهمی‌را ازاو پنهان میداشت. اگراو بازنش رفیق بود وباومیگفت که علت ترحم من نسبت به (نازی) چیست‌کار باینجا نمیکشید، سهل‌است‌بسیاربسیارآسانتر هم میشد.

شکوه لوشانی کارگر :

چکار دارد بگوید . مدتی که‌بگذرد بطور کلی فراموش میشود و وضع بحال عادی بازمیگردد . من اگر بجای او بودم البته‌اینجور زشت و ناروا انتقام نمی‌گرفتم اماوقتی کارباینجامیرسیدلام‌تاکام حرف نمیزدم. از خیلی حرفهاوشجاعتهابوی خون بمشام میرسد . بمرد ها هم زیاد نمیشود اعتماد کرد زیرا یکوقت بسرشان میزند و رگ غیرتشان جوش میآید.

یک چیز دیگر هم میخواهم بگویم البته برای خانم های دیگر که دراین شرایط هستند . اینکار انتقام گرفتن‌نیست. آبروفروشی است . احمقانه است. بعلاوه دراین قبیل موارد مرد کمتر گناهکار است تازن . اگر قرار باشد زنی انتقام بگیرد باید از رقیب خودش بگیرد نه‌از شوهرش . مردرا زن وسوسه و خانه‌خراب میکند.

این بود عقیده و نظر چندتن از خوانندگان ما تا تصمیم خانم چه باشد. ماازین مطالب رابرای عبرت شماخوانندگان عزیز انتخاب و چاپ می‌کنیم . امیدواریم برای آن عده از خوانندگان ما که در شرایط مشابه هستند درس عبرت باشدو بدانند که اقدام باین نوع اعمال هم از نظر شرعی وعرفی‌مستوجب‌جزاست‌وهم‌از جهت روحی و وجدانی.

گیسوی فنی

گیسوی فنی زیبائی نیکند

گیسوی فنی اقتصاد و اقساط

(با گیسوی فنی) زیباتر از همیشه

گیسوی فنی ارزانتر از همه جا

گیسوی فنی
بزرگترین سازنده و وارد کننده انواع گیسو

گیسوی فنی تلفن ۶۶۸۳۳
خیابان پهلوی بین چهارراه پهلوی و امیرآکرم

بانوان و دوشیزگان محترم
سالن زیبائی شکوفا
طبق اصول علمی
زیر نظر متخصص دیپلمه زیبائی از بزرگترین آکادمیهای لندن
ساعات‌پذیرائی ۸٫۵ صبح‌الی۷بعدازظهر
خیابان روزولت شمالی ــ بالای میدان ۲۵ شهریور ــ سه‌راه دیبا ــ جنب بانک پارس طبقه دوم.

فروشگاه لوازم زندگی
تزئینات ایران
پرده کرکره ــ کاغذ دیواری ــ کولر یخچال ــ تلویزیون و انواع وسایل زندگی تلفن ۴۵۵۰۳ ــ میدان ۲۴ اسفند بازار ایران طبقه سوم

کرج
تدریس زبان انگلیسی
در دوره‌های تجدیدی فشرده و عالی
خیابان دانشکده ــ کوی شریفیان
پلاک ۲۳ تلفن ۴۴۰۱

تشکر و سپاسگزاری

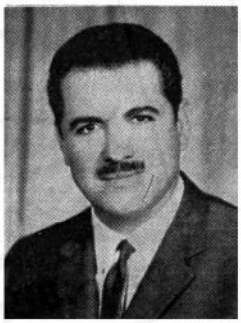

بدینوسیله از جناب آقای دکتر رشید فرخی جراح عالیقدر که با دقت و بموقع آپاندیس خواهرزاده‌ام دوشیزه فائقه کلانتری خاندانی راعمل و او را از خطر نجات داده و نهایت سعی و کوشش و محبت را مبذول داشته‌اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نموده و موفقیت ایشانرا در راه خدمت بمردم از خداوند مسئلت دارم.

رضا کلانتری خاندانی

روزی خوش ...

بقیه از صفحه ۷

جایزه به علیرضا دادند و او شاخه گل را بدست گرفته بود و دور سالن میگشت و میگفت: «اینهم جایزه من ، اینهم‌جایزه من ...»

شاهنشاه پس از پایان برنامه از سالن بیرون رفتند و هنگام خروج بشوخی به بچه ها که خبردار سر راهشان ایستاده بودند گفتند : «خوب ، حالا دیگه‌آزادید.»

والاحضرت ولیعهد کتاب های‌کاروان و کورش کبیر و۵ کتاب دیگر را جایزه گرفته بودند. با اجازه از حضورشان کارنامه‌شان را گرفتم و خواندم . شهبانو در ثلث دوم پشت کارنامه درمحل نظریه‌ولی دانش آموز نوشته بودند: «امیدوارم که درآینده رضابرای بعضی از دروس‌بیشتر کارکند.»

شهبانو پس از بدرقه شاهنشاه دوباره به سالن برگشتند و جوایز معلمان‌دبستان را توزیع فرمودند. خانم دیبا به‌والاحضرت ولیعهد که چند جایزه گرفته بودند می‌گفتند : «میخواستی یك جایزه هم‌برای من بگیری.» از والاحضرت ولیعهدپرسیدم: «تابستان را چطور خواهید گذرانید ؟» جواب دادند : «برای تعطیلات به‌نوشهر و چند روز هم به سوئیس میروم . میخواهم خیلی شناکنم.»

نسل عصیان‌زده...

بقیه از صفحه ۱۱

تقسیم میکرد !! با شروع تابستان ، تشکیل کمپ‌های تابستانی ، پیش‌بینی میشود که به‌تعداد قربانیان مواد مخدر بازهم افزوده خواهد شد . مقامات مسؤول‌شهر‌نیویورك مبارزه جانانه‌ای را با این بلای قرن،آغاز کرده‌اند ولی معلوم نیست که تا چه‌حد موفق خواهند شد . جسد یك جوان ۱۷ ساله‌ای که در یکی‌ازسیصدجایگاه سردخانه پزشکی قانونی نیویورك خوابیده ؛ خلاصه دردناکی از سرنوشت همه جوانانی است‌که در دوزخ مواد مخدر افتاده‌اند. این جوان شاید میتوانست معلم خوبی، موسیقیدان بزرگی یا دست‌کم کارگر ماهری باشد . ولی اینك تنها نام ونشانی که از او در دست‌داریم ، یك تکه کاغذ است که به انگشت پایش بسته‌اند : « نام : اوردوز — علت مرگ : افراط در استعمال مواد مخدر ! »

آدمخواری در قرن بیستم !

فساد و گمراهی گروهی‌ازنسل‌جوان‌آمریکا، فقط به استعمال مواد مخدر محدودنمیشود. محاکمه قاتلان بیرحم « شارون — تیت » و چهار مهمان او ، — که هم‌اکنون جریان دارد — دراین‌باره حقایق وحشتناکی را نشان داده است . «فرانسوا — ریبادو — دوما » نویسنده فرانسوی و «ژرژ—دمه» که‌اخیرا کتابی بنام « بردگان شیطان » منتشر کرده است ، قتل عامی را که در خانه «شارون—تیت» بوقوع پیوست، و درحقیقت یك « قصابی بیرحمانه » بود ، یك جنایت ساده نمیدانند ، بلکه آنرا منسوب به گروههائی از جوانان میدانند که تحت‌تاثیر مواد مخدر ، شیطان را میپرستند ، و مثل شیطان‌پرستان قرون وسطی در اروپا ، از خوردن گوشت و خون آدمها نیز ابائی ندارند . گفته میشود شوهر « شارون — تیت» یعنی «پولانسکی» که کارگردان مشهوری‌است. فیلمی ساخته بود درباره انجمن‌ها‌و‌گروهها وسازمانهای نیمه‌مذهبی آمریکا ، که در آن اسرار آنها فاش میشد ، و افراد این گروههای مخفی ، بعنوان انتقام ، همسر او ، یعنی «شارون—تیت» را کشته‌اند . «چارلز — مانسون» که سی و هفت پرونده ارتکاب جرم دارد ، و فرزند یك روسپی است ، درحقیقت یکی از همین گروههای شیطانی را اداره میکرد . او گاهی خود را «شیطان» و گاهی «مسیح» مینامید. خوداو ادعا میکند که دارای نیروی هیپنوتیسم است ، اما حقیقت اینستکه «بردگان» او که درمیان آنها بیست‌دختر جوان دیده میشود ، برده و اسیر مواد مخدر بودند . یکروز «چارلز—مانسون» به یکی از بردگان خود بنام «سوزان — آتکینز» — که هم اکنون بعنوان یکی‌از قاتلان شارون—تیت محاکمه میشود — و نیز به دو دختر دیگر دستور داد که در خیابان «سانتا—مونیکا» (لاس‌آنجلس) لخت و عریان بگردند و گدائی کنند و پولش را به «مانسون» بپردازند . سوزان و دو دختر دیگر فورا دستور مانسون را اجرا کردند، ولی درحقیقت هروئین و ماری‌جوانا بود که آنان را چنان ازحال عادی خارج ساخته بود که کمترین شرم و حیائی از عریان بودن خود نداشتند . شعار «مانسون» چنین بود : « در جهان ته جنایتی وجود دارد و نه گناهی ! »

«سوزان» در دادگاه شرح‌داده است که چگونه فرقه های افراطی نسل جوان و معتاد آمریکا ، گرفتار افکار و اندیشه‌های شیطانی است . او میگوید : « مانسون بما میگفت که : عزیز از ما ، هم خدا هستیم و هم شیطان ! و وقتی کسی را می‌کشیم ، نمیتوان این کار را جنایت خواند ، چونکه درحقیقت خودمان را می‌کشیم و یا شیطان را !!» میدانیم که شیطان‌پرستان ، همیشه شیطان را در جامه سیاه تصویر کرده‌اند ، و خود «سوزان — آتکینز» ماجرای قتل « شارون — تیت » را چنین توصیف‌کرده است : « ما پنج مرد و دو دختر بودیم‌که همه لباس سیاه پوشیده بودیم، و دستکش‌های‌سیاه بردست داشتیم ، و هرکس‌چاقوئی یا طپانچه‌ای داشت . همه ما تحت‌تاثیر ماده مخدر «ال.اس.دی» بودیم ، و « شارون — تیت» را من و آن دختر دیگر کشتیم . اومیگریست و می‌گفت : « بگذارید دست‌کم بچه من بدنیا بیاید !»، ولی ضربات چاقو صدایش را خفه ساخت.»

درماههای اخیر این گروههای معتاد، جنایات دیگری نیز مرتکب شده‌اند : در شهر «بستون» جسد دختر دانشجوئی را پیدا کرده‌اند که با ضربات چاقو کشته شده بود ، و کله‌اش را نیز با تبر شکافته بودند . بر روی جسد این دختر بیچاره گردی پاشیده بودند که درست همان‌گردی است که شیطان‌پرستان قرون وسطی بکار میبردند .

در شهر « سان — خوزه » دو دختر خیلی جوان را با سیصد ضربه چاقو کشته‌اند . تحقیقات پلیس نشان داد که خون این دو دختر را خورده‌اند . وقتی قاتلین — که دختران و پسران جوان بودند — دستگیر شدند اعتراف کردند که به گروهی وابسته‌اند که خون جانوران و آدمها را میآشامند !! و هنگامی که کسی به‌عضویت این گروه پذیرفته میشود، باید در جلسه اول دل و روده گرم یك جانور راکه‌تازه کشته‌اند ، بخورد !!

سرعت گسترش گانگستربازیهای کودکانه — که بدست کودکان دوازده چهاردهساله انجام می‌گیرد — و رواج قتل‌هائی‌که بدست کودکان سیزده‌ساله‌انجام میپذیرد ، جامعه آمریکا را در وحشت فرو برده است . سلاح تقریبا دردسترس‌همه‌کس هست ، و حالا دیگر کودکان هم،اختلافات خود را با پدر و مادر و دوستان خویش ، با اسلحه گرم حل و فصل می‌کنند. اما این گمراهی فقط خاص آمریکا نیست . انگلیس درموارد دیگری رکورد را در دست دارد !

سکس و مواد مخدر درانگلیس

انگلیس با کلوبهای خود مشهوراست. کلوبهائی که مردان نسبتا مرفه در آنجا جمع میشوند و بریج و بیلیاردبازی‌میکنند و از سیاست و تجارت حرف میزنند. لیکن اکنون مشغله اساسی اعضای این کلوبها ، دوچیز است : سکس و مواد مخدر ! یك روزنامه‌نگار آمریکائی که همراه یکی از دوستان آمریکائی خود وارد یکی از این کلوبهای جوانان شده است ، مینویسد « همینکه پشت یك میز نشستیم ، دو دختر نیمه عریان بسراغ ما آمدند ، و رك و راست گفتند که در اختیار ما هستند . روزنامه نگار آمریکائی خیلی زود کشف کرد که این کلوب منابع درآمددیگری‌هم دارد : نمایش‌های فیلم‌های سکسی و لختی ، و حتی شرکت در فیلمبرداری این فیلمها !.. « چارلی » صاحب این کلوب آگهی‌های جالبی هم در

شاهدخت فرحناز ...

بقیه از صفحه ۷

چند ماه قبل به گروه خردسالان هنرستان بالله ملی‌ایران پیوسته‌است . شاهزاده خانم فرحناز ، اندامی موزون وگیسوانی بلند و زیبا برای باله دارد ، او میتواند دراین رشته پیشرفت های شایان توجهی بکند . هفته گذشته فرحناز در برنامه هنرستان برای اولین‌بار شرکت کردواین موجب مباهات هنرجویان بود ، وقتی‌پرده‌های سن بکناری رفت دختر ها بالباس‌های آبی منگوله دوزی شده روی‌صحنه آمدند . ومیان آنها والاحضرت‌فرحناز با تاج گلی که بروی موها زده بود چه روياثی و دلربا شده‌بود . شهبانو فرح برای اوکف میزدند و از اینکه‌شاهزاده‌خانم را برای اولین بار روی صحنه میدیدند غرق در شادی بودند.

هنرجویان باله «گردش زمستانی» را اجرا کردند و هریك درنقش خود با استعداد وتمرین کافی میرقصیدند. فرحناز گاهی موهای مزاحم را از روی صورتش بکناری میزد و میخندید . او شادتراز دیگران بود ، چند لحظه بعد دخترها روی زمین نشستند و شاهزاده خانم به تنهائی برقص ادامه داد و بعد یکی‌یکی به‌شانه بچه‌ها زد وآنهارا ازرویائی که بدان وانمود کرده بودند بیدار کرد و بدین ترتیب نمایش پایان یافت.

بالرین ها دسته گلی برای شاهدخت آوردند و بخاطر شرکتش دربرنامه ازاو تشکر کردند ، والاحضرت علیرضا در جایگاه فریاد میزد : «نیکول، نیکول کجائی ؟ دیدی که فرحناز چقدر قشنگ رقصید ؟» پرده ها را کشیدند و صدای دویدن بچه ها پشت سن شنیده شد.

چند لحظه بعد والاحضرت فرحناز باتفاق دختر عموی خود مریم پهلوی که اوهم در باله گردش زمستانی شرکت داشت به جایگاه آمدند و شهبانو روی فرحناز را بوسیدند.

وقتی علیاحضرت از سالن نمایش بیرون میآمدند ، والاحضرت فرحناز در لباس باله همراهشان بود ، در رویای‌بچگانه هنوز بیاد داستان «گردش زمستانی» بود و برای مامان تعریف میکرد : ما برای گردش به جنگل‌رفته‌بودیم ، بایدقدم‌هایمان را آهسته و نرم روی پنجه برمیداشتیم‌و دوباره آرام بزمین میگذاشتیم ، آخراگر سروصدا میکردیم حیوانات جنگل که خوابیده بودند بیدار میشدند !

دکوراسیون (تزئین‌داخلی ساختمان و مبلمان)

سازمان بتون آرمه ایران

موسسه امور ساختمانی جدید وابسته‌به

تاحداکثر ۱۰ تیرماه جاری‌ازطریق‌مصاحبه‌شفاهی (جهت تشخیص استعداد) تعداد ۴۸ نفردانشجو میپذیرد. قبول‌یاردواوطلب‌پس‌ازانجام مصاحبه کاملا باختیارموسسه میباشد.

خانمها و آقایانیکه سابقه کارهای‌ذوقی و هنری دارا میباشد نمونه‌ای از کارهای‌خودرا هنگام‌مصاحبه‌همراه‌داشته‌باشند. ساعات‌مصاحبه ۵تا۷ بعدازظهر هرروز.

چهارراه پهلوی شاهرضا ـ مقابل‌بانك تهران کوی نکوئی ساختمان سازمان بتون آرمه ایران

روزنامه « اینترنشنال تایمز » چاپ‌میکند:
« یك کلوب اجتماعی که فقط عده‌معدودی را به‌عضویت خود میپذیرد ، داوطلب دخترانی است که بخواهند با مردان خوش‌فکر آشنا بشوند . برای اطلاع از جزئیات امر ، به صندوق پستی شماره ... نامه‌بنویسید !»

ویا : **«یك زن و شوهر جوان آماده‌اند که فیلمهای خصوصی خود را به‌کسانیکه مایل باشند ، نمایش دهند !!»**

در لندن ، امروز کلمه « برد » (Bird) معنی خاصی دارد : این کلمه ــ که بمعنی پرنده است ــ به‌دخترانی گفته میشود که اصلا خانه و کاشانه معین ندارند ، و متاسفانه بیشترشان دختران خارجی هستند که بامید پیدا کردن کار، آموختن زبان انگلیسی یا حتی تحصیل در دانشگاه به انگلیس میروند . این دخترها چمدان لباسهای خود را دریکی‌از صندوقهای امانت ایستگاه قطار زیرزمینی « ویکتوریا ــ استیشن » میگذارند ، و سپ و روز خود را در خانه این مرد یاآن‌مرد میگذرانند ، و درحقیقت چون پرنده‌ای سرگردان به پرواز های خطرناك دست میزنند . بسیاری از این دخترها ، بجای تحصیل در دانشگاه ، گارسون کافه‌های پست وحقیر ، یاحداکثر مدل عکاسی میشوند ، و «اسکاتلندیارد» هرچندوقت یکبار ، جسد یکی‌از آنها را درآپارتمان‌شان پیدا می‌کند که بدست یك عاشق جسود ، یك دیوانه سادیك، یا یك معتاد دیوانه کشته شده‌اند !

جهانگردی بخاطر سقط جنین

طبیعی است که نخستین ثمره این آزادی بی‌بندوباری که جوانان غرب بدست آورده‌اند ، علاوه‌بر فلاکت‌های مادی و معنوی و روحی و خودکشی‌ها و مرگ‌های فجیع ، تولد کودکان حرامزاده است ، وبهمین جهت مساله سقط جنین و کورتاژ، یکی از مهمترین مسائل دنیای غرب شده است . درماه ژوئیه‌گذشته دولت انگلیس واسکاتلندیارد کشف کرد که عده‌ای از پزشکان‌ودلالها ، بااستفاده از آبستنی‌های غیرمشروع دخترها ، یك‌نوع « صنعت سقط‌جنین !!» را پایه‌گذاری کرده‌اند . درتحقیقات مفصل پلیس معلوم شد که عده زیادی از رانندگان تاکسی‌های لندن ، دختران جوانی را که از سراسر اروپا و خود انگلیس بخاطر سقط‌جنین به‌انگلیس میآیند ، به « آدرس‌های مساعد» راهنمائی می‌کنند ، ولی مساله باین سادگی‌ها نبود . پزشکان و دلالهای انگلیس در «کینهاك» (پایتخت دانمارك) یك مرکز جلب دختران آبستن بنام Individual and Society تاسیس کرده بودند که بظاهر یك مرکز جلب جهانگرد بود . آنها حتی هواپیماهای شخصی برای خود داشتند ، و هر هفته صدها دختر را برای سقط‌جنین به انگلیس میآوردند و از هرکدام ۸۵ لیره (۱۵۰۰ تومان) پول می‌گرفتند. دخترها وقتی به‌لندن‌میرسیدند درهتل‌های مخصوصی جای داده میشدند تا نوبت سقط‌جنین‌شان برسد !! دوازده کلینیك خصوصی دراین تجارت نوظهور دست‌داشتند و در عرض چندماه ۳۰۰٫۰۰۰ لیره (۶٫۳۰۰٫۰۰۰تومان) پول به جیب زده بودند !...

یك روزنامه‌نگار فرانسوی مینویسد: « حالا دیگر دختران سیزده و چهارده‌ساله هم ، قرص‌های ضد آبستنی میخورند . خودمن در لندن ، دو مادر از طبقه‌متوسط را دیدم که اعتراف میکردند‌که از یکسال پیش ، به‌دختران ۱۴ و ۱۵ ساله خود ، قرصهای ضدآبستنی میدهند و دلیل میآوردند که : « بهتر است خود من این قرص‌ها را سرمیز صبحانه به‌دخترم بدهم، چونکه او هرلحظه ممکن است با پسری رابطه داشته باشد ، و قرص یادش برود!!» این دو دختر از چند ماه پیش ، از پدر ومادرشان‌جدا شده‌اند ، و هرروزقرص‌های ضدآبستنی و قرص‌های ویتامین خود را همراه با صبحانه میخورند !! نتایج وخیم این فساد آشکار را شاید بتوان با سخن آگاهانه یك جامعه‌شناس ، روشن‌تر نشان داد . او میگوید : **«حالا در انگلیس دوگروه‌ازدخترها ناراحت هستند:باکره‌ها و روسپی‌ها ! باکره‌ها ناراحتند چونکه دیگر کالائی که آنها در دست دارند ، مشتری ندارد . روسپی‌ها هم ناراحتند چونکه روابط جنسی چنان بطورحیوانی آزاد شده که کسی بسراغ روسپی‌ها نمیرود !!»**

چنین است چهره گروهی از نسل جوان درجهان غرب ! اما دنیای شرق نیز گرفتاریهای نگرانی‌آور خاص‌خودرا دارد.

نگرانی شوروی از بابت نسل جوان

حالا دیگرنوبت‌سالمندان‌روسی است که بدجوانان پرحرارت‌خودبدبین بی‌اعتمادی بنگرند . در آنجا شکاف مابین جوانان و بیران سال به سال توسعه می‌یابد و این امر در هنگامی صورت میگیرد که بچه‌های مارکسیستی در مورد اعتراض به دامن های بسیار کوتاه چیز میآموزند .

«شکاف نسلی» که موجبات نگرانی و اضطراب میلیونها نفر از والدین سایر کشورها ومربیان آنهارا فراهم آورده است در روسیه کمونیست هم دارد تبدیل به مسئله مهمی میشود .

در شوروی یعنی کشوری که‌باصطلاح دیسیپلین مارکسیستی بر آن حاکم است پدران و مادران روزبروز بیشتر از بحد های خود ناامید میشوند .

گروههائی از دانشجویان در مورد مسائلی چون حقوق اقلیت دمونستراسیون‌های غیرقانونی برپا کرده‌اند و اعلامیه‌هائی منتشر نموده و در آن تعقیب روشنفکران مخالف را محکوم کرده‌اند .

مانند آمریکا در اینجا نیز یك «روزنامه زیرزمینی» در بین دانشجویان طرفدار دارد که «تشکیلات» و طرز عمل آنرا بمسخره میگیرد .

سالمندان روسی از مشروب خوری‌و اوباشگری در بین جوانان شکایت دارند.

گروهی از جوانان روسی غالبا هنگامیکه بزرگان آنها سعی میکنند ایدئولوژی کمونیزم را در آنها تلقین نمایند بی‌علاقگی از خود نشان میدهند . آنها هوسها و سرگرمیهای غربی را اختیار میکنند و به دامنهای بسیار کوتاه وموی بلند گذاشتن توجه نشان میدهند و از آنچه که سالمندان آنرا هرزگی جنسی مینامند پیروی میکنند .

این جوانان متهم به قصور در ستایش فداکاریهای بزرگترهای خود که «زندگی کنونی» را برای آنها ساخته و بایشان تقدیم کرده‌اند میباشند .

والدین روسی نیز مانند والدین آمریکائی از این اوضاع و احوال و طرز فکرها متحیرند و نمیدانند چه معامله‌ای باید با جوانان بکنند. عکس‌العمل آنها در مقابل جوانان یا بصورت تنبیه و توبیخ است و یا آنکه کوشش میکنند که‌باملاطفت بآنها پند و اندرز بدهند . جوانان روسی از نظر سیاسی نقش مهمی را در اعتراض‌هائی برعهده داشته‌اند که در آن درخواست شده بود حقوقی که نظرا در قانون اساسی شوروی بافراد داده شده است یعنی حق آزادی بیان ، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات و دادرسی منصفانه باید عملا‌بآنها اعطاء گردد.

گرچه مقامات دولتی سعی میکنند با زندانی کردن ، تبعید کردن و دیگر اقدامات منکوب کننده «جوانان غرب‌گرا» را توبیخ کنند ولی گاهی اوقات صدای یك بزرگتر بدفاع از جوانان‌ودرخواستهای آنها بلند میشود که نمونه بارز آن‌نامه‌ای است که ایوان یاخیموویچ سرپرست یك مزرعه اشتراکی برای میخائیل سولوف تئوریسین برجسته و عضو پولیت‌پورو فرستاده و در آن راجع بمحاکمه چهار جوان مخالف در مسکو اظهار نظر کرده است. نویسنده دراین نامه مینویسد :

«من معتقدم که تعقیب‌جوانان مخالف در کشوری که بیش از ۵۰درصد ازجمعیت آن را از افراد کمتر از ۳۰ سال تشکیل میدهند یك اقدام بسیار خطرناك بشمار میآید و مخاطره‌آمیز است ، این‌چاپلوس‌ها وبله‌قربان‌گوها (که‌تعداد آنها بسیار زیاد شده) و بچه‌نه‌ها نیستند که در باره‌آینده ما تصمیم خواهند گرفت بلکه‌بیشتر جوانان طغیان‌گر ، پرانرژی ، شجاع و اعضای اصیل نسل جوان ما هستند که باید تصمیم بگیرند . احمقانه است که بآنها بچشم دشمنان دولت شوروی بنگریم و بسیار احمقانه است اگر بگذاریم‌آنها درزندان‌ها بپوسند و مورد تمسخر قرار گیرند ، برای حزب اتحاد چنین روبه‌ای بمنزله خود خفه سازی است، برای ما بسیار زشت است اگر نتوانیم با این جوانان به تفاهم‌برسیم زیرا آنها خواه ناخواه یك حزب جدیدی بوجود خواهند آورد».

نگرانی درمورد اخلاقیات

سالمندان شوروی بعلاوه توجه‌زیادی به مسئله سکس در بین جوانان‌دارند دریکی از مقالات ایزوستیا گزارشی راجع به یك

لطفاً ورق بزنید

۸۰ میلیون قرص...

بقیه از صفحه ۹

ــ درصد افزایش جمعیت چقدر است و چه درصدی ایده‌آل‌است؟

ــ بقولی سه درصد و بقولی‌سه‌ودودهم درصد . با این رشد جمعیت در حدود یك میلیون نفر سالیانه جمعیت کشور ما اضافه میشود ، در حالی‌که درصد جمعیت ایده‌آل برای ایران یك و یك درصدتا یك‌ونیم درصداست . با این یك میلیون نفر اضافی اگر بخواهیم برای شروع تحصیل بچه ها کلاس‌های پنجاه نفری ایجاد کنیم در سال فقط‌به۲۰ هزار نفر معلم جدید نیازمندیم و ما اگر پول و بودجه‌اش راهم داشته باشیم نیروی انسانی لازم رابرای جوابگوئی‌به این خواست طبیعی نداریم. برطبق‌آماری که اکنون دردست ماست بچه هائی که حالا پشت در مدرسه ها میمانند ونمیتوانند درس بخوانند بیشتر از تعداد بچه هائی است‌که در سال ۳۵ پشت در مدرسه ها میماندند ، درحالی‌که نزدیك به یك سوم بودجه مملکت به وزارت آموزش و پرورش اختصاص دارد . این مشکل درباره تخت بیمارستان‌ها و مسکن و شغل و غیره نیز صدق میکند .

ــ آیا برای پیشرفت هدف تنظیم خانواده باید قوانین‌جدیدی هم به پارلمان برد و آیا بنظر شما باید قوانین مربوط به کورتاژ اصلاح شود ؟

ــ مسئله سقط های عمدی نه تنها در کشورما بلکه درتمام دنیا مسئله‌بسیاربغرنجی را از نظربهداشت ، اقتصاد واخلاق‌بوجود آورده‌است . تابحال تحقیقاتی که شده نشان‌داده که هیچ مملکتی با ایجادقوانین مشکل نتوانسته جلو کورتاژرا بگیرد.

باین ترتیب در دنیا عقیده تازه‌ای درباره کورتاژ ابراز میشود که یك‌حالت انقلابی‌است برای بدست آوردن آزادی کورتاژ. مثلا درامریکا در یکساله اخیر۳۷ ایالت از پنجاه ایالت قوانین خود را عوض کرده و کورتاژ را آزاد اعلام کرده‌اند.

درایالت نیویورك قانون‌جدیدی برای کورتاژ نوشته شده است‌که برطبق آن ادعا شده که کورتاژ مسئله‌ایست بین طبیب وبیمارش ، واظهارنظر پزشك میتواند به‌یك زن اجازه دهد که آزادانه کورتاژ کند. مسلما در ده‌تا بیست سال آینده در تمام کشورهای دنیا کورتاژ آزاد میشود. درباره مسئله کورتاژ باید بهرمادری این حق‌را بدهیم که تعداد فرزندان مورد دلخواهش را خودش تعیین کند . اکنون درکشورهائی‌که کورتاژممنوع است، کسانی‌که‌پول دارند و مرفه هستند کورتاژ میکنند ، اما این حق بشری از طبقه محروم که‌پول ندارند گرفته شده وعده‌ای که واقعا احتیاج‌شان به محدود کردن بچه ها بیشتراست محروم‌تر و ناکام‌ترند .

ــ اگر برنامه تنظیم خانواده در ایران عملی نشود چه مشکلاتی از لحاظ اقتصادی و خانوادگی‌پیش میآورد ؟

ــ اگر برنامه تنظیم خانواده انجام نگیرد و درصدجمعیت همینطور پیش‌برود موضوع انفجار جمعیت در دنیا پیش‌میآید که مسائل بسیار پیچیده‌ای را ازنظر تامین غذا ، مسکن و کار بوجود میآورد و موجب جنگهای وحشتناك میشود چون ملتی که زمین زیر کشت باندازه کافی نداشت به قانون جنگل پناه میبرد وبه همسایه‌اش تجاوز میکند . اگر برنامه تنظیم خانواده عملی نشود مردم جهان باید به کرات دیگر مسافرت کنند و یا مثلا از نفت غذا تهیه کنند یا زندگی بشکلی درآید که مثلا بشر با خوردن یك قرص در روز بتواند زندگی کند والبته زمان میخواهد که علم بتواند به چنین پیشرفتهائی نائل شود و اگر سرعت افزایش جمعیت بشکل موجود باقی‌بماند دولتها روزی مجبور میشوند که‌افراد ملت را به دریاها بریزند ! وایکاش که چنین روزی هرگز فرانرسد.

لطفاً ورق بزنید

Revlon

برنامه هفتگی متخصصین آرایش و زیبائی رولن
برای پاسخ به سئوالات و حل مشکلات آرایش شما خانمهای عزیز
شنبه ٦ الی پنجشنبه ١١ تیرماه بین ساعات ٩ تا ١٢ ١/٢ صبح و ٤ ١/٢ تا ٧ بعدازظهر درفروشگاه آلن - کوچه برلن نبش پاساژ کمپانی و فروشگاه مکاره - خیابان فرح شمالی

نسل عصیان‌زده

دعوای دادگاهی که در آن دختران پانزده ساله روابط جنسی با مردان ۴۰ ساله‌برقرار کرده بودند چاپ شده بود که پس‌ازانتشار سیل نامه‌های خوانندگان به سوی‌آن‌سرازیر شد. در این نامه‌ها مردم نوشته بودند که ازاین پس فیلمهای خارجی و برخی از فیلمهای روسی را تحریم خواهند کرد و اینکه مد سفیدهانه و چرند دامن کوتاه باید ممنوع گردد و مطالب کتابها بدقت‌بررسی شود و اینکه جوانان بهتراست‌آثارکلاسیک را بخوانند و غیره. در اکثر نامه‌هاحملات زیادی بتمام دخترانی که دارای زانوان لخت یا دامن کوتاه هستند شده بود و پوشیدن دامن کوتاه را مسبب انحراف مردان دانسته بودند. شخصی بنام «آ. راسکین» در مقابل میگفت که زنان باید درانتخاب مد مورد نظرشان آزاد باشند. روزنامه «پرچم لنین» اخیرا به جوانان روسی حمله کرد و آنها را متهم ساخت که از رقصهای غربی مانند شیك‌وتویست تقلید میکنند این روزنامه نوشت که شیك و تویست نه تنها تفریح ناسالم وگناهکارانه است بلکه وسائلی است برای ساختن پلهای ایدئولوژیك، همچنین در مورد تمایل آمیخته بفساد جوانان بزندگی پرزرق و برق شکایاتی بگوش میرسد. در مقاله‌ای که بقلم «ت. کوزفنیکوا» در پراودا منتشر شد ضمن انتقاد از ضیافتهای‌پرخرج فارغ‌التحصیلی نوشته شده بود که دختری به والدین خود اولتیماتوم داده است که اگر لباس گیپور سفید برای او تهیه‌نکنند به ضیافت نخواهد رفت. نویسنده‌می‌نویسد: این چه چیزی است که شخص کم‌سنی را که یك کوپك هم کسب نکرده است وامیدارد که از خانواده خود چنین تقاضای گزافی بکند؟ آیا این تقاضا ها ناشی از توسعه بهزیستی مادی خانواده اواست یا ملاحظات مربوط به پرستیژ یا قواعد سخت مد روز؟ شاید هرسه این عوامل دراین تقاضا دخالت‌داشته باشند. در مقاله‌ای که اخیرا درپراودا انتشاریافت «کی. کوسی یاشکین» که یك مربی است نوشته است‌که بچه مدرسه‌ای فعلی بخصوص آنهاکه در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و همچنین اکثر دانشجویان که از کار کردن معاف‌اند پیش خود خیال میکنند که والدین آنهابایدبدون تردید بتمام نیازمندی ها و حتی بهوسی های آنها جامه عمل بپوشانند بطوریکه ما شاهد نوعی تورم‌ارزشهای‌مادی در مورد جوانان هستیم آنها ارتباط بین نتایج کار وخودکار را در نظر نمی‌گیرند وبابررسی‌هائی که بعمل آمده مخارج جوانان با سرعتی بیش از درآمد والدین آنهاافزایش مییابد و قسمت‌بیشتری از بودجه خانوادگی را جذب میکند.

شکایت دیگر ازاین است‌که جوانان در شوروی اهمیتی برای کار وفداکاری‌های بزرگتران خودقائل نیستند آنهانه‌فقط به نظامیان ۱۹۴۰ که در جنگ ازکشور دفاع کرده‌اند اهمیتی نمیدهند بلکه برای مردان سال ۱۹۳۰ که بنیاد صنایع شوروی را پی ریزی نمودند نیز اهمیتی قائل نیستند.

نیکلای گریباشف نویسنده معروف‌و سخنگوی نسل قدیمی در یکی از اشعار خود بنام (نه، پسرها) که درپراوداچاپ شد خطاب بجوانان روسی میگوید که: «بزرگتر های شما برای این منحمل رنج و فداکاری نشده‌اند که شما خودرا دربازارعابصورت‌لوده‌ها ومسخره‌هادرآورید وبرای دخترهای وامانده گیتار بزنید.» این شکایت رفیق گریباشف بخوبی (شکاف دونسل قدیم و جدید) راکه سریعا دردراخل کشورشماره یك دنیای کمونیست روبه‌توسعه میرود بازگو می‌کند و ضمنا آشکار میسازد که مسئله اختلاف‌دونسل فقط مربوط به جامعه سرمایه‌داری غرب نیست بلکه در اجتماع پرازدیسیپلین‌شوروی نیز جوانهارا‌هی دیگر میخواهند برای زندگی انتخاب کند ■

پسر یك نجار ...

بقیه از صفحه ۲

وزیر فرهنگ کابینه، یعنی خانم «مارکارت - تاچر» را - که حقوقدان و شیمی‌دان است - مامور کرده‌اند که برای نخست‌وزیر، همسری مناسب پیدا کند! چونکه زنانی که با رای خود ویلسون را شکست دادند، از «هیث» قول ازدواج گرفته‌اند!

علاوه بر شخصیت و شیوه زندگی دوکاندیدای نخست وزیری انگلیس، نقش زن و خانواده نیز در این انتخابات، بسیار جالب بوده و در حقیقت «ادوارد - هیث» را زنهای خانه‌دار وکدبانو های‌انگلیسی به نخست وزیری رساندند. چرا؟ خود «ویلسون» گفته‌است: «مرا زنان خانه‌دار شکست دادند، چونکه قیمت هابالارفته بود، و آنها از کاهش مجدد ارزش‌لیره، بیکاری پسران و شوهرانشان، وافزایش مالیاتها میترسیدند.»

سلاحهای پیروزی «ادوارد - هیث» نیز همین مسائل بود. او میدانست که زنان خانه‌دار، حساب وکتاب ودخل وخرج سرشان میشود، وآنها را از کاهش‌ارزش پول، بیکاری، و افزایش قیمت ها میترسانید. «هیث» که سابقا کمتربمیان مردم میرفت، در انتخابات اخیر، مدام به خانه های مردم میرفت، با زن ها درباره زندگی روزانه‌شان بحث میکرد، و بچه‌هارا در آغوش میگرفت. اومیدانست که باآنکه زنها از ۶۳۰ کرسی مجلس عوام، فقط ۲۸ کرسی را دراختیار دارند، وبعد از پنجاه سال که حقرای بدست‌آورده‌اند - فقط ۳ درصدنامزدهای انتخاباتی، زن هستند، اما در انتخابات نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارند، و بهمین جهت سعی میکرد توجه زنهارا بسوی خود و حزب محافظه کار جلب کند. زنهاهم برای نگرانی های‌خود دلایلی داشتند. قیمت‌ها واقعا بالارفته‌بود، وتعداد بیکاران به ۵۴۹٫۶۸۱ نفر رسیده بود. مساله مسکن و خانه، ومستمری پیرمردها و پیرزنها نیز، - که شدیدامورد تقاضای خانواده های انگلیسی است - یکی از شعار های تعیین کننده سرنوشت «هیث» بود.

اکنون که «ادوارد - هیث» برمسند نخست وزیری‌انگلیس‌تکیه زده‌است، ویلسون لاجرم به حساب دخل و خرج شش‌سال نخست‌وزیری خودش میرسد. شکی نیست که او دراین شش سال خدمات گرانبهائی به ملت خود کرده‌است، اما شاید یکی از اشتباهات شخصی‌اش این بوده که بامید انتخاب مجدد، خانه‌اش را به‌قیمت ۱۴هزار پوند (۲۵۲ هزار تومان) فروخته و حالا دنبال خانه میگردد!«هیث» تنها لطمی که در مورد رقیب شکست خورده خودش کرد، این بود که‌باو اجازه داد، یکشنبه هفته گذشته راهم درمقرتابستانی نخست وزیران انگلیس بگذراند! اما ویلسون با اطمینان قاطعی گفته است: «من بازهم نخست وزیر خواهم شد!»

در یك هفته گذشته، جهانیان بسیار سعی کرده‌اند دلایل قانع‌کننده‌ای برای شکست عجیب‌ویلسون وپیروزی عجیب‌تر «ادوارد - هیث» پیدا کنند. گفته شد که ۳۹ میلیون نفر در انتخابات اسم نویسی کرده‌بودند، اما فقط ۳۰ میلیون نفر در صندوق ها رای انداختند. گفته شد که دومیلیون نفر بجای رای دادن، به استراحت در کنار دریا پرداخته بودند. گفته شد که درانتخابات اخیر ۷۲ درصد کسانی‌که حقرای داشتند، رای دادند، و

۸۰ میلیون قرص ...

اسلام‌باتنظیم‌خانواده‌مخالف‌نیست

دکتر عبدالرحیم عمران، دانشیار اپیدمیولوژی دانشکده بهداشت دانشگاه کارولینای شمالی که خود یك فردمسلمان است در سمینار بهداشت خانواده هفته گذشته تهران درباره جنبه های اجتماعی و مذهبی باروری مسلمانان صبحت کرد.

اسلام همیشه مخالف این نظریه است که تعداد بیشتر جمعیت نیروی بیشتری ایجاد میکند و کمیت از کیفیت مهمتر است و برطبق گفته فاگلی (تشویق به عقیده «ازدواج کن و نسل را زیاد کن» درقرآن زیاد، مذهب اسلام برای حفظ سلامت مادران، و حمایت از منافع‌پدران و فرزندان در امر تنظیم خانواده نظریه «بی ضرر بودن» را تاکید میکند، در حقیقت هیچ خانواده‌ای نباید بخاطر ندانستن طرق محدود کردن اندازه خانواده دچار ناراحتی های بهداشتی یا مالی شود. «درقرآن آمده است که: مادرنباید بخاطر فرزندش رنج ببرد و همچنین کسی که بچه برای او متولد شده است، نباید آزار وادیت ببیند.

خوشبختانه تحقیقات اپیدمیولوژیك جدید این نظر بهداشتی اسلامی را که چهارده قرن پیش آورده شده تایید‌میکند و مطالعات در کشورهای مختلف ثابت کرده‌اند که اگر اندازه خانواده خیلی بزرگ باشد اثرات نامناسبی برپیشرفت فرد فرد افراد خانواده دارد. بعنوان مثال تعدادی ازاین اثرات نامناسب که بابزرگی خارج از حد خانواده همراهند عبارتند از: سقط جنین زیاد، مرگ ومیر زیاد در اطفال بعلت بیماریهای عفونی و سوء تغذیه، زیادی دیابت (بیماری‌قند) وهمچنین اختلالات زنانگی درمادران و تقلیل سطح وظیفه مادری‌وتاخیر دررشد ونمو بدنی و فکری کودکان.

در یك ملاقات کوتاه خبرنگار زن‌روز از دکتر عمران پرسید:

- دراین‌زمان که‌مسؤولیت‌اداره‌اموراقتصادی خانواده‌مشترکابدوش‌پدرومادراست، چرابار تنظیم‌خانواده‌رامنحصرا بدوش‌زن‌انداخته‌اند وکوششی برای تهیه‌وسایل‌جلوگیری‌برای آقایان نمیشود؟

و او جواب داد: تحقیقاتی هم شده که نتیجه آن قدرت باردهی مردرامهار میکند اما باید این قضیه را باخصوصیات تشریح و فیزیولوژیك مرد و زن هم تطبیق دهیم. این زن است‌که آبستن میشودواین اوست‌که باید آبستن نشود. بعبارت دیگر آبستنی و انجام اعمال جنسی دوموضوع جداگانه‌اند و در اشاره‌ئی که به جمله قرآن کردم مخاطب زن است‌نه‌مرد. موقعیت زن در اسلام در مقام مقایسه با هرمذهب دیگری بهتر و والاتراست. مثلا نمی‌توانید در هیچ مذهبی قانونی پیدا کنید که زن استقلال مادی داشته باشد اما اسلام این حقرا به زن داده است وبااین روحیه البته اسلام سقط را قبول خواهد کرد، بشرطی که زن تمام راههائی را که برای جلوگیری از آبستنی ناخواسته موجوداست بکار برده باشد. فراموش نکنید وقتی صحبت از سقط عمدی میکنیم، سقطی است‌که باید قبل از ماه چهارم که هنوز جنین شکل انسان بخود نگرفته انجام گیرد، اما بعدازماه چهارم اسلام معتقداست که سقط جنین جنایت است و طب هم قبول میکند که بعد از ماه چهارم خطرات عدیده‌ای برای مادر وجود دارد. خیلی کمتراز تورات و بطور قطع کمتر از انجیل است.)

روایات روشنی درزمینه‌مشکلات‌داشتن بچه‌های‌متعدد درمتون‌اسلامی ذکر شده‌است. به‌گفته پیغمبر اسلام «بدترین سختی هاداشتن اطفال زیاد یا درآمد ناچیز است.» و ابن‌عباس یکی از اصحاب پیغمبر گفته است: «داشتن اطفال زیاد یکی از دونوع فقرات درحالی که تعداد کم اطفال یکی از دونوع ثروت محسوب میشود.» لذا میتوان نتیجه گرفت که اسلام همیشه و در هر شرایطی طرفدار خانواده تنظیم شده ومحدود و معقول بوده است. با درنظر گرفتن خطرات باروری

برگزیدگان ...

بقیه از صفحه ه

هرگز خودم را ربه‌کا حس نکرده‌ام. من هیچوقت سرخودم کلاه نمی‌گذارم. بسیار اتفاق می‌افتد که نسبت به قهرمان زن یک کتاب یا یک فیلم سمپاتی شدید دارم امـا دلم نمی‌خواهد بجای آن‌ها باشم . چون نمی‌خواهم که زندگی‌ام باین شکل آرایش تعیین شده باشد تا یکلی عاری از تازگی بشود . اما کسانی هستند که خودشان را با قهرمان داستان یکی می‌کنند . دختری را می‌شناختم که پس از دیدن فیلـم بانی‌وکلاید دلش می‌خواست گانگستر بشود ومدتی هم دراین فکر بود . بعد فیلـم دیگری دید که قهرمان زن آن یک‌خواننده بود و فکر کرد که خـواننده شدن بهتر از گانگسترشدن است. قضیه‌وقتی خطرناک می‌شود که آدم به یک تیپ بچسبد و بدون ترتیب کاملا منحرف بشود .»

پرسیدیم : آیا واقعا یک داستان. یک فیلم یا یک کتاب میتواند کسی را منحرف کند ؟

الهه گفت : « این بستگی به‌طرزفکر وآمادگی هرشخص دارد . بعضی‌ها ذاتا رومانتیک هستند و خواندن یک‌کتـاب رمانتیک این صفت آن‌ها را قوی‌ترمیکند. بعضی‌هااصولا بدبین‌اند و یک فیلم‌باس‌آور می‌تواند حسابی به‌این طرف هاشان بدهد. این‌جور آدم‌ها خودشان را دریک قصه یا فیلم می‌بینند . اما خوشبختانه این‌فقط یک هوس موسمی است . »

شـری معتقد بود که هر کتاب ، هر فیلم یا حتی صفحه موسیقی روی افراد اثر می‌گذارد . او توضیح داد « اگر یک اثر ادبی یا هنری هیچ تاثیری نداشته‌باشد فاقد ارزش است . اما این که این تاثیر چطور باشد بستگی به سطح آموزش وتجربه خواننده یا شنونده یک اثر و قدرت خلاقه بوجودآورنده آن دارد . »

این‌گفت‌وگو ما را به‌مساله مهم‌تری کشاند : آیا ادبیات ضرورت دارد یا نه ؟

شری معتقد بود که ادبیات از آن جهت ضرورت دارد که به آدم امکان می‌دهد که گذشته و حال را بهتر بشناسد ودرنتیجه راه آینده را بهتر پیدا کند . ممکن است‌مردم تصور کنندکه یک‌نویسنده یا هنرمند همیشه خیلی از زمان خودش جلوتر است. اما درواقع این‌طور نیست . یک نویسنده یا هنرمند هرگز از واقعیات زمان خودش جلوتر نیست اما از آگاهی مردم زمان خودش جلوتر است . یعنی‌آنچه را می‌بیند و حس می‌کند که افراد معمولی نمیتوانند ببینند وحس‌کنند. بدین ترتیب ادبیات و هنر نقش اساسی دارند چون به آگاهی ما از خودمان ، از زمان‌خودمان واز تجربیات انسانی شکل می‌دهند .

الهه معتقد بود که « ادبیات پیش‌از هرچیـز وسیله‌ای است برای پرورش احساساتمان ، خواندن یک شعر در من حالتی را برمی‌انگیزد که باکمک‌آن‌میتوانم چیزهای تازه‌ای را درخودم کشف کنم. با کمک ادبیات ما به مرزهای دورتری از ادراک می‌رسیم . ازاین گذشته ادبیات و هنر غذای روح‌است.»

بدیعه‌گفت : « ادبیات حتی درزندگی روزمره هم لازم است چون به‌فکر کردن ما شکل میدهد . ما با کلمات، بازبان ، فکر می‌کنیم و زبان را ادبیات معنا وجهت می‌دهد . بدون ادبیات چیزهایی مثل فلسفه ، علوم و سیاست نمی‌تواند معنا داشته باشد . »

به سیاست که رسیدیم بحث گرم‌ترشد. بدیعه بااعلام این‌که : « از سیاست‌خوشم نمی‌آید چون سیاست یک نوع کلک‌بازی است » مباحثه را شروع کرد . شری‌معتقد بود که سیاست یعنی «کلک‌بازی »وتوضیح داد : « معلوم است که مردم دوست دارند بگویند که سیاستمداران را دوست‌ندارند. اما هرچیز در هرجا قانونی می‌خواهد . همین‌که‌یک اجتماع تشکیل شد باید تکلیف روابط افراد آن روشن شود . این شروع سیاست است. همان‌طور که دریک‌خانواده باید تصمیم گرفته شود که یک کار را بایدکرد یانه یا چطور باید کرد دراجتماع نیز این‌مساله مطرح‌است .»

الهه گفت « اگر هدف سیاست تامین برابری باشد خوب است . البته منظورم برابری درحقوق اجتماعی است و برای استفاده از امکانات و فرصت‌های مساوی.»

بدیعه عقیده داشت‌که برابری واقعی ممکن نیست زیرا افراد بشر یک‌جور خلق نشده‌اند و شری می‌گفت : « لازم نیست‌همه عین هم باشند . فکر نمی‌کنم همه‌می‌توانند مساوی باشند این یکی ازافسانه‌هایی است‌که سیاستمداران رایج کرده‌اند . »

درهرحال ، هیچ‌یک از سه دختر برگزیده سال دوست نمی‌دارند که روزی سیاستمدار بشوند و بدین‌خاطر « هیچ احساس تاسف نمی‌کنند !

موضوع بعدی گفت‌وگو تربیـت کودکان بود . بدیعه عقیده داشت که «بچه را باید طوری بارآورد که خودش حس نکند پدرومادر دارند در کارش دخالت می‌کنند . دخالت باید غیرمستقیم باشد ، می‌توانید فرض کنید که دراین‌جا یکی از آن کلک های سیاسی لازم است !»

الهه طرفدار «بحث ودیالوگ» بین پدرومادر و فرزندان بود . و می‌گفت : « بچه را نباید مثل یک ماشین خودکار و به‌صورت یک حیوان مطیع و دست‌آموز بارآورد . البته خوبی یک ماشین این‌است که نمی‌تواند جواب آدم را بدهد، قدرت جرویحث‌کردن ندارد . اما یک بچـه آدمیزاد از همان روز اول ادراک غریزی دارد و می‌تواند از محیط دوروبرش غذا وبرداشت کسب کند . »

شری نیز مدافع یک «روش لیبرال» بود و می‌گفت : « چیزی بهتر از بحث وجدل نیست . باید دید بچه‌ها کجا حق دارند و کجا اشتباه می‌کنند . گاه شاید لازم باشد که پدر و مادرها خود را بهتر کنند تا مورد احترام فرزندان باشند، تا نفوذکلام پیدا کنند.»

اما پیش ازآن که بچه‌ای درکارباشد تا درباره تربیت‌اش بحث شود موضـوع ازدواج‌پیش می‌آید ، هرسه دختربرگزیده تاکید می‌کنند که هنوز جوان‌تر از آن هستند تا درباره ازدواج تصمیم قاطعـی بگیرند .

بدیعه گفت « ازدواج یکی از سه واقعه مهم زندگی هرفرد است . دردوواقعه مهم دیگر یعنی تولد ومرگ ما دخالتی نداریم اما در ازدواج هر گلی زدیم بسر خودمان زدیم . ازدواج در زندگی هر فرد تغییر مهمی بوجود می‌آورد، این تغییر ممکن است خوب باشد ، ممکن است بد . بهرحال من هنوز آن‌قدر پیر نیستم که ازدواج کنم . »

الهه گفت « در ازدواج مسلما به ایده‌آل نمی‌رسیم و سازش می‌کنیم. اصل ازدواج سازش بین دو انسان‌است.اشخاصی را دیده‌ام که با افرادی ازدواج کرده‌اندکه صفاتشان درست درجهت عکس ایده‌آل آن اشخاص بوده است ، با این حال هردوطرف خوشبخت شده‌اند . شاید اصلا این‌خودش یک راه حل باشد که آدم باکسی ازدواج کند که نقطه مقابل ایده‌آل اوست. »

شری می‌گفت « دراین‌باره فکـری نکرده‌ام . هنوز باید خیلی چیزها یاد بگیرم تا بتوانم بهتر آماده ازدواج باشم . اما قول می‌دهم که وقتی به‌این مساله فکر کردم نتیجه را فورا به اطلاعتان‌برسانم.»

موضوع ازدواج ، تقریبا بطـور اجتناب ناپذیر ما را به بحث درباره عشق کشاند . آیا عشق برای ازدواج لازم است ؟

بدیعه گفت « بله ، عشق باید وجود داشته باشد تا زن و شوهر بتوانند با هم زندگی کنند . اگر عشق نباشد زندگـی زناشوئی جهنم می‌شود . شاید بشود گفت‌که عشق یک نوع بیمه‌نامه است . منظورم از عشق بیشتر مهربانی بین‌دوطرف‌است. »

الهه عقیده داشت که « عشق واجب نیست اما اگر وجود داشته باشد بهتراست. زندگی را شیرین تر می‌کند . باوجود عشق ، امکان توافق فکری بیشتر است‌اما گاه می‌شود این‌توافق را از طرق دیگر نیز بدست‌آورد . »

و سرانجام ، شری که عقیده داشت « آدمیزاد معمولا عاشق تصویر خیالی‌خود می‌شود اما من فکر نمی‌کنم عشق ، آن‌طور که می‌گویند ، کور است . دست‌کم من حاضر نیستم کورکورانه عاشق‌بشوم. »

و درمورد نسل جدید چه‌فکرمی‌کنید؟ هرسه دختر برگزیده از نسل جدیدانتقاد می‌کنند اما هریک به‌نوعی .

الهه گفت : « جوانان ما اغلب‌فریفته ظواهر زندگی شده‌اند وبه سراغ‌واقعیات نمی‌روند . آنچه درلحظه حاضر می‌گذرد برایشان مهم است . حرف می‌زنند،شوخی می‌کنند ، می‌رقصند و وقت می‌گذرانند و واقعیت و شخصیت خود را از یادبرده‌اند، بی‌هدف‌اند . حتی وقتی هیپی می‌شونـد نمی‌دانند چرا این‌کار را می‌کنند . البته من حسرت گذشته‌ها را نمی‌خورم ، دلـم نمیخواهدکه سی‌سال پیش‌دراین سن فعالی‌ام بودم . برعکس گاه می‌گویم کاش ۵۰۰ سال‌بعد بدنیامی‌آمدم، چون عقیده دارم که آدم‌ها با مرور زمان بهترمی‌شوند. »

بدیعه گفت : « تمام جوان‌های ما آن‌طور که الهه می‌گوید نیستند . اکثریت اصلا لغت هیپی بگوششان نخورده ، اصلا نمی‌دانند غرب کجاست. گروه معدودی‌که وضع مالی‌شان خوب است در تهـران ازاین‌کارها می‌کنند . مثلا دراصفهـان اکثریت جوان‌ها آن‌طور نیستند که الهه تعریف می‌کند . انتقاد من از نسل جدید بیشتر به این خاطر است که آن‌ها کم‌تر در کارهای‌مربوط‌بخودشان شرکت واظهارنظر می‌کنند وبیشتر دنبال رسیدن به‌پول ومقام هستند .»

الهه‌دریاسخ توضیح‌داد: «نمیخواستم یک حکم کلی بدهم اما این اقلیت آن‌طور هم که بدیعه می‌گوید کوچک نیست. البته جوان‌های امروز بیشتر و بهتر فکرمیکنند اما از این فکر خود بهره‌نمی‌برند، اصول را می‌دانند اما به آن ها اعتقادی ندارند.»

شری عقیده داشت که « جوان‌های امروزی زیاد دنبال اجتماع می‌روند . بحـد کـافـی فـردگـرا نیستند . مـی‌تـرسـنـد سـرجـایشان بایستند و بگویند ما ازاین‌جا دیگر دنبال اجتماعی نمی‌رویم که دوستش نداریم . اجتماع‌از آن‌ها یک کاریکاتور می‌سازد و بعد به‌این کاریکاتور می‌خندد و از آن انتقاد می‌کند. جوان‌های امروزی باید اعتقادات خود را قوی‌تر کنند . »

هم الهه و هم شری از « اعتقادات » سخن‌گفته بودند . ازاین‌روی مساله دین و مذهب را به میان آوردیم. در مورد نقش دین ومذهب‌درزندگی امروزی‌سؤال‌کردیم.

الهه گفت « دین در زندگی امروزی درواقع مقام‌مهم‌تری دارد زیرا درزندگی امروزی است که ما بیش از هرچیـز نیازمند دفاع از معنویات و داشتن‌اعتقادات هستیم . باید به ماخذ و منشائی اعتقاد داشته‌باشیم تا خود را باهمه آدمها یگانه بدانیم . »

بدیعه گفت : « دین لازم است چون امید می‌دهد و مسؤولیت می‌خواهد . اعتقادات‌دینی ، چه بخواهیم چه‌نخواهیم، هنوز زمینه اصلی زندگی اجتماعی ماست. بنابراین مقام دین در قلب زندگی امروزی است . »

شری عقیده داشت‌که «بعضی خرافات و مراسمی که از گذشته‌های دور به ارث برده‌ایم دیگر نمی‌تواند جایی در زندگی داشته باشد . بااین حال اعتقاد بوجودخدا لازم است زیرا بدین‌ترتیب حس می‌کنیم که باهمه چیزهای خوب و پرارزش‌زندگی پیوند مستقیم داریم و از آنچه بد و بی‌ارزش است دورمی‌شویم. درهمه‌سال‌هایی که درآمریکا بودم از خدا می‌خواستم که روزی به‌تهران بازگردم و خانه مادربزرگم را ببینم ، خانه‌ای که در آن قسمتی از کودکی‌ام را گذرانده بودم . این خانـه برای من سمبل معصومیت وخوبی بـود. آرزویم‌برآورده شد و این خانه را باردیگر دیدم . خداوند آرزوهای خوب‌رابرآورده می‌کند . »

گفت‌وگوی ما بپایان رسید ، بـا دخترهای برگزیده خداحافظی کردیم و از خداوند خواستیم‌که تمامی آرزو های خوب‌آن‌ها ودختران هم‌نسل‌شان رابرآورده کند .

حال‌آنکه درانتخابات سال ۱۹۶۶ این رقم به ۷۵٫۹ درصد رسیده‌بود ، غرور وغفلت و تنبلی طرفداران واعضای حـزب‌کارگر، و در مقابل سازمان دهی و فعالیت و تحرک شدید محافظه کاران را نیز، یک دلیل دیگر این نتیجه حیرت‌انگیزانتخابات دانسته‌اند . جوانان ۱۸ ساله هم که برای نخستین‌بار حق رای پیدا کرده بودند، عملا چندان توجهی به شرکت در سیاست نشان ندادند . مطمئنا سکست تیم‌فوتبـال انگلیس هم در این زمینه ، بی‌تاثیر نبوده است . لیکن دربرابر همه‌اینها ، یـک دلیل مهمتر از همه قراردارد : آزادی که رای دهنده انگلیسی برای خـودش قائل است . و نیز آن اراده و احساس وظیفه‌ای که اورا بپای صندوق آراء میکشاند . دراین انتخابات حتی پیرزنان و پیر مردانی هم که‌به دشواری راه‌میروند، شرکت کردند . واینها ذاتا کسانی هستند که بیشتر با محافظه کاران موافقند تـا با کارگران . ازجمله کسانی که درنخستین لحظات رای گیری شرکت کرد ، یکی هم پیرزنی بود ۹۱ ساله که درسه دوره‌قبلی انتخابات رای نداده بود ، چونکه خیال میکرد که بعداز هفتاد سالگی، دیگر حقوقی ندارد ، اما وقتی فهمید که در ۹۱ سالگی هم‌میتواند رای بدهد ، از بستر راحت خویش بیرون آمد و بسـای‌صندوق رای رفت ، چونکه او هم بخود حق میدهد که در تعیین سرنوشت کشورش شرکـت کند ، و حاضر نیست که جوانها ، بجای او تصمیم بگیرند ! ■

مورد توجه مادران و پدران دوراندیش

جهت حفاظت جان اطفال از خطر برق گرفتگی برای اولین دفعه در ایران پریزهای بدون خطر برای اطفال طبق استاندارد بین المللی ساخته و در دسترس عموم قرار گرفته است.

با خرید این پریزها هرچه زودتر جان نوباوگان عزیز را از هرگونه خطر برق گرفتگی مصون و ایمن دارید.

شرکت سهامی الکتریک ایران - رشت

تهران سرای مجدیّه - تلفن ۵۰۷۱۶ - ۲۳۰۹۵

محل فروش در کلیه مغازه های الکتریکی

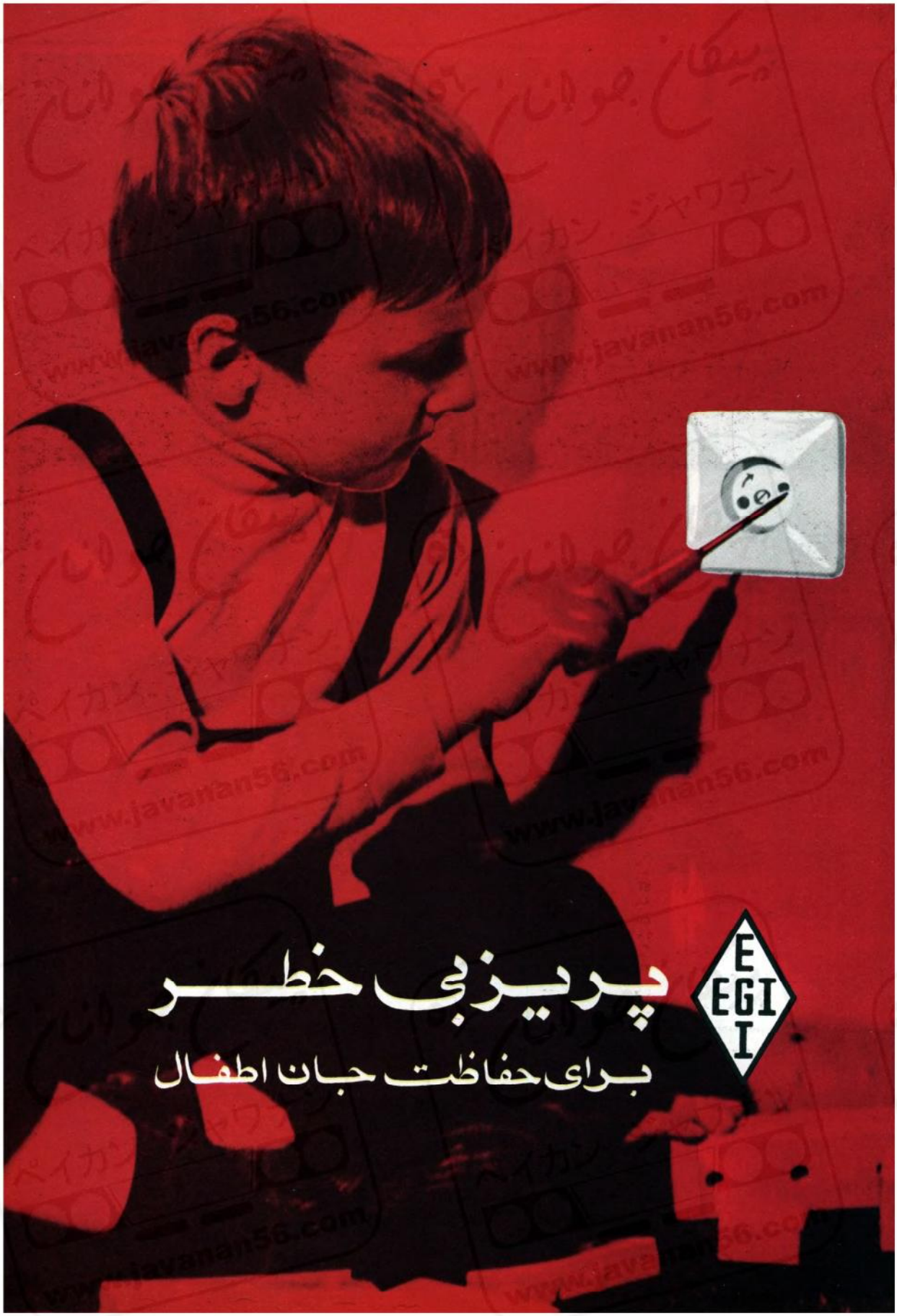
پریز بی خطر
برای حفاظت جان اطفال
EGI

اندام متناسب، زیبا، سالم

باوسائل ورزشی

شرکت ایران اکتیو

چهارراه امیراکرم ساختمان کاشانی طبقه اول
تلفن ۴۸۰۸۱ - ۶۱۱۷۶۵

دوچرخه ثابت ورزشی

برای حفظ زیبائی اندام بعد از زایمان و برای مبارزه با سلولیت، با درجه تنظیم قدرت پدال وسرعت سنج

حمام سونا

هربار استفاده از حمام طبی سونا حداقل ۷۰۰ گرم از وزن شما میکاهد

ماساژ برقی

ماساژ برقی برای از بین بردن چاقی‌های موضعی شکم، کمر باسن، رانها، ساق و مچ پا

شرکت ایران اکتیو، بخاطر شروع فصل تابستان درفروش انواع محصولات ورزش و ماساژ تسهیلات قابل ملاحظه‌ای برای خریداران محترم در نظر گرفته‌است.

نام و نام خانوادگی .....
نشانی کامل .....
شهر .....
تلفن ..... شغل .....

برای کسب اطلاعات بیشتر کوپن زیر را پر نموده بآدرس ایران اکتیو ارسال فرمائید.

امیکو

از شهرستانها نماینده فعال می پذیریم

سرزبونا

این حرفها وخبرهای جالب و شنیدنی هفته گذشته ،در چهارگوشه عالم برسر زبانها بود .

ازدواج در ابرها

یك ضرب‌المثل قدیمی میگوید «تمام عقدها در آسمان بسته میشوند». چندی قبل دوجفت دختر و پسر ژاپنی این تئوری را بمرحله عمل درآوردند، یعنی در حد فاصل توکیو — لندن بر فراز قطب شمال ودرارتفاع ۱۳۰۰۰ متری در هواپیما برای هم عقد شدند.

مراسم عقد را (تاکایاکی‌می‌تا) خلبان هواپیما در حضور مسافران انجام داد . بعداز عقد عروس وداماد‌ها همدیگر را بوسیدند و سپس کیك عروسی وشامپانی بین مسافران تقسیم شد و بعد همگی دستجمعی سرودازدواج خواندند. وقتی هواپیما در فرودگاه لندن به زمین نشست عروس‌خانم‌ها بعنوان تشکر خلبان را بوسیدند وبرای ماه عسل به شهر رفتند .

دختران وپدران قرن‌بیستم

«جین‌فاندا» ستاره‌امریکائی‌وجانشین بریژیت باردو و آنت استروبرگ ، در چهاردیواری خانه (وادیم) بتازگی نامه‌ای همراه با ۲۵۰۰۰ دلار پول‌برای پدرش (هنری فاندا) به امریکا فرستاده :

متن نامه از اینقرار است :

«یادت هست هفت سال پیش‌بمن سرکوفت زدی و بسرم منت گذاشتی که یکعالم خرج تربیت وبزرگ‌کردنم کرده‌ای ؟ من ۲۵۰۰۰ دلار بابت آن خرج برایت میفرستم تا دیگر زیربار منت تو نباشم . لطفا رسیدش را بفرست».

حالا اصل ماجرا از چه‌قراربوده، خدا داناست.

جنایتکاران جنسی در آلمان اخته میشوند

جنایت جنسی یکی ازبزرگترین دردسرها و گرفتاریهای کشورهای اروپا وامریکاست وتقریبا هفته‌ای‌نیست که در کشورهای امریکا ، آلمان و انگلستان چندین جنایت جنسی اتفاق نیفتد.

عیب تبهکاران جنسی آن است‌که فقط به تجاوز نسبت به دختربچه‌ها وزنان اکتفا نمیکنند ، بلکه بعداز برآوردن منظور پلید خود قربانیان را بفجیع ترین وضعی میکشند یا خفه میکنند.

آلمان بیش از هرکشور دیگر از این بابت رنج میبرد و درآنجابطوری جنایات جنسی رو بافزایش است که امنیت از خیابانها ، کوچه ها و جاده های آلمان رخت بربسته است .

برای مبارزه با اینگونه جنایتکاران ، اخیرا قانون بیسابقه‌ای در آلمان بتصویب رسید . بموجب‌این قانون ، ازاین پس تبهکاران جنسی اخته خواهند شد و حتی کسانی که سادیسم جنسی دارند ، ولی خلافی مرتکب نشده‌اند میتوانند برای اخته شدن آزادانه به دکتر مراجعه کنند.

یکی از مجله‌های آلمانی نوشته است :

ظاهرا حادثه‌ای که درزندان هامبورگ اتفاق افتاد الهام‌بخش دولت شد واورا بفکر وضع قانون اخته‌کردن انداخت . طی این حادثه مردی که بخاطر تجاوز به چند دختر و زن بالغ به شش سال وچهار ماه حبس محکوم شده بود ، در زندان خود را مجازات کرد ، یعنی برای رهائی از شروسوسه‌های حیوانی باتیغ صورت‌تراشی‌خودرا اخته کرد .

رکورد دوش آب سرد

خانم (سی‌سی آلدون) از اهالی (اسپرینگفیلد) واقع در ایالت (ماساچوست) امریکا هفده روز قبل در حضور عده‌ای از خبرنگاران و یك هیئت ژوری رکورد زیر دوش ماندن جهان را که متعلق به (استفن چر) دانشجوی امریکائی بود شکست و مدت شانزده ساعت وبیست‌وهفت‌دقیقه‌لاینقطع زیردوش آب سرد ایستاد.

«سی‌سی» که ۲۸ سال دارد اعلام کرده بزودی رکوردی‌هم برای ماندن زیردوش آب‌گرم خواهد گذاشت.

بازهم میگویند «زنها طاقت ندارند» .

۲۸۶ تلگراف تبریك

اخیرا خبرنگاری از جورج‌هامیلتون هنرپیشه خوش‌قیافه هالیوود ومعشوق سابق (لیندا جانسون) دختر رئیس جمهوری پیشین امریکا پرسید :

— وقتی خبر نامزدی لیندا را شنیدید خیلی ناراحت شدید ؟

جورج جواب داد :

— نه ، برعکس فوری برایش یك تلگراف تبریك مخابره کردم ، وبد نیست بدانید این‌دویست‌وهشتادوششمین تلگراف تبریکی بود که مخابره کردم!

پنج قلوها در پنجماهگی تعمید داده شدند

(جوآن) (نیکولا) (جولی) (سارا) و (ژاکلین) پنج قلوهای انگلیسی، چند روز پیش ، یعنی درست در روزی‌که پنج ماهه شدند ، غسل تعمید داده شدند.

مراسم تعمید در کلیسا با حضور ۱۵ پدر ومادر تعمیدی ومتجاوز از یکصد نفرمهمان انجام گرفت. بچه‌ها بترتیب بدنیا آمدنشان تعمید داده شدند . درتمام مدت مراسم تعمید ، بچه‌ها با گریه خود کلیسا را روی سرشان گذاشته بودند و کشیش ، گناه گریه وبیقراری آنهارا بگردن آب‌سرد تعمید گذاشت.

زنی با کلکسیون عجیبش

خانم (روت پاریزو) از اهالی ادینبورگ ، عجیب‌ترین کلکسیونر دنیاست ، زیرا این خانم ۳۷ ساله ومجرد ، فقط نمونه آب اقیانوس‌ها، دریاها ، دریاچه‌ها ورودخانه‌ها را جمع می‌کند ، کلکسیون دیدنی اوفعلا (۴۰،۰۰۰) بطری ربع لیتری است‌که درآنها آب ۴۰،۰۰۰ دریا، رودخانه ، اقیانوس ودریاچه جهان جمع شده.

مهم اینست که «روت» خودش هرگز ازانگلستان پا بیرون نگذاشته و نمونه آب هارا دوستان و ملوانان انگلیسی بنا بخواهش او برایش آورده‌اند

عجیب‌ترین مانکن دنیا

«عجیب‌ترین مانکن دنیا» لقبی است که مطبوعات اروپا به «ماریا شمیتس» بخشیده‌اند ، زیرا ماریا که در زیبائی ، لاغری ، ظرافت وجوان‌نمائی با معروف‌ترین مانکن های‌پاریس رقابت می‌کند زنی است چهل‌ودوساله که یازده شکم زائیده و با اینحال لباسهای اندازه ۴۲ را میپوشد ونمایش میدهد.

اندام ماریا که یازده بچه چهار تا بیست‌ساله دارد بقدری متناسب است که بیکینی‌های امسال اکثر مزون‌های مد را او نمایش داده و عکسش بدفعات روی جلد مجلات معروف مد چاپ شده است.

تنها متخصص بوسه دنیا

این آگهی در روزنامه‌های هلند منتشرشده:

«متخصص بوسه مجددا برگشته. هر زن ودختری میتواند نزد (جانی‌وان درلان) هنر بوسه را بیاموزد و مدرن‌ترین بوسه‌هارا فرا گیرد» بدنبال این آگهی روزنامه‌ها نوشتند «متخصص بوسه زن هیجده‌ساله‌اش (ریشیه) را به عنراینکه بوسیدن بلد نیست طلاق داده ودوباره به شغل سابق خودبرگشته است» جالب آنست که دخترها جان‌وان درلان را که اسم اصلیش «تون‌سواژ» است در عرض سه سال گذشته فراموش نکرده بودند و بمحض آنکه آگهی او منتشر شد تلفنش مرتب زنگ زد و هرشب بطور متوسط بیست‌دختر آمادگی خودرا برای عضویت در مدرسه بوسه او اعلام داشتند.

مجله آلمانی «بونته» نوشته : سه سال قبل وقتی «تون سواژ» بعد از ازدواج با ریشیه دکانش را تخته کرد ، دهها هزار دخترهلندی‌وبلژیکی وآلمانی غمدار شدند ، زیرا «تون» نه‌تنها مدیر مدرسه‌بود ، بلکه‌به‌اعضای ۱۵ کلوب دخترانه و پرانه درس بوسه میداد واین درس عجیب درهرکلوب بیش از شش دقیقه از وقت اورا نمی‌گرفت . او به شاگردانش دیپلم بوسه میداد. کاراو بقدری گرفته بود که قبل از عروسی با (ریشیه) در عرض پنج سال به ۶۰۰۰ دختر دیپلم داده بود . «تون» درتلویزیون‌های بلژیك وآلمان نیز تدریس کرده است . تون محل معینی برای مدرسه ندارد ، کلاسهای درس خودرا معمولا درایستگاههای راه آهن‌یاپارك‌ها تشکیل میدهد . قبل از شروع درس، دخترها وزن‌ها موظفند توالت خودرا پاك کنند و آنوقت درس بوسه بصورت ایستاده ، نشسته و درازکشیده شروع میشود».

عجالتا تون شغل سابقش را از سرگرفته ، اما فقط جمعه‌ها درس نمیدهد ، زیرا روزهای جمعه فقط نامزد جدیدش را می‌بوسد.

ستاره‌ها چه میگویند؟

این هفته از شنبه ٦ تیر تا جمعه ١٢ تیرماه بشماچگونه خواهد گذشت؟

متولدین فروردین

به تمام خانمهائی که در خارج از خانه هم به کاری اشتغال دارند توصیه میشود در این زمینه هیچ نوع‌ریسکی نکنند ، لااقل در هفته‌ای که در پیش دارند مراقب سلامت روده‌های خود باشند زیرا تاب تحمل هرنوع‌رژیم غذائی را ندارند . شما به بعضی از مواد غذائی حساسیت دارید ، بهتراست از خوردن این مواد خودداری کنید. سوء تفاهمی راکه میان شماومتولد آذرماه پیش‌آمده‌هرچه زودتر برطرف‌کنید.

متولدین اردیبهشت

شما با متولد اسفند ماه نقاط مشترك زیادی دارید . او هم مثل شما به شعر وهنر و موسیقی علاقه‌مند است. اگر به او علاقه‌مندید مطمئن باشید که هفته خوشی درپیش دارید . در شغل خود از همکاری با متولد دی ماه نتایج عالی نصیبتان میگردد ، کمك او باعث موفقیت شما میشود. اگر احساس ناراحتی قلبی یا ریوی میکنید بهتر است به پزشك مراجعه کنید .

متولدین خرداد

در شغل خود ازحمایت اشخاص باتجربه‌ای برخوردار میشوید ، ضمنا دقت و توجه زیاد شما در کار هم باعث موفقیتتان میشود . مجرد ها با متولدین فروردین و مهر تفاهم کامل خواهند داشت، اما متولدآبان‌ماه با انتقاد های مکررش موجبات ناراحتیشان را فراهم میسازد . اگر میخواهید کمی از وزن خود بکاهید با کمی رژیم غذائی و ورزشهای تابستانی خیلی سریع به نتیجه میرسید .

متولدین تیر

در هفته های آینده جاه طلبی شما در زمینه های‌شغلی کاملا ارضاء خواهد شد . ضمنا در هر خرید و فروش و کار مهمی شانس با شما یار خواهد بود . مسافرتهای‌کوتاه ولی مکررباعث خستگی شما میشوند . مراقب‌سلامت‌کلیه های خود باشید ، و بیش از حد معمول نوشابه های غیر الکلی مصرف کنید. حساسیت زیاد باعث میشودکه زنهای شوهردار جزئی ترین بگومگو را یك فاجعه تلقی کنند .

متولدین مرداد

بعضی از مجرد های متولد مرداد ماه در انتخاب شریك زندگی خود که احتمالا متولد دی یا آذر ماه‌است دچار تردید میشوند . به دوستان قدیمی خود وفادار باشید بدون شك در آینده با یکی از همین دوستان همکاری‌شغلی خواهید داشت . پرخوری و خوردن غذاهای چرب باعث خستگی کبد میشود. بهتراست دربرنامه غذائی خودتجدید نظر کنید .

متولدین شهریور

خانمهای شوهردار بیش از هرکس به فکر فرزندان خود هستند و گاه بدون دلیل یا بخاطر مسائلی که‌اصولا وجود ندارند خودشان راناراحت میکنند. اکثر این‌خانمها نگران سلامت و چگونگی وضع تحصیل فرزندان خود هستند اما بیش از هر چیز خودشان به آرامش و تقویت اعصاب احتیاج دارند، زیرا نگرانیشان کاملا بیمورد است. در زندگی شما تغییرات رضایت بخشی صورت میگیرد .

متولدین مهر

اگر شما فعالیت هنری دارید بزودی نقشه های جالبی عملی خواهید کرد که ارزش اجتماعی شما را بالا خواهد برد . اگر سئوء تفاهم و بطور کلی استخوانهای بدن‌شما گاه و بیگاه موجب ناراحتیتان میشوند ، بهتر است بمحض احساس خستگی شدید یا هرنوع دردی بپزشك متخصص مراجعه کنید . مجردها مجذوب متولد بهمن خواهند شد.

متولدین آبان

در محیط کار کمك شما باعث پیشرفت همکارانتان میشود ، بخصوص اگر از متولدین شهریور، دی وآذرماه هستند . ضمنا روابط شما با این عده دوستانه هم خواهد بود ، درروابط احساسی خود کاملا موفق وراضی خواهید بود ، البته در صورتیکه مثل بچه ها بهانه‌گیر نباشید و زود از همه چیز خسته نشوید . بیخوابی دشمن سلامت‌جسم و روح شماست.

متولدین آذر

وضع اجتماعی و شغلی شما بطرز محسوسی بهبود میبابد اما بشما توصیه میشود که کار های سنگین را نپذیرید . شما به خواب بیشتری احتیاج دارید و اصولا تب زنده‌داری بسلامت شما لطمه وارد میسازد. اگربه سلامت خود علاقه‌مندید ورزشهائی چون شنا و تنیس را از یاد نبرید و تمرین کنید، ممکن است با متولددی‌ماه‌دچار بگو مگوی کوتاهی شوید .

متولدین دی

قدرت روحی شما باعث میشود که با انرژی زیاد هر مشکلی را از سر راه پیشرفت خود بردارید و هرگز در مبارزات شغلی شکست نخورید ، امابازهم بهتراست‌خوش‌زبانی و دوستی را جایگزین بگومگو و بحث‌های تند کنید . شما عمر طولانی خواهید داشت اگر بیشتر مراقب سلامت قلب ، کلیه و معده خود باشید . با متولد آذرماه رفتار توام با سیاستی داشته باشید .

متولدین بهمن

اگر در کارهای خود با متولد دی ماه همکاری کنید نتایج عالی نصیبتان میشود، چون شماودونفر ازنظرروحی مکمل یکدیگر هستید. بهتراست از هم‌اکنون یك برنامه سفرکوتاه برای تابستان خود تهیه ببینید، زیرا بااستراحت بیشتری احتیاج دارید . پرخوری نکنید و بیش از اینها مراقب زیبائی اندام خود باشید . مجرد ها ممکن است شریك زندگی خود را انتخاب کنند .

متولدین اسفند

هفته های خوشی در پیش دارید ، و از جانب اشخاص متعددی بشما اظهارعلاقه میشود. میتوانید باتفاق دوستانتان تابستان خوبی بگذرانید . بدون مطالعه کافی تغییر شغل ندهید و بدانید که شغل فعلی شما در سال آینده نتایج عالی نصیبتان خواهد کرد . فقط باید صبور باشید وانتظار بکشید. وزن زیاد به سلامت پاهای شما لطمه وارد میسازد، از راه دور نامه‌ای برایتان میرسد .

www.javanan.com

لورا چند محصول جدید خود را عرضه مینماید

۱- کرم NOURISHING TURTLE کرم تقویتی برای روز و شب

۲- کرم PLACENTA کرم مرطوب کننده و ضد چین و چروک و تقویت کننده دور چشم

۳- کرم تیوپی JOLLY کرم تقویت کننده برای روز

٤- HAND CREAM کرم دست برای نرم و مرطوب نگهداشتن دست ها

۵- بعد از مصرف شیر پاک کن **لورا** از ۲ نوع تونیک برای تغذیه بهتر سلولهای پوست استفاده کنید :

LAURA

REFRESHING برای پوست های چرب TONIC LOTION برای پوست های خشک

تلویزیون
شاوب لورنس
جلوه گاه هنر و زیبائی
SCHAUB-LORENZ

http://www.javanan56.com

مدل در بند

کفش ملی

تازه‌های بازار

خرید کردن ! نگو که کار خیلی سختیه .
آنهم توی این‌تهرون‌بزرگ که خیابونهای چندکیلومتری‌داره!
اما مجله زن‌روز این مشکل شمارا به آسانی حل‌کرده‌است.
همه روزه بازاریابهای با سلیقه ما بتمام گوشه وکنارهای‌این شهر سرمیزنند و تازه‌های بازار را دراین صفحه بشماعرضه میکنند ـ قبل از رفتن خرید این صفحه‌را حتمامطالعه‌کنید.

تلفن‌های تازه‌های بازار ۸۷ داخلی ۳۱۰۲۵۱ـ۳۰۱۵۶۱

نمایشگاه و فروشگاه پرده فروزنده

باضمانت ۲۰٪ارزانتر ازهممجا،دوخت‌و نصب‌مجانی

نمایشگاه فروزنده خیابان پهلوی‌بین‌سینما امپایر و اتلانتیک تلفن ۶۳۳۸۹۳

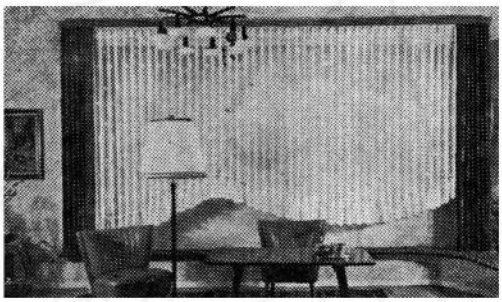

برای تغییر دکوراسیون منازل خوداول اززیبائیهای پرده فروزنده دیدن کرده و دکوراتور های فروزنده را به‌منازل خود دعوت کنید واز ایده های جالب آنها همراه با آخـرین مدل‌پارچه‌های پرده‌ای یك‌جابازدیدفرمائید.

کرست لوچیا

داشتن لباس زیر منظم اولین قـدم در راه شیکی و زیبائی اندام است برای داشتن سوتین و کرست های جالب از فروشگاه لوچیا واقع در سه راه شاه جنب سینما آسیا پاساژ شانزه‌لیزه‌دیدن فرمائید.

انواع سفارشات شما درظرف دو ساعت آمـاده و تحـویل میگردد.

تالار پوشاك افتتاح شد بهار جنوبی نرسیده به تخت جمشید

افتتاح تالار پوشاك را در هفته‌های قبل به خوانندگان عزیز مژده دادیم و اینك پس از بازدید از تالار پوشاك با دستی پر واخبار جالب برگشته با هم گفتگوئی داریم.

تالار پوشاك بوتیکی است در سطح عالی که هرآنچه برای دختر خانمها وآقاپسرها و خانمها و آقایان لازم است تا شیك وبرازنده جلوه کنند در تـالار پـوشاك جمع‌آوری شده است دکوراسیون و محیط تالار پوشاك در وهله اول بقدری توجه بازدیدکنندگان را جلب میکند که واقعا دیدن این‌همه زیبائی خود بخود شادی آفرین و لذت‌بخش است.

لباسهای برازنده برای پلاژ استخر و مدلهای جدید وابتکاری تونیك‌شلوارها و لباسهای سبك وراحت روزهای گرم تابستان جائی بس ارجمند در تالار پوشاك دارند.

نسل جوان ایده جوان و نو میخواهد وتالار پوشاك این منظور جوانان را برآورده و همه چیز را از روی آخرین مدلهای دنیای مد برای شما فراهم کرده‌است.

بامیندیدار در تالار پوشاك

وایت معجزه‌گر در خدمت کدبانو های با سلیقه

خانم های نظیف و کدبانو برای مبارزه با کثافت ناشی از گرما در صدد یافتن وسیله‌ای هستند که به جنگ جرك و لکه‌های لباس بروند و (وایت معجزه‌گر) این خواست خانم ها را برآورده میسازد بنابراین پرده‌هـای نایلونی را که بواسطه باز بودن درو پنجره بیشتر کثیف میشوند و لباسهای سفید و پیراهنهای مردانـه والبسه کودکان را که بواسطه استعمال زیاد زرد و کدرمیشوندهمه را بطریق‌معمولی بشوئید و بعـد مدتی درماده وایت معجزه‌گربگذارید تا نتیجه درخشان مبارزه وایت را با جرك ولکه به‌بینید. وایت معجزه‌گر که سفیدهارا (سفید ـ سفید ـ سفید) میکنددرتمام‌داروخانه‌ها وسوپرمارکتهای معتبر موجود است .

موم سرد (اپیلاسیون) موهای پا و صورت

موم سرد مدرن‌ترین وسهل‌ترین وسیله برطرف کردن مو از ریشه و کم‌پشت کردن آن است .

تلفن ۶۲۱۷۴۵

فصل ، فصل دریاست وقصرپوشاك‌بزرگترین فروشگاه پوشاك دریاست

تابستان با لشکر خود از راه میرسد وارمغانی نو یعنی زندگی‌ییلاقی و روز های خوش سواحـل دریا و پیك‌نیك‌ها همراه میآورد آن چیز که باید دراین‌روزهابیشتروبهترمراعات‌شود مجهز بودن برای مقابله باموانع‌طبیعت و شیك بودن و خوش پوشی دردامان طبیعت است.

اما لزومی ندارد که شما اوقات‌عزیز خودرا که باید به استراحت بگذرانید صرف‌تهیه‌لباسهای مناسب‌این‌فصل‌بنمائید فقط کافی است که باتفاق همه افراد خانواده به قصر پوشاك واقع درخیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی بروید تا از این گلستان گلی به‌چینید. قصر پوشاك انواع مایوها و کت های حوله‌ای و کلاه‌های شنا و تونیك شلوارها و لباسهای راحت وخوش نقش را برای شما تهیه دیده است و مسلما شما موفق میشوید ایده‌آل خودرا از بین این همه زیبائی انتخاب کنید.

تالار حجله

عالی‌ترین پارچه‌های پرده‌ای با دوخت ونصب

بدون پیش قسط

باقساط طویل‌المدت

آدرس فرح جنوبی : بین‌تخت طاوس و عباس آباد

تلفن ۷۴۷۲۵

رعایت نکات دقیق شیك‌پوشی در فصل تابستان بستگی به دقت ووسواس بیش‌از حد خانم های عزیز دارد اما آنان که خود دراین راه صاحب نظر نیستند نباید ناراحت باشند زیرا اگر لباس راحت و سبك و پـراتیك بافتنـی میخواهید یا اگر میخواهید تا سرحد شیکی و برازندگـی جلوه‌گری کنید حتما به بوتیك پ : آ واقع در خیابان سلطنت‌آبـاد روبروی مرودشت تلفن ۷۷۳۹۶۲ مراجعه فرمائید تا بتوانید از میان انواع لباسها وتونیك‌شلوارهای جالب پ : آ انتخاب عالی بنمائید:

فروشگاه پرده‌اشرافی

عالی‌ترین پرده با دوخت ونصب در اسرع وقت در فروشگاه اشرافی.

خیابان شاهرضا مقابل بهرامی تلفن ۴۷۴۶۵

شامپو
استیل بپان

شامپو استیل بپان
به‌موهای شما
نرمی
لطافت
وشفافیت خاصی
می بخشد

شما برای هر بار شستشو فقط به‌کمی شامپو استیل بپان احتیاج دارید چون شامپو استیل بپان با غلظت بیشتری تهیه شده است .

www.javanan56.com

چشمان سالم و درخشان با آیباس

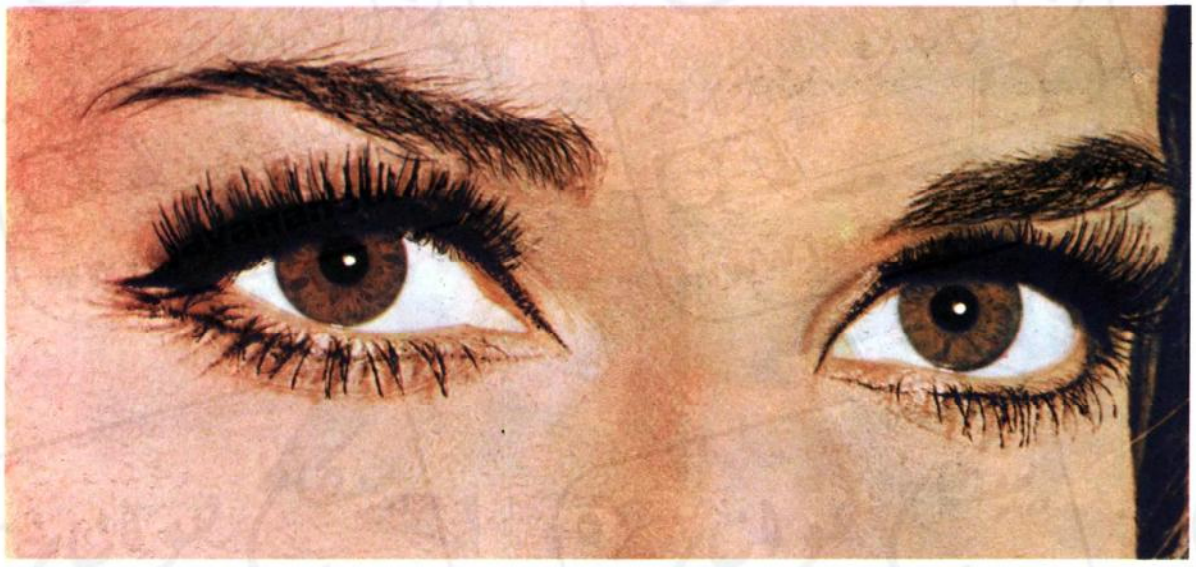

رانندگی

خیره شدن با جسام نورانی

مطالعه

... گرما و گرد و غبار از جمله عواملی هستند که چشمها را خسته میکنند.
شستشو با آیباس سلامتی چشمان شما را حفظ کرده و خستگی آنها را برطرف میکند.

آیباس مخصوص شستشو و محافظت چشم و پلک ها از عوامل خارجی

تولیدارو